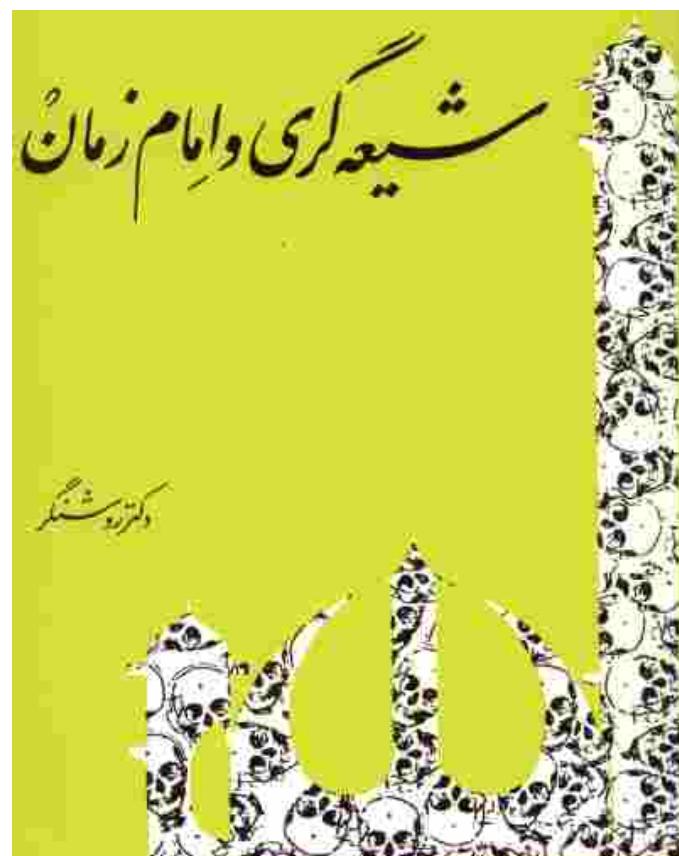


<http://www.kavehroom.com/>



■ شیعه گری و امام زمان
■ دکتر مسعود انصاری (روشنگر)

■ چاپ اول و دوم، ۱۳۷۳ نشر پارس
■ چاپ سوم ۱۳۷۸
■ نشر نیما



Nima GmbH

Verlag & Buchhandlung
Lindenallee 75
45127 Essen
Germany
Tel.: 0049-201-20 868
Fax: 0049-201-20 869

فهرست گفتارها

صفحه

عنوان

۷	پیش گفتار
۹	بخش اول - شیعه گری
۱۱	فصل اول - تاریخچه، تحول و سیر تکامل شیعه گری
۱۱	مفهوم واژه شیعه
۱۳	تاریخچه پیدایش شیعه گری
۱۴	اسلام پس از درگذشت محمد بن عبدالله
۱۹	دحیه کلی
۲۳	ریشه‌های پیدایش شیعه گری
۲۳	۱ - سقیفه بنی ساعدة
۲۷	غدیر خم
۳۲	۲ - جنگ صفين
۴۵	معجزه‌های علی بن ابیطالب
۴۶	محل خاک‌سپاری علی بن ابیطالب
۵۴	حسن بن علی
۵۶	۳ - حسین بن علی
۷۲	محل خاک‌سپاری سر و بدنه حسین بن علی
۸۳	فصل دوم - خلافت عباسیان و اثر آن در رشد شیعه گری
۸۹	فصل سوم - شیعه امامیه
۱۰۳	فصل چهارم - شیعه دوازده امامی
۱۲۵	فصل پنجم - اختلافات مذاهب شیعه گری و تسنن
۱۲۶	قرآن
۱۲۶	اصول دین
۱۲۶	حدیث
۱۲۶	اصول فقه
۱۳۱	خمس و زکات

شیعه‌گری و امام زمان

۱۳۶	ازدواج متنه (صیفه)
۱۳۹	تفیه
۱۴۸	تأویل (تفسیر)
۱۵۱	اجتہاد
۱۵۳	مرجع تقلید
۱۵۴	آداب نماز، روزه و حج
۱۵۶	دعا
۱۵۶	زیارت ائمّه
۱۵۷	روضه‌خوانی
۱۵۷	قربانی کردن حیوانات، صدقه و سفره انداختن
۱۵۸	جانشینی پامبر
۱۵۹	بخش دوم - امام زمان
۱۶۱	فصل ششم - امام زمان در شیعه‌گری
۱۶۱	بازشکافی روانی مهدویت
۱۶۵	ریشه‌های مهدیگری در مذهب شیعه
۱۶۹	افسانه «نرگس» مادر امام زمان
۱۷۸	زايش مهدي قائم (امام زمان)
۱۹۱	فصل هفتم - سرگذشت راستین امام حسن عسکری
۲۰۱	فصل هشتم - علام ظهور امام زمان
۲۱۱	فصل نهم - دجال و الانش
۲۱۷	فصل دهم - ظهور مهدي قائم (امام زمان)
۲۲۵	فصل بازدهم - اقدامات مهدي قائم پس از رسیدن به قدرت
۲۳۵	فصل دوازدهم - مرگ امام مهدي قائم و بایان سلطنت او
۲۳۹	فریبودست
۲۶۵	فهرست بُنمایه‌های زبانهای فارسی و عربی
۲۷۱	فهرست بُنمایه‌های سایر زبانها
۲۷۳	فهرست راهنمای

فهرست تصاویر و نمودارها

صفحه	عنوان
۴۱	علی بن ایطاب
۶۷	مجروح کردن گودکان در مراسم عزاداری حسین بن علی بوسیله والدین
۷۹	ترا بری استخوانهای مردگان به کربلا
۱۰۲	مراسم اجرای حکم دادگاه شرع در زمان قاجاریه
۱۵۰	سلسله مراتب مذهبی در شیعه گری
۱۵۵	مراسم تعزیه خوانی در زمان قاجاریه در فروین
۱۸۵	خداد آزاری با وارد کردن ضرب و جرح در مراسم عزاداری حسین
۲۰۸	نموداری از آثار خرافات زدگی (وارد کردن ضرب و جرح به بدن در مراسم عزاداری حسین)

پیش‌گفتار

ذاتوانی بشر در برابر دشواریها و ناکامیهای زندگی پیوسته او را به آفرینش نیروهای غیبی و مرموزی که برای کامیاب ساختن او دارای بزرگترین توان ممکن باشد، رهنمون شده است. بشر با آفرینش چنین نیرو و یا وجودی، خود را در بناء معجزه‌های پنداری آن جای میدهد و حتی هوشمندیهای مغزی و شایستگی‌های بدنی و نیز فرصت‌های سازنده زندگی خود را از او ناشی می‌بیند و با آرامش بیشتری بعدست و پنجه نرم کردن با دشواریهای زندگی می‌پردازد.

در دوره‌هایی که بشر در زینه‌های ابتدائی تر زندگی می‌کرد، این عوامل آرامش‌دهنده و فرجودگر را با دست خود می‌ساخت و آنها را پرستش می‌کرد و از آنها معجزه می‌طلبید. ولی در دوره‌های پیشرفته‌تر، بشر در گیر و دار فروماندگی در گرداب پریشانها و آذریگ‌های زندگی و جستجو برای کشف نیروهای برتری که بتوانند هادی او برای زندگی آسوده‌تری بشوند، قربانی ترفندهای همنوعان خود شد. بدین شرح که گروهی از افراد فرصت طلب و ریاکار از کرانه‌های قاریکی سر بدر آورده‌اند، خود را نماینده نیروهایی که افراد بشر برای رهائی از درماندگی و دسترسی به آرامش در جستجوی آنها بودند، مشاهنگری کرده‌اند و با فرا خواندن آنها به پیروی از فرآوردهای متافیزیکی دروغین خود، نیروی خرد و درایت آنها را در جهت تحقق هدفهای خود افسون و اسیر نمودند.

نمودن بارز فرنود بالا را در تئوری شیعه‌گری و مهدویت (امام زمان) بروشنی مینتوان مشاهده کرد. بدینهی است که هدف نویسنده از نوشتن این کتاب، برداشتن نقاب از چهره پر سالوس و ریای ملایان و آخوندهای شیعه‌گری نیست، زیرا برخی از رادمردان فرهنگ و ادب ایران، در گذشته گامهایی در این جهت برداشته‌اند. از دگر سو مدت

پانزده سال حکومت ملایان در ایران؛ سرشت سالوس پیش، واپسگرا و خائن آنها را برای تمام چیننهای اجتماعی در ایران رو باز کرد، است، بلکه هدف این پژوهش، بازشکافی تئوری شیعه‌گری و افسانه «امام زمان» و یا بعیارت دیگر، بُنکاوی دست آویز تافیزیکی ملایان در ستمدینی‌ها و جنایاتی است که بعنوان دین و مذهب نسبت به مردم و کشور ما مرتکب شده‌اند.

این پژوهش به گونه آشکار تئوری شیعه‌گری، افسانه امام زمان سازی، رویدادهای راستین تاریخ اسلام را که بوسیله آخوندهای شیعه‌گری دگردیسی شده و خرافاتی را که در قار و پود نهاد شیعه‌گری و امام زمان سازی بکار رفته، بر پایه صدھا بُنمایه توانگری که بوسیله تاریخ‌نویسان فامدار عرب و غیر عرب نگارش شده، رُزف یابی کرده و نشان میدهد که چگونه ملایان و آخوندهای شیعه‌گری بمنظور تأمین منافع فردی و طبقاتی خود، مت هوشمند و خردسرشت ایران، بنیانگذار قمدن جهانی را با مشتی توریهای دروغین و نابخردانه افسون و آنها را بهزیستی و فروافتادگی واژگون کرده‌اند.

«سنت آگوستین» می‌گوید: "Credo ut intelligam" یعنی در دنب اصول و موازین وجود دارند که نخست باید آنها را پذیرش کرد و سپس آنها را فهمید. ولی بدختی آنجاست که هنگامی که ما اصول و احکام تافیزیکی را بدون سنجش پذیرش می‌کنیم، آنها در معزهای ما سنگی می‌شوند و ما هیچگا، در صدد فهم آنها بر نمی‌آئیم و عمری را در خواب افسون‌نایهای که دکانداران صنایع مذهبی بر ما چیره کرده‌اند، بسر می‌آوریم. در این حالت بجای اینکه رهروی یک زندگی پویا و پیشروی خردگرایانه برای ایجاد بهروزی و بهزیستی خود و اجتماع خود باشیم، عمر خویش را گیاهوارانه در گذشت زمان سپری می‌سازیم و تنها به موجود بودن جسم خود در فضای و مکان روزگار بسته می‌کنیم.

امید آنکه این پژوهش ما را از شیوه «نخست پذیرفتن و هیچگاه نفهمیدن» بپوش «نخست فهمیدن و سپس پذیرفتن» رهمنون شده و ما بجای تنها «وجود داشتن» آهنگ «زندگی کردن» آغاز کنیم. باشد که این فراگشت خردمندانه، آغازنده‌ای برای رهائی ما از افسون‌ها و ستمدینی‌های دکانداران مذهبی و گام پویانی برای آزادی هوش و خرد و روانمان از خرافات واپسگرایانه و آبسکیوریتیسم مذهبی بشمار رود و فروغ موهبت‌های انسانی ما بر تاریکی خرافات‌گرانی‌ها بمان پرنوافکن و پیروز شود.

دکتر روشنگر

Obscurantism^۱ بازداشت افراد بشر از آگاهی بهgabenیات و جلوگیری از رشد و تجلی نبروهای سازنده

معزی آنها.

بخش اول

شیعه گری

میچ عمل نیکی نزد خداوند بهتر و نواش زیادتر از دادن بول به امام نیست. یک درهم که به امام برسد، بهتر از دو میلیون درهم است که در راه خیر دیگر صرف شود. من در حالیکه تروتمن از تمام اهالی مدینه بیشتر است، باز هم از شما بول میگیرم، زیرا هدفم اینست که شما پاکیزه شوید.
امام جعفر صادق
محمد بن یعقوب کلبی، اصول کافی، جلد دوم، صفحه‌های ۸۹-۸۸

فصل اول

تاریخچه، تحول و سیر تکامل شیعه‌گری

هر اندازه که انسان کمتر از حقایق آگاهی داشته باشد، بیشتر پذیرای خرافات خواهد بود.

Arnold H. Glascock

مفهوم واژه شیعه

واژه «شیعه» در زبان تازی معنی «پیرو» میدهد و در صدر اسلام بین تازسها تنها بهمین مفهوم بکار میرفت. چنانکه آیه ۸۳ سوره صافات میگوید: «... وَإِنَّ مِنْ شَيْعَتِهِ لَا يَرْهِبُهُ...» یعنی «... بین افرادی که او را پیروی میکردند، ابراهیم بود...»

همچنین آیه ۱۵ سوره قصص میگوید: «وَدَخَلَ الْمَدِينَةَ عَلَىٰ جِبِيلَ عَفَلَةَ مِنْ أَهْلِهَا فَوَجَدَ فِيهَا رَجُلَيْنِ يَقْتَلَاهُنَّ هَذَيَا مِنْ شَيْعَتِهِ مَوْهَدَانِ عَلَوْهُ فَأَسْتَفَنَهُ اللَّهُ أَعْلَمُ مَنْ عَدُّهُ...» یعنی «روزی موسی بدون آگاهی اهالی مصر به شهر در آمد و دید آنها دو مرد با یکدیگر مشغول جنگ هستند، یکی از شیعیان وی (بني اسرائیل) و دیگری از شیعیان دشمن او (فرعونیان) ...»

بطوریکه از هتون دو آیه یاد شده بالا بر میآید، در قرآن و در زبان تازی واژه «شیعه»

معنی «پیرو» میدهد. هنگامی که در زمان خلافت علی بن ابیطالب، مسلمانان تجزیه شدند و هر یک راه مذهبی ویژه ای را در چارچوب قران برای خود برگزیدند، آنها را که به علی بن ابیطالب گرویدند، «شیعیان علی» یعنی پیروان او نامیدند. دکتر طه حسین در کتاب علی و فرزندانش مینویسد: «شیعه علی همانهاست که با او بیعت کردند و پیرو عقیده اش شدند و در رکابش جنگ کردند. اطلاق لفظ شیعه به یاران علی اختصاص نداشت، بلکه معاویه نیز دارای شیعه ای بود که از مردم شام و سایر افرادی که پیرو او بودند و خون عثمان را مطالبه میکردند، تشکیل شده بود»^{۱۲}.

در ابتدا شیعیان علی و شیعیان معاویه در برابر یکدیگر قرار گرفته و با هم دشمنی میورزیدند، ولی پس از جنگ صفين که معاویه در نتیجه داوری نماینده علی (ابوموسی اشعری) و نماینده خودش (عمرو عاصم) به مخلافت رسید و قدرت را در دست گرفت، واژه «شیعه» تنها به پیروان علی ویژگی یافت و در ضمن مفهوم مخالفت با خوارج را پیدا کرد. دلائل گفته شده در بالا نشان میدهد که واژه «شیعه» در زمان علی مفهوم «مذهب» نداشت و آفرینش مفهوم «مذهب» برای «شیعه» از فرآورده های سیاسی ملایمان شیعه‌گری است که این کار را نیز مانند سایر بدعت هایی که در اسلام بوجود آوردند، بمنظور رونق دکان دینداری خود انجام دادند. بدین ترتیب شیعه در اصل با یک ایدئولوژی سیاسی و در شکل یک حزب سیاسی در نتیجه فارضاتی های اجتماعی مسلمانان از حکومت تازه بنیاد یافته اهل فتن بوجود آمد و هدفمن مبارزه با حکومت امویها بود، ولی بعدها به یک فرقه مذهبی تبدیل شد و به شکل یکی از مذاهب دین اسلام در آمد.

باید توجه داشت که بعضی از مذاهب وادیان در اصل از آنچه که در زبان انگلیسی cult نامیده میشود، بوجود آمدند. واژه cult معنی تعریه طلبی های مذهبی با اعتقاد بیش از اندازه به یک رهبر مذهبی و پیروی از اصول و نوآوریهای ویژه در دین معینی را میدهد. برای مثال، مسیحیت خود در آغاز جنبه cult داشت و یک گروه تدریسی مذهبی کلیسی، از مسویت جدائی گزیدند و به ایجاد cult مسیحیت دست زدند. سپس بتدریج مسیحیت گسترش یافت و خود به شکل دین مستقلی در آمد و آنگاه گروههای دیگری از مسیحیت اصلی جدا و منشعب شدند و خود مذهب تازه دیگری بوجود آوردند. مانند «کاتولیکها»، «پروتستانها»، «کوآکرزاها»، «مورمونها»، «متودیستها»، «انگلیکانها»، و دهها فرقه دیگر که همه از درون مسیحیت به شکل مذهب تازه ای یا به عرصه وجود گذاشتند. ولی

^{۱۲} دکتر طه حسین، علی و فرزندانش، ترجمه محمد علی شیرازی (۱۳۴۸)، صفحه های ۹۷-۹۸.

شیعه گری در ابتدای شکل گروه مذهبی *cult* را نیز نداشت، بلکه تنها دارای جنبه حزبی و سیاسی بود و بعدها در چرخش گردونه های رویدادهای تاریخی، شکل و فرداش مذهبی به خود گرفت.

تاریخچه پیدایش شیعه گری

چون مذهب شیعه گری پس از درگذشت محمد بن عبدالله با بعضی وجود گذاشت، شایسته است پیش از اینکه به شرح تاریخچه پیدایش شیعه گری پیردادزم، نخست به شرائط و اوضاع و احوال دنیای اسلام پس از درگذشت محمد بن عبدالله، اشاره ای زود گذر داشته باشیم.

اسلام پس از درگذشت محمد بن عبدالله

من یک جانشکار باشوف هستم، زیرا هر چه کردم با افتخار بود نه با نفرت.
وبلام شکسپیر، اتفاق

هنگامی که محمد بن عبدالله پس از مدت سیزده سال رسالت و ده سال پیامبرشاہی در مدینه در گذشت، چون جانشینی برای خود تعیین نکرده بود، فرقه ها و مذاهی زیادی ظهور کردند و هر یک خود را جانشین شایسته محمد دانستند و به پیروی از روشی که محمد در زمان پیامبرشاہی خود بکار برده بود، در برابر یکدیگر صفات آرایی کردند و برای کسب جاه و قدرت، پیرحجانه به خونریزی و نابود کردن یکدیگر پرداختند. از همین روست که روانشاد علی دشنی مینویسد: «اگر نیک بنگریم تاریخ اسلام جز تاریخ رسیدن بهقدرت نیست. اسلام و انگیزه آن تلاش مستمری است که ریاست طلبان در راه وصول به امارت و سلطنت بکار بسته اند و دیانت اسلام وسیله بوده است، نه هدف.»^۱

بعشری که در گفتار بعدی به تفصیل خواهیم دید، مسلمانان پس از درگذشت محمد، برای دستیابی به جانشینی او در «سفیه بنی ساعده» گرد آمدند و ابویکر را که دوران کوتاه خلافتش نشان داد، او براستی پیش از سایر یاران محمد شایستگی جانشینی او را داشت، به خلافت برگزیدند. ابویکر مدت دو سال خلافت کرد و در هنگام مرگ، بطور مستقیم وصیت کرد که «عمر بن خطاب» به جانشینی او خلیفه مسلمانان گردد. عمر نیز مدت ده سال خلافت کرد و بدین ترتیب روی هر فته ابویکر و عمر مدت دوازده سال

^۱علی دشنی، بیت و سال، صفحه ۲۷۳.

خلافت کردند.

ابویکر در دوره کوتاه خلافت خود با سرکوب کردن خوین شورشیان مردم، اسلام را نگهداری کرد. عمر در دیکتاتوری از ابویکر نیز گامی فراتر نهاد و هر کسی را که به اسلام و آیات و احکام آن تردید میکرد، با آزار و شکنجه سرکوب مینمود. بدیهی است که عمر پیش از مرگ محمد، او را بمنون و هذبان گوئی مشهود و در پیامبری او شک کرده بود. به گونه‌ای که در هنگام صلح «حدبیه» اظهار داشت: «و ما شکتُ فِي نَبْوَةِ مُحَمَّدٍ قُطُّ كَشْكَى يَوْمَ الْحَدِيبَةِ» مفهوم گفته عمر آنست که: «شک در نبوت محمد و رویدادهای صلح حدبیه کامل کننده یکدیگر هستند.»^۷ دلیل گفته عمر آن بود که هنگامی که «سهیل بن عمر» نماینده قریش، درخواست کرد که عنوان «محمد پیامبر خدا» از صلح‌نامه زدود شود، اگرچه علی بن ایطالب که نویسنده صلح‌نامه بود، با این امر مخالفت کرد و سوگند خورد که عنوان «پیامبر» را از نام محمد حذف نخواهد کرد، ولی محمد صلح‌نامه را از دست علی گرفت و خود واژه «پیامبر» را از آن زدود و تنها به ذکر «محمد بن عبدالله» بسته کرد. گذشته از آن محمد بر خلاف نظر و عقبده یاران و پیروانش مزایای زیادی در صلح حدبیه به قریش دهش کرد و از این‌رو عمر به‌این اندیشه افتاد که اگر براستی محمد پیامبر خداست و حرف و عمل او از هودگی بهره میبرد، چرا باید به کفار و مشرکان تا آن اندازه مزبت بدهد! با این وجود، هنگامی که عمر به مقام خلافت تکیه زد، دست کم برای نگهداری قدرت شخصی خود نیز که شده بود، مخالفان اسلام را ستمگرانه نابود کرد و حتی تفسیر قرآن را غیرمعجاز و مجادله در باره احکام و متون قرآن را کفر بر شمرد.^۸

هنگامی که عمر با ضربات کارد دوسر ابولول فیروز ایرانی از پا درآمد، کسی را برای جانشینی خود برگزید، بلکه فام شش نفر را که پس از خود شایسته مقام خلافت میدانست ذکر کرد تا آنها از بین خود یک نفر را برای خلافت مسلمانان برگزینند. این شش نفر عبارت بودند از: «علی بن ایطالب»، «عثمان بن عفان»، «سعد بن ابی وقاص»، «عبدالرحمن بن عوف»، «زبیر بن عوام» و «طلحه بن عبدالله». پسر عمر بن‌نام «عبدالله بن عمر» نیز در شورای مذکور بود، ولی عمر اورا از حق برگزیده شدن به خلافت محروم کرد. عمر به مسلمانان گفت، به‌این شش نفر سه روز فرصت دهید، جانشینی برای من

^۷ ابو جعفر محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری یا تاریخ الرسل والملوک، جلد سوم، صفحه ۱۹۲۲ نعمت‌الله فاضی، تاریخ سیاسی اسلام تهران: انتشارات پیروز، ۱۳۴۹، صفحه ۱۲۲.

^۸ نجف الفصاحه، ترجمه ابوالقاسم پاینده (تهران: انتشارات جاویدان، ۲۰۲۵)، صفحه‌های ۸۶ و ۲۸۷ (مقدمه مترجم).

برگزینند. اگر بعاین کار توفیق پیدا کردند که جانشین برگزیده آنها، مقام خلافت را در دست خواهد گرفت، ولی اگر آنها نتوانستند بین خود به توافق برسند، همه آنها را بکشید.

پیش از اینکه بهادامه بحث پردازیم، باید به چگونگی فرمانی که عمر برای گزینش جانشین خود صادر کرد، اندکی اندیشه گری نمود. زیرا ماهیت چنین فرمان نابغه‌دانه ای نشان میدهد که در فرهنگ تازیها و چگونگی اندیشه گری آنها، حتی در میان افراد و شخصیت‌های برگزیده و دانای آنها، روشنای خودمندانه انسانی و منطقی وجود ندارد و همه امور و مشکلات آنها باید از راه غیر انسانی و با خشونت و خونریزی حل و انجام شود. نتیجه نوشته‌های اسلام شناسان و پژوهشگران شهر تاریخ اسلام و بویژه نویسنده‌گان عرب آشکارا نشان میدهد که هدف محمد در ایجاد دین اسلام، کسب قدرت و مال و مثال بود، نه یک دین راستین آسمانی و یا بالا بردن ارزش‌های اخلاقی انسانی بشر.^۶ محمد برای پیشبرد این هدف، اعراب را با دو انگیزه بسوی خود جلب کرد: یکی غارت و چاول اموال مردم زیر پوشش شرعی «غناائم جنگی» و دیگری تصاحب زنان شکست خورده‌گان در جنگها. محمد با اختراع آیه ۲۴ سوره نساء آشکارا از قول «الله» پیروانش را به گونه شرعی مجاز کرد تا زنهای افرادی را که در جنگها مغلوب آنها میشدند، در اختیار بگیرند و خود نیز زنان زیبای دشمنان شکست خورده و یا کشته شده اش را بیدرنگ به زنان حرم‌سرا بیش اضافه میکرد که از آن جمله اند: «صفیه»، «ریحانه» و «جوبریه»، (به فصل ششم کتاب کوروش بزرگ و محمد بن عبدالله، نگارش نویسنده همین کتاب مراجعه فرمائید).

در قرآن آیات زیادی وجود دارد که اعراب را برای کسب غناائم جنگی بهندید با غیر مسلمانان انگیزش میکند. این آیات عبارتند از: آیه ۶۷ سوره افال و آیات شماره ۱۵، ۱۶، ۱۹، ۲۰ و ۲۱ سوره فتح. آیه ۶۷ سوره افال میگوید: «بس اکتون هر چه از غیمت باید بخورید، حلال و گوارای شما باشد...». کم و بیش تمام تاریخ نویسان و بهویژه «برتراند

^۶ گوستاو لوپون، تاریخ اسلام و عرب، ترجمه محمد تقی ضهر داعی، مصححهای ۹۰-۹۱، دشنه، بیت و سه سال، صفحه‌های ۲۲۲-۲۲۸، بهرام چوبیه، نیش و سیاست در ایران، جلد دوم، (۱۳۶۱)، صفحه ۴۲۱ سالانه اسلام، جلد دوم (میلان: ۱۹۹۲)، صفحه ۱۱۵، فقره ۱۵۳: «حمدیں یعنی البلاذری، فتوح البلدان، یخش مربوط به ایران، ترجمه دکتر آذر قاش آذربویش (تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۶۶)، صفحه ۱۵۵.

Bertrand Russell, *A History of Western Philosophy: A Narrative History of the World* (London: Oxford University Press, 1976), p. 367.

راسل،^۶ «بارتولد»،^۷ «گلدزیهر»،^۸ و «فیلیپ حتی»^۹ به گونه‌ای روشن نوشته‌اند که هدف اصلی اعراب مسلمان از جنگ با غیر مسلمانان بدست آوردن غنائم جنگی بوده است. تفسیر شریف لاهیجی^{۱۰} و تاریخ طبری^{۱۱} همچنین نوشته‌اند، در برخی از جنگها مانند جنگ بدر، محمد دستور کشتن اسیران را صادر کرد، ولی شنگریانش آنچنان شور و آز غنائم جنگی و تصاحب اموال اسیران را داشتند که بر خلاف دستور پیامبر، آنها را با گرفتن اموالشان آزاد کردند. متن آیه ۱۵۲ سوره آل عمران در این باره خطاب به سربازان محمد در جنگ احده که در مال سوم هجری فتحی روی داد، میگوید: «خدا ب وعده‌ای که با شما کرده بود وفا کرد. هنگامی که به‌اذن خدا بر دشمن غالب شدید و کافران را به‌خاک هلاکت افکنید و خدا غنیمتی را که هوای آنرا در سر داشتید به‌شما نشان داد، در کار جنگ مستنی کردید و در امر غنیمت به‌منازعه و اختلاف پرداختید و نافرمانی پیامبر کردید. بعضی خواستار دنیا شدید و برخی خواستار آخرت. سپس خدا نیز شما را از پیشرفت و غلبه باز داشت تا شما را بیازماید و خدا از تقصیر شما که نافرمانی پیامبر خود کردید در گذشت...»

تاریخ طبری^{۱۲} و تفسیر شریف لاهیجی^{۱۳} نیز نوشته‌اند، یکی از علامت مهم شکست مسلمانان در جنگ احده این بود که آنها سنگرهای خود را ترک کردند و برای کسب غنائم جنگی شتاب کردند. تاریخ طبری^{۱۴} مینویسد، در جنگ «جبل الْرُّمَات» نیز مسلمانان برای

^۶ Russell, *A History of Western Philosophy*, p. 367.

^۷ بارتولد، ترکستان‌نامه، جلد اول، ترجمه کریم کشاورز (تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران)، ۱۳۵۲، صفحه ۴۰۶.

^۸ گلدزیهر، درس‌های در باره اسلام، ترجمه علینقی مژوی (تهران: انتشارات کمانگر)، ۱۳۵۸، صفحه‌های ۱۲۰ و ۲۹۸.

^۹ فیلیپ حتی، تاریخ عرب، جلد اول، ترجمه ابوالقاسم پائینه (تبریز: انتشارات حقیقت)، ۱۳۴۹، صفحه‌های ۱۸۵-۱۸۶.

^{۱۰} تفسیر شریف لاهیجی را تصحیح و مقدمه محمد ابراهیم آیش، جلد اول (تهران: انتشارات علمی)، ۱۳۴۰، صفحه ۴۰۰.

^{۱۱} تاریخ طبری، جلد سوم، صفحه‌های ۹۹۰-۹۶.

^{۱۲} همان کتاب، ۱۰۲ و ۱۰۵.

^{۱۳} تفسیر شریف لاهیجی، جلد اول، صفحه ۴۰۰.

^{۱۴} تاریخ طبری، جلد سوم، صفحه‌های ۱۲۱۶ و ۱۲۱۱.

کسب غنائم جنگی، سنگرهای خود را ترک کردند و سبب شکست مسلمانان شدند. کسب غنائم جنگی برای اعراب تا آن اندازه مهم بود که آنها در برخی از جنگها مانند جنگ «حنین» در برابر محمد می‌ایستادند و بدون رعایت احترام، در باره تقسیم غنائم با وی بحث و جدال می‌کردند.

کتاب جامع عباسی نگارش شیخ بهاءالدین عاملی که دربردارنده اصول و احکام کامل فقه شیعه‌گری است و در بالای روی جلد کتاب تأکید شده است که کتاب مذکور، «با نظریه مبارک مرجع تقدیم شیعیان جهان آیت الله العظمی آقای سید شهاب الدین نجفی مرعشی نوشته و چاپ شده است» مینویسد: «اسیران غیربالغ در جنگها و زنان اسیران بمحض اسیر شدن ملک آنانی می‌شوند که آنها را گرفته باشند...»^{۱۴}

باید توجه داشت که اگر راه محمد، روش دین خواهی و معنویت بود پیروان او و میباشند همان راه را ادامه میدادند. اگر رسالت محمد جنبه‌های الهی، معنوی و حتی اخلاقی میداشت و هدف او برآشت ارشاد و هدایت مردم بهنیک‌اندیشی و راست‌کرداری می‌بود، نه جاه طلبی و قدرت خواهی و غارت و چباول احوال مردم و تصاحب زنای آنها، بس از درگذشت او اینهمه انشعاب و توطنه و دیسه و کشتار و خوفزی بین پیروانش بدید نهی آمد و اسلام راه راستین خود را می‌بیمود. دلیل این گفتار آنست که بر خلاف داستان‌رایهای غیر واقعی ملایان در باره وضع هالی محمد و خاندانش، همه این افراد از ثروتمند ترین مردم زمان خود بودند. آخوند ها در بالای منبرها موعظه می‌کنند که ائمه در فقر و تنگدستی بسر می‌برند و پیوسته روزه دار بودند و برای رهائی از درد گرسنگی بهشکم خود سنگ می‌بستند. در حالیکه تمام نویسندهان مشهور و معتبر عرب، آنها و حتی واپسگانشان را از ثروتمندان بزرگ بشمار آورده اند. محمد خود از زمینداران و ثروتمندان بزرگ بود. علاوه بر «فداک» که دهکده و نخلستانی بسیار بزرگ و حاصلخیز و آباد با کشتزارهای سبز و خرم بود که آنرا در جنگ خیر از کلیمی‌ها گرفته بود و در چند کیلومتری مدینه قرار داشت، املاک و زمینهای شخصی محمد عبارت بودند از: ۱- برقه، ۲- دلان، ۳- اعواف، ۴- صافیه، ۵- مشیب، ۶- حسناه، ۷- وطیع، ۸- شربه ابراهیم، ۹- سالم. تمام املاک شخصی محمد پس از مرگش بیدرنگ بوسیله جانشینش ابوبکر ضبط و مصادره شد.^{۱۵}

^{۱۴} شیخ بهاءالدین عاملی، جامع عباسی (تهران: انتشارات فراهانی، ۱۳۹۹ هجری قمری)، صفحه ۱۶۱.

^{۱۵} بوعبدالله قاسم بن سلام، الاموال (قاهره: ۱۳۵۴ قمری)، صفحه ۱۷، «فاما لوفاه صفحه‌های ۱۵۳ و ۳۶».

دلیل بسیار ساده دیگر برای اثبات جاه طلبی و پولدوستی محمد و افراد خانواده‌اش حیله و تزویر ملایان شیعه گری در نسبت دادن فقر و تک‌گدستی به محمد و افراد خاندانش، آیه ۱۰۳ سوره توبه، آیه‌های ۱ و ۴۱ سوره انفال است. زیرا آیه سوره ۱۰۳ سوره توبه آشکارا به محمد دستور میدهد، در هنگام سخن گفتن با مردم از آنها صدقه بگیرد تا نفس آنها را پاک گردد. آیه ۱ سوره انفال میگوید، انفال (غناهی که بدون جنگ بدست مسلمانان می‌افتد و کلیه اموال عمومی از قبیل زمینهای بدون مالک، معادن، فرازکوهها، کف روختانه‌ها و میراث افرادی که وارث ندارند و آنچه که بدون رفع مردم حاصل می‌شود) مخصوص خدا و رسول است. بدون تردید، اگر محمد شور بولدوستی و آژ ثروت اندوزی در سر نداشت، چنین آیه‌هایی را از قول «الله» وارد قرآن نمیکرد.

از نظر زیبارگی نیز محمد شگفت نویسنده‌گان و تاریخ نویسان را بر انگیخته است. «ابن عباس» گفته است: «بالاترین مقام مسلمانان در دنیا (یعنی محمد بن عبدالله) از لحاظ شور جنسی نسبت به زنان نیز بالاترین مقام را بین مسلمانان دارا بوده است.»^{۱۷} به گونه‌ای که میدانیم، هنگامی که اعراب از محمد خواستار معجزه شدند، او قرآن را بعنوان معجزه نبوت خود به مردم ارائه کرد. ولی، به باور نویسنده این کتاب، معجزه راستین محمد آن بود که با ۱۷ آیه که از قول «الله» ساختگی اش در باره رابطه‌اش با زنان بطور اعم و با همسرانش بطور اخص، نازل کرد، با وجود تعصّب استخوان سوزی که اعراب نسبت به زن دارند، همه زنان عرب را برای خود حلال دانست و ازدواج همسرانش را با دیگران پس از مرگ خود نه تنها حرام کرد، بلکه آنرا گناهی بزرگ بشمار آورد. (به آیات شماره ۵۰ و ۵۳ سوره احزاب و فصل هشتم کتاب کوشش بزرگ و محمد بن عبدالله، نگارش این نویسنده مراجعه فرمائید.)

کتاب فقه جامع عیسی^{۱۸} که به گونه‌ای که در بالا گفته شد، یگانه فقه کامل شیعه گری است که به تأیید آیت الله نجفی مرعشی رسیده، در سی و سه مورد محمد را از رعایته اصول و احکام قرآن و اسلام استثناء کرده است. برخی از آن موارد سی و سه گانه به شرح زیر می‌باشند:

۱- نکاح با زنان یهودی و مسیحی برای محمد پیامبر جائز و برای غیر او مجاز نبوده

^{۱۷} Montgomery Watt, *Muhammad at Medina* (Oxford: University of Oxford Press, 1956), pp. 395-99.

^{۱۸} شیخ بهاء الدین عامی، جامع عیسی، صفحه‌های ۸۹-۱۸۷.

است.

- ۲- زنانی را که محمد به آنها نگاه میکرده و آنانرا میخواسته بر شوهرانشان حرام میشده و واجب بوده است که شوهران زنان مذکور آنها را طلاق گویند.
- ۳- پیامبر اسلام مجاز بوده است، بیش از چهار زن عقدی اختیار کند.
- ۴- وطنی بدون پرداخت مهر بر پیامبر اسلام حلال بوده است. (باید توجه داشت که واژه «وطنی» در اصل مطلب کتاب ذکر شده و این واژه معنی دخول آلت قنایتی مرد در آلت قنایتی زن را میدهد، نه عمل ازدواج و یا نکاح).
- ۵- زنان محمد بر دیگران حرام شده بودند.
- ۶- برای محمد حلال بوده است که آنچه را که میخواسته از غنائم جنگی که لنگریانش بدست میآورده‌اند برای خود اختیار کند، مانند کنیزان خوش‌شکل و چاروای نیکو و جامه خوب وغیر آن. (واژه «خوش‌شکل» در اصل کتاب مشخص شده و مربوط به نویسنده این کتاب نیست).
- ۷- برای محمد گرفتن نان و آب از دست گرسنگان و تشنگان حلال و برای غیر او حرام بوده است.

دحیه کلبی

چون سخن از زیارتگی محمد بن عبدالله بیان آمد، بی مناسبت نیست بعرابطه او با جوان بسیار زیبائی که «دحیه بن خلیفه کلبی» نامیده شده نیز نظری بیفکنیم. تخت رابطه «دحیه کلبی» را با محمد بن عبدالله بدون کم و بیش از گفتار تاریخ نویسان مشهور عرب نقل میکنیم و سپس به بازشکافی رابطه راستین محمد با «دحیه کلبی» می‌پردازیم. نویسنده این کتاب آگاهی دارد که روانشاد دکتر محمد معین، نویسنده شش جلد فرهنگ معین و نیز پژوهشگر والا ارجی که فرهنگ دهخدا زیر نظر او تنظیم و چاپ شد، کتاب جامعی درباره «دحیه کلبی» نگارش کرده بود که به عنوان نامعلومی هیچگاه چاپ و منتشر نشد.

تاریخ نویسان شهیر عرب نوشته اند، «دحیه کلبی» به اندازه‌ای زیبا چهره بود که در بین اعراب آن زمان ضرب المثل شده بود.^{۱۰} برخی اوقات جبرئیل به شکل «دحیه کلبی»

^{۱۰} ابن حجر عسقلانی، الاصابیقی تبییر الصحابة، جلد اول (قاهره: ۱۳۵۲ میلادی)، صفحه ۴۷۳؛ ابن الاتیر، النہایة فی غریب الحديث والآثار، جلد دوم (قاهره: ۱۳۶۱ میلادی)، صفحه ۱۰۷، جلد سوم، صفحه ۴۲۷؛ بیش، عددة القاری، جلد اول (استانبول: ۱۳۰۸ میلادی)، صفحه ۹۳.

بر محمد بن عبدالله ظاهر میشه است.^{۱۰} همچین اصحاب پیامبر مشاهده کرده اند که «دحیه کلبی» در حضور محمد صحبت میکرده، ولی پیامبر به خواب رفته بوده است.^{۱۱} علامه محمد باقر مجلسی در بحار الانوار نوشته است، محمد بن عبدالله دستور داده بود، زمانی که «دحیه کلبی» نزد او بوده، کسی به حضورش وارد نشود.^{۱۲} «دحیه کلبی» خواهی داشته است به نام «شرف» که محمد بن عبدالله او را خواستگاری کرد، ولی وی پیش از ازدواج با محمد در گذشت.^{۱۳} «دحیه» پس از جنگ اُحد و یا جنگ خندق اسلام آورد و محمد او را در سال ۶ و یا ۷ هجری قمری به نمایندگی از سوی خود نزد قبصه روم شرقی «هرقل» فرستاد که او را به دین اسلام دعوت کند.^{۱۴} «دحیه کلبی» تا زمان خلافت معاویه زنده بود و در سال ۱۵ هجری در زمان خلافت معاویه در دمشق در گذشت.^{۱۵}

«ابن هشام» مینویسد، روزی در سال پنجم هجری که محمد با طایفه یهودی «بنی قریطه» جنگ میکرد، هنگام ظهر برای نماز وارد مسجد شد و مشاهده کرد که جبرئیل در آنجا حضور دارد. جبرئیل به محمد گفت: «شما جنگ را ترک کرده و برای برگزاری نماز به مسجد آمدید، در حالیکه فرشتگان هنوز سلاحها یشان را زمین نگذاشته اند. خدا دستور میدهد به میدان جنگ باز گردید و کار طایفه «بنی قریطه» را یکسره کنید و من نزد خود به میدان جنگ میروم».^{۱۶}

محمد بمحض شنیدن ابن موضوع به لشگر یانش دستور داد از برگزاری نماز خودداری کنند و برای یکسره کردن کار یهودیان «بنی قریطه» به میدان جنگ باز گردند. هنگامی که محمد به میدان جنگ بازگشت، از یکی از سربازانش پرسش کرد، آیا کسی پیش از او وارد میدان جنگ شده است؟ او پاسخ داد، تنها «دحیه کلبی» را مشاهده کرده که با

^{۱۰} الواقدى، کتاب المغازى، ترجمه دکتر محمود مهدوى دامغانى (برلن: ۱۹۸۸)؛ ابن حجر عسقلانى، الاصاديفى تپيز الصحابة، صفحه ۱۰۳، ابن كثیر، فضائل القرآن، (جروت: ۷۷۱ قمری)، صفحه های ۷ و ۸.

^{۱۱} حاج شیخ عباس قمی، سفیة البخار، جلد اول (تهران: ۱۳۵۵)، صفحه ۱۴۳.

^{۱۲} امام محمد باقر مجلسی، بحار الانوار فی اخبار الائمه الاضمار، جلد هشتم، (تهران: ۱۱۰ قمری)، صفحه ۲۰، جلد ۳۷، صفحه ۳۲۶.

^{۱۳} بلاذری، فتوح البلدان، جلد اول، صفحه ۴۶۰؛ عسقلانى، الاصاديفى تپيز الصحابة، جلد اول، صفحه ۱۳۷۸.

^{۱۴} بلاذری، فتوح البلدان، جلد اول، صفحه ۵۳۱.

^{۱۵} دکتر محمود رامیار، تاریخ قرآن (تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۹)، صفحه ۶۳، نقل از ابن عساکر تهذیب، جلد اول، صفحه ۲۶۸.

^{۱۶} ابن هشام، سیرت رسول الله، جلد سوم، ترجمه قاضی ابرقوه، تحقیق دکتر اصغر اصغر مهدوى (تهران: ۱۳۶۰)، صفحه ۲۴۵.

یک استر سفید رنگ به میدان جنگ رفته است. محمد اظهار داشت، او جبرئیل بوده که برای ناتوان کردن طایفه «بنی قریظه» به آنجا رفته است.^{۷۲}

علامه مجلسی در جلد سیزدهم بحارالاتوار (مهدی موعود)، مینویسد، در کتاب انوار مضیله از امام زینالعابدین روایت شده است که امام مهدی قائم پس از ظمیر زیر درخت تناوری می‌نشیند، در آنجا جبرئیل به شکل مردی از قبیله کلب می‌آید و میگوید: «ای بنده خدا برای چه اینجا نشسته‌ای؟» قائم میگوید: «منتظرم شب فرا رسد و هنگام شب به منکه بروم، زیرا نمیخواهم در این گرما به منکه عزیمت کنم.» در آن هنگام جبرئیل میخندد و امام مهدی قائم از خنده او می‌فهمد که وی جبرئیل است. شیخ علی دوائی مترجم کتاب مهدی موعود در زیرنویس مینویسد، شاید مقصود از «مردی از قبیله کلب»، «دحیه کلبی»، یکی از اصحاب رسول اکرم بوده که جبرئیل به صورت او بر حضرت وارد میشده است.^{۷۳}

فرید الدین عطار نیشاپوری نیز در دیوان فصائد و ترجیعات و غزلات^{۷۴} بیتی دارد که میگوید:

ز بس کامد همی جبریل نزدت شده چون دحیه الکلب قریشی

باز نمود نویسنده

این بود چکیده‌ای از نوشته‌های تاریخ نویسان شهر و معتبر عرب درباره «دحیه کلبی»، ولی آنچه مسلم است، وجود «دحیه کلبی» جوان بسیار زیبائی که به قول تاریخ نویسان عرب، زیبائی چهره اش زیانزد همگان بوده، لکه سیاهی بر شخصیت محمد نشانده که پیرایش ناپذیر میباشد. فرنودهای بازنمود مذکور بشرح زیراست:

۱- اگر در نظر بگیریم که «دحیه کلبی» در حدود شصت و پنج سال عمر کرده باشد، با توجه به اینکه او در سال ۴ هجری وفات یافته، بنا بر این در دهه اول هجری باید جوانی بیست ساله بوده باشد. آیا محمد در دهه اول هجری چه انگیزه‌ای داشته که با «دحیه کلبی» بیست ساله که از نظر زیبائی چهره بین اعراب زیانزد بوده تا آن اندازه آمیزش

^{۷۲} همان کتاب، همان صفحه.

^{۷۳} مجلسی، بحارالاتوار، جلد سیزدهم، مهدی موعود، ترجمه علی دوائی، (تهران: دارالکتاب الاسلامیه، بدون تاریخ)، صفحه ۱۰۹۷.

^{۷۴} فرید الدین عطار نیشاپوری، دیوان فصائد و ترجیعات و غزلات با تصحیح و مقابله و مقدمه سعد نفیسی (تهران: کتابخانه ملی، بدون تاریخ)، صفحه ۸۹.

داشته که به گونه‌ای که در پیش از قول نویسنده‌گان مربوط نقل شد، اصحاب محمد مشاهده کرده‌اند که «دحیه» در حضور محمد سخن میگفته و اوی بخواب رفته بوده است؟

۲- چرا به گفته علامه مجلسی، محمد دستور داده است، هنگامی که «دحیه» بیست ساله در نزد او بوده، کسی بر اوی وارد نشود؟ آیا محمد با «دحیه» چه سر و سری داشته که میباشد خصوصی و محرمانه انجام بگیرد؟

۳- با توجه به اینکه به گفته «احمد بیهی البلاذری»، «دحیه پس از جنگ‌های اُحد و خندق اسلام آورده و جنگ اُحد در سال سوم هجری و جنگ خندق در سال پنجم هجری روی داده است، آیا محمد با یک جوان زیباروی بیست ساله غیر مسلمان در آن سالها چه روابط و یا سر و سری داشته است؟

۴- آیا مبتوان باور کرد که جبریل فرشته بهشکل یک جوان غیر مسلمان (کافر) بر محمد بن عبدالله، پیامبر اسلام ظاهر نمیشده است؟

۵- آیا بین هزاران افرادی که در دهه اول هجری اسلام آورده و پیرو محمد شده بودند، چه حکمتی وجود داشته که جبریل بهشکل یکی دیگر از اصحاب ویژه محمد به او ظاهر نمیشده و تنها در پوست «دحیه کلبی» زیبا چهره خانه کرده بوده است؟

این نویسنده پیخته فکر میکند باسخ همه برسنها مذکور را باید در آزادگی محمد از نظر روابط جنسی جستجو کرد. محمد نه تنها از نظر جنسی انسانی آزاده و گشاده مغز بود، بلکه الله قهار و جبارش نیز بر پایه حکم آیه شماره ۵۰ سوره احزاب به محمد بن عبدالله پیامبر عزیز و محبوبش آزادی داده بود، هر زنی از زنان جهان را که بخواهد بدون هیچگونه تشریفاتی که برای سایر مؤمنان و مسلمانان در نظر گرفته شده بود، در اختیار بگیرد. شاید هم در شبی که اوی در سفر مراج در آسمانها با الله دیدار میکرده، الله او به گونه سری و محرمانه آزادی پیامبر عزیزش را در روابط جنسی با زنان بهجنس مذکور نیز گسترش داده باشد، متنه به اوی گوشزد کرده که این موضوع بین خود او، الله و دحیه محرمانه بماند و راه و روش کار را نیز به او نمایانده است. بدین شرح که هر زنی که مردم او را با دحیه مشاهده کردد، به آنها بگوید که اوی جبریل، فرشته الله بوده که بهشکل «دحیه» در آمده بوده است.

شاید هم موضوع بالاتر از اینها باشد. زیرا هنگامی که آیه ۲۲۳ سوره بقره تماس جنسی مرد با زن را از راه غیر عادی ممکن (ولی البتہ مکروه میشمارد)، روح الله خمینی در

مثله شماره ۵۳؛ توضیح المسائل^۱، وطی در دبر زن حائض را مجاز می‌شمارد و آیت الله دستغیب شیرازی فرزندان نابالغ غیر مسلمان را «ولدان مُختلدون» و نجس میداند، مسائلی مانند رابطه محمد با «دجیه کلبی» را باید تفیه ریاکارانه و نشانه عقب افتادگی مفزی و کهنه پرسنی علاما و ملایان تفیه کاری که آکنون در کرسی قدرت دولتی، به موعظه های فربیکارانه مذهبی ادامه می‌دهند دانست.^۲ براستی، در زندگی یا همراه خدا چه رموز و اسرار بیچیده و روابط غامضی وجود دارد که عقل ما بندگان عادی خدارا به آنها رسانی نیست!

ریشه های پیدایش شیعه گری

عنی مذهب را هیچکس بهتر از آنهاست که به خود و درایت خود پشت کرده‌اند، نمی‌فهمد، ولز

باشد و منشاء ایجاد شیعه گری را سه عامل تشکیل میدهد: ۱- گرینش «ابویکر بن ابی قحافه» به جانشینی محمد بن عبدالله، در «سفیفه بنی ساعدة»، ۲- جنگ صفين در پایان خلافت علی بن ایطالب در سال (۴۰ هجری قمری / ۶۶۱ میلادی) و ۳- قیام حسین بن علی بر ضد «یزید بن معاویه» خلیفة اموی در سال ۶۰ قمری / ۶۸۰ میلادی). بنابر این با توجه به اهمیت ویژه ای که هر یک از این رویدادها در ایجاد تاریخ شیعه گری دارند، شایسته است که هر یک از آنها را مورد بحثی پژوهشی قرار دهیم.

۱ - سفیفه بنی ساعدة

بنا به نوشته تاریخ طبری^۳، هنگامی که محمد از حججه الوداع مراجعت کرد، آثار بیماری جانکاهی در او پدیدار شد، به گونه ای که راه رفتن برایش مشکل گردید. با توجه به اینکه تا زمانی که محمد بن عبدالله زنده بود، نه وصیت نامه ای برای خود تنظیم کرد و نه کسی را برای جانشینی خود تعیین نمود. از اینرو در نخستین روز درگذشت و در هنگامی که هنوز مراسم به خاک سپاری او پایان نیافته بود، ابویکر و عمر بن الخطاب و بزرگان و

^۱روح الله خبیثی، رساله توضیح المسائل (تهران: بازار بین‌العرمین، تجارت‌خانه حسین مصدقی).

^۲عبدالحسین دستفیب شیرازی، سرای دیگر، تفسیر صوره شریفه واقعه (انتشارات صبا: ۱۳۶۱)، صفحه‌های ۹۷-۹۸.

^۳طبری، تاریخ طبری، جلد چهارم، ترجمه ابوالقاسم پاینده (تهران: انتشارات اساطیر، ۱۳۶۳ خورشیدی)، صفحه ۱۳۱۱.

اشراف و ثروتمندان و شیوخ و رؤسای قبائل عرب و انصار و مهاجران مبارزات و کشمکش‌های شدیدی را در «سفیفه بنی ساعدة» برای تصاحب مقام محمد آغاز کردند. مهاجران میگفتند چون ما سرزین خود را ترک کردیم و با محمد به مدینه آمدیم و محمد از خود ما بوده است، از اینرو ما از دیگران بیشتر سزاوار جانشینی محمد هستیم. انصار میگفتند، اگر ما محمد را به مدینه راه نمیدادیم و با او یاری و همراهی نمیکردیم، اسلام پیشرفته نمیکرد. در این گیرودار، ابو بکر حدیث را از محمد نقل کرد که حاکی بود، فرماینده مسلمانان باید از قریش باشد، انصار که این حدیث را شنیدند، از ادعای خود مبنی بر جانشینی محمد چشم پوشیدند، ولی بین مهاجران برای جانشینی محمد اختلاف بالا گرفت.^{۲۲}

«سفیفه بنی ساعدة» مکانی بود که مسلمانان برای انتخاب جانشین محمد در زیر آن جمع شدند، برای شرح دقیق، درست و کامل ماجرای «سفیفه بنی ساعدة»، قسمتهایی از این رویداد مهم تاریخ اسلام را از جلد چهارم تاریخ طبری نقل میکنیم.

«عبدالله بن عبد الرحمن انصاری» میگوید: «وقتی پامبر در گذشت، انصار در «سفیفه بنی ساعدة» فراهم آمدند و گفند پس از محمد باید این کار را به «سعد بن عباده» رئیس طایفة «الخرزج» واگذار کنیم و سعد را که بیمار بود به آنجا آوردند. عمر از این جریان آگاه شد و بهسوی خانه پامبر که ابویکر و علی مشغول کار کفن و دفن او بودند رفت.^{۲۳} پس از آن همه آنها در «سفیفه بنی ساعدة» برای تعیین تکلیف جانشینی پامبر گرد آمدند. «علی بر خاست و از حق و فضیلت و سوابق ابویکر سخن آورد و پیش رفت و با او بیعت کرد و مردم به علی گفتند: «صواب کردی و نکو کردی.»^{۲۴} ابوسفیان که با خلافت ابویکر مخالف بود، رو به علی کرد و گفت: «ای ابوالحسن، دست پیش آرتا با تو بیعت کنم.^{۲۵} اما علی دست پیش نبرد و او را سرزنش کرد و گفت: «از

^{۲۲} جرجی زیدان، تاریخ تدقیق اسلام، جلد اول، ترجمه و نگارش علی جواهر کلام (تهران: انتشارات امبر کبیر، ۱۳۴۴)، صفحه ۵۱.

^{۲۳} طبری، تاریخ طبری، صفحه ۱۳۴۳.

^{۲۴} همان کتاب، صفحه ۱۳۳۶.

^{۲۵} همان کتاب، صفحه ۱۳۳۶.

این کار جز قته منظوری نداری، به خدا برای اسلام جز بدی نمیخواهی، مارا به نصیحت تو حاجت نیست»^{۷۶}

دلیل اینکه علی بن ایطالب برای کسب کرسی خلافت زیاد پافشاری نمیکرد، آن بود که میدانست در بین مسلمانان پایگاه قابل توجهی ندارد. علی بسیاری از سران قبائل را ستمگرانه کشته بود و از اینرو مردم نسبت به او تعایلی نداشتند. اینهمه روضه هائی که آخوند ها در ذکر مناقب و عدل و انصاف علی سر میدهند، همه از ساختهای بی پایه خودشان است که آنها را برای شکوفا نگهداشتن پیشنهادی دینداری خود صفتگری نموده اند.

گروهی از شیوخ و سران قبائل عرب، تا سالها در برابر علی می ایستادند و او را قاتل پدران، برادران و شوهران و خویشان خوش میخواندند و کینه نهفته خود را نسبت به اعمال ستمگرانه او آشکار میکردند. باید در نظر داشت، هنگامی که «عبدالرحمان بن ملجم مرادی»، «کمر قتل علی را بست، زن زیبائی به نام «قطامه» را ملاقات کرد و فریفته او شد. «قطامه» که پدر و برادرش در جنگ نهروان بوسیله علی بن ایطالب کشته شده بودند و از قصد «ابن ملجم» آگاهی نداشت، به او پیشنهاد کرد، به شرطی تسلیم او مخواهد شد که وی علی را مقتول سازد. تمایل این زن برای کشته شدن علی، نشانه کوچکی از افراد زیادی است که اعضای خانواده آنها بوسیله علی نابود شده بود و از اینرو نسبت به اوی نظر نیکی نداشتند.

تاریخ یعقوبی^{۷۷} و فرق الشیعه^{۷۸} هر دو مینویستند، شمار افرادی که طرفدار خلافت علی و آماده بیعت با او برای خلافت بودند، از بین ۷ تا ۱۰ نفر تجاوز نمیکرد. هنگامی که محمد بن عبدالله در گذشت و اعراب مجبور شدند، جانشینی برای او برگزینند، فرست یافتد تا کینه های رُوف خود را نسبت به علی بن ایطالب آشکار سازند. گذشته از آن، علی جوانی بود که بر خلاف ابوبکر، از سیاست و خلافت و کشورداری آگاهی و تجربه ای نداشت و از محبویت اعراب و فتوحه بین آنها بی بهره بود. نگاهی به شرح زندگی علی بن ایطالب نشان میدهد که اگر چه او از روح سلحشوری و

^{۷۶} همان کتاب، همان صفحه.

^{۷۷} احمد بن ابی یعقوب، تاریخ یعقوبی، جلد اول، محمد ابراهیم آیینی (تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۲)، صفحه های ۵۲۴ و ۵۶.

^{۷۸} ابیحنی، فرق الشیعه، ترجمه ابو محمد حسن بن موسی - محمد جواد مشکور (تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۳).

جنگ آوری قابل توجه و شایان تمجیدی برخوردار بود، ولی از نظر کارآئی مفری و ذهنی، اگر از سطح عادی و متوسط اعراب آن زمان پائین تر نبود، ولی هوش و درایت او از این فراز نیز بالاتر نمیرفت. برای اینکه بهتر بتوانیم به سطح کارآئی مفری و فرهنگ اعراب در آن زمان بی بیریم، بی مناسبت نیست به رویدادی که «ثَمَامَهُ بْنُ أَشْرَسٍ» در این باره ذکر کرده توجه کنیم. «ثَمَامَهُ بْنُ أَشْرَسٍ» میگوید، زمانی از بازار بغداد میگذشت، مردی را دیدم که سایر افراد دور او جمع شده بودند. با خود فکر کردم که جمع شدن مردم در این نقطه بدون سبب نیست. از اینرو از شتر خود پائین آمدم و در کنار سایر افراد حاضر در آن محل در صدد جستجوی علت گرد آمدن آنها در آن نقطه برآمدم. سپس مشاهده کردم، مردی که یکی از جشمانش جرکین و چشم دیگر ش دارای دانه ای بود، قصد فروش سورمه ای را به مردم داشت و میگفت، این سورمه همه بیماری‌های چشم را درمان میکند. به او گفتم:

«اگر سورمه ات چین معجزه ای دارد، چرا برای درمان چشمان خود از آن استفاده

نمیکنی؟» پاسخ داد:

«ای نفهم، تو باید بدانی که چشمان من در مصر دچار این بیماری شده، نه در اینجا.»

پیش از اینکه من فرصت پاسخگوئی پیدا کنم، افرادی که در آنجا گرد آمده بودند، به طرفداری از مرد سورمه فروش بهمن حمله کردند و من به رحمت توانستم خود را از ضربات آنها نجات دهم.^۱

حال باید توجه داشت که اگر چه علی بن ایطالب، مردی شجاع و دلاور بود، ولی از نظر کارآئی مفری انسان قابل توجهی بشمر نمیرفت. از دگر سو، ابویکر یار نزدیک محمد، مردی با تجربه و جهاندیده بود و محمد در بستر مرگ او را برای برگزاری نماز بجای خود به مسجد فرستاده بود و همین دلیل کافی است ثابت کند که محمد به گونه غیر مستقیم برای جانشینی خود به ابویکر تعایل داشت، نه به علی. بنابراین ابویکر از همه نامزدهای جانشینی محمد برای خلافت مسلمانان شایسته تر به نظر میرسید. بهمین مناسبت نخستین کسی که با ابویکر برای جانشینی محمد بیعت کرد، «عمر بن الخطاب» بود.

^۱. بن الحسن علی بن علی المسعودی، هرودیان الذهب و معدن الموارد، جلد دوم (بیروت: ۱۹۹۵ میلادی).

بدین ترتیب، درحالیکه علی با هر سه خلیفه پیش از خود (ابوبکر، عمر و عثمان) از روی میل و رضا و نه با تقیه بیعت کرده است، با این وجود پیروان شیعه گری عقیده دارند که محمد بن عبدالله در روز «غدیر خم» علی را به جانشینی خود گزینش کرده است. از اینرو، شایسته است که شرح کوچاهی از «غدیر خم» به خامه در آوریم.

غدیر خم

نویسنده‌گان شیعه گری نوشتند، هنگامی که محمد مراسم حجتة الوداع را در مکه انجام میداد، جبریل نزد او آمد و اظهار داشت، خداوند دستور میدهد، علی بن ابیطالب را به جانشینی خود برگزینی. از اینرو، محمد در راه برگشت به مدینه، در روز ۱۸ ذی الحجه سال دهم هجری در «غدیر خم» که گودال بزرگی است بین مکه و مدینه، به پیروانش دستور داد، در آن محل توقف کنند. پس از اینکه همراهانش که بین ۷۰...۱۲۰ قا... قا بودند، در آن محل متوقف شدند، محمد دستور داد جهازهای شترهارا روی یکدیگر فرار دهند و سپس خود بالای آن رفت و به علی دستور داد، نزد او بایستد. آنگاه دست علی را بالا برد و گفت: «من کنت مولا فهذا علی مولا. اللہم والما والا و عادماً عادا». یعنی «هر کسی که مرا مولا خود میداند، از این پس علی را مولا خود خواهد دانست. خداوندا! هر کسی که او را دوست دارد، تو هم او را دوست بدار و هر کسی که با او دشمنی ورزد، تو هم دشمن او باش. آنهایی را که به او یاری میدهند، یاری کن و آنهایی را که با او مخالفت کنند، مأیوس و نا امید ساز.»

پیش از اینکه بهادامه گفتار پردازیم، باید به این نکته اشاره کنیم که گویا صنعتگران هر امام زمان سازی در افسانه سراتبیهای خود فراموش کرده اند که متون قرآن آشکارا گفته است، الله پیش از آفریدن انسان، سرفوشت اورا تعین می‌سازد و انسان را در تغییر سرنوشتی که الله از پیش برایش مقرر ساخته هیچ اختیاری نیست. زیرا، فقهای داستانسرا در نوشتة بالا، با کمال شگفتی، الله را کارگزار اراده و احساسات محمد بشمار آورده و آمرانه به او فرمان میدهند: «چنین و چنان کن.»^{۱۰}

بدیهی است که نویسنده‌گان غیر شیعه، داستان مذکور را ساخته و پرداخته ملایان ایرانی و یونانی‌ها میدانند و عقیده دارند به لذائی که به تفصیل شرح دادیم، محمد هیچگاه

^{۱۰} به فصل دوم بحث (تقدیر و سرنوشت)، کتاب بازناسی قرآن، نگارش دکتر روشنگر مراجعه فرماید.

در عمر خود سخنی از جانشینی علی بر زبان نیاورده است. دائرة المعارف مذهب و اخلاق مینویسد، برخلاف تمام احادیثی که پیروان شیعه‌گری در باره برگزیدن علی بوسیله محمد برای جانشینی اش نقل میکنند، هیچ دلیل و نشانه‌ای وجود ندارد، نشان دهد که محمد در روز «غدیر خم» علی را به جانشینی خود برگزیده باشد.^{۴۲}

ملأیان شیعه‌گری همچنین میگویند، پس از اینکه محمد بن عبدالله، به شرح بالا علی بن ایطالب را به جانشینی خود شناختگری کرد، عمر بن الخطاب نزد او آمد و بعنوان شادباش به او گفت: «هیباً لک یا من ایطالب اصبحت مولای مولی کل مؤمن و مؤمنه.» یعنی «گوارا باد بر تو ای فرزند ایطالب مولای من و مولای هر زن و مرد مؤمن و مؤمنه.» اگر این فرض درست باشد، ملاهای شیعه‌گری باید به جند نکته پاسخ گویند. اول اینکه، چرا به گونه‌ای که در پیش گفتیم، عمر در اجتماع «سفیفة بنی ساعدة»، نخستین کسی بود که با ابویکر برای جانشینی محمد بیعت کرد. دوم اینکه، چرا عمر به شرکت کنندگان در اجتماع مذکور اظهار نداشت که محمد در حضور او علی را برای جانشینی خود تعیین کرده و حتی وی بدین سبب به او شادباش گفته است. سوم اینکه، چرا علی در اجتماع «سفیفة بنی ساعدة» به عمر نگفته است: «مگر تو یادت رفته است که محمد در حضور تو مرا به جانشینی خود گزینش کرد و حتی تو بدان سبب به من شادباش گفته‌یی، پس چرا با ابویکر بیعت کردی و در باره مشاهدات خود در روز غدیر خم به آنها که در این جلسه حضور دارند، چیزی نعیگوئی؟» چهارم اینکه، کسی که اندکی با فروزه‌های اخلاقی و روانی عمر که مردی خودخواه، پُرمنش، خشن و جاه طلب بود و در ضمن ارزش و احترام ویژه‌ای بین مسلمانان داشت و حتی خود محمد نیز از او حساب میبرد آشنا باشد، نمیتواند باور کند که عمر به علی گفته باشد: «تو از این پس مولای من هستی.»

بهر حال، رویداد «سفیفة بنی ساعدة» فرنود آشکار و غیر قابل انکاری در رد ادعای پوح و بی پایه ملأیان و شیعیان در گزینش علی بن ایطالب از طرف محمد برای خلافت و جانشینی اوست.

چگونه میتوان باور کرد که خداوند بوسیله جبرئیل به محمد وحی کرده که علی را برای جانشینی خود برگزیند، ولی بزرگان قریش و اصحاب محمد جرأت کرده باشند، وصیت و یا دستور اورا که مبتنی بر فرمان خدا بوده، نادیده بگیرند و برای گزینش جانشین دیگری

⁴² Encyclopedia of Religion and Ethics, vol. xi, ed. James Hastings (New York: Charles Scribner's Sons, 1921), p. 453.

غیر از آنکه محمد تعیین کرده بود، در سقیفه بنی ساعدة جمع آیند! و مهمتر اینکه اگر محمد، علی را برای جانشینی خود گزینش کرده بود، آیا ممکن بود که علی به آسانی از حقی که محمد به او داده بود بگذرد و با سه خلیفه پیش از خود برای امر خلافت بیعت کند؟ در تمام نوشته های تاریخ نویسان عرب، هیچ موردی وجود ندارد که نشان دهد، علی بن ایطاب خلفای پیش از خود (ابویکر، عمر و عثمان) را - که شیعیان آنها را غاصب خلافت میدانند - بمناسبت ریایش خلافت از او لعنت کرده باشد. همچنین، در حالیکه علی خود در رویداد غدیر خم حضور داشته، هیچ موردی نمیتوان یافت که علی به رویداد غدیر خم اشاره کرده و گفته باشد که محمد در روز غدیر خم او را به جانشینی خود برگزیده، ولی حق مقام خلافت را از او ریووده اند. دائرۃ المعارف مذهب و اخلاقی مبنی است، اگر چه قتل عثمان فرصتی برای علی بوجود آورد تا خلافت را کسب کند، علی حتی در این زمان میلی به خلافت نداشت و سر انجام بر اثر فشار دوستان و پیروانش مجبور به پذیرش مقام خلافت شد. بنابر این ادعای پیروان شیعه گری مبنی براینکه خلافت از علی ریایش شده است، درست نیست.^{۴۳}

ابن هشام در کتاب سیرت محمد^{۴۴} و تاریخ طبری^{۴۵} هر دو نویشه اند، علی در روز آخر بیماری پیامبر از خانه او پیرون آمد، مردم دور او را گرفتند و از حال محمد جویا شدند، علی گفت: «شکر خدا برآ که حالت خوبیست.» «عباس بن عبدالمطلب» او را به کناری کشید و گفت، من محمد را رفتنی می‌یشم، زیرا تمام آثاری را که بنی عبدالمطلب در هنگام مرگ بر چهره داشتند، در صورت او مشاهده می‌کنم، دوباره نزد او برو و از او پرسش کن، پس از او جانشینش چه کسی خواهد بود؟ علی پاسخ داد: «من هرگز چنین پرسشی از او نخواهم کرد. زیرا اگر جانشینی خود را از ما دریغ کند، هیچکس دیگر بهما روی نخواهد آورد.» نکته جالب دیگر در این بحث آنست که علی خود در نیج البلاعه، در «خطبة شفیقیه» هیچ سخنی از «امامت» به میان نیاورده، بلکه از «خلافت» حرف میزند و میگوید: «سوگند به خدا که پسر <ابی قحافه> (ابویکر) خلافت را مانند پیراهن پوشید و

^{۴۳} Ibid., p. 454.

النقل از علی دشنی، بیست و سه سال، صفحه ۲۷۹.

^{۴۴} طبری، تاریخ طبری، جلد چهارم، صفحه های ۲۱-۲۰، دشنی، بیست و سه سال، صفحه ۲۷۹.

حال آنکه میدانست، من برای خلافت مانند قطب وسط آسیا هستم ... پس منهم خردمندی را در صبر کردن دیدم...»^{۴۲}

گذشته از فرنودهای استوار و غیر قابل تردیدی که در رد ادعای ملأیان و پیروان شیعه‌گری در باره اینکه محمد، علی را برای خلافت به جانشینی خود تعیین کرده است آورده‌یم، موارد زیر نیز نه تنها بدون پایه و اساس بودن چنین ادعائی را ثابت میکند، بلکه نشان میدهد که «اعامت» علی بعنوان امام اول شیعیان، یک ترفند ساختگی تاریخی است که هیچ واقعیتی در آن وجود ندارد:

الف - اگر محمد، علی را بعنوان امام و جانشین خود برگزیده بود، چرا مسلمانان پس از مرگ محمد، بیدرنگ برای تعیین جانشین او در «سفیفه بنی سعده» بهشوری نشستند؟

ب - اگر محمد در روز رویداد غدیر خم، در حضور بین ۷۰/۱۰۰ تا ۱۲۰/۱۰۰ نفر علی را به جانشینی خود برگزیده بود، ما نیکوئیم یکی از این ... ۷۰/۱۰۰ تا ۱۲۰/۱۰۰ نفر، بلکه دست کم یک نفر از هفت و یا ده نفر پیروان علی که برای رسانیدن او به خلافت تلاش میکردند، میباشدیتی به موضوع تعیین جانشینی او از جانب محمد، اشاره کرده باشد. در حالیکه هیچک از افراد حاضر در اجتماع مذکور، هیچ سخنی از این موضوع بر زبان نیاورده. ارزش این دلیل بویژه از این نظر اهیت دارد که بین رویداد «غدیر خم» و اجتماع «سفیفه بنی سعده» تنها سه ماه فاصله بوده است.

پ - نفوذ اجتماعی ابوبکر که بوسیله محمد لقب «صدیق» گرفته بود، بر خلاف جوانی و بی‌باک مغزی و ناپختگی سیاسی علی، تا آن اندازه بود که حتی خود محمد نیز، برخی اوقات پشت سر ابوبکر نماز میگذاشت.

ت - علی با میل و رغبت با ابوبکر، عمر و عثمان بیعت کرد و به خلافت آنها تن در داد.

ث - پس از اینکه ابوبکر در اجتماع «سفیفه بنی سعده» به خلافت گزینش یافت، سه روز پی در پی از مردم خواست، اگر از بیعت خود با او فاراضی هستند، میتوانند آنرا بر هم زنند. ولی علی در مسجد برخاست و اظهار داشت: «ما هیچگاه بیعت خود را با تو فتح نخواهیم کرد، زیرا رسول خدا ترا در کار دین و امامت بر ما در نیاز مقدم داشت». پس

^{۴۲} «سیح البلاطفه، ترجمه و شرح فیض الاسلام، ۱ جلد (بدون تاریخ) صفحه ۴۲.

کبست که بتواند ترا از اداره امور دنیای ما باز دارد.^{۱۷}

ج - اگر علی از طرف محمد به امامت منصوب و تعین شده بود، چرا مقام «امامت» را با «خلافت» تعویض کرد و پس از عثمان، خلافت را پذیرا شد و مدت بیش سال و نیم تا قبل از کشته شدن در مقام خلافت باقی ماند و هیچگاه نگفت که او «امام» است و نه «خلیفه».

ج - اگر محمد به فرمان خدا با زیان خود در غدیر خم، علی را به جانشینی خود برگزیده بود، چرا علی حتی برای یکدفعه هم که شده بود، در اجتماع «سفیفه بنی معاویه» ادعای نکرد که محمد در روز رویداد «غدیر خم» او را به جانشینی خود گزینش کرده و از اینرو خلافت حق اóstت. بلکه بر عکس، با ابویکر و سپس با عمر و عثمان بیعت کرد و تن به خلافت آنها داد.

مطلوب و نکات مستندی که در این بحث شرح داده شد و بویژه دلالت و فرنودهای هنین و محکمی که پایه بحث بر ارکان آنها استوار گردید، نقاب از چهره بر سالوس و ربای آخوندھای شیعه گری بر میدارد و بدون هیچگونه شبیه و تردیدی ثابت میکند که محمد در «غدیر خم» هیچگاه علی را به جانشینی خود بر نگزید و مذهب شیعه گری و بویژه شیعه گری دوازده امامی در چهارده سده پیش که محمد ظهور کرد، نه تنها وجود خارجی، بلکه فرقاش ذهنی و خیالی نیز نداشت و تئوری ساختگی و بی پایه شیعه گری، مدت دو سده و نیم پس از درگذشت محمد و به سبب اینکه حسن عسکری از خود فرزندی باقی نگذاشت، بوجود آمد.

گذشته از کلیه حقایق تردیدناپذیر مذکور، نگاهی به درونیای کتاب بازیاسی قرآن، نگارش نویسنده این کتاب که بر پایه نوشته های نویسندهان شهر و پژوهشگران نامدار شرق و غرب و بویژه تاریخ نویسان معتبر عرب بهره‌سته نگارش درآمده، نشان میدهد که اسلام در ذات یک رئیم غارت و چباول و زن ربائی بوده که محمد برای ارضای حسن قدرت طلبی خود بوجود آورده است.

اگر مطالب و اصول و احکام قرآن با دیدی خردمندانه و غیر احساسی و با ذهنی که از پیش اشغال نشده بررسی شود، به آسانی معلوم خواهد داشت که مطالب مذکور نه تنها از هر گونه فروزه الهی که در آنسوی ذهنیت بشر وجود داشته باشد، خالی است، بلکه پیشتر شیوه به ارجاف و شوخیهای باور ناکردنی بذله گوهای حرفه ای و بازیهای ذهنی کودکان خردسال است تا احکام الهی و آسمانی؛ چه رسد به احوالات فرقه شیعه گری آن که فرزند

^{۱۷}ابویشن، فرق الشیعه، صفحه ۱۲؛ طبری، تاریخ طبری، جلد چهارم، صفحه ۱۳۳۶.

حرامزاده و نامشروع قدرت جویان و جدالگران فروت خواه و جاه و مقام طلب تازبها بس از مرگ محمد بوده است.

میگویند، شخصی پیوسته به عطاری مراجمه و از او مواد عجیب و غریب خریداری میکرد. عطار که از کار این شخص به شگفت و کنجهکاوی افتاده بود، روزی به او گفت:

«میتوانم از تو پرسشی بکنم؟»

مشتری پاسخ داد: «الله»

عطار: «ممکن است بهمن بگویی این مواد را برای چه مصرفی از من خریداری میکنی؟»

مشتری: «حقیقت اینست که شخصی با پرداخت پول قابل توجیه از من خواسته است، برایش مقداری داروی مخدر تهیه کنم. ولی، چون تهیه و خرید و فروش مواد مخدر بوسیله دولت جرم بشمار میرود و از دگر سو این عمل ممکن است، گناهی در خور عقوبت الهی داشته باشد، از اینرو قصد دارم با این مواد یک معجون تلقی بسانم و آنرا بهنام داروی مخدر در اختیار او بگذارم، تا هم در برابر مجازات دولتی برای خود مصونیت ایجاد کنم و هم اینکه خود را از عقوبت الهی دور نگهدارم.»

عطار: «اگر چنین است، انقدر به خود رحمت مده. زیرا در آن لحظه که تو قصد رباش پول این شخص را کرده‌ای، هم دست بهارتکاب یک جرم دنیائی در خور مجازات زده‌ای و هم مرتکب یک گناه اخروی شایسته کیفر الهی شده‌ای. وانگهی، ماده مخدر خودش چه تحفه‌ای است که تلقی آن باشد.»

این لطیفه شباهت راستگویانه‌ای با عمل سازندگان شبد نهاد فرقه شیعه گری دارد. زیرا شاید فقها و علمای شیعه گری خود به ماهیت کاوه‌ک قرآن و اسلام بخوبی آگاه بوده و از اینرو برای اصیل جلوه دادن کلامی ناسرة خود در صدد قلب و مسخ آن بهایجاد شیعه گری دست زده‌اند. بنابراین در باره خمیرمایه ذهنی این افراد با بهره‌گیری از گفتار آن عطار باید گفت: «اسلام، بر پایه اصول عقل و منطق مسلم و نوشته‌هایی که کوچکترین تردیدی در آنها نمیتوان یافت، خود یک تحفه کاوه‌ک و غیر عقلاتی است که روشهای نابغرادانه‌اش با هیچ منطقی سازگاری ندارد، چه رسد به فرأوردۀ حرامزاده آن، <شیعه گری>.»

۲ - جنگ صفين

پس از کشته شدن عثمان، علی بن ابیطالب بنام خلیفه چهارم مسلمانان بر کرسی خلافت نکیه زد. افرادی که با خلافت علی بیعت کردند، هیچیک شیعه نبودند و چون خلافت علی

را برای رسیدن به هدفهای سیاسی خود، مناسب تر از دیگران می‌دانستند، از این‌رو با او بیعت کردند که به عنوان خلیفه جهان، «خلافت» کند و در این زمان هیچ نامی از امامت در بین نبود.

پس از این‌که علی به کرسی خلافت تکیه زد، طوایف و قبایل گوناگون عرب به سبب منافع سیاسی و مادی خود، بر ضد علی علم مخالفت برآوراندند. مخالفان علی را پس از رسیدن به خلافت به نه گروه می‌توان بخش کرد: «ناکنین» یا آنهانی که نخست با علی بیعت کردند و پس آنرا شکستند و در برابر علی شورش کردند. مانند طلحه و زبیر، گروه دوم «قاسطین» که معاویه و پیروانش را تشکیل می‌داد و گروه سوم «مارقین» یعنی آنهانی که در جنگ صفين از سیاه علی خارج شدند و «خوارج» نام گرفتند. در رأس مخالفان خلافت علی بن ابیطالب، معاویه حاکم شام و طلحه و زبیر از یاران نزدیک پیامبر و رؤسای قریش در مکه و مهمتر از همه عایشه بودند. طلحه و زبیر نخست با خلافت علی موافق بودند و با او بیعت کردند، ولی پس از آن با او مخالف شدند. و اما کبه و دشمنی عایشه نسبت به علی تازگی نداشت. عایشه از زمانی که علی به محمد پاکشایی کرده بود که عایشه را طلاق گوید، بعض و کبته علی را در دل گرفته بود. دلیل پاکشایی علی به محمد برای طلاق دادن عایشه را باید در ماجراهی «صفوان بن معطل سهمی» جستجو کرد.

شرح ماجری بدینقرار است که هنگامی که محمد پس از جنگ با طایفه «بنی مصطفی» از شمال غربی مکه به مدینه مراجعت می‌کرد، در بین راه برای استراحت سپاهیانش خیمه زد. در زمانی که محمد و سپاهیانش در شرف ترک آن محل بودند، عایشه برای قضای حاجت از کجاوه اش دور شده بود و مستخدمنش هنگامی که کجاوه را روی شتر گذاشتند، متوجه نشدند که عایشه در کجاوه حضور ندارد و از این‌روی در بیابان تنها هاندند. در این جریان، «صفوان بن معطل سهمی» که یکی از جوانان خوش سیمای قبیله «بنی سلیم» و از مهاجران بود، به عایشه برخورد کرد و او را بر پشت شتر خود نشانید و پس از یک شبانه روز وارد مدینه شد. این موضوع شایعات بسیاری در باره این‌که چگونه عایشه و «صفوان» شبانی را با یکدیگر در بیابان گذرانیده‌اند بر سر زبانها انداشت و در مدینه این گمان توان گرفت که عایشه در آن شب بوسیله احساساتش از پای در آمده است.^{۱۸}

^{۱۸} دکتر روشنگر، بازنامه فرقان، صفحه‌های ۶۶-۶۷.

علی بن ایطالب که بیوسته در کنار محمد بود و ناراحتی او را از این رویداد مشاهده کرد، بعوی پاقشاری نمود که عایشه دیگر شایستگی همسری او را ندارد و بهتر است محمد او را طلاق گویند. ولی، چون محمد بسیار شفاف عایشه بود، از نظر روانی توان طلاق دادن او را نداشت و از اینرو سرانجام آیات ۳ تا ۲۶ سوره نور را نازل کرد که به اصطلاح، الله به محمد گوشزد کرد که عایشه بیگناه بوده و در آن شب مرتكب رفتار غیر اخلاقی شده است. بهر حال، پاقشاری علی به محمد برای طلاق گفتن عایشه کینه علی را در دل عایشه نشاند و بدون تردید آثار این کینه و دشمنی در صف آراثی عایشه بر ضد علی در جنگ جمل بدون تأثیر نبوده است.

نکته جالب در این رویداد آنست که اگر فرض کنیم، عایشه آن شب تسلیم احساسات خود شده و با «صفوان مظلوم سهمی» رابطه‌ای برقرار کرده باشد، بنابراین نزول آیه‌های ۳ تا ۲۶ سوره نور که در جمیت بیگناهی او نازل شده، بدون تردید سبب شده است که عایشه ایمان خود را رتبت بهرسالت محمد و اسلام از دست بدده و از آن پس دیگر به محمد به‌چشم پیامبر نگاه نمیکرده است. ولی، بدینی است که منافقین اقتضا نمیکرده به محمد بگویند: «آیه‌های تو قلائی است، زیرا من در آن شب با «صفوان» رابطه برقرار کردم و تو اکنون از جانب الله آیه آورده‌ای که من در آن شب گناهی مرتكب نشده‌ام..» بدون جمیت نیست که نویسنده‌گان شرقی و غربی نوشته‌اند، عایشه چندین بار بهرسالت محمد و اینکه او پیامبر برگزیده از سوی خدا باشد، مشکوک شده است. به گفته «مویر» که از تاریخ نویس شیری عرب «طبری» نقل کرده، یکی از آن موارد هنگامی بوده که عایشه خود گفته است، پس از اینکه محمد برای ازدواج با «زینب دختر جحش»، همسر پسر خوانده‌اش (زید بن حارث) آیه‌هایی از آسمان و خدا نازل کرد که ازدواج او با همسر پسر خوانده‌اش جائز است، از آن زمان عایشه ایمان خود را نسبت به احوالات پیامبری محمد از دست داده است.^{۴۹}

با توجه به اینکه ازدواج محمد با «زینب دختر جحش» پس از جنگ «أخذ» در سال سوم هجری روی داد و واقعه گم شدن عایشه در بیان پس از بازگشت از جنگ با طایفه یهودی «بنی مصطلق» در سال پنجم هجری به‌موقع بیوست، یک پژوهشگر نکته‌سنج به آسانی میتواند بین ذهنیت عایشه در این دو رویداد که هر دو منجر به نزول آیه‌های

^{۴۹} William Muir, *The Life of Mohammed* (Edinburgh: John Grant, 1923), p.291; Dwight M. Donaldson, *The Shi'ite Religion* (London: Luzac & Company, 1933), p. 29.

آسمانی از سوی الله شد، یک رابطه منطقی در حدّ قضیه Syllogism سفراط (قياس، صغیری، کبری و نتیجه) پیدا کند و بدین نتیجه برسد که این دو رویداد سبب شده است که عایشه به چیستان نهفته رسالت محمد بخوبی بی برد و ایمان خود را نسبت به او از دست بدهد. بدین شرح که نخست، محمد با دیدن بدن نیمه یوشیده «زینب دختر جحش» به همسر فرزند خوانده‌اش «زید» دل باخته و با آوردن آیه‌های ۳۶ و ۳۷ سوره احزاب او را به عقد ازدواج خود در آورده و این امر سبب شده است که عایشه نسبت به نبوت محمد شک و تردید کند. سپس رویداد تها ماندن خود او شیی با «صفوان» در بیان رخ داده و اگر فرض کنیم که این رویداد به سادگی برگزار نشده باشد، پس از اینکه محمد آیه‌های ۲۶ تا ۲۶ سوره نور را مبنی بر یگنایی او نازل کرده، شک و تردید عایشه در باره نزول آیه‌هایی که طلاق «زینب دختر جحش» را از شوهرش «زید» و ازدواج او را با محمد تجویز کرده، برایش به یقین تبدیل شده و با قیاس این دو رویداد که هر دو منجر به نزول آیه‌هایی که در بر دارنده میل و منافع محمد بوده، ولی دست کم چگونگی واقعیت یکی از آنها (رویداد تها ماندن عایشه با صفوان در بیان) بر عایشه روش بوده، سبب شده است که عایشه ایمان خود را نسبت به محمد و اسلام بکلی از دست بدهد. باید در نظر داشت که عمر بن خطاب، خلیفة دوم نیز به گونه‌ای که در پیش گفته شد، زمانی محمد را به جنون و هذیان گونی متهم کرد و به یامبری او شک نمود. (به صفحه شماره ۱۴ همین کتاب مراجعه فرماید).

برگردیم به شرح جنگ صفين. بر پایه نوشتۀ‌های تاریخی علی در قتل عثمان دستی نداشت، ولی نه تنها در دستگیری قاتلان عثمان و مجازات آنها اقدامی بعمت نیاورد، بلکه آنها را وارد سازمان اداری خلافت خود کرد و مشاغلی را به آنها واگذار نمود.

«معاویه بن ابو سفیان»، «حاکم شام (سوریه)» معتقد بود که علی در قتل عثمان دست داشته و از این‌رو به خونخواهی او بر ضد علی شورش کرد، ولی طلحه، زیبر و عایشه، سبب مخالفت خود را با علی خودداری او از دستگیری قاتلان عثمان برمی‌شمردند. علی برای اینکه بتواند اوضاع و احوال بحرانی مذکور را با کامیابی حل و فصل کند، مرکز خلافتش را از مدینه به «ذی قار» در حوالی بصره تغییر داد.

طلحه و زیبر با حمایت عایشه، زن محبوب محمد به شهرهای بصره و کوفه لشگر کشی کردند و در حوالی شهر بصره، جنگ سختی بین آنها و علی در گرفت که مدت هفت روز به درازا کشید. سرانجام، در جنگ یاد شده طلحه و زیبر کشته شدند و عایشه دستگیر گردید و به اسارت نیروهای علی درآمد. چون در این جنگ عایشه بر شتری سوار بود، از

اینرو آنرا «جنگ جمل» نامیده‌اند.

پیروزی علی در جنگ جمل و از پای درآوردن طلحه و زبیر و اسارت عایشه، حاکمیت علی را بر نواحی عراق و بین التّشرين ثبت کرد، ولی با این وجود مخالفان علی از پای نتشستند و با بهره برداری از پراهن آغشت به خون عثمان، به خونخواهی او بهسوی شام رفتند و با معاویه حاکم آنجا برای جنگ بر ضد علی متعدد شدند.

طبری از قول «ابومحنف» که یگانه مورخ مشهور و معتبر تاریخ شیعه‌گری است که در کوفه سکونت اختیار کرده و شاهد رویدادهای آن زمان بوده مینویسد، معاویه پس از رسیدن به خلافت و گسترش قدرتش بر عراق، «مغیره بن شعیب» را به حکومت کوفه منصوب کرد و بهوی دستور داد، هر روز جمعه در هنگام برگزاری نماز روز جمعه از روی منبر علی را در حضور پیروان دوآتشه اش لعن کند.^{۵۰} پس از «مغیره ابن شعیب» حکومت کوفه به «زیادبن ابیه» واگذار شد و او نیز به قلع و قمع کردن هواخواهان علی پرداخت و «هجرین ادی»، رهبر شیعیان را دستگیر و اعدام کرد. اعدام «هجرین ادی» در تاریخ شیعه‌گری، پیش درآمد شهادت «حسین بن علی» بشمار آمده است.

در ماه صفر سال ۴۰ هجری قمری در ناحیه «صفین» که در جنوب شهر «رقه» در کنار رود فرات قرار دارد، جنگ خوبینی بین سپاهیان معاویه و علی در گرفت. با توجه به اینکه سپاهیان معاویه عقیده داشتند، علی در قتل عثمان دست داشته و از اینرو او را شایسته خلافت مسلمانان نمیدانستند، شعار آنها در این جنگ انتقامجوئی از خون عثمان بود. معاویه نیز با کمال مهارت و زیرکی تلاش میکرد، هدف خود را از جنگ باد شده، انتقامجوئی از خون عثمان نشان دهد، نه هدف راستین او که جاه طلبی رسیدن به مقام خلافت بود. این جنگ از آغاز حرکت سپاهیان دو طرف، دو ماه و نیم از ذی الحجه تا میانه‌های صفر به درازا کشید که البته در ماه محرم که بین آن دو ماه واقع شده بود، طرفین دست از جنگ کشیدند. در این مدت نود برخورد جنگی بین سپاهیان دو طرف رخ داد و هزاران نفر از سربازان دو طرف در این جنگ کشته شدند. ولی، برخوردهای کارساز، در دو هفته آخر و بوریه در «لیلة المهریر» النجاشی خوبین ترین رویداد جنگ صفین

^{۵۰} Julius Wellhausen, *The Relgio-Political Factions in Early Islam*, ed., R.C. Ostle, trans. R.C. Ostle and S.M. Walzer (Amsterdam: North Holland Publishing Company, 1975), p. 96.

بوده است. پس از این رخداد، سپاه معاویه کم و بیش قار و مار شده و فرمانده لشگر علی «مالک بن اسٹر نخمن» در حال فراری دادن آنها بود که معاویه مشاور زیرک و حیله باز خود «عمرو عاصم» فاتح مصر را فرا خواند و از او چاره جوئی کرد. «عمرو عاصم» به معاویه پیشنهاد کرد که سربازان باید قرآنها را بر سر نیزه کنند و بگویند، ما هر دو طرف جنگ مسلمان و اهل فرآن هستیم و نباید بروی قرآن شمشیر بکشیم، بلکه باید موافقت کنیم که قرآن بر ما حکومت کند. سپاهیان علی که قرآنها را بر سر نیزه دیدند، دست از جنگ کشیدند و از علی درخواست کردند که با منارکه جنگ موافقت کند.

اگرچه علی به‌مهارت حیله مذکور پی برد، ولی به‌فسار سربازانش تسلیم شد و پذیرفت که موضوع اختلاف بین او و معاویه به‌داوری گذاشته شود و علی و معاویه تصمیم داورهارا هرجه که بود، پذیرند. پس قرار شد، یک نماینده از سپاه علی و نماینده‌ای نیز از سپاه معاویه در باره موضوع اختلاف داوری کنند. یاران علی بر خلاف میل او «ابوموسی اشعری» را بعنوان داور برگزیدند و معاویه نیز «عمرو عاصم» را بعنایندگی خود به‌ست داور تعیین کرد. «ابوموسی اشعری» فردی نادان و عامی، ولی «عمرو عاصم» شخصی حیله‌گر، زیرک و کاردان بود. این دو نفر روز ۱۳ صفر سال ۴ هجری قمری، برای تعیین تکلیف خلافت زیر یک قادر جمع شدند و در این باره به‌مشاوره پرداختند. عمرو عاصم با حیله و زیرکی از ابتدای نزدیک شدن با ابوموسی اشعری بمنظور فریب دادن او احترام بیش از اندازه نسبت به او قائل شد و کوشش کرد ویرا قائم کند که علی و معاویه هیچیک شایسته خلافت مسلمانان نیستند و بهترین راه حل اختلاف مسلمانان آنست که هر دوی آنها از خلافت خلع شوند و مسلمانان به‌حال خود گذاشته شوند تا بر پایه میل و رضایت و نیازهای خود، هر کسی را که شایسته تر از همه بدانند به‌خلافت برگزینند. ابوموسی این نظر را پذیرفت و در زمانی که سپاه هر دو طرف مתחاصم برای شنیدن تبعیجه داوری گرد آمده بودند، عمرو عاصم با تزویر و هوشیاری به‌ابوموسی اظهار داشت، چون او از هر لحاظ از وی برتر و بوریه از نظر سنی بالاتر از اوست، نخست او باید سخن بگوید. ابوموسی نیز فریب او را خورد و تصمیم خود و عمرو عاصم را در داوری به‌شرح زیر بیان کرد:

«ای مردم من و عمرو عاصم مدتی در کار شما مشورت و بررسی کردیم و شایسته چنان دیدیم که برای رفع این اختلاف، **«علی بن ابیطالب»** و **«معاویه بن ابی‌سفیان»** هر دو را از مقام خلافت حذف کیم و کار را به‌دست شما بسیارم تا هر کسی را که بخواهد، برای خلافت برگزیند. اکنون من علی را از خلافت خلع میکنم و شما هر کسی را که میل

دارید، بهجای او برگزینید.»^{۵۰}

آنگاه، ابوموسی رشته سخن را به دست گرفت و اظهار داشت:

«الله شنید که ابوموسی اشعاری چه گفت. او «علی بن ایطالب» را از خلافت خلع کرد. من هم علی را از خلافت خلع میکنم و بهجای او «معاوية بن ابوسفیان» را برای خلافت شما برقرار می‌سازم. معاویه از هر کس دیگر بعثمان نزدیک‌تر است و باید جانشین او شود و خونخواهی او را بر عهده بگیرد. از اینرو از این لحظه به بعد معاویه خلیفه مسلمانان خواهد بود.»^{۵۱}

اگرچه همه میدانستند که «عمرو عاص» با حیله و تزویر، داوری را به سود خلافت معاویه به پایان رسانید. با این وجود، داوری مذکور را کم و بیش میتوان پایان کار علی بشمار آورد. زیرا پس از اعلام داوری، سپاهیان او بهدو گروه تقسیم شدند. گروهی علی را برای تن دادن بهامر داوری سرزنش کردند و از او جدا شدند. این گروه که در تاریخ «خوارج» فامیده شده و شمارشان به بیست هزار تن میرسید، بیدرنگ پس از اعلام داوری به سود خلافت معاویه، بهره‌بری «مسعرین فدکی» از سپاه علی جدا و حتی برای او از معاویه نیز خطرناک‌تر شدند، به گونه‌ای که سرانجام یکی از آنها به‌سرحدی که خواهد آمد، علی را در سال ۴۰ هجری قمری در مسجد کوفه به قتل رسانید. واما آن گروه از سپاهیان علی که بموی وفادار ماندند، نخستین سنگ بنای شیعه‌گری را بنیاد نهادند.

پس از جنگ صفين، علی بن ایطالب در دشت «نهروان» با خوارج وارد جنگ شد و آنها را قتل عام کرد و هشت‌هزار نفر آنها را کشت.^{۵۲} پس قصد داشت با معاویه جنگ دیگری را آغاز کند که توطنه قتل وی این فرصت را بهمن نداد. بنابراین جنگ نهروان زائیده جنگ صفين و قتل علی زائیده جنگ نهروان بود. زیرا، در جنگ نهروان، علی بن ایطالب خوارج را قتل عام کرد.^{۵۳}

نابودی خوارج به دست علی سبب شد که سه نفر آنها به‌نامهای «عبدالرحمن بن ملجم مرادی»، «برک بن عبد الله تعییمی»، و «عمرو بن بکر تعییمی» در مکه گرد آمدند و تصمیم گرفتند، چون «علی بن ایطالب»، «معاوية بن ابوسفیان»، و «عمرو عاص» سبب ایجاد اختلاف و خونریزی بین مسلمانان شده و در جامعه آنها شکاف و جنگ و خونریزی و

^{۵۰} هجری زیدان، تاریخ قتل اسلام، صفحه ۷۶.

^{۵۱} همان کتاب، صفحه‌های ۷۶-۷۷.

^{۵۲} ادوارد برون، تاریخ ادبی ایران، ترجمه علی باشا صالح (تهران: انتشارات دانشگاه تهران)، صفحه ۳۲۵.

اغتشاش و هرج و مرج بوجود آوردند، باید آنها را «فسد فی الارض» دانست و در یک شب معین که ۱۹ ماه رمضان تعیین شد، بهزندگی هر سه نفر آنها خاتمه داده شود.

«عبدالرحمن بن ملجم مرادی» از یاران پیشین علی، مأمور قتل او شد و در سال ۴۰ هجری با شمشیر زهر آلوی به او سه ضربت زد و علی بر اثر آن ضربات در روز بعد در گذشت. «برک بن عبدالله تمیمی» مأموریت قتل معاویه را بر عهده گرفت و اورا زخمی کرد، ولی معاویه جان سالم بدر بردا. «عمرو بن بکر تمیمی»، «مأموریت قتل «عمرو عاص» را بر عهده گرفت و چون در آن شب، «عمرو عاص»، رئیس پلیس شهر «خارجہ بن حذاق» را بجای خود به مسجد روانه داشته بود، از این‌رو وی بجای «عمرو عاص» بوسیله «عمرو بن بکر تمیمی» از پای درآمد.

آنچه که از بحث بالا تیجه گرفته می‌شود آنست که جنگ صفين که نخستین شکاف اساسی را بین مسلمانان بوجود آورد، کشته شدن علی بن ایطالب پس از جنگ صفين، زنده ماندن معاویه دشمن سرسرخت علی پس از جنگ صفين و تشکیل حکومت او در شام، ایجاد انشعابات و فرقه‌های گوناگون پس از جنگ صفين و تعقیب و آزار پیروان علی پس از جنگ مذکور، همه دست به دست هم دادند و سبب ایجاد فرقه جدیدی شدند، که در تاریخ دین اسلام، مذهب «شیعه گری» نام گرفت. پس از رویدادهای یاد شده بالا که نهاد فرقه جدید شیعه گری را بنیادریزی کرد، قتل «حسین بن علی» به دست «یزید بن معاویه»، به ایجاد مذهب شیعه گری شکل استوار و پایداری بخشدید که در گفتار بعدی از نقش «حسین بن علی» در اسلام و در مذهب شیعه گری، شرح باشته خواهیم داد.

علی بن ایطالب نیز از ثروتمندان و توانگران بزرگ بود. او در شهر «یَنْعَ» زمین‌ها و املاک پر ارزش بسیار داشت. تها یکی از نخلستانهای او در این شهر سالیانه چهل هزار دینار (در حدود ۱/۵ میلیون دلار) درآمد داشت.^{۱۳} «ابن حزم» در بارهٔ ثروتمندانی علی که به پارساترین و انسانی ترین چهره اسلام شهرت دارد، مبنویسد هر کس کوچکترین آگاهی از اخبار و روایات تاریخی داشته باشد، گواهی می‌کند که علی از ثروتمندترین افراد طایفه و قوم خود بوده است. او گاهی اوقات از زمینها و کشتزارهای خود به دیگران صدقه میداد که البته در برابر ثروت هنگفتش، این کمک‌ها بسیار ناقص بود.^{۱۴} امام جعفر صادق نیز گفته است: «علی زمانی در هنگام نماز انگشت‌تری بعدیگری هدایه داد که وزن حلقة‌اش چهار مثقال نقره و وزن نگینش پنج مثقال یاقوت سرخ بوده است. ارزش انگشت‌تر مذکور در

^{۱۳} «هدوشه تجویانی، قیارب السلف، به اهتمام عباس اقبال (تهران انتشارات طهوری، ۱۳۴۱)، صفحه ۱۳.

^{۱۴} بن حزم اندلسی، الفصل في الملل والآهواء والتحل، جلد چهارم (الادیبة مصر: ۱۳۲۰، تحری)، صفحه ۱۱۱.

واقع برابر با خراج یک ساله کشور شام بود.^{۵۶}

بهرام چوینه در کتاب تشیع و سیاست مینویسد: «علی امام اول شیعه و همسرش فاطمه دختر رسول و حتی حسن و حسین از اموال به یغما رفته مذاقین سهم برداشت و این مت تا زمانی که آخرین امام شیعه دوازده امامی حیات داشت برقرار بود. درحالیکه علی خود در این جنگ شرکت نداشت و عملاً غنیمت جنگی بر طبق گفته خودش به کسی تعلق میگرفت که در جنگ شرکت کرده باشد. «عبدالله بن زممه» یکی از اصحاب علی، در زمان خلافتش از او درخواست کرد، مالی از بیت‌المال در اختیار او قرار داده شود. امام علیه السلام فرمود: «این مال ... غنیمت مسلمانان و اندوخته شمشیرهای ایشان است. پس اگر با آنها در کارزارشان شریک بوده‌ای ترا هم مانند آنها نصیب و بیهه میباشد و گرنه ترا بیهه‌ای نیست، زیرا چنده دستهای آنها برای دهنای دیگران نمیباشد.»^{۵۷}

خواندن میر نیز در تاریخ حبیب السیر مینویسد: «... امیر المؤمنین عمر غنائم بدست آمده از مدائین را قطعه قطعه کرد و یک وصله از آنرا نزد شاه مردان علیه الرحمه والرضوان (علی امام اول شیعیان یا خلیفه چهارم سنتان) فرستاد و آن جناب آنرا بیست هزار درهم و به قولی بیست هزار دینار (۲۰۰ / ۲۰۰ درم) فروخت ...»^{۵۸}

نوشته‌ها و بنایه‌های توانگر تاریخی یاد شده در بالا که بوسیله معتبرترین تاریخ نویسان عرب و در معروف ترین کتابهای تاریخ اسلامی شرح داده شده، بزرگترین دلیل ریاکاری و تزویر ملایان و روپه خوانهای ایرانی، در فقیر و تنگdest خواندن محمد و خاندانش میباشد. بدینی است که اگر روپه خوانها از بالای متبرها به شرح چنین روپه‌های یاوه و نادرستی – در باره تازیه‌ای اسلام آفرینی که هدفشان از این عمل، بر پایه نوشته‌های معتبر تاریخی^{۵۹} غارت و چپاول بوده – نپردازند، چگونه میتوانند حبیه‌های خود را بیوسته از بولهای شیعیان انباسه نگهدارند و بر زندگی ذهنی و روانی افراد مردم حکومت کنند! آیا کدام دکانداری تا کنون یافت شده است که به مشتریانش بگوید، کالای من فاسد است و بهتر است، شما از دکاندار دیگری کالای مورد نیازتان را بدست آورید!

^{۵۶} بروجردی کاظمی، جواهر الولایه، صفحه ۱۳۷.

^{۵۷} چوبی، تشیع و سیاست در ایران، جلد دوم، صفحه ۱۲۴؛ نبیح‌اللایه، ترجمه و شرح فیض‌الاسلام، صفحه‌های ۷۲۸-۷۲۹.

^{۵۸} خواندن میر، تاریخ حبیب السیر، جلد اول، صفحه‌های ۸۶-۸۳.

^{۵۹} به بنایه‌های شرح داده شده در زیر نویس شماره ۵ صفحه ۱۵ مراجعه فرمایید.



علی بن ابیطالب؛ پسر عم، داماد، یار نزدیک، مدیر اجرائی محمد بن عبد الله، خلیفه چهارم مسلمانان و امام اول شیعیان.

فرتور بالا که چهره واقعی علی بن ابیطالب را نشان میدهد، از روی فرتوری که در نمایشگاه باستانی موزه لندن وجود دارد، نسخه برداری و چاپ شده است. **فصلنامه هر**، (شماره چهارم، سال ۱۳۹۲ شمسی) و هفتگنی نامه پاسداران جمهوری اسلامی نیز فرتور بالا را از همان موزه برداشت و بعنوان چهره راستین علی بن ابیطالب در **نشریه های خود** به چاپ رسانیده اند.

آن گروه از ایرانیان عزیزی که علی را به درجه خدائی رسانیده و به «علی اللہی» مشهور هستند، فیدائند و شاید هم میل ندارند بدانند که علی، بزرگ امام بنیانگذار شیعه‌گری در زمان خلافتیش چه ستمانی به مردم ایران روا داشت و چگونه ایرانیان را به روز سیاه نشانید. برای شرح این موضوع، از نوشتارهای بزرگترین تاریخ نویسان عرب و ایرانی هافند «ابن بلخی»، «احمد بن البلاذری»، «مسعودی»، «احمد بن ابی یعقوب»، «دکتر عبدالحسین زرین کوب»، و «فیض الاسلام» بهره میگیریم و جریان امر را از زمانی که عثمان در مسند خلافت قرار داشت، آغاز میکنیم.

پیروزی تازیها بر ایران کار آسانی نبود. پس از شکست ایرانیان بوسیله تازیها، مردم بخشای گوناگون ایران پیوسته بر ضد تازیها دست به شورش میزدند. برای مثال، پس از فتح «استخر» در سالهای ۲۸-۳۰ قمری، مردم آنجا دست به شورش زدند و حاکم تازی استخر را کشند. عثمان خلیفه وقت، «عبدالله بن عامر» را برای فرونشاندن شورش استخر به این ناحیه اعزام داشت، مردم «استخر» با نهایت مردانگی و فداکاری در برابر حمله لشگریان «عبدالله بن عامر» پاداری کردند تا جانی که وی به خشم آمد و سوگند خورد، آنقدر از مردم استخر بکشد تا خون روان گردد. پس از پیروزی تازیها بر استخر، هر چقدر از مردم آنجا کشند خون جاری نشد، از اینرو آب گرم به خونهای ریخته شده افزودند تا خون جاری شد و سوگند سردار حیوان صفت عرب، تحقق پذیرفت. نویشه اند، تنها کشته شدگانی که در این جنگ نامشان شناخته شده، چهل هزار نفر بوده است.^{۱۰}

در زمان خلافت علی بن ابیطالب دوباره مردم استخر بر ضد تازیها دست به شورش زدند. علی بن ابیطالب این بار «عبدالله بن عباس» را که از خاندان بنی هاشم و نزدیکان محمد و علی و مردی خونخوار و غارتگر بود، به این ناحیه اعزام داشت و او شورش مردم استخر را در خون فرو نشانید.^{۱۱}

یکی دیگر از خونریزیهایی که به دست علی بن ابیطالب در ایران انجام گرفت، فتح نیشاپور بوده است. علی لشگری به خراسان اعزام داشت و با کشتنار بیحد و خونریزی

^{۱۰} ابن بلخی، فارساتمه، به کوشش وحید دامغانی (تهران: انتشارات فراهانی، ۱۳۱۶)، صفحه ۱۱۳۵؛ عزالدین ابن اثیر، کامل (تاریخ بزرگ اسلام و ایران)، جلد سوم، ترجمه عباس خلبانی (تهران: انتشارات علمی، بدون تاریخ)، صفحه ۱۶۳.

^{۱۱} ابن بلخی، فارساتمه، صفحه ۱۱۳۶؛ دکتر عبدالحسین زرین کوب، تاریخ ایران بعد از اسلام (تهران: انتشارات لمیر کبیر، ۱۳۲۵) صفحه ۴۱۱.

فراوان نیشاپور گشوده شد و به دست قازیها افتاد.^{۱۲}

«ری» نیز یکی دیگر از نواحی ایران بوده که علی بن ابیطالب، امام محبوب شیعیان، شورش مردم آنجا را با خون و خونریزی سرکوب و جنیش میهن خواهانه آنها را بیرحمانه فرو نشانده است. بدین شرح که پس از پیروزی قازیان بر «ری» مردم این ناحیه چندین بار دست به شورش برداشتند. در زمان خلافت علی، نیز اهالی «ری» بر ضد حاکم تازی آن ناحیه شورش کردند و از پرداخت خرماج خودداری نمودند. علی بن ابیطالب، خلیفه وقت، «ابوموسی» را با لشگری فراوان بدان ناحیه گسل داشت و وی شورش مردم را در سیل خون خفه نمود.^{۱۳}

در همان زمانی که مردم «استخر» سر به شورش برداشتند، اهالی فارس و کرمان نیز بر ضد فرمانروایان عرب که از جانب خلیفه وقت، علی بن ابیطالب بر آن نواحی حکومت میکردند، سر به شورش برداشتند و مأموران خلیفه علی را از شهر بیرون راندند. علی برای سرکوبی شورشگران «زیاد بن عبید» را به فارس و کرمان گسل داشت و او که یکی از خونخوارترین حکمرانان زمان خود بود، و همه تاریخ نویسان اسلامی، از نظر خونخواری نامش را در کنار نام «حجاج بن یوسف» و پسرش «عبدالله بن زیاد» ذکر کرده اند، شورش مردم فارس و کرمان را با خونریزی و وحشیگری بی سابقه‌ای فرو نشانید.^{۱۴} و اما، «زیاد بن عبید» حاکم بر گزیده از جانب علی برای فارس و کرمان چه کسی بود؟

یعقوبی در تاریخ یعقوبی،^{۱۵} مسعودی در هروج الذهب،^{۱۶} و فیض الاسلام در ترجمه و شرح نهج البلاغه^{۱۷} در باره «زیاد بن عبید» که از جانب علی بن ابیطالب به حکومت فارس و کرمان گمارده شد مبنیستند، «زیاد بن عبید»، از جانب علی برای حکومت بر فارس و کرمان تعیین شده و بر آن نواحی فرمانروائی میکرد. هنگامی که معاویه به خلافت رسید، «مفبرة بن شعبه» را نزد «زیاد بن عبید» فرستاد و «مفبرة» موفق شد، «زیاد» را قاتع کند، نزد معاویه برود. «زیاد بن عبید» با کمال بالایش و بیشتری چهار شاهد عادل فراهم میکند

^{۱۲} دکتر عبدالحسین زرین کوب، تاریخ ایران بعد از اسلام، صفحه ۴۱۱.

^{۱۳} بلادزی، فتوح البلدان، صفحه ۱۵.

^{۱۴} مسعودی، هروج الذهب، جلد دوم، صفحه ۴۲۹ مطهر بن طاهر مقدس، آقونش و تاریخ، جلد ششم، ترجمه محمد رضا شعبانی کدکنی (تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۱)، صفحه ۴.

^{۱۵} احمد بن ابی یعقوب، تاریخ یعقوبی، صفحه های ۱۴۰-۱۴۷.

^{۱۶} مسعودی، هروج الذهب، صفحه ۱۲.

^{۱۷} نهج البلاغه ترجمه و شرح فیض الاسلام، صفحه های ۹۶۴-۹۶۵.

و همه آنها شهادت میدهند که او فرزند حرامزاده ابوسفیان و برادر ناتی معاویه میباشد. یکی از شاهدهای «زیاد بن عیید» به نام «ابومیرم» میگوید، من در طائف شرابفروش بودم، ابوسفیان در راه بازگشت از سفر گذارش بر من افتاد و گفت، مدت سکونت من در اینجا بعدرازا کشیده، آیا فاحشهای را میشناسی که نزد من آوری؟ گفت، تنهای کنیز «بنی عجلان» را میتوانم نزد تو آورم. گفت، با وجود درازی پستانها و بدبویی زیر چلش حاضرم او را پذیرم. «ابومیرم» میگوید، پس از اینکه ابوسفیان با او آمیزش کرد، بهمن گفت، ای ابومیرم، این زن آنچنان با من درآمیخت که آبستنی را در چشم انداختم او خواندم.

مسعودی مینویسد، این زن «سمیه» نام داشت و فاحشه طائف بود و به «حارث بن کلده» باج فحشاء میداد و در طائف در کوی فاحشگان سکونت داشت.

یعقوبی نیز مینویسد، معاویه «زیاد بن عیید» را به مسجد برد و «ابومیرم» از بین حاضران به پا خواست و آشکارا اظهار داشت، شهادت میدهم که ابوسفیان به طائف آمد و من شرابفروشی میکردم و از من خواست، فاحشهای برای او فراهم آورم. من بهوی گفت، بجز «سمیه» کسی را پیدا نکردم. گفت، با آنکه بدبو و کثیف است، حاضر اورا پذیرم. پس من «سمیه» را نزد ابوسفیان بردم. او آستینش را گرفت و با خود به درون اتاق برد. من در را بروی آنها بستم. پس از چندی ابوسفیان بیرون آمد و عرق پیشانی اش را پاک میکرد. گفت، ابوسفیان چگونه زنی بود؟ گفت، ای ابومیرم، زنی مانند آن ندیده ام. افسوس که پستانها یش مثل و دهانش بدبو بود.

بهمن دلیل، این زنازاده را «زیاد بن عیید»، «زیاد بن ابوسفیان»، «زیاد بن ایه»، «پعنی زیاد پسر پدرش و «زیاد بن امه» یعنی زیاد پسر مادرش نیز نامیده‌اند. «فیض الاسلام»، «ترجم و شرح فویس نبیع البلاعه» مینویسد، «زیاد بن عیید» پیوسته با امیر المؤمنین و بعد از آن با امام حسن بود و زشتکاریها و بدطبیتی‌های زیادی بر ضد امام حسن مرتکب شد. نباید فراموش کنیم که «عبدالله بن زیاد» حاکم کوفه که امام حسین و خانواده و یارانش را در کربلا قتل عام کرد، فرزند همین زنازاده بوده است. آنوقت ایرانیان علی دوست و «علی اللہ» که برای علی مقام الوهیت قائل هستند باید از خواب بیدار شوند و بدانند، این علی معیوب آنها، یک زنازاده مشهوری را که به حرامزادگی خود می‌باید است و فرزند زنازاده ابوسفیان، دشمن سوگند خود را می‌خورد. محمد بن عبدالله بوده است، به حکومت فارس و کوهستان گشیل داشته و جان و مال و ناموس مردم این نواحی را به دست این عنصر بلید و نابکار و فاحشه زاده سبرده است.

معجزه‌های علی بن ابیطالب

در پایان بحث «علی بن ابیطالب»، آنکه بی‌مناسب نیست برای سرگرمی و تفریح خوانندگان گران‌ارج، به‌شرح دو مورد از معجزه‌های علی بن ابیطالب بنیانگذار مذهب شیعه گری بپردازیم. این دو مورد از کتاب ارشاد^{۶۸} نگارش شیخ مفید بوداشت شده است. شیخ مفید یک تازی عراقی است که در قرن چهارم هجری قمری در آن کشور میزیسته است. او از علمای فراز اول مذهب شیعه گری بشمار می‌رود تا آنجا که ویرا ارسسطو (و یا معلم اول) مذهب یاد شده نامیده‌اند. دکتر سید حسین فخر نیز برای ترجمه کتاب ارشاد مفید بعزمیان انگلیسی مقدمه‌ای به‌رشته نگارش در آورده است. شیخ مفید در کتاب خود، فصلی را به معجزه‌های علی بن ابیطالب ویژگی داده و از جمله شرح معجزات فراوان علی مینویسد، علی بن ابیطالب، دو مرتبه حرکت خورشید را تغییر داد. یکی در زمان پیامبر و دیگری پس از مرگ او.

در روایداد نخست، روزی هنگامی که علی بن ابیطالب در خانه محمد بن عبدالله بود، جبریل بر محمد نازل شد تا پیام الله را به او برساند. محمد از ران علی بعنوان متکا استفاده کرد و به‌حالت خلسه فرو رفت و تا زمانی که خورشید غروب کرد، در همان حالت باقی ماند و در نتیجه علی موقع نشد نماز عصر را برگزار کند. با این وجود، در حال نشستن و با اشاره سر به برگزاری نماز پرداخت. هنگامی که پیام جبریل به بیان رسید و محمد از حالت خلسه بپرون آمد، از علی پرسش کرد، آیا او نماز عصر را برگزار کرده است، علی پاسخ داد، این کار را با اشاره سر انجام داده است.

محمد به‌علی گفت، از الله تقاضا کند، خورشید را به‌عقب برگرداند تا او بتواند نماز عصر را در همان زمان انجام دهد.

علی از الله تقاضا کرد، خورشید را به‌زمان عصر برگرداند. الله تقاضای علی را اجابت کرد و خورشید به‌زمان عصر بازگشت نمود.

مرتبه دوم زمانی بود که علی قصد داشت با پیروانش از رود فرات عبور کند، ولی چون برخی از پیروانش در هنگام عبور از رود فرات نتوانستند نماز عصر را برگزار کنند، از این‌رو علی از الله تقاضا کرد، خورشید به‌زمان عقب برگرداد تا پیروانش بتوانند نماز عصر را در زمان خود برگزار کنند.

تقاضای علی مورد اجابت الله قرار گرفت و خورشید به‌عقب بازگشت. پس از این‌که

^{۶۸} Shaykh al-Mufid, *Kitab Al-Irshad* (London: Balaghah Books, 1981), pp. 261-62.

پیروان علی آخرین کلمات نماز را ادا کردند، فاگهان خورشید با صدای بسیار عجیب و غریب و وحشت آوری ناپدید شد.

روانشاد حکیم ابوالقاسم فردوسی، بزرگ شاعر میهن خواه ما میگوید:

خردمند کین داستان بشنود بهدانش گرايد ز دین بگسلد

و نویسنده این کتاب عقیده دارد، باید گفت:

خردمند کین داستان بشنود، باید در خرد باختن افراد مردم بهشیدان مذهبی به هویه و سوگواری بنشیند.

محل خاک‌سپاری علی بن ابیطالب

پیش از اینکه بحث مربوط به علی بن ابیطالب را به بیان برسانیم، با توجه به اینکه پیروان شیعه‌گری عقیده دارند، علی بن ابیطالب در شهر نجف در عراق به خاک سپرده شده و ضریح او در نجف یکی از مقدس‌ترین پرستشگاه‌های آنها بشمار می‌رود و در زمانی که روابط ایران و عراق اجازه دهد، سالیانه میلبونها دلار سرمایه ملی مارا از کشور خارج و برای زیارت قبر علی به جوب عراقیها و ایرانیها می‌کنند، بنابراین شایسته است، به محل دفن واقعی علی بن ابیطالب نیز اشاره‌ای داشته باشیم.

ملأ محمد باقر مجلسی مینویسد، امام جعفر صادق گفته است که علی بن ابیطالب توصیه کرد، پس از درگذشت او جسدش بطور سری به خاک سپرده شود، زیرا او پروا داشت که خوارج و یا دیگران، گور اورا باز کنند و جسدش را بدزند.^{۷۰} ولی، چون تنها چند نفر از نزدیکان علی از این موضوع آگاهی داشتند، بعضی افراد تصویر کرده اند که جسد او در خانه‌اش در مدینه به خاک سپرده شده است. مطالی که «توماس فورستر»^{۷۱} در باره مسافرت‌های خود در قرن شانزدهم بدرسته نگارش در آورده، این موضوع را تأیید می‌کند. زیرا، «فورستر» در شرحی که از مدینه داده مینویسد، در آنسوی مسجد پیامبر، «دو آرامگاه وجود دارد که با پارچه سبز پوشیده شده و در یکی از آنها فاطمه دختر پیامبر و در

^{۷۰} مجلس، تحفة النّاثرين، (۱۲۷۱ قمری)، صفحه ۵۳.

^{۷۱} Hakluyt, *The Principle Voyages of the English Nations*, ed., Everyman's Library, vol. iii, p. 195.

دیگری علی بن ابیطالب، همسر او دفن شده‌اند.»^{۶۱} گروهی نیز معتقدند که علی یا در حیاط مسجد و یا در میدان عمومی کوفه به خاک سپرده شده است. گروه دیگری عقیده دارند که علی در «کرخ» که یکی از محله‌های قدیمی شهر بغداد بوده، دفن شده است. ولی، برخلاف عقاید مذکور، علمای شیعه معتقدند که علی در نجف دفن شده است.

«ابن جبیر» مینویسد، در مسجد کوفه منبری وجود دارد که محظوظه اطراف آن با پله‌هایی که از چوب صندل ساخته شده معاصره شده و از سطح زمین بلندتر است. در محل این منبر، «ابن ملجم مرادی» با شمشیر زهر آگینی، علی را از پای در آورد و از این رو آن محل به یاد بود ضربت خوردن علی بنیاد شده و مردم در آنجا برای علی سوگواری میکنند.^{۶۲} با وجود شواهد مذکور، پیروان شیعه گری عقیده دارند، علی بن ابیطالب در نجف دفن شده و برای اثبات عقیده خود، یک افسانه خیالی نیز اختراع کرده و به تاریخچه شهر نجف می‌افرایند. افسانه مذکور بدین شرح است که هنگامی که نجف شکل دهکده‌ای را داشت، زمین لرزه‌های زیادی در نجف و نواحی مجاور آن روی میداد، ولی زمانی که ابراهیم و اسحاق به آنجا آمدند، دیگر اثری از زمین لرزه مشاهده نشد. شبی ابراهیم و اسحاق به دهکده دیگری که در اطراف و حوالی نجف قرار داشت مسافت کردند و دوباره زمین لرزه‌ای، دهکده نجف را تکان داد. هنگامی که ابراهیم و اسحاق به دهکده نجف بازگشتند، اهالی آنجا از آنها تقاضا کردند، نجف را محل سکونت دائمی خود گزینش کنند تا دهکده از رویداد زمین لرزه در امان باشد.

ابراهیم نیز شرط کرد که اگر آنها «وادی السلام» به معنی «دره صلح» را که در پشت دهکده واقع بود، برای کشاورزی به او بفوستند، تقاضای آنها را پذیرش و نجف را برای سکونت دائم خود گزینش خواهد کرد. افسانه‌سرا یان مذهبی ادامه اند که اسحاق با نظر ابراهیم مخالفت ورزید و گفت، زمین آن دره نه برای کشاورزی استعداد دارد و نه برای چرانیدن چاره‌یابان. ولی، ابراهیم با نظر اسحاق مخالفت ورزید و با پا فشاری اظهار داشت، زمانی خواهد آمد که در این محل ضریحی ساخته خواهد شد که بوسیله این ضریح، هفتاد هزار نفر بدون چون و چرا به بهشت میروند و حتی قادر خواهند بود، برای دیگران نیز شفاعت کنند.^{۶۳}

^{۶۱} *Travels of Ibn Jubayr*, Wright's Text, Gibb Memorial, vol. v, p. 211.

^{۶۲} مجلی، قحفة الزائرين، صفحه ۱۰۸.

مجلسی مینویسد، نخست در محل نجف کنونی، کوهی وجود داشت و یکی از پسران نوح از ورود به کشتی پدرش خودداری کرد و اظهار داشت، او میل دارد روی آن کوه بنشیند و مشاهده کند، آب تا کجا خواهد رسید. در این زمان، به کوه ندا رسید: «آیا تو قصد داری این یسر را از عذاب من برکنار نگهداشی؟» با رسیدن ندای مذکور، کوه تکه تکه شد و پسر نوح در آب غرق گردید. سپس در محل کوه، رودخانه‌ای جاری شد و سالها بعد، رودخانه خشک شد و آنرا «نی-جف» یعنی رودخانه خشک نامیدند.^{۷۳}

در اینجا از خوانندگان ارجمند تقاضا دارد توجه داشته باشد که نامهای ماتن ابراهیم، اسحاق، نوح وغیره که در کتب مذهبی تورات و انجلیل آمده و محمد این نامهای را از کتب مذکور اقتباس کرده است - تا برای نبوت خود جنبه مشروعیت بوجود بیاورد - جنبه افسانه محض دارند و بدون تردید چنین افرادی در دنیا وجود خارجی نداشته‌اند. گذشته از آن باید توجه داشت، بعضی از افسانه‌های را که محمد از تورات و انجلیل اقتباس کرده و آنها را دست و پاشکسته در قرآن آورده است، نویسنده‌گان تورات و انجلیل نیز خود آنها را از منابع دیگر اقتباس و یا ربایش کرده‌اند. برای مثال، در سال ۱۹۱۴ «آرنویوبل» از باستان شناسان معروف، در بین التهرين یک لوحه گلی کشف کرد که اگرچه قسمی از آن از بین رفته بود، با این وجود مطالب باقیمانده روی لوحه نشان میداد که در زمانهای پیشین، پادشاه سومر به نام «زیو سودار» به مناسبت نزدیکی با خدایان آگاهی پیدا میکند که چون افراد بشر نسبت به خواسته‌های خدایان نافرمانی کرده‌اند، از اینرو خدایان تصمیم گرفته‌اند، با بوجود آوردن طوفان سهمگینی، همه افراد بشر را نابود کنند. اما پیش از اجرای تصمیماتان به «زیو سودار» دستور میدهنند، کشتی بزرگی بازد و خود و باران و نزدیکانش در آن کشتی جای بگیرند تا از خطر نابودی در امان باشند. «زیو سودار» فرمان خدایان را اجرا میکند و مشمول انهدام و نابودی سایر افراد بشر قرار نمیگیرد. به گونه‌ای که آگاهی داریم، سومریها در حدود ۳/۵۰۰ سال پیش از یهودیها در بین التهرين میزیستند. بنابراین، یهودیها افسانه طوفان نوح را بر پایه داستان مذکور سومریها ساخته و محمد رویداد مزبور را از تورات یهودیها برداشت کرده است. آنوقت این افسانه‌سرانیهای قایقردانه‌ای که شیادان بیامبرنما، فاخت از دیگران و سپس از یکدیگر ربایش و بوسیله آنها افراد بشر را افسون کرده‌اند، اکنون بوسیله ملایان شیعه‌گری

^{۷۳} همان کتاب، صفحه ۱۱۱.

وارد تاریخچه شهر نجف، یعنی ضریح قلابی علی بن ابیطالب شده و آنها داستان روایاتی خود را در باره تاریخچه ضریح علی بر پایه افسانه‌های جعلی مذکور بینانگزاری کرده‌اند.

بهر حال، یکی از افسانه‌سرايان مذهبی به نام «مستوفی» بر پایه تخیل بلند پرواز خود مینویسد، آرامگاه علی در نجف در سه میلی کوفه به طرف جنوب غربی بنیاد شده است. بدین شرح که زمانی که علی بن ابیطالب در مسجد کوفه زخم خورد، وصیت کرد، به مردم اینکه روح از بدنش پرواز کرد، بدنش را روی شتری بینندند و شتر را رها کنند تا هر مسیری را که میل دارد برای خود برگزیند. سپس در هر مکانی که شتر از حرکت باز ایستاد و زانو زد، جسدش را در آن محل به خاک بسپارند.^{۷۴} مجلسی از قول امام زین‌العابدین مینویسد که وی گفته است، علی بن ابیطالب زمانی اظهار داشت، «وادی السلام» قسمتی از بهشت است و هیچ شیوه‌ای در دنیا وجود ندارد که خواه در شرق و خواه در غرب از دنیا رخت بر بند و روحش بدان بجهت نیاید. علی بن ابیطالب ادامه داده است که: «من با چشمها یم می‌بینم که شیعیان در اینجا دور یکدیگر نشسته و با هم سرگرم گفتوگو هستند».^{۷۵}

با بررسی مطالب مذکور ذهن ناتوان نویسنده این کتاب بهدو مورد گیر کرد: یکی اینکه چگونه است که علی بن ابیطالب اختیار تعیین محل خاک سپاری جسد خود را که به قول فقها دروازه بهشت بوده و هفتم هزار نفر از آنها وارد بهشت می‌شوند و به قول خودش قسمتی از بهشت است، به افسار شتری سپرده است! نکته دوم اینست که آیا مصلحت الله چه بوده که راه بهشت را بهتر مذکور آموخته، ولی فرزندان علی یعنی امام حسن و امام حسین را از این موهبت بی بهره ساخته و شتری را بر آنها برتری داده است!

«مستوفی» نیز مینویسد، که در زمان خلافت خلفای اموی و همچنین خلفای عباسی تا زمان هارون الرشید کسی از محل خاک سپاری علی بن ابیطالب آگاه نبود. تا اینکه در سال ۱۷۵ هجری قمری (۷۹۱ میلادی)، هنگامی که هارون الرشید در منطقه نجف سرگرم شکار بود، شکارش فرار کرد و به نقطه‌ای که محل خاک سپاری علی است، پناه برد. هارون الرشید هر چقدر بهاسب خود نیسب زد که بعد از شکار وارد آن منطقه شود، اثری نیخشید و اسب همچنان بیحرکت ماند. هارون الرشید از ساکنان آن ناحیه در باره چگونگی آن منطقه پرسش‌هایی بعمل آورد. به او پاسخ داده شد که علی بن ابیطالب در آن منطقه

^{۷۴} Mustawfi, *Nuzhat al-Zulub*, Gibb Memorial, vol. iii, Text, p. 31, English trans., p. 38.

^{۷۵} مجلسی، *محفظة الازل*، صفحه ۱۱۱.

به خاک سپرده شده است . هارون الرشید دستور داد، آن ناحیه را قبرشکافی کنند و با کمال شکفتی مشاهده کرد که علی با زخمهاشی که به اوی وارد شده، همانگونه در گور آرمیده است. از آن پس، مزاری برای علی بنا گردید و مردم در اطراف و حوالی آن ناحیه سکونت اختیار کردند.^{۷۶}

بدینه است برای افسانه پردازانی که مینویسد، امام زمان مدت یکهزار و دویست سال است زنده است، بسیار آسان خواهد بود که بگویند، علی پس از گذشت ۱۳۰ سال، هنوز با زخمهاش در گور آرمیده بود.

«مستوفی» همچنین مینویسد، در حدود ۱۹۰ سال پس از رویداد مذکور، عضدالدوله دیلمی از شاهان آل بویه در سال ۳۶۶ قمری (۹۷۷ میلادی)، ساختمان بزرگی بر روی مزار علی بنا نهاد که هنوز هم آن ساختمان پا بر جاست.^{۷۷} در حدود هفتاد سال بعد، یعنی در سال (۴۲۴ قمری / ۱۰۵۱ میلادی) سنی‌های عراق، شیعیان را تارومار کردند و مرقد علی را نیز سوزانیدند، ولی دوباره آنرا مرمت کردند.

«مستوفی» ادامه میدهد، در سال (۴۷۹ / ۱۰۸۶) که ملکشاه سلجوقی به اتفاق وزیرش نظام الملک برای زیارت مرقد علی به نجف رفته بود، مشاهده کرد، در آن شهر مناره‌ای وجود دارد که حالت خمیدگی دارد. بدین شرح که نیمی از آن که به زمین وصل بود، مستقیم و نیم دیگر ش به طرف زمین شکل منحنی داشت. ملکشاه، سبب این امر را پرسش کرد. به او یاسخ دادند، زمانی که علی از کنار این مناره عبور میکرده، مناره برای ادائی احترام به او تعظیم نموده، و علی به مناره دستور داده است، در همان شکل و حالت باقی بماند.^{۷۸}

نویسنده این کتاب برای بین بردن به این چیستان بسیار اندیشید، ولی چون ناتوانی‌های ذهنی اش در باره اینهمه دانشمندان لذتی بعجانی فرستید، این راه حل ساده به معرفش خطور کرد که شاید آن مناره منحنی شکل، شاخی بوده که زمین از آزم شنیدن اینهمه دروغ پردازی‌های گستاخانه نویسنده‌گان مذهبی در آورده و می‌بین زیر فشار مشاهده شایدیها و عوام‌گری‌های بی آزمانه آنها خم شده است.

^{۷۶} Mustawfi, *Nuzhat al-Zulub*, p. 38.

^{۷۷} Ibid.

^{۷۸} Ibid.

«دانلدسون» مینویسد، هنگامی که از نجف بازدید میکرده، به او گفته‌اند، نادرشاه افشار نخست با شیعه‌گری مخالف بود و قصد از بین بردن فرقه شیعه و نیرومند کردن اسلام را داشت، ولی به او گفتند که شراب در داخل دیوارهای شهر نجف بعسر که تبدیل خواهد شد و نیز هیچ سگی وارد شهر نجف نخواهد شد. نادر شاه برای آگاهی از درستی یا نادرستی این گفته، هنگامی که از شهر نجف بازدید میکرد، یک بطری شراب با خود بداخل نجف برد و سگش را نیز کوشش کرد همراه خود به نجف ببرد. ولی هنگامی که سگ بعد روازه نجف نزدیک شد متوقف گردید و هراندازه کوشش کردند، او را بداخل شهر ببرند، توفیق نیافتد تا جانی که مجبور شدند، سگ مذکور را بکشند. بطری شرابی نیز که نادر با خود بداخل شهر نجف برد، تبدیل به سرکه شد، زمانی که نادر شاه معجزه‌های مذکور را مشاهده کرد، مذهب شیعه‌گری را پذیرا شد.^{۷۹}

نویسنده این کتاب در باره افسانه پردازان بی آزم مذهبی باید به جند نکته اشاره کند. نخست اینکه، زمانی در تهران از اهل ذوق و ادب شنیدم که روزی سگی وارد مسجدی شد، افرادی که در مسجد بودند، او را از مسجد بیرون کردند و در خارج از مسجد شروع به زدن سگ بیچاره کردند. مرد اندیشمندی که از آنجا میگذشت، پرسش کرد، چرا آن سگ بیچاره و بیشур را آنچنان میزنند. بهوی پاسخ دادند، دلیل آنست که او وارد مسجد شده و حرمت آن مکان را شکته است. آن شخص اظهار داشت: «این سگ بیچاره حیوان و نفهم است. آیا شما تا کنون انسان فهمیده و با شعوری را دیده‌اید که به مسجد ببرد؟»

حال به عقیده نویسنده باید داستان سگ نادر شاه را وارونه کرد و گفت، اگر روایت افسانه‌ای خودداری سگ نادر شاه به مقبره علی درست باشد، سبب این بوده است که سگ مذکور از نسل و نیزه سگ اصحاب کهف بوده و خوب میدانسته است که علی در آنجا مدفون نشده و ازا ینزو روا ندادسته است که خود را در سلک قربانیان فریب‌ها و نیر نگهای دگانداران دینی در بیاورد. شاید هم سگ مذکور آنقدر خرد داشته که خواسته است با خودداری از ورود به مسجد، در شمول افراد خرد باخته جای نگیرد. دوم اینکه، تمام افرادی که به شهر نجف مسافت کرده‌اند، از جمله خود من میدانند که نجف پر است از سگهای ولگرد، چه رسد به سگهای خصوصی که برخی از افراد در خانه‌های خود نگه میدارند. و اما، شرح نکته سوم بسیار آسان است. نویسنده با این تصوری که الکل برای یعن زبان آور

^{۷۹} Donaldson, *The Shi'ite Religion*, p. 62.

و زداینده نیروی خرد آدمی است، کاملاً همعقیده است، ولی همه میدانند که در شهر نجف الكل همه جا در دسترس است و تا کنون هیچکس در درازای تاریخ این شهر ندیده است که الكل به سرکه تبدیل شود، و سرانجام نکته چهارم آنست که به گونه‌ای که در گفتار فصل چهارم همین کتاب خواهیم دید، نادرشاه از ابتدا با شیعه‌گری مخالف بود و تا پایان عمر بر این عقیده باقی ماند، تا آنجا تکه که بر پایه نوشته مجله یادگار، جانشین وی عادلشاه سبب قتل او را مخالفت با شیعه اعلام کرد و دوباره به تقویت شیعه‌گری پرداخت.^{۸۰}

«مسعودی» از قول «سیوطی»، در باره مقبره علی بن ایطالب، شرح دیگری داده است. وی در هر روح الذهب مینویسد، قبر علی را از بیم آنکه مبادا خوارج آنرا ن بش کرده و جسد علی را بربایند، از مردم پنهان کردنده. گروهی دیگر عقیده دارند، بهمان دلیل قبر علی را دوبار از جاشی به جای دیگر تغییر دادند. برخی نیز معتقدند، جسد علی را با مشتری به مدینه فرستادند تا در کنار پیامبر حاک سپاری شود، ولی شتر در راه گم شد و دیگر اثری از او یافت نگردید. بعضی نیز میگویند، شتر حمل کننده جسد علی به دست قبیله «بنی طی» افتاد و آنها جسد را دفن کردند.^{۸۱}

و اما «محمد بن یعقوب کلینی» در کتاب اصول کافی که یکی از چهار کتاب مقدس فقه شیعه‌گری است، در باره محل حاک سپاری علی بن ایطالب شرح دیگری نوشته است، کلینی در این باره مینویسد: «صفوان جمال گوید، من و «عامر» و «عبدالله بن جذاعه ازدی» خدمت امام صادق علیه السلام بودیم. عامر به حضرت عرض کرد؛ فربانت گردم، مردم گمان میکنند امیر المؤمنین علیه السلام در (میدان کوفه یا جلوخان مسجدش) دفن شده است. فرمود، چنین نیست. عرض کرد؛ پس کجا دفن شد؟ فرمود، چون وفات نمود، امام حسن علیه السلام او را برداشت و پشت کوفه نزدیک تپه بلند، در سمت چپ «غری» و سمت راست «حیره» آورد و در میان تپه‌های کوچکی که روی سفید داشت به حاک سپرد. راوی گوید، سپس من به آنجا رفتم و محلی را که فکر میکردم، قبر آن حضرت است، زیارت نمودم. آنگاه خدمت امام آدم و به او جریان را گزارش دادم، بهمن فرمود، درست تشخیص داده‌ای، خدا یت رحمت کند - تا سه بار».^{۸۲}

^{۸۰} «عاقبت نادرشاه»، مجله یادگار، شماره (۱۳۴۲)، صفحه‌های ۴۱-۱۳.

^{۸۱} مسعودی، هر روح الذهب، جلد اولی، صفحه ۷۰۶.

^{۸۲} محمد بن یعقوب کلینی، اصول کافی، جلد دهم، صفحه‌های ۳۵۲-۳۵۳.

کلینی، پس از شرح بالا ادامه میدهد: «عبدالله بن سان گوید، <عمر بن یزید> نزد من آمد و گفت، سوارشو برویم. من سوارشدم و همراه او رفتم تا به منزل <حفظ کناسی> رسیدیم. او راهم از خانه پیرون آوردیم. وی نیز سوارشدم و همراه ما آمد تا به <غرس> رسیدیم و به قبری برخوردیم. عمر گفت، فرود آئید که این قبر امیر المؤمنین است. گفته‌یم، تو از کجا دانی؟ گفت، زمانی که امام صادق علیه السلام در حیره بود، بارها در خدمتش به اینجا آمد و به من فرمود، این قبر آن حضرت است..»^{۸۷}

و اماً دائرة المعارف مذهب^{۸۸} شرح دیگری از محل خاک‌سپاری علی بن ابیطالب دارد

که با تمام گفتارهای بالا متفاوت است. دائرة المعارف مذکور مینویسد، زیارت نجف، محل خاک‌سپاری علی بن ابیطالب برای پیروان شیعه‌گری از زیارت تمام اماکن مقدس شیعیان اهمیت بیشتری دارد. ولی، گفته شده است که علی بن ابیطالب در «مزار شریف» در افغانستان به خاک سپرده شده است.

در پایان این بحث ثابت است، به حدیثی از امام جعفر صادق اشاره شود که علامه مجلسی آنرا در تحقیق الزائرین شرح داده است. مجلسی مینویسد، امام جعفر صادق گفت است: «هر کسی قبر علی را زیارت کند، مساوی با صدهزار شهادت است و گناهان گذشته و آینده اش بخشوده خواهد شد.» انسان اندیشمندی که این حدیث را میخواند، ناگزیر به این فکر خواهد افتاد که اگر براستی، خدای عالم همانند این افراد پریشان مغز و نایخود میبود و چنین اصول و احکام مستمگرانه و مسخره‌ای را برای افراد پسر مقرر میکرد، بدون تردید دنیای ما از جهنمی که به قول دروغین همان افراد در حلقوم گناهکاران سرب مذاب هیریزند، سهمگین تر میبود. آخر، چگونه ممکن است تصویر کرد که انسانی آدم کشته، مال دیگری را به سرفت برده، حق دیگری را بایمال کرده، آنوقت برود قبر علی را که بر باید آنچه که گفته‌یم، برآستی معلوم نیست در کدام نقطه عربستان واقع شده و یا اصولاً بدن او به دفن رسیده یا نه، زیارت کند و تمام گناهانش در جا بخشوده شود؟ و آیا اینکه انسانی چون قصد ارتکاب دهیا جنایت در سر دارد، برای یک مرتبه قبر علی را زیارت کند و پس از آن یقین داشته باشد که خداوند او را از هر نوع مجازاتی مصون کرده و وی اجازه دارد،

^{۸۷} همان کتاب، صفحه ۳۵۳.

^{۸۸} Mircea Eliade, *The Encyclopedia of Religion*, vol. 13 (New York: Macmillan Publishing Company, 1987), p. 269.

دست به مر گناه و جنایتی که اراده کرد، آکوده کندا

در کشورهای انگلیس زبان، اگر کسی بخواهد با واژه بردازی و سخن بازی، مطلب یاوه و ناراستینی به دیگری تعییل کند که نیروی درک و درایت او بذیرای آن گفتار یاوه نباشد، به او خواهد گفت: You are insulting my intelligence یعنی «شما با این حرف به نیروی درک و هوش من اهانت میکنید». حال به این پیامبران، امامها و آیت‌الله‌ها و فقهائی که خروارها کتاب و نوشته را با امثال این گفتارهای غیر منطقی و ناختردانه بر کرده‌اند معلوم نیست چه باید گفته شود؟

پیرحال، هنگامی که کلیه مطالب و موارد مذکور در این بحث که بوسیله معتبرترین نویسنده‌گان نوشته شده، زیر بررسی اندیشنده‌انه قرار میگیرد، این تیجه بدست می‌آید که به احتمال نزدیک به یقین، علی بن ابیطالب در نجف دفن نشده است. ولی، علماء و فقهاء شیعه‌گری باید در خاک سپاری علی در نجف باشاری کنند تا بتوانند هرگز اصلی دینداری و دینپژوهی خود را در آنجا تمرکز داده و بیرون افسون شده بینای شیعه‌گری، هر سال میلیونها دلار به نام خمس و زکات و سهم امام و غیره به حیب صیری نابذیر آنها سرازیر کنند.

حسن بن علی (امام دوم شیعیان)

پس از قتل علی طرفداران وفادارش گرد پسر ارشدش «حسن بن علی» که در آن زمان ۳۷ سال داشت گرد آمدند و قصد داشتند ویرا به کرسی خلافت بنشانند، ولی او انسانی مسامت‌جو و صلح‌خواه بود و میل نداشت با «معاویه بن ابو سفیان» رویارویی کند. زمانی که حسن بن علی آگاهی حاصل کرد که معاویه برای حل قضیه خلافت به سوی عراق روانه شده است، او نیز با لشکری عازم آن منطقه شد. ولی به یاران نزدیک خود گفت، قصد رویارویی با معاویه را ندارد، بلکه میخواهد با او صلح کند. این خبر به گوش سربازانش رسید و چون آنها مایل نبودند، حسن با معاویه صلح کند، در مذاقن ضربه کشندگانی به او وارد کردند.

معاویه نمایندگانی نزد حسن گشیل داشت و به او و یارانش زینهار داد که یا آماده جنگ باشند و یا مبلغ بینج میلیون درم که در بیت المال موجود بود و دو بخش از بلوک‌های بصره را برای همه عمر پذیرند و تن به صلح دهند.^{۸۹} حسن بن علی پیشداد صلح را پذیرفت و با معاویه پیمانی امضاء کرد و خلافت را به او واگذار نمود.

^{۸۹} دکتر طه حسین، علی و فرزندانش، ترجمه محمد علی شیرازی، صفحه‌های ۲۰۱ و ۲۰۲.

محمد حسین طباطبائی در کتاب شیعه در اسلام، به نقل از ارشاد مفید و هناف ابن شهر آشوب و سایر کتب معتبر تاریخی نوشته است، در یمانی که بین معاویه و حسن بن علی منعقد شد، موافقت بعمل آمد که پس از مرگ معاویه حسن بن علی جانشین وی و خلیفه شود.^{۸۶} این نکته که بویژه بواسیله محمد حسین طباطبائی به نقل از نویسنده‌گان مشهور عرب به رشته نگارش درآمده، بیانگر این واقعیت است که حتی شخص مالامت جوئی مانند حسن بن علی نیز که در ظاهر به قیمت رنجش طرفدارانش میدان را برای معاویه حالی گذاشت، در باطن چشم برای کسب قدرت بوده و آنهم «خلافت»، نه آنگونه که آخونده‌ها می‌گویند، مقام «امامت».

معروف است که امام حسن در بین خاندان علی، قهرمان مقام زیارتگی بوده است. احمد رضائی در کتاب نهضت حسینی مینویسد، چون گفته شده بود که پیامبر در طفولیت بسیار بر ناف حسن بوسه می‌زد، از این‌رو زنان داوطلب ازدواج با حسن بن علی بودند تا نافشان به ناف وی برسد و از این لحاظ بدنشان از آتش دوزخ مصون بمانند.^{۸۷} تاریخ نویسان اسلامی مینویستد، حسن بن علی با هفتاد کنیز ازدواج کرده است.^{۸۸}

پیروان حسن بن علی از اینکه وی با معاویه پیمان صلح امضاء کرد و خلافت را به او واگذار نمود، از او رنجیده خاطر شدند و به برادرش «حسین بن علی» روی آوردند. حسن و حسین، فرزندان علی بن ایطالب از حیث اخلاق و رفتار و فروزه‌های روانی با یکدیگر اختلاف فاجح داشتند. به گونه‌ای که در پیش گفته، حسن صلحجو بود و از سیز و مبارزه دوری می‌جست، ولی حسین مانند پدرش علی ستیزه‌جو و سختگیر بود و با کاربرد مسامحه در امور میانه‌ای نداشت و از اینکه برادرش حسن با معاویه صلح کرده بود، احساس ناراحتی می‌کرد و نسبت به این عمل حسن زبان بدانقاد و اعتراض می‌گشود، اما حسن او را تهدید کرد که اگر خاموش نشود، تا انجام یافتن صلح او را به تغییر خواهد کشید.^{۸۹}

از دگر سو، حسین انسانی زیرک و دوراندیش بود و هنگام درگذشت برادرش

^{۸۶} محمد حسین طباطبائی، شیعه در اسلام (قم؛ انتشارات دارالتبیغ اسلامی، ۱۳۴۸).

^{۸۷} احمد رضائی، نهضت حسینی.

^{۸۸} بهرام چوبی، تشیع و سیاست در ایران، جلد اول، صفحه ۱۳۶.

^{۸۹} مد کنر طه حسین، علی و فرزندانش، صفحه ۲۱۹.

میدانست، با معاویه که در آن زمان قدرت خود را بر سرزینهای مسلمان نشین گسترش داده بود، یارای برابری ندارد و از اینرو از قیام بر ضد معاویه خودداری کرد. و اماً معاویه پس از درگذشت حسن بن علی، دو کار انجام داد که بر خلاف پیمانی بود که با حسن امضاء نموده بود. یکی اینکه برای ولیعهدی پسرش بزرگ از مردم بیعت گرفت و با این کار قصد داشت، خلافت را در خاندان خود موروثی کند. دیگر آنکه گروهی از مردم کوفه را کشت. این دو کار به حسین بن علی بیانه داد تا خود را در برابر معاویه احساس کند. با این وجود، حسین جرأت قیام در برابر معاویه را نداشت و تها به پیروانش دستور داد، رفتار او را مورد انتقاد قرار دهنده.

۳ - حسین بن علی

فَامْتَهِ الْبَقْرَبُونَ فَضِيلًا الْبَحْرَمَ مُرْقَبَرِسَ بِنْ بَدَّالَلَدَنَالْمَالِيَّ مِسَاتَابَاعِبَلَالَّهِعَلِيَّبِنَلَبِنَفَرِيزَ وَشِيمَنَاالْمَرِيَّعَلِيَّ
الْبَحْرَمَيَّانَالْمَرِيَّانَالْمَدُورَمَرِكَانَجَهَارَالْبَحْرَمَالْمَنَعُومَمَكَانَعَلَّالَلَّهِعَلِيَّبِنَلَبِنَفَرِيزَ وَشِيمَنَاالْمَرِيَّعَلِيَّ
الْفَرِيزَالْمَدُورَبِنَالْمَدُورَبِنَالْمَدُورَبِنَالْمَدُورَبِنَالْمَدُورَبِنَالْمَدُورَبِنَالْمَدُورَ

ما از خیار قریش هستیم و هواخواهان ما عرب و دشمنان ما ایرانی هاستند. روشن است که هر عرب از هر ایرانی بیشتر و بالاتر و هر ایرانی از دشمنان ما هم بدتر است. ایرانیها را باید دستگیر کرد و به مدینه آورد، زنانشان را بفروش رسانید و مردانشان را به برداشتن و غلامی اعراب گماشت.

حسین بن علی، امام سوم شیعیان، صفیة البحار و مدینة الاحکام والآثار، نوشته حاج شیخ عباس قمی، صفحه ۱۶۴.

در سال ۶۷۹/۶۰ معاویه در گذشت و بزرگ فرزندش جانشینی او را بر عهده گرفت. ولی، حسین بن علی که در بی کسب قدرت بود، از بیعت با بزرگ فرزند خودداری کرد و برای اینکه خود را از فشار و گزند وی محفوظ دارد، مدینه را ترک گفت و در پایان ماه ربیع سال ۶۷۹/۶۰ در مکه سکونت گزید و تصمیم گرفت برای کسب قدرت خلافت با «بزرگین معاویه» رویارویی کند.

باید توجه داشت که جاه طلبی حسین بن علی برای بدست آوردن قدرت خلافت تازگی نداشت و بر پایه نوشته دکتر مه حسین^۱ در کتاب علی و فرزندانش، حسین حتی در

^۱ همان کتاب، صفحه ۲۲۰.

زمان معاویه نیز خیال در دست گرفتن خلافت را داشت، ولی متوجه شد که قدرت رویارویی با معاویه را ندارد و از اینرو تصمیم گرفت، شکنجه‌ای پیشنهاد زان را در فرصت مناسب تری به آن کار دست بزنند. با این وجود به پیروانش دستور داد، از کارهای معاویه و حکام استنگرش به سختی اتفاق داد و پیروانش دستورات او را اجرا کردند.

هنگامی که حسین بن علی برای روپرتو شدن با یزید بن معاویه آهنج کوفه کرد، برادر ناتقی اش «محمد حنفیه» که بعدها رهبر و امام زمان (مهدی) فرقه «کیسانیه» شد و جمعی از هواخواهانش بهموی توصیه کردند، از این ماجراجویی دست بردارد و جان خود را در پروا قرار ندهد. «ابن عباس» نیز به حسین نصیحت کرد، به جای کوفه به بنی بروه و بهشیان آن منطقه بیروند. «سعید بن عاصم» نماینده یزید در مکه نیز با حسین مدارا کرد و به او توصیه نموده از رفتن به کوفه خودداری کند و در مکه بماند، زیرا این ماجراجویی به بهای جانش خواهد انجامید. ولی حسین توصیه تمام افراد مذکور را نادیده گرفت و آهنج کوفه کرد!^{۹۱}

شیخ طوسی در تاریخی کافی و سید مرتضی علم الهدی در تزییه الائمه نوشته اند که حسین بن علی امید فراوانی به تکبیه زدن به کرسی خلافت داشته است. بهویژه باید به این نکته توجه داشت که هدف حسین «خلافت» بوده است، نه «امامت». هیچیک از نویسنده‌گان قرن اول هجری نامی از «امامت» حسین نبرده‌اند. امامت حسین یک اختراع آسماندانه تاریخی است که ملایان شیعه‌گری برای رونق کسب و کار روضه خوانی خود بوجود آورده‌اند.

صالحی نجف آبادی، نویسنده کتاب شهید جاوید از قول طبری مبنی‌است، امام حسین از نارضائی‌های مردم عراق و کوفه و بصره استفاده کرده، روابطی با آنها برقرار نموده و برای رهبران بصره نامه‌هایی برای جلب پشتیبانی آنها از خود ارسال داشته بود. حسین بن علی در یکی از نامه‌های مذکور نوشته است: «خداآنند محمد را به رسالت خود برگزید،

^{۹۱} Wellhausen, *The Relgio-Political Factions in Early Islam*, p. 109.

دکتر طه حسین، علی و فرزندانش، صفحه ۲۵۶.

ولهوزن در صفحه شماره ۱۰۱ کتاب بلا توضیح داده است که مطالب کتاب خود را از بنی‌آیه‌های زیر برداشت کرده است:

البغدادی، الفرقی بین الفرق؛ التویخن، فرق الشیعه، الشہرستان، کتاب السنبل والتحل؛ الاشعری، مقالات الاسلامیة؛ ابن حزم اندلسی، الفصل فی السنبل والاهواه والتحل.

سپس او را به جهان دیگر برد و ما اهل بیت برای خلافت رسول خدا از مردم دیگر شایسته‌تر بودیم، ولی قوم ما خلافت را از ما گرفته بهم خود اختصاص دادند و ما برای خلافت اسلامی شایسته‌تریم از کسانی که بر این مقام تکیه زندن و اینک فرستاده خود را با این نامه فرستادم و شما را دعوت میکنم که بمنظور زنده کردن کتاب خدا و سنت پیغمبر کمک کنید، چون سنت اسلام مرده و بدعت جای آنرا گرفته است.^{۹۲} اهالی کوفه و بویژه بزرگان آنها نیز نامه‌های زیادی به حسین نوشتند، فمایندگانی را از خود بهسوی او روانه داشتند و ویرا فرا خواندند تا به کوفه بپرورد و دستگاه بیدادگری بنی امية را برآندازد و بهوی قول دادند که برای رسیدن به این هدف از هیچ کوشش و کمکی به او فروگزار نخواهند کرد. حسین پسندای اهالی کوفه پاسخ مثبت داد و اعلام داشت که پیش از حرکت، پسر عم خود «مسلم بن عقيل» را به کوفه خواهد فرستاد تا زمینه عملیات آینده او را در انجام این هدف بررسی و آماده سازد. هزاران نفر از اهالی کوفه پشتیبانی خود را از حسین اعلام داشتند و «ابو قحافة ساعدي» برای کمک به حسین به جمع آوری پول و سلاح پرداخت. «مسلم بن عقيل» نیز به حسین پیام فرستاد که همه کارها بخوبی پیش میرود و با آمدن او به کوفه رژیم بنی امية سرنگون خواهد شد.

حکمکران کوفه در این زمان، «نعمان بن بشیر» بود که چون وظیفه خود را برای کشف مأموریت «مسلم بن عقيل» بخوبی انجام نداد، بزمد بن معاویه او را از حکومت کوفه کنار گذاشت و «عبدالله بن زیاد» را بجای او به حکومت آن ناحیه فرستاد. «عبدالله بن زیاد» پس از ورود به کوفه جاسوسی به نام «عقیل» برای «مسلم بن عقيل» تعین کرد و از جزئیات فعالیت‌های او آگاه شد و سپس او را دستگیر و اعدام کرد.

حسین بن علی که از این رویدادهای نالبید کننده غافل بود و هنوز فکر میکرد، در هنگام ورود به کوفه مردم این شهر با آنخش ناز او را پذیرا خواهند شد، با اعضای خانواده و پیروانش برای خود بهسوی کوفه ادامه داد و حتی در ناحیه «تعییم» یکی از کاروانهای را که برای یزید بن معاویه کلا حمل میکرد، مورد حمله قرار داد و اموال و شترها پیشان را تصرف کرد.^{۹۳} هنگامی که حسین بن علی و همراهانش به «تعییم» رسیدند، او برای نخستین بار از رویدادهایی که بر ضدش انجام گرفته بود آگاه شد.

^{۹۲} صالحی نجف آبادی، شبید جاورد، صفحه ۴۶۶.

^{۹۳} Wellhausen, *The Relgio-Political Factions in Early Islam*, P. 109.

باید در نظر داشت که آخوندها میگویند، امامها به تمام زبانهای روی زمین سخن میگویند، پشت سرشان را هاتند جلوی رویشان می بینند و از تمام دهان و اسرار جهان و پیش آمد های آینده آگاه هستند. با این وجود معلوم نیست چرا حسین بن علی از تمام این رویدادها بی خبر بوده و حتی پسر عم خود «مسلم بن عقیل» را به کوفه فرماده است، تا اوضاع و احوال آنجا را بررسی و او را از جریان آگاه سازد.

بهر حال، پس از اینکه حسین از واقعیت رویدادها آگاهی حاصل کرد، تصمیم گرفت، به مدینه بازگشت کند، ولی برادران «مسلم بن عقیل» معتقد بودند که باید جنگ کرد و انتقام خون برادرانشان را گرفت.

هنگامی که حسین جلوتر رفت، مشاهده کرد که یک لشکر سوار نظام کوفی را بر او بسته است. در اینجا او به گونه جدی قصد بازگشت به مدینه را کرد، اما فرمانده سربازان کوفی «حرمن بیزید» که پس از آن به لشکریان حسین پیوست و در راه او کشته شد، راه را بر او بست و ویرا از این کار بازداشت.

صیح روز بعد «عمربن سعد ابی وقار» با چهار هزار نفر سرباز کوفی وارد صحنه شد و برای حسین پیام فرستاد که او چه نقشه ای در سر دارد و چه میخواهد بکند. حسین پاسخ داد که اهالی کوفه از او دعوت بعمل آورده اند، به این منطقه بیاید، ولی اکنون که از قول خود بازگشته و پذیرای او نیستند، او تقاضا دارد، بهوی اجازه داده شود، از سه کار یکی را انجام دهد: یا به حجراز بازگردد، یا به شام نزد بیزید برود و موضوع اختلاف را به گونه خصوصی با او حل کند و یا اینکه عازم سرزمین دیگری شود و با مشرکین و کفار بهجنگ پردازد.

«عمربن سعد» شرافط پیشنهاد شده بوسیله حسین را به آگاهی «عیبدالله بن زیاد رسانید. «عیبدالله بن زیاد» اظهار داشت، حسین بن علی یا باید با بیزید بن معاویه بیعت کند و یا بیدرنگ مورد حمله قرار بگیرد.

اگر از شعارهای ثابتی که آخوندها و روپنهای خوانها روی منبرها میدهند، کمی به واقعیت های تاریخی روکنیم، معلوم میشود که براستی حسن جاه طلبی و قدرت خواهی حسین را به صحرای کربلا کشانید و او با آهنگ کسب قدرت و خلافت، خود و خانواده اش را قربانی ستمگریهای بیزید بن معاویه و سپاهیانش کرد. ملایان و روپنهای ایرانی میگویند، حسین بن علی قیام کرد تا کشته شود و با شهادت خود، اسلام را زنده کند و با دادن خون خود، حقانیت شیعه گری را ثابت و نهال مذهب برحق

شیعه را آبیاری کند. یکی از ملایان بهنام «مهدی سراج انصاری» مینویسد: «نهضت حسینی برای سرنگون کردن کاخ ظلم و ستم بود، برای بلند کردن پرچم دین مقدس اسلام بود، و بهر خشنودی خدا بوده است.»^{۱۴} ولی، بررسی نوشتۀ‌های متبر تاریخی بخوبی نشان میدهد که حسین بن علی فکر مبکرد با کمک اهالی کوفه میتواند بر ضد بزرگ قیام کند، او را نابود سازد و خود بر تخت خلافت تکیه زند. اما هنگامی که وارد صحنه کارزار شد، متوجه گردید که موضوع غیر از آنست که او در ذهن و خیال می‌پرورانده است.

برای اثبات بیشتر این عقیده، به عنقل نوشتۀ یکی از روحانیون زمان حمینی بهنام صالحی نجف آبادی می‌پردازم، این شخص مینویسد، در روز عاشورا حسین مردم کوفه را خطاب قرار داد و گفت: «مگر شما بهمن نوشتبند به کوفه یا که لشگری آواسته و گوش به فرمان آماده پشتیبانی از توست؟» آنان پاسخ دادند: «نه، ما چنین چیزی به تو نتوشتایم.» امام فرمود: «سبحان الله، به خدا قسم شما نوشتبندید.» آنگاه حسین گفت: «... ای مردم اگر مرا نبیخواهید، آزادم بگذارید تا به گوشۀ‌ای از زمین بروم که امنیت داشته باشم.» صالحی نجف آبادی همچنین مینویسد، امام حسین دست کم پنج دفعه پیشنهاد کرد، او را آزاد بگذارند تا به محل سکونت خود بازگشت کند.^{۱۵}

موضوع دیگری که در این بحث باید در نظر گرفت، روانشناسی بزرگ‌بن معاویه در رویروشنان با حسین بن علی بوده است. درست است که بزرگ‌بن معاویه، حکمرانی ستمگر و فاسد بود، ولی از دگرسو باشد توجه داشت که اگرچه طایفه بنی‌هاشم و بنی‌امیه هر دو از تیره خانوادگی بنی عبد مناف بودند، ولی همیشه بین آنها رقابت و دشمنی وجود داشته است. علی بن ابیطالب در نامه‌ای که به معاویه نوشت، اظهار داشته است: «... من ابوالحسن کشندۀ جدۀ تو (هند جگرخوار، مادر بزرگ معاویه) و دائی تو (ولید بن عتبه) و برادرت (حنظله بن ابوسفیان) هستم که آنها را در جنگ بدر تباه ساختم. همان شمشیر اکنون دست من است و با ایمان دل به ملاقات دشمنانم خواهم شافت...»^{۱۶} بنابراین، بزرگ‌بن معاویه نه تنها قصد داشت، خلافت را در خاندان بنی‌امیه نگهداری کند، بلکه قلب او از احساس کینه و انتقام نسبت به خاندان بنی‌هاشم خالی نبود و اکنون

^{۱۴} مهدی سراج انصاری، شیعه چه میگوید؟ (تبریز: کتابفروشی بنی هاشمی، ۱۳۵۸ هجری قمری)، صفحه ۲۹.

^{۱۵} صالحی نجف آبادی، شهید جاوده، صفحه ۲۰۳.

^{۱۶} نیوج بلاگ‌های مختلف ۸۰۳-۸۰۲.

فرصتی برایش ایجاد شده بود تا به شعله‌های سرکش انتقام‌جویی خود از خاندان بنی‌هاشم آبی پاشد.

نکته مهم دیگری که از نظر روانی در رابطه بین «یزید بن معاویه» و «حسین بن علی» و جنگ آندو با یکدیگر دارای اهمیت بسیار میباشد، ولی علماء و نویسندهای شیعه‌گری تلاش میکنند، آنرا زیر سرپوش نگهداشته، موضوع رقابت عشقی یزید و حسین بر سر زن زیبائی به نام «اورینب» بوده است. بدیهی است که ملایان هیچگاه میل ندارند، داستان عشقی و رقابت حسین و یزید بر سر عشق «اورینب» فاش شود؛ زیرا آگاهی مردم از عشق حسین نسبت به «اورینب» و اثر این رقابت عشقی در جنگ بین حسین و یزید، دکان دینفروشی و بویژه روضه‌خوانی ملایان را سست و بی‌رونق خواهد کرد.

بهرحال، بر پایه آنچه که تاریخ‌نویسان مشهور عرب نوشته‌اند، «اورینب» دختر زیبائی بوده که یزید بن معاویه و حسین بن علی، هر دو عشق او را در سر داشته و تلاش میکرده‌اند با او ازدواج کنند. ولی، سرانجام حسین بن علی موفق میشود، نظر «اورینب» را به‌خود جلب کند و او را به عقد ازدواج خود درآورد. تردید نیست که این رویداد نیز سبب شده است که یزید و حسین هر یک کینه یکدیگر را در دل بپرورانند و این قصه به گونه طبیعی در جنگ بین یزید و حسین و ایجاد رویداد کربلا و کشته شدن حسین بدون تأثیر نبوده است.^{۱۷}

گذشته از تمام مطالی که در این بحث شرح داده شد، یک استدلال منطقی و عقلائی ساده، تراژدی کربلا و کشته شدن حسین بن علی را که صدها سال است وسیله عوام‌غیری ملایان شیعه‌گری و کسب و کار پردرآمد روضه‌خوانها شده است، برای ما حل و آشکار میکند. بدین شرح که کشته شدن حسین در صحرای کربلا، بدون تردید از دو حال خارج نیست. یا به گونه‌ای که آخوندها و روضه‌خوانها میگویند، حسین تصمیم گرفته است برای نیرومند شدن و گسترش و اشاعه اسلام خود را در راه الله شهید کند و یا اینکه کشته شدن او سرنوشتی بوده که الله از پیش برایش مقدر کرده و حسین بر پایه سرنوشت از پیش مقدر شده‌اش، میایستی در روز دهم ماه محرم سال ۶۰ هجری قمری در صحرای کربلا به دست «شمر ذی الجوشن» کشته شود. این دو فرضیه ناگزیر ما را به حقایق غیر قابل انکار زیر رهنمون میشود:

^{۱۷} سنجش فرهنگ پارسی با فرهنگ تاری (باریس: پاسداران فرهنگ ایران، ۲۶۹۹)، صفحه ۶.

۱- با توجه به اینکه آیه ۱۹۵ سوره بقره در قرآن می‌گوید: «... وَلَا تُلْقُوا إِلَيْنَا كُلَّا
الظَّلَمَةِ...» یعنی «... و با دستهای خود سبب هلاک خویش نشوید...» حسین بن علی
حق نداشته است، جان خود را قربانی حسنه جاه طلبی اش بکند و برای تکه زدن بر کرسی
خلافت خود را به کشن بدهد. حال که حسین فرمان الله را که در مدلول آیه ۱۹۵ سوره
بقره ذکر شده فادیده گرفته و برای راضی کردن حسنه جاه طلبی اش، خود را به کشن داده،
در واقع بهارتکاب فعل حرام دست زده و از اینرو عمل وی در پیشگاه الهی واجد ارج و
منزلتی نیست. وانگهی، حسین بن علی در راه رسیدن به قدرت خلافت، نه تنها بر خلاف
نص نظر آیه مذکور عمل کرده و خود را به کشن داده، بلکه سبب کشته شدن هفتاد و دو
نفر از اعضای خانواده و یارانش نیز شده و بنابراین با فادیده گرفتن مدلول آیه ۱۹۵ سوره
بقره و به کشن دادن خود و اعضای خانواده و یارانش، از نظر مذهبی، انسانی لغزشکار،
عصیانگر و قابل معجازات نیز بشمار میرود.

۲- فرض کشته شدن حسین بن علی در نتیجه سرنوشتی که الله از پیش برایش مقدار
کرده، موضوع آیه ۱۴۵ سوره آل عمران، آیه ۱۷ سوره الفلان، آیه ۵۱ سوره توبه، آیه ۴ سوره
ابراهیم، آیه ۹۶ سوره صافات و بویژه آیه ۳۰ سوره دهر است. زیرا این آیه می‌گوید:
«... وَمَا أَنْتَ بِكَاهِنٍ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَ اللَّهُ...» یعنی «... و شما نمی‌خواهید چیزی جز آنچه الله
بخواهد...» مفهوم تمام این آیه‌ها و بویژه آیه ۳۰ سوره دهر حاکی است که سرنوشت
انسان از پیش مقدر شده و افراد بشر هیچ اختیاری در تغییر سرنوشت خود ندارند.
بنابراین، شهادت حسین در صحرا کربلا اراده و مشیت الله بوده و حسین بغیر از تن
دادن به سرنوشتی که الله از پیش برایش مقدر کرده، هیچ چاره و اختیاری نداشته است. از
اینرو، روضه‌خوانی آخوندها بالای منبرها و گریانیدن مردم به سبب کشته شدن حسین،
حمل بر نارضائی مردم از اراده الله خواهد شد و روضه‌خوانی آخوندها و عزاداری و گریه و
زاری پامنیریها بسبب کشته شدن حسین، در واقع ابراز نارضائی و شورش در برابر
مشیت الله خواهد بود.

۳ - چون بر پایه مفاهیم آیات شرح داده شده در بالا، جزئیات اعمال افراد بشر از
پیش بوسیله الله در سرنوشت آنها مقدر می‌شود، تا جانی که به قول امام غزالی که در واقع
همان مفهوم قسمتی از آیه ۵۹ سوره انعام است که می‌گوید: «... وَمَا سَقَطَ مِنْ وَرْقَةٍ إِلَّا
يَعْلَمُهَا...» یعنی «... و حتی برگی نیز بدون اجازه الله از درخت فرو نخواهد افتاد.
بنابراین، «یزید بن معاویه»، «عبدالله بن زیاد»، «عمربن سعد»، «شمرذی الجوشن»، «

«حرمهله»، «خولی» و سایر افرادی که در کشته شدن حسین بن علی دست داشته‌اند، براستی اسباب و ابزاری برای اجرای مشیت الله بوده و از آنرا لعن و سرزنش این افراد، بمتنزه نفی اراده و مشیت الله بشمار خواهد رفت.

بهر حال، اگر از پوسته داستانهای ساختگی و خرافی و رسالت‌های مذهبی بی‌پایه و باوهانی که روضه‌خوانها برای قتل حسین بن علی و رویداد گربلا شرح میدهند، بدرا آئیم و بخواهیم جنگ بین حسین بن علی و یزید بن معاویه را با دیدی «هیستوریوگرافی»^{۱۸} و نه «هیستوریولوژی»^{۱۹} پژوهش و بررسی کیم باید بهروش حسین بن علی در این جنگ، تنها یک مزیت ویژگی دهیم. و آن اینست که حسین بن علی بعنوان یک رهبر قبیله‌ای عرب در برابر پذیرش یکی از دو حالت جنگ و نابودی و یا تسليم شدن و تن دردادن به دولت و خواری، شق نخست را گزینش کرد. حسین بن علی با اینکه میدانست، اشتباهی که او درباره خروج از مدینه برای اراضی حسَّ جاه طلبی اش کرده، جبران پذیر نیست و باید با با یزید بیعت کند و تن بهنگ تسليم در برابر یزید بدهد و با این کار زندگی خود و خانواده‌اش را از خطر نابودی نجات دهد و یا اینکه در برابر او بایستد و جنگ کند و خود و خانواده‌اش را نابود سازد، راه شرافقمندای جنگ و نابودی و تسليم نشدن به دشمن فاسد و رشت‌کردار و فاجر را گزینش کرد و اگر چه با گزینش این راه و روش، خود و خانواده‌اش را نابود ساخت، ولی نامش را جاودانی کرد و بدیهی است که از این نظر، روش او بعنوان یک رهبر قبیله‌ای ستایش‌انگیز است. ولی، با این فرض نیز نمیتوان لغتش او را در قربانی کردن اعضای خانواده و بارانش بمنظور راضی کردن حسَّ برتری جوئی اش نادیده گرفت.

نکته دیگری که باید از شرح آن در این گفتار بازماند، موضوع «شهربانو» است که ملایان و نویسندهای شیعه‌گری او را دختر یزدگرد سوم میدانند و نوشته‌اند که حسین بن علی به توصیه پدرش علی بن ابیطالب با او ازدواج کرده و زین العابدین، امام چهارم شیعیان ثمره این ازدواج بوده است. دلیل اینکه ملایان پاقداری میکنند، نشان دهند که امام حسین با «شهربانو» به اصطلاح دختر یزدگرد ازدواج کرده آنست که امامهای

^{۱۸} روش بررسی رویدادهای تاریخی با استفاده از بنایهای و منابع گوناگون و منصاد و ارزش‌بایی و کشف و استنتاج حقایق تاریخی بوسیله آن.

^{۱۹} بررسی و مطالعه رویدادهای تاریخی بر پایه نوشته‌های موجود، بدون پژوهش و ارزش‌بایی و افکت‌های رویدادهای تاریخی.

پس از حسین بن علی را به نسل یزدگرد سوم پیوند دهنده و با این کار ثابت کنند که خون ایرانی در نسل امامهای تازی جاری بوده و بدینوسیله بین مردم ایران و امامهای تازی یک پیوند احساسی بوجود آورند. «محمد بن یعقوب کلینی» در اصول کافی و مجلسی در بحارتالوار این رویداد را که یکی از دروغهای شرم آور تاریخی و شیء به افسانه‌ای است که برای «ملیکه» مادر امام زمان ساخته‌اند، در نوشته‌های خود شرح داده‌اند. کلینی در کتاب اصول کافی مینویسد: «علی بن الحسین علیه السلام در سال ۳۸ هجری قمری زایش یافت و در سال ۹۵ قمری در گذشت. ۵۷ سال داشت و مادرش «سلامه» دختر یزدگرد پسر شهریار پسر شیرویه پسر خسرو پرویز است و یزدگرد آخرین سلطان فارسی است».^{۱۰} مجلسی نیز مینویسد، هنگامی که «شهربانو» دختر یزدگرد را به مدینه آوردند، چشمش به عمر افتاد و از چهره او بدش آمد و نسبت به او شروع به فحاشی کرد. عمر نیز به نوبه خود به او ناسزاگوئی کرد و تصمیم گرفت، او را ماند. دیگر اسیران بفروش برساند. در این هنگام علی بن ایطالب وارد پنهان گفتگوی خشونت بار آندو شد و به عمر گفت: «فروش دختران پادشاهان، ولو آنکه کافر باشد مجاز نیست، بهتر است او را به ازدواج یکی از مسلمانان درآوری و از بیت المال مردم برا یش مهریه‌ای تعیین کنی».^{۱۱}

فرنودهای تاریخی بسیاری وجود دارد که ثابت نمی‌کنند، یزدگرد سوم هیجگاه دارای دختری به نام شهربانو نبوده و حسین بن علی نیز بدون تردید در تمام درازای عمر خود با چنین دختری ازدواج نکرده است. یکی از آن فرنودها نوشته علی شریعتی در کتاب تشیع علوی و تشیع صفوی^{۱۲} می‌نویسد. علی شریعتی در این کتاب، گفتگویی را که مجلسی از قول امام جعفر صادق نقل کرده و مدعی است که آن گفتگو به زبان عربی بین علی بن ایطالب و شهربانو انجام گرفته، شرح داده و درستی چنین رویدادی را «بسیار چندش آور» توصیف کرده است. زیرا نه علی بن ایطالب به زبان پهلوی ساسانی آشنا بوده و نه شهربانو به زبان تازی سخن می‌گفته است. این امر غتّه‌هی ملایان را میرساند و نشان میدهد که این افراد تا آن اندازه در افسانه‌سازی‌های مذهبی بی‌آنهم هستند که حتی دست کم رعایت شکل ظاهری داستانهای ساختگی خود را هم نمی‌کنند.

^{۱۰} محمد بن یعقوب کلینی، اصول کافی، جلد دوم، صفحه ۳۶۸.

^{۱۱} مجلسی، بحارتالوار، جلد پانزدهم، صفحه ۴.

^{۱۲} علی شریعتی، تشیع علوی و تشیع صفوی، صفحه‌های ۹۴-۹۵.

از تمام فرنودهای یاد شده بالا که بگذریم، یک دلیل همه پذیر وجود دارد که بدون تردید ثابت می‌کند، ولو اینکه بهفرض محال یزدگرد سوم دارای دختری بهنام «شهربانو» بوده که بوسیله تازیها اسیر شده، این دختر بنا بهدلائل زمانی، هیچگاه نمیتوانسته است، بهعقد ازدواج حسین بن علی درآید.

این دلیل عبارت از آنست که حسین بن علی در سال چهارم هجری قمری زایش یافته و در سال ۶۰ قمری در صحرای کربلا کشته شده و بدین ترتیب ۵۶ سال عمر کرده است. جنگ قادسیه نیز در سال ۱۶ هجری روی داده و در این سال ایران از تازیها شکست خورده است، از دگر سو علی بن حسین (زین العابدین)، در سال ۳۸ قمری زایش یافته و در سال ۹۵ قمری در گذشته است.

با توجه به اینکه سالهای تاریخی ذکر شده در بالا قابل انکار نیستند، اگر فرض کنیم، یزدگرد سوم دختری بهنام «شهربانو» و یا «شاهجهان» داشته که در جنگ قادسیه اسیر شده و بهمدینه آورده شده باشد، چون در این سال (۱۶ هجری قمری)، حسین بن علی تنها دوازده سال داشته، بنابراین او باید در دوازده سالگی با «شهربانو» ازدواج کرده باشد، درحالیکه میدانیم حسین بن علی هیچگاه در دوازده سالگی ازدواج نکرده است.

حال با تکرش به گفته مشهور ما در زبان فارسی که میگوید: «فرض محال، محال نیست»، اگر جنبه محال دیگری به سایر محالات فرض شده در بالای فرازیم و فرض کنیم، فرضیه بالا درست بوده و یزدگرد سوم دختری بهنام «شهربانو» داشته و این دختر در جنگ قادسیه بوسیله تازیها اسیر و بهمدینه آورده شده و حسین در سن دوازده سالگی او را بهعقد ازدواج خود درآورده باشد، بنابراین امام زین العابدین باید حد بالا پنج سال پس از ازدواج حسین و شهربانو، یعنی در سال ۲۱ هجری قمری زایش یافته باشد. در حالیکه میدانیم، «زین العابدین» در سال ۳۸ هجری قمری زایش یافته، بنابر این از ملایان و روحانیونی که در صنعت دروغسازی قهرمانهای بدون رقیب هستند باید پرسش کرد، آیا این درست است که حسین و شهربانو در سال ۱۶ هجری قمری با یکدیگر ازدواج کرده و مدت بیست و دو سال رحم شهربانو به استراحت مشغول بوده است؟ زهی آزم برهانیانی که برای تأمین منافع خود، به واقعیات زمانی و کرونولوژیکی تاریخ نیز رحم نکرده و بمنظور حصول اهداف گروهی و طبقاتی خود، اینهمه دروغ و فاروا صنعتگری میکنند.

حال اگر از تمام جنبه‌های عاطفی، انسانی، سیاسی، اخلاقی، مذهبی و روانی رویداد کربلا و قتل «حسین بن علی» به دست «یزید بن معاویه» بگذریم، آنچه که برای ما

ایرانیها در باره این رویداد اهمیت دارد، مفهوم راستین قطعه شعری است که ایرج میرزا شاعر بلند آوازه‌ما در این باره سروده که کوتاه شده آن به شرح زیر است:

زن قعبه چه میکشی خودت را
دیگر نشود حسین زنده
کشند و گذشت و رفت و شد خاک
خاکش علف و علف چرند
من هم گویم بزید بد کرد
لعت به بزید بد کشند
اما دبگر این کُلِّ مثل چیست
وین دسته خنده آورند
تخم چه کسی برید خواهی
با این غمه‌های ناپرند
تو زینب خواهر حسینی
ای نز خر سیل گشته
خجلت نکشی میان مردم
از این حرکات مثل جنده
در سیزده قرن پیش اگر شد
هفتاد و دو سر زن فکشند
امروز چرا تو میکنی ریش
کی گشته شود دو باره زنده
با نفرین تو بر گشته

براستی، روان بزرگ این شاعر آزاده شادباد، در این دنیا میلیونها نفر انسان یگانه در شرائطی بمراتب جانگذازتر از حسین بن علی و یارانش زیر شکنجه‌های وحشیانه همتوان خود جان داده‌اند، آنوقت ما مدت یکهزار و چهارصد سال است اینهمه افزایی، وقت و پول بهدر مبدھیم، زیرا عربی، عرب دیگری را در صحرا کربلا کشته است. هر انسان با خردی جنایت بزید بن معاویه نسبت به حسین بن علی را گناهی رشت و غیرقابل بخشش بشمار می‌آورد، ولی آیا تا کنون برای «بابک خرمدین» و آنهمه فوجایع دلخراش و شرم آوری که «معتصم» خلیفة عباسی بهسر او آورد، ما اشک ریخته‌ایم. حسین بن علی فردی بود که به گونه‌ای که در پیش گفته شد، بر خلاف نوشته‌های ملایان شیعه‌گری، برای کسب قدرت و جاه و جلال دنیوی و نکبه زدن به مقام خلافت، آهنگ رقیب کرد و بوسیله سربازان او از پای درآمد. ولی، بابک خرمدین ایراندوست میهن خواهی بود که بمنظور رهایی کشورش از یوغ گروهی نازی قیام کرد و «معتصم عباسی» او را به وحشیانه‌ترین روشی که میتوان در تصور آورد، قصابی کرد. چگونگی کشته شدن حسین بن علی به دست شمرذی الجوشن را همه از آخوندها از روی منبرها شنیده‌اند. نویسنده چگونگی قتل فجیع و وحشیانه «بابک خرمدین» را از کتاب لغت‌نامه دهخدا^{۷۳} که او نیز

^{۷۳}علی اکبر دهخدا، لغت‌نامه دهخدا، جلد ۹ (تهران: مجلس شورای ملی، ۱۳۳۶)، صفحه‌های ۱۲۴-۱۲۱.



بانوی جوان و خردبازتهای که بسبب اینکه یک فرد نازی در یک هزار و چهارصد سال پیش در یاپان کربلا به دست نازی دیگری کشته شده، پیشانی کرد که خردسال و بیگناه و دلیندش را شکافته و سپس بازدیج کرده است.

این فرتور در سال ۱۹۸۹ در در ورودی آرامگاه «عباس بن علی» مگرفته شده است.

از مسعودی در هر روح الذهَب نقل کرده و نیز سیاست‌نامه خواجه نظام‌الملک شرح میدهد. روز پنجشنبه ماه صفر سال ۲۲۳ هجری قمری، «بابک خرمدین» را نزد «معتصم» آوردند. «معتصم» دستور داد، خادمان زیورهای او را در آورند و چهار دست و پای او را ببرند. پس از اینکه یکی از دستهای او را بریدند، بابک دست دیگر در خون کرد و بر روی خوش بمالید. خلیفه گفت: «ای سگ، این چه عمل است؟» بابک پاسخ داد: «خون در بدن انسان چهره او را سرخ نگه میدارد. ولی، چون با عملیات وحشیانه‌ای که نسبت به من مرتكب می‌شود، خون از بدن خارج می‌شود و در تیجه چهره‌ام زرد می‌گردد، من روی خویشن را به خون آغشته می‌کنم تا کسی نگوید که چهره من از قوس زرد شده است.» معتصم به مشمیشی‌دار دستور داد، مشمیش را به میان دو دندوهای زیر قلبش فرو برد تا عذاب وی افزون گردد. سپس معتصم فرمان داد، زبان او را ببرند و پیکر او را به دار بیاویزند و سرش را به بغداد فرستاد تا بر جسر بغداد نصب کنند. آنگاه سر او را به خراسان بردند و در هر شهر و قصبه ای از خراسان گردانیدند، زیرا که بابک در دلهای مردم جای بزرگ داشت و کار او بالا گرفته بود و چیزی نعامده بود که خلافت عباسیان را از میان بر دارد.

مقایسه روش کشن حسین بن علی با بابک خرمدین نشان میدهد، یک‌صدم وحشیگریهایی که معتصم خلیفه عباسی نسبت به بابک خرمدین مرتكب شد، شمر ذی الجوشن نسبت به حسین بن علی بکار نبرد. بدن حسین بن علی در جنگ سی زخم برداشت و شمر ذی الجوشن سر او را ازین جدا کرد و به زندگی او خاتمه داد. اما به شرحی که دیدیم بدن بابک خرمدین را پاره پاره کردند و معتصم دستور داد، مشمیش را به دندوهای زیر قلبش فرو کنند تا هنگام جان دادن شکنجه و عذابش زیاد شود. آیا این دو فاجعه از نظر انسانی، عاطفی، میهنی و خلاقی کدامیک در دنایک قر است؟ نویسنده این کتاب عقیده ندارد، هر سال باید در سالروز مرگ بابک خرمدین به سوگ نشست، ولی به سر و روی و غمہ و سینه زدن برای قتل یک تازی در جنگ با تازی دیگری نیز خردمندانه به نظر نمیرسد.

کتابهای فتوح البلدان^{۱۴}، تاریخ طبرستان^{۱۵}، زین الاخبار^{۱۶}، و آفرینش و تاریخ^{۱۷}

^{۱۴} احمد بھی البلاذری، *فتح البلدان*، *بعض مخطوط*، ایران، ترجمه دکتر آذرتاش آذرنوش (تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ)، ۱۳۶۱، صفحه‌های ۱۸۷-۱۸۸.

^{۱۵} ابی‌الدین محمد بن اسفندیار گاتب، *تاریخ طبرستان*، جلد اول، به تصحیح عباس اقبال (تهران: بیرون تاریخ)، صفحه ۱۶۶.

^{۱۶} ابوسعید عبد‌الحق گردیزی، *زین الاخبار*، تصحیح و تصحیب عبد‌الحق حبیبی (تهران: بنیاد فرهنگ)، صفحه ۱۱۲.

نوشته‌اند، مردم گرگان در زمان «سلیمان بن عبد‌الملک اموی» دست به شورش زند و حاکم منصوب از جانب خلیفه را کشند. خلیفه سردار خود «بزید بن مهلب» را برای سرکوبی شورشیان به گرگان اعزام داشت. «بزید بن مهلب» در گرگان سوگند خورد، آنقدر از ایرانیان گرگان بکشد تا از خون آنها آسیاب به گردش افتد. آنوقت با آسیابی که با خون ایرانیها گردش میکند، گندم آرد خواهد کرد و از آن آرد گندم نان پخته خواهد خورد. سپس این انسان وحشی و پریشان مفرز، دوازده هزار نفر جوانان و اسیران و سربازان بیگناه ایرانی را گردان زد و چون خون آنها لخته شد و برای به گردش درآوردن آسیاب جاری نگردید، به اصطلاح برای اینکه از کفاره سوگند نجات پیدا کند، با خونهایی که از ایرانیان ریخته شده بود، آب مخلوط کردند و پس از اینکه بدین ترتیب آسیاب به حرکت درآمد، گندم آرد کردند و با آن نان پختند و «بزید بن مهلب» از آن نان خورد تا سوگندش تحقق پذیرد. آنگاه ششهزار کودک و زن و مرد جوان را اسیر کرد و همه را به بردگی فروختند... همچنین اجساد کشته‌شدگان را در دو سوی جاده بیاویختند تا دیگران از این وحشیگریهای غیر قابل تصور پند و عبرت بگیرند.

آیا قاکنون ما ایرانیها برای آن بیگناهانی که برای دفاع از کشور خود به پاخته‌شدن و به دست تازیان وحشی، اینسان خونشان ناجوانمردانه و وحشیانه ریخته شد، زاری کرده‌ایم؟ دکتر عبدالحسین زرین کوب در کتاب تاریخ ایران پس از اسلام^{۱۰۸} مینویسد، هنگامی که پس از شکست ایران در جنگ قادسیه، تازیها زنها و اطفال ایرانیها را اسیر کردند و از نهادن به مدینه آوردند، ابوالولٹ فیروز (همان شخصی که عمر بن الخطاب، خلیفه دوم را در سال پس از فتح نهادن مقتول کرد)، در آنجا ایستاده بود و دست به سر کودکان خردسال ایرانی میکشید و برای آنها میگیریست.

و اما پس از اینکه جنگ کربلا پایان یافت و حسین و هفتاد و دو نفر بارانش کشته شدند و خانواده حسین اسیر و به دمشق اعزام گردیدند، «بزید بن معاوية» آنچنان با «علی بن حسین» (امام زین العابدین بیمار) که به سبب بیماری در جنگ شرکت نکرده و جان سالم بدر برده بود و خانواده «حسین بن علی» خوشرفتاری کرد که علی بن حسین بدینمانت از بزید سپاسگزاری و قدردانی کرد. بزید بن معاوية دستور داد، خانواده حسین را با نهایت ادب و احترام به مدینه بازگشت دهنده، فرمانده گروهی که خانواده

^{۱۰۸} دکتر عبدالحسین زرین کوب، تاریخ ایران بعد از اسلام (تهران؛ اداره کل تغارت وزارت آموزش و پرورش، ۱۳۴۳)، صفحه ۴۰۰.

حسین را در این مسافرت بدرقه میکرد، آنقدر نسبت به آنها مهربانی و متنانت کرد که زنان خانواده حسین، دستبندهای خود را به نشانه سپاس و قدردانی به او هدیه دادند. ولی، پس از جنگ قادسیه، هنگامی که تازیها زنان و اطفال اسیر ایرانی را وارد مدینه کردند، اطفال ایرانی را از مادرانشان جدا کردند و آنها را به فروش رسانیدند و مادرانشان را بین لشگریان تازی تقسیم کردند.^{۱۹}

آنوقت آیا تا کنون ما برای اینهمه فجایع شرم آوری که تازیهای به اصطلاح مسلمان بر سر هم بیهان ما آوردند، انگشت تأسف بدندان گزیده‌ایم که برای شام غریان زنب و سکبه و رقبه وغیره که همه از ساخته‌های ملابان است، غمۀ بر سر میزئیم!

خواننده متعصی ممکن است پس از خواندن این مطالب بگوید، حسین بن علی نوء پیامبر بود و برای برآنداختن دستگاه فساد و ستم یزید بن معاویه وایجاد حکومت حق و مردمی قیام کرد، ولی با بک خرمدین، شورشگری بود که قصد برهمزدن خلافت اسلامی را داشت. اگر چنین فرضی بوجود آید، باید بهنگات زیر توجه کرد:

۱- تمام اسلام شناسان و پژوهشگران تاریخ راستین اسلام و حتی تاریخ نویسان عرب، عقیده دارند که هدف محمد در ایجاد دین اسلام، کسب مال و منال و ثروت و غارت و چپاول اموال مردم بود، نه بنیانگذاری یک دین راستین آسمانی.^{۲۰}

۲- زندگی زنبارگی محمد بن عبدالله و اعماق‌های شیعه‌گری و حرص و ولع آنها برای مال اندوزی از هر حاکم ستمگر و فاسدی هرام انجیزتر بوده است.

۳- بررسی کتابها و نوشته‌هایی که قاریخ نویسان عرب در باره زندگی محمد بن عبدالله و تاریخ اسلام نوشته‌اند، فرض هرگونه فروزه متافیزیکی و یا الهی را از رسالت محمد بن عبدالله منتفی می‌سازد، چه رسید بهیکی از احزاب سیاسی کوچک درونی آن، به قام «شیعه‌گری».

۴- حساسیت بدن، رگ، عصب و گوشت انسان در هر درجه و مقامی از ارزش‌های انسانی و مراتب اجتماعی که قرار داشته باشد، در برابر تجاوز و وحشیگری یکسان است.

^{۱۹}Wellhausen, *The Relgio-Political Factions in Early Islam*, p. 112.

^{۲۰}گوستاو لوین، تاریخ اسلام و عرب، ترجمه محمد تقی فخر داعی، صفحه‌های ۱۶۰-۱۱۰ دشنه، ییست و سه مال، صفحه‌های ۲۷۲، ۲۷۸-۷۹، ۲۷۸، بهرام چوبیه، تشیع و سیاست در ایران، جلد دوم، (۱۳۶۴)، صفحه ۲۳۴؛ سالنه اسلام، جلد دوم (میلان: ۱۹۹۲)، صفحه ۱۵۳؛ احمد بن یعنی البلاذری، *فتح البلدان*، بخش عربوط به ایران، ترجمه دکتر آذرناش آرنووش (تهران: انتشارات بناد فرهنگ ایران، ۱۳۴۶)، صفحه ۵۵.

Russell, *A History of Western philosophy*, p. 421; Arnold Toynbee, *Mankind and Mother Earth: A Narrative History of the World* (London: Oxford University Press, 1976), p. 367.

هنگامی که سوزنی به بدن یک پزشک عالی مقام و یا یک فیلسوف دانشمند فرو می‌کند، آنها همان اندازه از این عمل احساس درد می‌کند که یک انسان دیوانه و یا احمق و بی‌ساده، بنابراین، حسایت فیزیولوژیکی و روانی یک انسان معمولی با عنادین ساختگی سایر انسانها مانند پیامبر و امام تفاوتی ندارد.

۵- در رشته پسیک آنالیز یک توری وجود دارد که آنرا *Introjection* مینامند. این توری حاکم است که برخی اوقات انسان به گونه ناخودآگاه تصور و یا عقیده‌ای را وارد دستگاه روانی و سازمان شخصیت خود می‌کند و از آن پس تصور مذکور برا یش نماینده و شناختگر یک چیز واقعی و یا یک فرد معین می‌شود. با کمال شوریختی باید گفت، همه ما افرادی که اخبار دین و مذهب و به دنبال آن شخصیت فردی و یا اجتماعی خود را به دست ملایان می‌سپاریم، خود را قربانی توری مذکور و یا غصه نهادی ملایان می‌کنیم. زیرا، ما افسونهای افسانه‌آسانی را که ملایان برای گرم نگهداشتن تور منافع طبقاتی خود در گوشها یمان می‌خوانند، ناخودآگاهانه در سازمان ذهنی و شخصیت خود میریزیم و همچنانکه نصب ما ناخودآگاهانه نسبت به موعظه‌های سر ابا غیر راستین و کژنهاد ملایان رشد می‌کند، چشان خردمان غیر حساس و نایینا می‌شود. در اینصورت ما تبدیل به موجوداتی می‌شویم که افلاطون در بحث «غار» در کتاب اول جمهوریت از آن سخن گفته است. یعنی پس از اینکه ملا موفق شد، چشم و گوش خردمنزا غیر حساس و نایینا کند، در ژرف تاریکی‌های خردبازنگی آنجه را که به ذهن ما وارد می‌شود، بدون مقاومت و با رضایت خاطر پذیرا خواهیم شد و آنها را با رغبت به ایمان جدا شده از خردمان خواهیم بخت.

پیش از اینکه بحث راجع به حسین بن علی را پایان بخیم، باید نکته‌ای را به آگاهی آن گروه از هم‌میهان ارجمندی که پای منبر آخوندها برای امام حسین ملقب به «مطلوب» سینه چاک می‌کنند بررسیم و این موضوع را از کتابهای *فتح البلدان*^{۱۸۳} نگارش احمد بن یحيی البلاذری و *تاریخ میانی اسلام*^{۱۸۴} نوشته دکتر «حسن ابراهیم حسن» نقل می‌کنیم. میدانیم که مردم «طبرستان» سالهای زیادی در برابر یورش تازیها مبارزه و بایداری کردند، به گونه‌ای که طبرستان پیوسته پنهان نبردهای مردم ایران بر ضد حکومت تازیها بود. در زمان خلافت «عثمان»، تازیها آهنگ فتح طبرستان را کردند و عثمان برای این

^{۱۸۳} بلاذری، *فتح البلدان*، صفحه ۱۸۳.

^{۱۸۴} دکتر حسن ابراهیم حسن، *تاریخ میانی اسلام*، جلد اول، ترجمه ابوالقاسم پاینده، صفحه ۲۸۸.

منظور «سعید بن عاص» حاکم کوفه را برای سرکوبی مردم طبرستان روانه داشت. امام حسن و امام حسین فرزندان علی بن ابیطالب نه تنها در این جنگها شرکت داشتند، بلکه جزء سرداران لشگریان «سعید بن عاص» بشمار میرفند و رهبری این جنگها را بر عهده داشتند.^{۱۲۳} بنابر نوشته دکتر «حسن ابراهیم حسن» خدا میداند این دو امام محبوب مردم شیعه ایران جه کشته‌های از مردم این کشور کردند.

محل خاک‌سپاری سر و بدن حسین بن علی

در باره محل خاک‌سپاری سر حسین بن علی و بدنش بین نویسنده‌گان و تاریخ‌نویسان مشهورو معترض عقاید گوناگون وجود دارد. نویسنده‌گان و تاریخ‌نویسان عرب در باره دفن سر حسین بن علی دست کم، شش عقیده به شرح زیر ابراز کردند:

۱- بعضی از فقها بر پایه نوشته‌های کتابهای کافی، التهذیب، و سایر کتابها عقیده دارند که سر حسین را در کنار جسد پدرش، علی بن ابیطالب در نجف به خاک سپردند. برخی از کتابها نیز نوشته‌اند که امام جعفر صادق به فرزندش اسماعیل گفته است، هنگامی که سر حسین بن علی را به دمشق برند، یک بردۀ شیعه آنرا دزدید و در کنار جسد پدرش علی بن ابیطالب به خاک سپرد.

۲- عقیده دوم حاکمی است که امام زین العابدین بیمار، سر پدرش را به جسدش وصل کرد و آنها را با یکدیگر در کنار جسد علی بن ابیطالب به خاک سپرد. بدینهی است، بنا به نوشته «حسن الامین»^{۱۲۴} به نقل از مسعودی در مروج الذهب در باره محل خاک‌سپاری جسد خود علی بن ابیطالب در نجف نیز تردید وجود دارد. گذشته از آن، به گونه‌ای که ما در گفتار پیشین شرح دادیم، نوشته‌های قاریعی محل خاک‌سپاری جسد علی بن ابیطالب را در نجف تأیید نمیکنند.

۳- عقیده سوم آنست که «بیزید بن معاویه» سر «حسین بن علی» را برای «عمر بن سعید بن العاص» به مدینه گسیل داشت که وی آنرا در معرض مشاهده اهالی مدینه قرار دهد و در آنجا سر حسین را در کنار آرامگاه مادرش «فاطمه زهرا» به خاک سپردند.

۴- بر پایه عقیده چهارم، «ثبت الجوزی» از «ابن ابی الدنيا» نقل میکند که سر حسین را در خانه بیزید در دمشق یافتند و آنرا کفن کردند و در «باب الفردیس» به خاک سپردند. این عقیده را البلاذری و الواقدی تأیید کرده و معتقدند که سر حسین بن علی

^{۱۲۳} Hassnl al Amin, *Islamic Shi'ite Encyclopedia*, vol. 4 (Beirut: 1968), pp. 179-83.

نژدیک مسجد اموی در دمشق به حاکم سپرده شده است.

۵- عقیده پنجم حاکی است که یزید سر حسین را به «ریقه» در کنار فرات فرستاد و در آن محل دفن شد و سپس مسجد بزرگی در آن نقطه بنا گردید.

۶- عقیده ششم آنست که خلفای فاطمیه در مصر به حاکم «عسقلان» دستور دادند، سر حسین بن علی را از «باب الفردیس» به مصر بفرستند و پس از اینکه سر حسین از «باب الفردیس» به «عسقلان» آورده شد، به مصر گشیل گردید و خلفای فاطمیه آنرا در مصر در محلی که «رأس الحسین» نام دارد، دفن و ضریحی برای آن بر پا کردند که اکنون زیارتگاه قرار دارد.

«حسن الامین» نویسنده دائرة المعارف شیعه در اسلام^{۱۱۴} که این مطالب از او اقتباس شده است، این عقیده را از سایر گفته‌ها به واقعیت نژدیک تر میداند. همین نویسنده مینویسد، در دمشق گورستانی وجود دارد که «گورستان در کوچک» نامیده میشود. در این گورستان ضریحی وجود دارد که روی سنگ آرامگاه واقع در آن نوشته شده است، این مقبره محل دفن سرهای «عباس بن علی»، «علی اکبرین حسین» و «حبيب بن مظاهر» است. ضریح مذکور را بعدها خراب و آنرا نوسازی کردند. نویسنده مذکور معتقد است، با توجه به اینکه یزید بن معاویه برای اراضی نفس خودخواهی و نعایش پیروزی اش بر حسین بن علی دستور داد، سرهای کشته شدگان را به دمشق برده و در معرض تماشای همگانی قرار دهند، بنابراین میتوان گفته مذکور را پذیرا شد و باور نمود که سرهای افراد نامبرده در دمشق دفن شده است.

پس از پایان جنگ کربلا، سربازان «عمر بن سعد»، سرهای شهدای مهم را با خود به مرکز خلافت یزید بن معاویه در دمشق برداشتند و بدنهای بدون سر آنها را در محل کارزار ترک کردند. پس از اینکه لشگریان ابن سعد، محل جنگ را ترک کردند، افراد طایفة «بنی اسد» که در آن نواحی میزیستند، جسد حسین بن علی و سایر شهدای کربلا را در آن محل دفن کردند و سپس طرفداران حسین، یک ضریح معمولی روی آرامگاه حسین بنا نهادند. پس از مرگ یزید بن معاویه، پیروان حسین در محل آرامگاه او مسجدی نیز بوجود آوردند.

ضریح و مسجد مذکور تا زمان «هارون الرشید» خلبان عباسی وجود داشت تا اینکه وی آنرا ویران کرد و دستور داد حتی درخت سدری را نیز که در آن محل وجود داشت از بین

^{۱۱۴} Ibid.

بردند.

«محمد بن ابیطالب» مینویسد، بعد از اینکه «هارون الرشید» ضریح و مسجد محل دفن حسین بن علی را ویران کرد، «مأمون» خلیفه عباسی از نو آنرا بنا نهاد. طبری مینویسد، در زمان خلافت «متوکل عباسی»، «عبدالله بن محمود» حاکم مدینه آگاهی یافت که امام «هادی» امام دهم شیعیان، برای نیرومند کردن شیعه امامه تلاش میکند و موضوع را به «متوکل» عباسی گزارش داد. دو سال بعد، «متوکل عباسی» آگاهی حاصل کرد که مردم «السواد» در سرزمین «نتوا» جمع میشوند و بهزیارت مرقد حسین می پردازند و آن منطقه مرکز ارتباطات و فعالیتهای شیعیان علوی شده است. از اینرو او که بشدت از علی بن ابیطالب و خاندان او نفرت داشت، در سال ۲۳۷ هجری قمری دستور داد که مقبره حسین بن علی و حتی خانه‌ها و ساختمانهای اطراف آنرا ویران کنند و زمین آنرا شخم بزند و در آن آب بیندازند و در آنجا زراعت نمایند. «متوکل» همچنین دستور داد از رفت و آمد مردم به آن منطقه جلوگیری شود.

پس از قتل خلیفه «متوکل عباسی» پسرش «المتصر» که دوست خاندان علی بود بجهانشینی او به خلافت رسید و بر پایه نوشته ملام محمد باقر مجلسی در بخارا اتوار دستور داد، آرامگاه و ضریح حسین بن علی را دوباره بنا کنند و بهشیعیان نیکی‌های بسیار کرد. در زمان خلافت «المتصر» خلیفه عباسی، «محمد بن زید» از نواده‌های «حسن بن علی بن ابیطالب» که ملقب به «الداعی الصغیر» بود و پادشاهی طبرستان را بر عهده داشت، دستور داد برای آرامگاههای «حسین بن علی» و «علی بن ابیطالب» ضریحهای تازه‌ای بسازند. ساختمان این ضریحها بین سالهای ۲۷۹ و ۲۸۹ هجری قمری پایان پذیرفت.

در سال ۳۶۹ هجری قمری، عضدالدوله دیلمی از شاهان آل بویه ضریحهای «علی بن ابیطالب» و «حسین بن علی» را با شکوه و جلال فراوان نوسازی کرد و اموال بسیاری وقف آن نمود و هر سال بهزیارت مرقد حسین بن علی میرفت. عضدالدوله دیلمی گذشته از نوسازی شکوهمندانه ضریح «حسین بن علی» و وقف اموال زیادی برای ضریح، به افرادی نیز که در حوالی مدفن حسین بسر میبردند، کمکهای مالی فراوان نمود.

بنابر نوشته «ابن اثیر» در شب ۱۴ ربیع الاول سال ۴۰۷ قمری، دو شمع بزرگی که روی آرامگاه حسین بن علی مشتعل بود، فروافتاد و سبب آتش گرفتن ضریح شد. از اینرو «الحسن بن مقتی بن سهلان ابو محمد العیرازی» وزیر پادشاه آل بویه آنرا دوباره نوسازی

کرد. این همان ضریحی است که «ابن بتوهه» در مسافرت سال ۷۲۷ قمری خود آنرا زیارت کرده و شرح آنرا در کتاب خود آورده است.

در سال ۷۶۷ قمری، سلطان «اویس ایلخانی» از شاهان مغول ساختمان جدیدی را برای حرم «حسین بن علی» آغاز کرد که در سال ۷۸۶ قمری بوسیله پرش «احمد ایلخانی» پایان پذیرفت. در سال ۹۳۰ قمری، سلطان «اساعیل صفوی» بهزینت ضریح حسین بن علی پرداخت و در سال ۱۰۴۸ قمری، سلطان «مراد چهارم» امپراطور عثمانی گند آنرا بنا نهاد. در سال ۱۱۳۵ قمری، همسر نادرشاه افشار، پول فراوانی برای ساختن محظوظ سبز اطراف حرم حسین بن علی هزینه کرد و در سال ۱۲۳۲ قمری «فتحعلیشاه قاجار» دستور داد، ضریح حسین را نوسازی کنند.

در سال ۱۲۹۶ قمری، «سعود بن عبدالعزیز بن محمد بن سعود» که وهابی بود، با لشگری از نجد وارد عراق شد و بیشتر ساکنان کربلا را اعم از مردان سالخورد و زنان و بچه‌ها قتل عام کرد، حرم حسین بن علی را ویران و تمام اموال و متعلقات آنرا غارت کرد و حرم حسین بن علی را تبدیل به اصطببل اسباب سربازان خود نمود. در سال قمری ۱۲۵۸ (۱۸۴۳ میلادی) یکبار دیگر سرزمین کربلا بوسیله «نجیب پاشا» فرمانده لشگر امپراطوری عثمانی غارت کردید.

ضریح فعلی حسین بن علی در کربلا با آئمه زرق و برق و تجملات و گند طلاقی در سال ۱۸۵۰ میلادی بوسیله «ناصر الدین شاه قاجار» بنا گردیده است.

آنچه که از شرح تاریخچه تحولات آرامگاه حسین بن علی نتیجه گرفته می‌شود آنست که محل دفن جسد «حسین بن علی» با آنچه که آخوندها و روضه‌خوانهای ایرانی در بالای منبرها می‌گویند، به اندازه قاریکی شب و روشناتی روز با واقعیت تفاوت دارد. زیرا آخوندها می‌گویند، «حسین بن علی» و «علی اکبر بن حسین» را کثار به کار یکدیگر در کربلا دفن کردند و برای آندو قبر شش گوشه‌ای بنا نهادند. آخوندها روی منبرها نوحه سر مدهند که زائری که برای فحستین بار چشمش به گند طلاقی قبر شش گوشه حسین بن علی بییفتند، الله هر باری را که او در سر داشته باشد، دردم برآورده می‌سازد. ولی گذشته از پوچی اثر متافزیکی ادعای آنها، نوشتهدای تاریخ نویسان مشهور و معتبر عرب برایه آنچه که شرح داده شد با گفته‌هایی که آخوندها بمنظور گرمی تور منافع خود ادا می‌کنند، بسیار متفاوت است. زیرا، به گونه‌ای که شرح داده شد، اول اینکه، لشگریان «عرب بن سعد»

سر «حسین بن علی» و سایر خویشان و یاران نزدیک او را با خود به داشتن مقر فرماده‌ی «بزید بن معاویه» برداشت و بدن او را در بیابان «تبیوا» رها کردند و بر پایه آنچه که از گفتارهای معتبرترین تاریخ‌نویسان عرب شرح داده شد، سردر یک شهر و بدن در شهر دیگر دفن شد و در باره محل دفن سر حسین، دست کم شش عقیده گوناگون وجود دارد که در بالا به شرح آنها پرداخته شد.

دوم اینکه، توجه به این واقعیت که چندین مرتبه محل دفن بدن حسین را ویران کردند و بورزه «منوکل» خلیفه عباسی، حتی خانه‌ها و ساختمانهای اطراف آنرا نیز نابود کرد و دستور داد، آن منطقه را شخم بزرگ و زراعت کنند، تردیدی باقی نمی‌گذارد که پس از ویرانی محل دفن جسد، تشخیص محل دقیق خاک سپاری آن کاری در حد غیر ممکن بوده و بنایجار باحدس و گمان تقریبی انجام گرفته است.

نتیجه افسانه‌هایی که آخوندها برای رواج دکان دینداری خود از روی منبرها برای مردم ساده‌لوح موعظه می‌کنند، آنست که در زمانی که بین کشورهای ایران و عراق روابط نیکو وجود داشته باشد، ایرانیها سالیانه میلیونها دلار از ثروت این کشور را به عراق می‌برند و آنرا به جیب عراقيها میریزند. هر مرد و زن سالخورهای زیر تأثیر گفته‌های بی پایه آخوندها و روضه‌خوانها، ذخیره‌های نقدی و طلا و جواهر آلات و ذخیره‌های غیرنقدی و با ارزش خود را یا به بول نقد تبدیل می‌کند و یا به شکل غیر نقدی با خود برمی‌دارد و به گونه قانونی و یا غیر قانونی از کشور خارج می‌شود و جیب‌ها و بارهای خود را در کربلا و نجف و سامره خانه تکانی می‌کند و دست خالی به خانه باز می‌گردد.

نویسنده این کتاب زمانی در کالج فنی آبادان به تدریس اشتغال داشتم و به چشم میدیدم که هزاران قاجاقچی زن و مرد در آبادان و خرمشهر وجود داشتند که مردم ساده لوحی را که موقع نشده بودند برای رفتن به عراق از راههای قانونی پاسپورت بگیرند، با گرفتن بول کلاتی آنها را بطور قاجاق از مسیرهای معینی به عراق می‌برند و سپس آنها را بر می‌گردانیدند.

سالها پیش در زمانی که بین کشورهای ایران و عراق روابط عادی برقرار بود، خود نیز یک مسافت پژوهشی به عراق انجام دادم و مشاهده نمودم، بغیر از پولهایی که هم می‌هبان ما با خود به آن کشور می‌بردند و با رضایت خاطر آنها را در راه عقايد خرافی و بی پایه و راضی کردن احساسات کاذبه خوش هزینه می‌کردند، گروهی عرب مفتخر و کلاهبردار که برای رونق دادن به پیشه شیادی خود زبان فارسی یاد گرفته و در گوش و کنار حرم کمین

کرده بودند، به آنها مراجعه و به عنایین گوناگون از آنها کلاهبرداری میکردند. من خود به یاد دارم، هنگامی که در حرم حسین بن علی در کربلا به مشاهده چگونگی اعمال و رفتار تماشائی هم میباشد عزیزم مشغول بودم، عرب درشت هیکلی که عرقچینی بر سر، عباشی بر دوش و شال سبزی بر کمر داشت، بهمن مراجعه کرد و به زبان فارسی گفت:

«حضرت الحان، دو شب پیش جند نفر شی نجس به حرم حضرت آمده و پرده‌های یکی از اتفاقهای جنب حرم را سرفت کرده‌اند. اکنون حضرت چشم برآ هستند، نختین کسی که جیران این خسارت را بگند و هزینه تهیه پرده‌های دزدی شده را بپردازد، نامزد ورود به بهشت بگند.»

من هدفش را بخوبی درک کردم. با این وجود، از او پرسش کردم: «حضرت چه کسی هستند؟»

پاسخ داد: «منظوم حضرت امام علیه السلام میباشد.» در حالیکه کوشش میکردم، بهمان قیافه ابله نشانی که او برایم تصور کرده بود، ظاهر کنم، اظهار داشتم: «نگران نباشید، حضرت آنها را سنگ خواهند فرمود و پرده‌ها به حرم برگردانده خواهند شد.» روز دیگری همچنان که از یکی از مدخل‌های حرم خارج میشدم، بطور تصادفی شنیدم یک بانوی ایرانی که دارای سر و وضع آراسته‌ای بود، به بسری که در برابر ش ایستاده و دوازده ساله بعنظر میرسید، اظهار داشت: «مگر میشود که خادمان حرم حضرت کلاهبردار باشند!» من از روی کنجهکاوی به بانوی یاد شده نزدیک شدم و پس از سلام به او اظهار داشتم: «آیا ممکن است خدمتی برایتان انجام دهم؟»

ناعبرده نگاهی بهمن کرد و گفت: «نمیدانم آقا! یکی از خادمان حرم نزد من آمد و اظهار داشت، جاروبهای فرآشان حرم کهنه و فرسوده شده و از اینرو آنها نزد حضرت شرمسار هستند که نمیتوانند حرم را آنگونه که شایسته است تمیز کنند و از من خواست تا برای خرید جاروبهای نو به او کمک مالی بکنم. منهم یک اسکناس یکهزار ریالی بهادردم و گفتم، مبلغ پانصد ریال برای خرید جاروبهای مورد نیاز بردارد و پانصد ریال دیگر آنرا بهمن برگرداند. او اسکناس را از من گرفت و اظهار داشت، هم اکنون آرا خرد میکند و بقیه اش را بهمن پس خواهد داد. ولی، گوئی در زمین فرو رفت. اکنون مدت ۴۵ دققه است، منتظر او هستم و اثری از او نمی‌بینم. پسرم میگوید، او کلاهبردار بود و دیگر بازخواهد گشت. من به او میگویم: «مگر ممکن است که خادمان حرم حضرت

کلاهبردار باشد؟»

من کمی قابل کردم و اظهار داشتم، با کمال شوریختی منhem با فرزندتان هم نظر هستم. سهس به او پیشنهاد کردم، به اتفاق نزد رئیس خادمان حرم برویم و موضوع را بالا در میان بگذاریم. اظهار داشت، بهتر است ۱۵ دقیقه دیگر نیز به انتظار برگشت او ادامه دهیم. من با نظرش موافقت کردم. پس از گذشت ۱۵ دقیقه و رویه مرفته یک ساعت از لحظه ناپدید شدن شخص مورد نظر، چون از او خبری نشد، در جستجوی رئیس خادمان برآمدیم و او را پیدا کردیم. وی با زبان فارسی آشنایی نداشت. من با زبان عربی دست و پا شکسته‌ای که میدانستم به او فهمانیدم که یکی از خادمین حرم مبلغ یکهزار ریال از بانوی مذکور دریافت داشته که پانصد ریالش را برای خرید جاروب برای فرآشان حرم بردارد و بقیه‌اش را به‌وی مسترد دارد، ولی مدت یک ساعت است مراجعت نکرده است. رئیس خادمان حرم، پس از اینکه با سردی به جریان گوش داد، اظهار داشت: «او خادم حرم نبوده، بلکه یک کلاهبردار بوده است و بانوی مذکور می‌باشد هدیه نقدی خود را برای خریداری جاروبهای نو در اختیار من قرار میداده و نه شخص مذکور.»

موضوع را به فارسی برای آن بانو ترجمه کردم. وی در حالیکه به‌وینیفورم یکی از خدام که در آن نزدیکی بود، اشاره می‌کرد، اظهار داشت: «او هم دارای اینیفورمی درست شبیه این شخص بود.»

رئیس خادمین پاسخ داد: «اول اینکه، کلاهبردار میتواند خود را به‌هر لباسی که بخواهد، درآورد و دوم اینکه، حرم دارای بیش از پنجاه نفر خادم است و من ناشانه‌ای که شناختگر شخص نامبرده باشد در دست نداشته باشم، نمیتوانم او را پیدا کنم.»

چون از دادخواهی برعیس خادمان هوده‌ای برنگرفتیم، به بانوی مذکور پیشنهاد کردم، به پلیس (شورطه) حرم مراجعه کنیم. او موافقت کرد و ما عازم دفتر رئیس شورطه‌های حرم شدیم. پیش از اینکه وارد دفتر رئیس شورطه‌ها شویم، من موقع شدم، یک مرد عرب را که به‌زبان فارسی آشنایی کامل داشت با شرط دادن مبلغی پول به‌وی برای ترجمه با خود به دفتر رئیس شورطه‌ها بردم. بانوی مذکور، داستان خود را شرح داد و رئیس شورطه‌ها دستور داد از او بازجویی بعمل آید. در پایان بازجویی بعما گفته شد که اگر شخص مشتم را دستگیر کردند، به آدرس بانوی یاد شده آگاهی خواهند داد و یا اینکه ما باید هر روز برای آگاهی از جریان دستگیری کلاهبردار به دفتر شورطه‌های حرم مراجعه کنیم.

در راه بازگشت از دفتر رئیس شورطه‌های حرم، بانوی مذکور اظهار داشت که بهتر است



حمل استخوانهای مردگان به کریلا

بیرون شیعه گری عقیده دارند، امام زمان از کریلا ظهرور میکنندو آسمانی که در کریلا به خاک سپرده شده اند، در هنگام ظهرور امام زمان به دنیا باز میگردندو در صفت سریازان او در خواهند آمد. با این عقیده خرافی، خانواده های توانگر استخوانهای مردگاهی خود را به کریلا حمل میکنند و در آنجا به خاک می سپارند.

از هفت شاه قاجار، پنج نفر آنها وصیت کردند، جسدشان در کریلا مدفون شود.

برای جلوگیری از اتلاف وقت بیشتر جریان را فراموش کند و من نیز با او همراهی شدم. نکته بسیار جالب دیگری که آن باتو در ضمن گفتگو برای من شرح داد، این بود که فرزند دوازده ساله‌اش مبتلا به تگی نفس (آسم) بوده و چون از درمانهای پزشگی نتیجه‌ای نگرفته است، به توصیه آخوندی که روضه‌خوان هفتگی آنها بوده، برآن شده است که فرزندش را به کربلا ببرد و با توجه به اینکه میگویند هر زائری که برای نخشتن بارگزید طلایت امام حسین را مشاهده کند، صدرصد و بدون استثناء حاجتش برآورده میگردد، از اینرو از امام درخواست کند تا تنگی نفس فرزندش از بین برود.

از او پرسش کردم: «اگر چند روز است شما در کربلا پسر میبرید؟»

پاسخ داد: «مدت پنج روز و فردا عازم تجف هستیم.»

پرسش کردم: «آما در این مدت فرزندتان هیچ نشانه‌ای از بیهوی احساس کرده‌است؟»

کمی مکث کرد و گویا میل نداشت، باین پرسش پاسخ دهد، ولی سرانجام در برابر بافشاری من پاسخ داد: «چه بگویم آقا، شاید این بیماری در سرنوشت فرزند من نوشته شده است و خدا و امام صلاح‌ها را در این می بینند که با این ناراحتی زندگی کنیم، زیرا از شما چه پنهان، ما اهل شهر زنجان هستیم و هوای گرم و نامناسب اینجا تنفس پسرم را حتی بدتر کرده است.»

به او اظهار داشتم: «من معتقدم اگر پزشگان ایرانی موفق به درمان بیماری فرزند شما نشده‌اند، شما بهتر می‌بود، او را برای درمان به یکی از کشورهای پیشرفته‌ای که دارای کارشناس شایسته برای درمان بیماری مذکور هستند می‌بردید، نه اینکه به‌حرفهای واهم یک روضه‌خوان جزئی گوش داده و اینچنین خود را در زحمت اندانخه و پول و وقت و نیروی خود را بیهوده از دست بدید. من تنفر دارم زبان به‌اظهار این مطلب باز کنم، ولی به یقین در آینده مشاهده خواهد کرد که این مسافت مذهبی بدون تردید در بیهوی فرزندتان هیچ اثری نخواهد بخشید.»

در حالیکه بمنظور میرسید، گفته من احساساتش را سرکوب و امید او را به بیهوی فرزندش نابود کرده است، از زحماتی که من برایش کشیده بودم، سیاسگزاری و مرا ترک کرد و دیگر او را ندیدم.

مکانیسم ذهنی و روانی این گونه افراد را باید در گفته فیلسوفی یافت که گفته است: «ما عمولًا آن چیزی را می‌بینیم که از بیش در ایمان‌ها نقش بسته، نه اینکه کوشش کنیم یا

نیروی دید خود به اصلاح اشتباهات و یا تغییر دانسته‌ها و آگاهی‌های غیر درست و ناجاییمان پردازم.»^{۱۰}

ابن کثیر در فضائل القرآن^{۱۱} مینویسد، روزی محمد بن عبدالله اسب نیکوتی را از مردی عرب خردباری کرد. چند نفر از منافقان به فروشنده اسب اظهار داشتند که اگر معامله‌اش را با محمد بهم بزنند، آنها آن اسب را به چند برابر بهانی که محمد خردباری کرده است، خواهند خرد. فروشنده اسب زیر تأثیر حرف منافقان قرار گرفت و به محمد اظهار داشت که بهای اسب بیش از آنچه که او در نظر دارد پرداخت کند، فرارداد شده است. محمد حرف او را انکار کرد و گفت، او اشتباه میکند. ولی فروشنده اسب پافشاری کرد که اشتباه در بهای فرارداد شده از سوی محمد است، نه او.

«خریمه بن ثابت انصاری» که یکی از اصحاب محمد بود، به هواخواهی او آمد و اظهار داشت که او شهادت میدهد که معامله قرار بوده است، به همان بهانی که محمد ادعا میکند به فروشنده اسب پرداخت کند، انجام بگیرد. فروشنده اسب اعتراض کرد که در هنگام انجام معامله غیر از او و محمد شخص دیگری حضور نداشته است، محمد که خود میدانست، خریمه شاهد جریان آن معامله نبود، ازوی پرسش کرد: «تو که در هنگام معامله حضور نداشتی، پس چگونه چنین شهادتی میدهی؟»

خریمه پاسخ داد: «تو از خدا و آسمانها و زمین بما خبر میدهی و ما گفته‌های ترا باور میکیم، پس چگونه میتوانیم گفتار ترا در باره این معامله گواهی نکیم،» محمد زیر تأثیر گفته خریمه قرار گرفت و به او نام «ذوالشهادتین»، یعنی کسی که گواهی اش برابر دو نفر مرد میباشد، داد.

اگر چه از ماهیت رویداد مذکور میتوان نتیجه گرفت که محمد تا آن اندازه خودخواه بود که هنگامی که یکی از پیروانش با اینکه در جریان معامله حضور نداشت، به نفع او شهادت داد، محمد بجای اینکه شهادت ویرا به سبب حضور نداشتن در هنگام معامله رد کند و به او آموزش دهد که شهادت بدون مشاهده جریان امر، غیر اخلاقی و نامشروع است، بر عکس چون «خریمه» با این شهادت حسن خودخواهی او را ارضاء کرد، محمد بیدرنگ به او لقب «ذوالشهادتین» که خود بر خلاف اصل برابری افراد مردم در حقوق مدنی است، داد. ولی، هدف ما از شرح این رویداد نکته دیگری است، بدین شرح که

^{۱۰} ابن کثیر، فضائل القرآن (بیروت، ۷۷۱ هجری قمری)، صفحه ۱۶.

برپایه گفته فلسفی مذکور، ما بیوست کوشش میکنیم آنچه را بینیم که از پیش در مغز ما جای گرفته است، نه اینکه با حس بینش خود در صدد اصلاح آگاهیهای خود برآئیم. «خرزیده» در جریان معامله اسب بین محمد و فروشنده حضور نداشت، با این وجود شهادت داد که جریان معامله را با چشم دیده و با گوش شنیده است. زیرا محمد با جلب ایمان «خرزیده» نیروهای خرد و بینش او را ختنی کرده و با این کار چگونگی اندیشه‌گری او را جهت داده و ویرا در یک حالت ذهنی و اندیشه‌گری ویژه‌ای جای داده بود که او آنچه را میدید که محمد میل داشت، او چنان بیند و آنچنان می‌اندیشد که محمد او را با آن روش اندیشه‌گری شرطی کرده بود.

Kohlberg می‌نویسد: «مردم ایران به مجتهد درجه اول این کشور به چشم یک شبیه پامبر نگاه میکنند. از این رو مجتهد درجه اول ایران دارای آنچنان نفوذ و قدرتی است که هرچه بگویید مردم از او باور میکنند و آنچه اراده کند، انجام خواهد داد. بهمین مناسبت، بسیاری عقیده دارند که او حتی با نفوذ خود میتواند شاه را سرنگون و مردم را وادار کند به فرامین و دستورات شاه با بی‌اعتنایی بنگرند». ^{۱۱۶}

هنگامی که مردم در این حالت یک بعدی مغزی قرار میگیرند، نیروی خردگرانی و آزادی اندیشه‌گری خود را از دست میدهند و به شکل هجسه‌های خیمه‌شب بازی در می‌آیند که دیگر از خود اراده‌ای ندارند و به میل و خواست خیمه‌شب باز حرکت و حتی در جهت تغایرات او اندیشه‌گری میکنند. شریعتخانه این همان حالت مغزی و روانی است که آخوندها و ملایان شیعه‌گری با افسونهای ساختگی مذهبی خود بر مردم کشور ما حاکم و مغز آنها را به گونه‌ای شرطی کرده‌اند که افراد مردم با میل و رضا بذیرای افسانه‌ها و افسونهای نابخداشته آنها و خردیار صنایع قلابی دین‌ساری و دینداری آنها شده‌اند. بدینسان است که موهبت‌های دسترسی به دموکراسی و آزادیهای فردی و اجتماعی در کشور ما در گروی رهانی مردم از این حالت خردباختگی و افسون شدگی خواهد بود و تا در کشور ما آخوند و ملا خود را مرشد، هادی و قیم چگونگی اندیشه‌گری مردم میداند و تا افراد اجتماع خود را مقیلد آنها میدانند، آرمانهای دسترسی به یک زندگی آزاد انسانی به شکل رُویا باقی خواهد ماند.

^{۱۱۶} Etan Kohlberg, *Belief and Law in Imami Shi'ism* (Great Britain, Norfolk: Galliard, 1991), p. 35.

فصل دوم

خلافت عباسیان و اثر آن در رشد شیعه گری

هرین بدهشت و به دین دست یافت
ز من فره ایسزدی روی تافت
فامه رسم فرج زاد به برادرش

کشtar بیر حمانه «حسین بن علی» و یارانش در سال ۶۰/۶۸ در کربلا سبب شد که یک جبهه را دیگال در شیعیان علی بن ایطالب بوجود آید. اهالی کوفه که بر خلاف قول پیشین خود به حسین پشت کرده بودند، به سختی از کرده خود نادم شدند و در سال ۶۵/۶۸۵، یعنی پنجسال پس از قتل حسین، «مخترین ابو عبید ثقیه» بمنظور مخالفت و مبارزه با بنی امية و گرفتن انتقام خون حسین و نابود کردن قاتلان او رهبری شیعیان علی را بر عهده گرفت. این رویداد تاریخی استخوان بندی شیعه گری را استوار کرد و ایدئولوژی «شیعه گری» را بعنوان یک مذهب را دیگال در درون دین اسلام، شکل و هستی داد.

«مخترین ابو عبید ثقیه» امامت زین العابدین را قبول نداشت و یکی دیگر از پسران علی بن ایطالب به نام «محمد حنفیه» را که شخصی گوشہ گیر بود و تمایلی به امامت نداشت، بعنوان امام و مهدی زمان شیعیان معرفی کرد. بر خلاف «حسن بن علی» و «حسین بن علی»، «محمد حنفیه» فرزند فاطمه زهرا دختر پیامبر نبود و از همسر دیگر

علی بن ابیطالب یعنام «خوله بنت جعفر بن قیس» که یک کنیز حنفی بود، زايش یافته بود و ازاينرو «محمد حنفیه» خوانده ميشد. گروهي که از محمد حنفیه پشتيبانی ميکردد، «کيسانيه» خوانده ميشدند. «کيسانيه» از نام «ابوامرأ کيسان»، فرمانده لشگر مختار و رهبر سپاهيان غير عرب گرفته شده بود. سپاهيان غير عرب که برای نخستين مرتبه به گروه شيعان افزوده شدند و بيشتر آنها را فرزندان ايرانيهاي که پس از جنگ قادسيه به اسارت گرفته شده بودند، تشکيل ميدادند، «موالي» ناميده ميشدند. «ابن اثير» در كامل نوشته است که موالي (ايرانيهاي اسير) را با يار پياده و شكم گرسنه به ميدان جنگ ميرفتندند و استفاده از اسب و يا شمشير را در هنگام جنگ برای آنها منع کرده بودند و از غنائم جنگی هيج سهمي به آنها نميدادند. تازيهها، اسيران ايراني را به کار نوکري و غلامي خود مي گماشتند و با ايرانيها در يك صف حرکت نميکردد. كتاب تاريخ ايران مينويسد، از عمر پرستش کرده‌اند با ايرانيهاي اسير جه خواهی کرد؛ پاسخ داده است: «مسلمانان آنها را تا زنده هستند ميخورند، زمانی که ما و آنها مردیم، کودکان ما کودکان آنها را تا زنده‌اند خواهند خورد».

يکي از اقدامات اصلاحی مختار ثقفي آن بود که دستور داد، سربازان عرب و غير عرب (موالي) اجازه داشته باشند، در جنگ از اسب و شمشير استفاده کنند. مختار با لشگري که در کوفه بوجود آورد، موفق شد بر مخالفان خود و کسانیکه در قتل حسین بن علی دست داشتند، پیروز شود و «عبدالله بن زياد»، «عمر بن سعدابی وقارص» (فاتح ايران) و «شعرذی الجوش» و گروهي ديگر از دستياران آنها را با شکنجه و عذاب به قتل رسانيد. سرانجام خود او با هفتهزار نفر از همراهانش يكساal بعد بدست «مصعب» برادر «ابن زبير» کشته شد.

قتل مختار و مرگ محمد حنفیه در سال ۷۰۰ ميلادي نتوانست جنبش «کيسانيه» را خاموش کند و اين جنبش اصول و قواعدی را برای مذهب شیعه‌گری بوجود آورد. «کيسانيه» معتقد بودند، سه خليفة‌اي که پيش از علی خلافت کردن (ابوبکر، عمر و عثمان) غير قانوني و غاصب بودند و علی و سه فرزندش حسن، حسین و محمد حنفیه را جانشينان اصيل ويرحق محمد بن عبدالله ميدانستند. بسياري از پيروان حنفیه اعتقاد داشتند، محمد حنفیه نمرده، بلکه غبيت کرده است و دوباره ظهر خواهد کرد و با عدل و

داد بر دنیا حکومت خواهد نمود. پیروان «کیسانیه» همچنین معتقد بودند که در هنگام رحیم محمد حنفیه (مهدی) پیش از روز قیامت، گروهی از مردگان زنده خواهند شد و او را در به کیفر رسایدن گناهکاران یاری خواهند داد.

پس از درگذشت محمد حنفیه شاخه‌ای از «کیسانیه» که «هاشمیه» نامیده می‌شدند، خط امامت را ادامه دادند و پسر محمد حنفیه به نام «ابوهاشم» را امام و جانشین او خوانندند. بر خلاف محمد حنفیه که شخص ساكت و غیر فعالی بود و به امامت تمایلی نداشت، ولی «ابوهاشم» بسیار پر جنب و جوش بود و شیعه گری را مازمانده‌ی کرد. «ابوهاشم» در سال ۷۱۷ میلادی در گذشت و فرقه «هاشمیه» در باره جانشینی او به چندین گروه تقسیم شدند. بیشتر آنها «محمد بن علی»، یکی از نواده‌های «عباس» عموی محمد بن عبدالله را امام و جانشین ابوهاشم برگزیدند. این گروه به ظاهر خود را مذهبی نشان میدادند، ولی براستی هدف جنبش آنها سیاسی بود. افراد این گروه از زمان درگذشت محمد بن عبدالله، آرزوی رسیدن به حکومت و خلافت داشتند و در خراسان برای رسیدن به هدف خود یک جنبش زیرزمینی بر ضد خلفای اموی تشکیل داده بودند و سرانجام موفق شدند در سال ۷۵۰ میلادی، خلافت سلسله بنی امية را براندازند و خود خلافت را بدست گیرند.

خلفای عباسی، نخست از شیعیان هواخواهی می‌کردند و عقیده داشتند، خلافت باید در خاندان محمد جریان داشته باشد. اما بزودی خود را از شیعیان جدا ساختند و در صدد جلب پشتیبانی سایر مسلمانان برای خلافت خود برآمدند. شیعیان نیز پیوند خود را به فرزندان و زاده‌های علی و فاطمه منحصر کردند.

در زمان خلافت «المهدی» خلیفه عباسی (۷۷۵-۷۸۵ میلادی)، شیعیان به پشتیبانی «علی محمد النفس الزکیه» به شورش وسیعی دست زدند که بوسیله نیروهای خلیفه سرکوب شد. پس از شکست شورش مذکور، خلیفه «المهدی» وجود هرگونه پیوند نسلی بین خلفای عباسی و ابوهاشم و علی بن ایطاب را انکار کرد و حتی اعلام داشت که نسل امامه‌ای شیعیان شاخه عباسیان نیز به عباس و اسلاف خود او بر می‌گردد. این رویداد سبب نا بودی شاخه شیعه گری در عباسیان شد.

فرقه «کیسانیه» بعدها بوسیله شیعیان بنیادی و معتدل در کوفه بی اعتبار شناخته شد و پس از رؤی کار آمدن خلفای عباسی، از هم متلاشی و در پایان قرن دوم هجری بکلی نابود گردید. پس از متلاشی شدن فرقه «کیسانیه»، شیعیان امامه که شاخه رادیکال شیعه گری

را تشکیل میدادند، جای آنها را گرفتند و بیوند نسلی امامها را به علی بن ابیطالب، حسن و حسین و فرزندان آنها مربوط کردند.

قتل «حسین بن علی» در سال (۶۰/۱۸۰)، توجه شیعیان را به وظیفه امام جلب کرد و چون در پایان دوره خلافت اموی، اصول و مقررات متضادی برای شیعه‌گری بوجود آمده و پیروان این فرقه نمیدانستند چگونه احکام و فرایض مذهبی درست را از نادرست تشخیص دهند، از این‌رو این کار را بر عهده امام گذاشتند. نخستین کسی که وظیفة تدوین فقه اسلامی را بر عهده گرفت، «محمد بن علی» ملقب به باقر امام پنجم شیعیان است. محمد باقر از سیاست دوری جست و در تقبه کامل بسر میبرد و عمر خود را صرف تدریس فقه و اصول قرآن و ایجاد تحکیم اصول فقه شیعه کرد و در واقع فقه شیعه‌گری را بنیاد نهاد. نکته بسیار جالب توجه در شرح زندگی امام محمد باقر آنست که وی سمت مشاور اقتصادی «عبدالملک» خلیفه عباسی را که به مذهب شیعه‌گری عقیده نداشت و خلیفه غاصب نام گرفته بود، پذیرش کرد و در امور اقتصادی مشاور خلیفه بود.

ملا محمد باقر مجلسی در جلد پازدهم *بحارالاتوار*^۲ مینویسد، یکروز تابستان که آفتاب سوزانی همه جا را فرا گرفته بود، مردی بعنام «محمد بن منکدر» در نواحی خارج مدینه، مرد فربه و درشت‌اندامی را مشاهده کرد که همراه چند نفر دیگر به مزارع و کشتزارهایش سرکشی میکند. وی با خود اندیشید، این چگونه شخصی است که زیرا بین آفتاب سوزان خود را به‌امور دنیوی مشغول ساخته است! هنگامی که به شخص فامرده نزدیک شد، مشاهده کرد که وی امام محمد باقر است که نفس زنان و عرق ریزان مشغول بررسی کشتزارهایش میباشد.

بدین ترتیب معلوم میشود که همه اعضای خانواده نبوت و امامت بولدار و ثروت‌دوست بودند و لافهای بی‌پایه ملاجیان در اینکه خاندان نبوت و امامت اسلامی فقیرو تنگدست بودند، گرافه‌گونیهایی است که برای جلب مردم به‌ایدئولوژی شیعه‌گری و رونق دادن به دکان پر تزویر دینپردازی خود، موعظه میکنند.

چند سال پس از درگذشت امام محمد باقر، برادرش «زید بن علی» به کوفه وارد شد و بر ضد خلیفه اموی، «ہشام بن عبد الملک» شورش کرد. اگرچه گروه زیادی از شیعیان کوفه و همچنین پیروان پیشین برادرش امام محمد باقر، از قیام او پشتیبانی کردند، ولی

^۲ ملا محمد باقر مجلسی، *بحارالاتوار* جلد پازدهم.

چون وی خلافت ابوبکر، عمر و عثمان را مشروع و برجو میدانست و حاضر نشد آنها را ریاستگر خلافت مسلمانان بشمار آورد و تکفیرشان کند، از اینرو پیروان بنیادی تر برادرش امام محمد باقر از پشتیبانی او خودداری کردند و به پسر امام محمد باقر، یعنی امام جعفر صادق که مانند پدرش از سیاست دوری می‌جست و در نقبه کامل بسر میبرد، روی آوردند.

اگرچه شورش «زید بن علی» بر ضد خلیفه اموی «ہشام بن عبد الملک» بجانی نرسید و زید در سال ۷۴۰ میلادی بدست نیروهای خلیفه اموی مقتول شد، ولی فرقه مذهبی او به نام «زیدیه» پس از او زنده ماند. فرقه «زیدیه» در عقیده خود مبنی بر حقانیت امامها یاشان در رهبری جامعه اسلامی و محکوم کردن سایر مسلمانان از اینکه با عقیده مذهبی آنها مخالفت میکردند، سختگیر نبودند، ولی عقیده داشتند، باید در برابر آنها که مقام خلافت را بمنادرستی غصب کرده‌اند با تمام نیرو ایستادگی و جنگ کرد. برخلاف فرقه شیعه زیدیه، پیروان مذهب شیعه امامیه به سبب اینکه سایر مسلمانان، حق امامهای آنها را در رهبری جامعه اسلامی نادیده گرفته و از اینرو بهارتداد و بیدینی گرایانه بودند، بکلی پیوند خود را با آنها گسیختند و به پیروی کورکوانه و ستایش از امامهای خود برداختند و بدین ترتیب فرقه شیعه امامیه خود را از سیاست کنار کشید.

واژه «رافضی» و یا «بدعتگزار» که پیروان مذهب تسنن نسبت به شیعیان بکار میبرند، نخست بوسیله فرقه «زیدیه» در باره شیعیان امامیه به کار گرفته شد، بدین شرح که خودداری فرقه شیعه امامیه از دخالت در سیاست و قیام بر ضد ریاستگران رهبری مسلمانان سبب شد که فرقه شیعه زیدیه آنها را «رافضی» و یا «بدعتگزار» خوانندند. واژه «رافضی» که نخست بوسیله پیروان «زیدیه» در باره شیعه امامیه بکار میرفت، کم کم بوسیله سنی‌ها مورد استفاده قرار گرفت و سنی‌ها نیز این واژه را برای پیروان شیعه امامیه که معتقد بودند، سه خلیفه پیش از علی ریاستگر مقام خلافت مسلمانان بودند، بکار برداشتند. گروهی از اعضای معتدل فرقه زیدیه که در کوفه بسر میبردند و مخالف مبارزه و نبرد مسلحانه بر ضد خلفای اموی بودند، با پذیرش علی بن ابیطالب بعنوان خلیفه چهارم (خلفای راشدین) بوسیله سنی‌ها جلب شدند.

فصل سوم

شیعه امامیه

امام همچون پیامبر بر اموال و جانهای مردم بزرگی دارد.
محمد جواد متینه رحمادر آیند، صفحه ۶۱

امام محمد باقر در سال ۱۱۷ هجری قمری درگذشت و «جعفر بن محمد»، ملقب به «صادق»
بعنوان امام ششم شیعیان جانشین او شد. «جعفر بن محمد» برای منصور عباسی پیشگویی
کرد که او به خلافت خواهد رسید. چون بعدها پیشگویی «جعفر بن محمد» تحقق پیدا
کرد و منصور به خلافت رسید، از اینرو او به پاس این خوش نیتی به «جعفر بن محمد» لقب
«صادق» دهش کرد و او به نام «امام جعفر صادق» مشهور شد و این لقبی که منصور خلیفه
عباسی به «جعفر بن محمد» داد، برای همیشه روی او ماند.^۱

در زمان امام جعفر صادق، انقلابات و تحولات بسیاری در کشورهای اسلامی روی داد و
گروههای بسیاری از مسلمانان بر خلافت بنی امية قبام کردند و با جنگهای خوبی
سرانجام سبب سرنگونی خلافت بنی امية شدند. امام جعفر صادق خود را از تمام این
رویدادها برکنار نگهداشت و با تقدیمه کامل به تنظیم اصول و احکامی که پدرش در باره فقه

عبدالقاهر بغدادی، الفرق بین الفرق در تاریخ مذاهب اسلام، ترجمه محمد جواد مشکور (تهران: انتشارات
ashrafi، ۱۳۵۸ خورشیدی)، صفحه ۱۱۷.

شیعه اعلام داشته بود، استغلال ورزید.

«ابوسلیمه خلال همدانی» وزیر «ابوالعباس سفاح» اوین خلیفه عباس که شخصیتی برجسته و میهن دوست بود، با توصیه «ابومسلم خراسانی» نامه‌ها و پیامهای زیادی برای امام جعفر صادق ارسال داشت و او را به پذیرش خلافت دعوت کرد و تصريح نمود که او و «ابومسلم خراسانی» و تمام باران و سپاهیان آنها از خلافت وی پشتیبانی خواهند کرد. اما امام جعفر صادق نامه‌ها و پیامهای «ابو سلمه» را آتش زد و از پذیرش مشویت خلافت پرهیز کرد و به خاندان خود نیز توصیه نمود، از شرکت در فعالیت‌های سیاسی خودداری کند.^۱ امام جعفر صادق تا آنجا از اصل تفیه پیروی میکرد که حتی به پیروانش دستور داد از مبارزه سیاسی بر ضد اهل تسنن دست بردارند و از نظر سیاسی از آنها فرمانبرداری کنند.

بدین ترتیب جعفر صادق به شیعه‌گری که تا آن زمان جنبه یک حزب سیاسی داشت، شکل فرقه مذهبی داد. بعارت دیگر، امام جعفر صادق «شیعه امامیه» را که با شیعه اثنی عشری تفاوت دارد، بنیادریزی کرد و عمر خود را در راه تدوین و تکمیل اصول فقه شیعه‌گری و آموزش آنها به دیگران صرف کرد.

یکی از نوآوریهای فلسفی و فقیهی امام جعفر صادق تئوی «اختیار» در برابر «جبر و تفويض» است. موضوع «جبر و تفويض» از دیرباز مورد بحث گروههای گوناگون مذهبی و فلسفی بوده است. شهرستانی در کتاب *الميل والنحل*^۲ معتقد است، چهار اصل منشاء و پایه اختلاف بین فرقه‌های گوناگون اسلامی شده است که یکی از آنها موضوع «جبر و اختیار» است.

مفهوم جبر آنست که آدمیان در انجام کردار و منش و حتی اراده و فکر خویش از خود اختیاری ندارند و اعمال و رفتار و سرنوشت آنها از پیش بوسیله الله مقدّر شده است. «لامؤثر في الوجود إلى الله»، موضوع «جبر» زیر عنوانی گوناگون در مکاتب مختلف فلسفی مورد بحث قرار گرفته است.

اصول و احکام قرآن جبری است و مفهوم آیه ۵۹ سوره انعام: «...وَمَا قَسْطَ مِنَ رَّبِّكُمْ إِلَّا يَعْلَمُهَا...» حتی افتادن برگی از درخت را اراده و خواست الله میداند و انسان را آلت

^۱علی مبرفطروس، حلایق (نیوجرس: انتشارات فارابی، ۱۹۸۷)، صفحه ۵۶.

^۲بوقفتح محمد بن عبدالکریم شهرستانی، *المیل والنحل*، جلد اول (تهران: ۱۳۲۱ خورشیدی)، صفحه ۱۲۱.

بیروح و بیاراده‌ای فرض میکند که بهاراده الله جنبش و حرکت و حتی فکر میکند. آیه ۳۰ سوره دهر نیز میگوید: «... وَمَا أَنْشَأَنَا إِلَّا آنِي شَأَنَاهُ اللَّهُ...» یعنی «... و شما نمیخواهید چیزی جز آنچه الله بخواهد...» در قرآن آیات بسیار دیگری وجود دارد که افکار و منش و کردار انسان را جبری میداند. از آن جمله است، آیه‌های ۱۴۵ سوره آل عمران، ۱۷ سوره انفال، ۵۱ سوره توبه، ۴ سوره ابراهیم ۹۶ سوره صافات، ۲۳ و ۲۴ سوره کهف و غیره، در اسلام حتی احادیث و روایاتی وجود دارد که میگوید، پیش از آنکه نطفه

مرد در رحم مادر قرار بگیرد، الله سرنوشت جنین را تعیین کرده است.^۱

بدیسی است که در برابر اصل جبری بودن اصول و احکام قرآن، عبارتی نیز ماند «... وَمَا أَصَابَكُمْ سَيْئَاتٍ فَنَقْسِطُ...» (آیه ۷۹ سوره ناس) یعنی «آنچه از بدی به تو میرسد از خود توسطه، وجود دارد که سبب میشود، بعضی از فقهای درمانده در تضادهای قرآن نفسی تازه کرده و بگویند، قرآن «جبر و تفویض» هر دو را در اعمال و سرنوشت افراد بشر مؤثر دانسته است. ولی، بطور کلی، تمام قرآن شناسان غربی و شرقی، اصول و احکام قرآن را جبری و یا ناشی از اصل « Fatalism » میدانند.

پس از درگذشت محمد، زمانی که مسلک اسلام، شکل و سازمان مذهبی پیدا کرد، مفسران قرآن و فقها کوشش کردند، اصول و احکام غیرمنطقی و نابغدانه قرآن را تا حدودی که امکان داشت، کانازادگی کنند. هوده جنین کوششی در باره تئوری «جبر» در قرآن، افکار «معتریون» و «اشعریون» و پس از آنها امام جعفر صادق است.

فرقه معترله (که از انشعاب مکتب حسن بصری بوجود آمد)، به تئوری «تفویض» گرویدند و گفتند، خداوند افعال و کردار نیک برای بندگانش مقدار میکند و هرجچه شایسته و سزاوار بندگان است، در سرنوشت آنها وارد میباشد، ولی اعمال بد آفریده خود انسان بوده و قدرت اراده در انجام جنین اعمالی در دست خود انسان است.

باید توجه داشت که فرقه معترله قرآن را حادث و آفریده شده بوسیله محمد میدانستند و عقیده داشتند، قرآن نمیتواند نتیجه وحی الہی باشد و میگفتند، برخلاف آنچه محمد در باره استثنائی بودن مطالب قرآن گفته و آنرا فرجود و معجزه نبوت خود بشمار آورده، نوشتند قرآن و حسنه بیش از آنهم کاملاً امکان پذیر است.

نکته بالا و صدھا مورد ماند آن نشان میدهد که حتی آنها نی که در اسلام در رده‌های

۱ دکتر روشگر، بازناسی قرآن (سالنرنسپکور: انتشارات پارس، ۱۳۷۰)، فصل پنجم.

بالای فردیان قدرت مذهبی قرار داشتند، اصول و تئوریهای مقدس دینی را زیاد جدی نمیگرفتند و بعارت دیگر، استخوان‌بندی دین اسلام را بیشتر هدفهای سیاسی و قدرت‌طلبی تشکیل میداد تا معنویات دینی. برای مثال، در زمان خلافت «عبدالملک بن مروان» (۶۸-۷۵ هجری قمری)، «عبدالله بن زیر» که مدعی خلافت بود، بوسیله «حجاج بن یوسف تقی» سردار جنگی «عبدالملک بن مروان» مورد تعقیب قرار گرفت و به خانه کعبه پناهند شد و در آنجا تحصن اختیار کرد و فکر میکرد که چون خانه کعبه برای مسلمانان جنبه قدس دارد، در آنجا جانش در امان خواهد بود. ولی، «حجاج بن یوسف تقی» برای دستگیر کردن «عبدالله بن زیر» خانه کعبه را با منجذیق ویران کرد و او را دستگیر ساخت و به قتل رسانید.^۴ این رویداد نشان میدهد که برای آنها که به نام اسلام حکومت میکردند، هدفهای سیاسی و منافع شخصی، بمراتب بیش از مقدسات مذهبی و ارزشهای معنوی وابسته به دین و مذهب اهمیت داشته است.

وضع سیاسی و اجتماعی امروز ایران، برهان بارز و روشنی به فرنودهای پیش گفته شده، می‌افزاید. زیرا گروهی ملایی بی‌نام و نشان با حیله و تردد بر کرسی قدرت نکیه زده و به نام دین و مذهب، چنان فجایع و جنایاتی در این کشور متکب شده‌اند که سینه تاریخ از ثبت آنها آزم دارد.

یکی دیگر از فرنودهای همه‌پذیر برای اثبات اینکه حتی خود تازیها نیز به اسلام به شکل دین و مذهب نگاه نمیکردند و آنرا جدی نمیگرفتند، نوشتة «حسن رازی» در کتاب *تبصرة العوام فی معرفة الالام*، از قول «ابن قبیه» در کتاب *مختلف الحديث* میباشد، نویسنده‌گان مذکور نوشتند: «(تمامه اشرس معتزلی) یک روز جمعه خلقی را دید که برای برگزاری نماز جمعه به مسجد میروند. به بعضی از یاران خود رو کرد و گفت: (این خران را ببینید که چگونه این اعرابی (منظور محمد بن عبدالله بوده است) آنها را سرگردان کرده است.)»^۵

در برابر مکتب خردگرایی معتزله، فرقه «اعتریه» منسوب به «ابوالحسن اشعری» که معتقد به جبر مطلق بود، بر ضد فرقه معتزله فیام کرد و اظهار داشت: «بد و نیک همه کارها آفریده شده بوسیله الله است و انسان را در آنها هیچ اختیاری نیست.»

^۴ منطق حسنی رازی، *تبصرة العوام فی معرفة الالام*، به کوشش عباس اقبال، صفحه ۵۲.

^۵ هجری زیدان، *تاریخ تمدن اسلام*، صفحه ۸۴.

امام جعفر صادق برای کنانی زدائی جنبه‌های نابخودانه قرآن، مکتبی بوجود آورد که حد میانه دو مکتب جبر و تفویض است و آنرا مکتب «اختیار» نامید. تئوری «اختیار» جعفر صادق حاکم است که خداوند همیشه برای انسان منش و سرنوشت خوب مقدار میکند، ولی انسان دارای اراده آزاد بوده و میتواند سرنوشت و منش و کردار نیکی را که خداوند برایش مقدار کرده گزینش کند و یا به سرنوشت نیک ساخته شده بوسیله خداوند پشت کرده و بداعمال ناشایست دست بزنند.

بهر جهیت امام جعفر صادق که در الهیات و فقه شیعه گری سرآمد همه امامهای شیعه دوازده امامی است، با تدوین اصول و احکام فقه و موازین شیعه گری برای شیعه امامیه سازمان مذهبی و تئوریکی مستقلی بوجود آورد که «شیعه جعفری» نامیده میشود.

اساس و پایه شیعه امامیه که در زمان امام جعفر صادق بوجود آمد، بر این اصل استوار شده است که جامعه پسر پیوسته و در تمام زمانها نیاز به رهبری دارد که از جانب خدا برگزیده شده و افراد پسر را در کلیه امور مذهبی ارشاد و هدایت نماید. امام جعفر صادق عقیده داشت که دنیا هیچ زمانی حتی برای یک لحظه هم نمیتواند از وجود امام که نماینده الله است، خالی بماند. بر پایه عقیده امام جعفر صادق، امام برای انجام رسالت خویش که هدایت و ارشاد جامعه اسلامی است، مخصوص میباشد و چون مخصوص و بیگناه است، باید مصونیت کامل داشته باشد. پس از محمد بن عبدالله که خاتم پیامبران است، امامهای در کلیه امور بجز نزول وحی، وظيفة پیامبر را انجام میدهند. بدین ترتیب، امام جعفر صادق امامهای را در طراز و مقام پیامبران جای داده است. دستورهای امامهای باید بوسیله افراد جامعه اسلامی بدون چون و چرا رعایت شود و سرپیچی از دستور امام همانند نافرمانی در برابر پیامبر است. بنابراین آنهایی که خلافت ابوبکر را پذیرا شدند و از قبول خلافت علی بن ابیطالب که وصی پیامبر بود سرپیچی کردند، بهراه گمراهی و کفر و بیدینی افتدادند. محمد بن عبدالله نماینده و پیامبر خدا بود و پس از او هدایت مردم بر عهده علی بن ابیطالب و پس از او خط امامت از حسن و حسین و فرزندانش بهخود او (جعفر صادق) که امام ششم میباشد، رسیده است.

سنتی‌ها عصمت و بیگناهی و مصونیت از خطأ را ویژه محمد میدانند، ولی پیروان شیعه گری، این فروزه را برای امامهای نیز قائل بوده و مصونیت را برای امامهای ذاتی و جلتی بشمار می‌آورند. بدین ترتیب شیعیان معتقدند که امامهای در جریان زندگی فردی و خصوصی خود، هیچگاه مرتکب گناه نخواهند شد و بویژه در تفسیر قرآن و سنت از مصونیت کامل

برخوردار هستند. عبدالرفیع حقیقت در کتاب تاریخ نهضت فکری ایرانیان مینویسد: «اگر عقیده امام با ادراک مستقیم حسی تاپن داشته باشد، باید عقیده امام را برتر دانست، زیرا موصومیت منبع آن عقیده محرز است...»^۷ بدین ترتیب شایسته است بگوییم که بر پایه این گفته، در جامعه اسلامی، هر مسلمانی از نظر حواس جسمی و نیز کارآئی مغزی بیمار و غیر کامل میباشد. دلیل این امر آنست که در دانش روان‌پژوهی یک بیماری روان‌تنی (Psychosomatic) وجود دارد که به آن Agnosia میگویند. کسی که به‌این بیماری مبتلا باشد، قادر به تشخیص اشیاء با استفاده از حواس عادی خود نیست و از این‌رو از تعاظ حسی بیمار و غیر عادی بشمار می‌رود. حال اگر در جامعه شیوه‌گری، یکی از عوامل حسی ما قضاوت راستینی بگند که با گفته امام مفاخرت داشته باشد، بنا به گفته نویسنده مذکور باید ما به‌حروف امام گوش دهیم و نه به قضاوت عوامل حسی خود. بنابراین، اعضای جامعه شیوه‌گری اسلامی تا آنجا که قضاوت عوامل حسی‌شان با نظر امام تفاوت داشته باشد، مبتلا به‌بیماری Agnosia هستند و برای اینکه خود را از آثار مضر این بیماری در اهان نگهدارند، باید اعتماد خویش را از قضاوت عوامل حسی‌شان سلب کرده و بینند، امام برای قضاوت عوامل حسی آنها چه تصمیمی میگیرد.

امام جعفر صادق معتقد است، امام برای انجام رسالت خویش که هدایت و ارشاد افراد جامعه اسلامی است، موصوم است و چون موصوم و بیگناه است، باید موصومیت کامل داشته باشد. «ابو منصور عبدالقاهر بغدادی» در کتاب الفرق بین الفرق، مینویسد، دلیل اینکه امام موصوم میباشد، آنست که در پیامبر نیز شرط عصمت وجود داشته است.^۸ اینگونه استدلال از طرف فقها و نویسنده‌گان مذهبی در امور دینی، درست شیوه آنست که یک شخص کلاهبردار به‌نام «ک» ادعای کند که او انسانی درستکار و بیگناه است. آنوقت، یکی از وابستگان او به‌نام «م» دست به‌ارتکاب گناهی بزند و در زمانی که رفتار خط‌آمیز او مورد پیگردی قرار میگیرد، ادعای راست‌کرداری و عصمت و موصومیت از پیگردی نماید. هنگامی که از «م» پرسش میکنند: «چرا تو بیگناه و موصوم هست؟» پاسخ میدهد، زیرا شخص «ک» که با من وابستگی دارد، ادعای کرده است که آدمی موصوم و بیگناه و دارای موصومیت میباشد.

^۷ عبدالرفیع حقیقت، تاریخ نهضت‌های فکری ایرانیان (تهران: شرکت مولفان و مترجمان ایران، ۱۳۵۷)، صفحه ۲۱۰.

^۸ بغدادی، الفرق بین الفرق، صفحه ۲۸۰.

«بغدادی» در جای دیگر مبنی نیست، دلیل وجود امام زمان آنست که دنیا هیجگاه از وجود امام نمیتواند خالی باشد و همیشه باید در دنیا امامی وجود داشته باشد^{۱۰} بعارت دیگر، نویسنده مذکور با اندیشه واپسگرا و ذهن سنگی شده خود، کوشش میکند، وجود یک عامل غیر ممکن فیزیولوژیکی شایسته مشاهده و لمس را بسبب وجود یک اندیشه توخالی و تخیلی، موجود و امکان پذیر نشان دهد. این روش استدلال مانند آنست که بگوییم، دلیل وجود «جن» در دنیا آنست که اگر «جن» وجود نداشت، آنوقت «جنگل» هم نمیتوانست در دنیا وجود داشته باشد. زیرا اگر «جن» وجود نداشت، حروف «ج» و «ن» نیز نمیتوانست وجود خارجی داشته باشد و اگر حروف «ج» و «ن» وجود نداشت، آنوقت چیزگونه در این دنیا «جنگل» میتوانست وجود داشته باشد.

گذشته از تمام مباحث مذکور، معصوم دانستن امام بسبب مقصومیت و بیگناهی محمد بن عبدالله، برای آنها که از آنسوی احساسات مذهبی به فروزهای روانی و سرشت اخلاقی و منش محمد و نوشهای تاریخ نویسان و شرح حال نویسان بزرگ در باره او نگاه کنند، بازی تعاخره آسا و در همانحال جالب خواهد بود. زیرا، بین تمام افرادی که بمنظور راضی کردن حس خودخواهی و جاه طلبی خویش، ادعای پیامبری کردند، هیچیک از آنها بیش از محمد خودخواه و به ارزش‌های انسانی بی توجه نبوده است. محمد بدین نیمه عربان «زینب دختر جحش» همسر پسرخوانده‌اش را از لای در مشاهده کرد و عاشق او شد و به قول عایشه، او را بدون عقد ازدواج و حتی بدون تشریفات مذهبی که خود برای مسلمانان وضع کرده بود، به زنان حرم‌سرا یش اضافه کرد. همچنین شب همانروزی که «کنانه بن ریبع» رئیس یهودیان خبر را که از اعتراف به محل پنهان کردن جواهراتش خودداری کرده بود، زیر شکنجه کشت، زن زیبای او صفیه را بدرختخواب برد. در مورد دیگری محمد در جریان قتل عام مردان طایفه یهودی بنی قریظه، «ریحانه» زن زیبای یکی از جوانان مقتول آن طایفه را برای خود تصرف کرد. و نیز در جنگ با طایفه یهودی «بنی مصطلق»، «جویریه» زن زیبائی را که همسر پسر عمومیش «ابن ذوالشقر» بود و در جنگ مذکور کشته شده بود، به زنان حرم‌سرا یش اضافه کرد. بعلاوه به قول «وات»،^{۱۱}

^{۱۰} همان کتاب، صفحه ۲۸۳.

^{۱۱} Montgomery Watt, *Mohammad at Medina* (Oxford: University Oxford Press, 1956), p. 324.

«داننه،»^{۱۱} «ولتر»^{۱۲} و سایر نویسنده‌گان، هنگامی که انسان فکر می‌کند، چگونه محمد آنها دروغهای بالدار را بهنام «الله» و فرمانهای چون و چرا نایذیر آسمانی به مردم تزربق و تحمیل کرد، خرد انسان از حیرت و شگفتی در می‌ماند. آتوقت جالب است که ما امام را بسبب «معصوم!» بودن پیامبر معصوم و بیگناه و مصون از خطاب شناسیم.

براست، هنگامی که انسان مشاهده می‌کند، فقهای ملایان شیعه‌گری کوشش می‌کنند، چنین اصول و احکام نابغه‌دانه و تماخرگوئه‌ای را بعنوان کلمات و احکام مقدس الهی به انسانی که همان خداوند به او مفرز، هوش و خرد دهش کرده، بخورانند، فکر می‌کند که شاید توری Transmigration و یا «تناسخ ارواح» که هندوها، بودیست‌ها و طوایف و قبایل افریقائی به آن عقیده دارند، واقعیت دارد و روح و زنای مفرزی حشرات و جانورهایی که از نظر هوش و حساسیت مفرزی از سایر اورگانیسم‌ها فرومایه‌تر و عقب افتاده‌ترند، در سازمان مفرزی و زنای فقهای و ملایان کاربرد داشته است.

بهر جهت، در حالیکه امام جعفر صادق، امام را بالاترین مقام انسانی، معنوی و الهی در روی زمین می‌شناخت، ولی برای او اختیار حکومت قائل نبود و هیچگاه به پیروانش توصیه نکرد، برای در دست گرفتن حکومت قیام کنند. شیخ مرتضی انصاری (در گذشته در سال ۱۸۶۴ میلادی) نیز اگرچه مبتکر و آفریننده توری «مرجع تقیید» در شیعه‌گری بود، با این وجود آخوندها و روحانیون را از دخالت در سیاست منع کرد و عقیده داشت که آخوندها حتی در امور قضائی مردم نیز نباید دخالت کنند.^{۱۳} ولی، ملایان قدرت طلب پیوسته از هر فرصتی برای کسب قدرت سیاسی بهره می‌گرفتند و حتی با توجه به مقتضیات زمان از نظر سیاسی رنگ و ایدئولوژی عوض می‌کردند. چنانکه در اواخر پادشاهی دودمان قاجاریه، هنگامی که رضا شاه پهلوی، برای پایان دادن به پادشاهی دودمان یادشده، از ایجاد رژیم جمهوری در ایران دم میزد، آخوندها و ملایان بهره‌بری سید حسن مدرس،^{۱۴} ایجاد رژیم جمهوری در ایران را مخالف دیانت اسلام دانستند و از ادامه رژیم پادشاهی حمایت کردند. ولی، در زمان پادشاهی محمد رضا شاه پهلوی، ملایان با تمام نیرو حکومت

^{۱۱}Tor Andre, *Mohammed: The Man and his Faith*, trans. Theophile Menzel (New York: Barns and Noble Inc., 1935), p. 187.

^{۱۲}Savery, *Le Coran traduit de l'arabe precede d'un abrge de la vie de Mahomet ("Meque l'an de l'Hegire, 1165")*, vol. i, pp. 220-30, quoted by Andre, *Mohammed: The Man and his Faith*, p. 174.

^{۱۳}Mircea Eliade, *The Encyclopedia of Religion*, vol. 13 (New York: Mcmillan publishing Company, 1987), p. 263.

«به خاطرات بیینی دولت آبادی در حیات بیین مراجعه فرمائید.

پادشاهی را مخالف اصول قرآن و اسلام اعلام داشتند و پس از ریایش انقلاب مردم ایران در سال ۱۳۵۷ خورشیدی، خود قدرت را بعدست گرفتند. بهسب همین قدر تغواهیهای سیاسی و اجتماعی از راههای مذهبی است که شهرستانی در *المحل وال محل*^{۱۰} و *نویختن* در فرق الشیعه^{۱۱} نوشته‌اند، در تاریخ اسلام، هیچ عاملی بداندازه «امامت» سبب برادرکشی مذهبی و خونریزی نشده است.

رویداد سال ۱۳۵۷ شمسی در ایران و اقداماتی که گروه ملایان و آخوندها با حیله و تزویر برای تغییر مسیر انقلاب مردم و فریب دادن آنها و در دست گرفتن قدرت حکومت در این کشور انجام دادند و در پی آن کشور را بهورشکنگی و ویرانی و مردم آنرا به محرومیت و سیه‌روزی کشانیدند، بروشنبی نشان میدهد که ملایان شیعه‌گری با آن قسمت از فقه جعفری که عقیده دارد، دنیا در هیچ لحظه‌ای از امام برگزیده از طرف الله نمیتواند خالی باشد و این امام در برابر وظیفه‌ای که در هدایت و ارشاد مردم انجام میدهد، در برابر هر گناه و لغشی مصویت دارد، صد در صد موافقت دارند. ولی، با آن قسمت از فقه جعفری که حاکی است، امام تنهای باید به امور مذهبی پرداخته و بییچوچه باید در سیاست دخالتی داشته باشد، مبانه‌ای ندارند و معتقدند همانگونه که امام در مقام نماینده خدا و پیامبر؛ عنان عقل، اختیار و منش افراد جامعه اسلامی را در دست دارد، بهمانگونه نیز باید بر آنها ریاست و حکومت نماید. کلبة ایران‌شناسان، ایرانی را یکی از باهوش‌ترین و زیرک‌ترین ملل دنیا بشمار آورده‌اند. با اینحال، چگونه است که مردم ایران مدت پانصد سال است، آخوندهای وارداتی دودمان پادشاهی صفویه که خود شیعه‌گری را وسیله حکومت و پادشاهی قرار دادند، بر جان و مال خود حاکم کرده و بدینوسیله خودرا قربانی ماهیت فاسد و نامرده‌ی این گروه انگل و مفتخار اجتماعی کرده‌اند، به‌نظر میرسد که باسخ را باید در هر خلاقه و فوق العاده آخوندها و ملایان در حیله و تزویر جستجو کرد، زیرا مکر و ترند بیش از اندازه آنان، از لحاظ ارزش هنری بر هوش و ذکاوت مردم ایران بیش گرفته است. بهر جهت، امام جعفر صادق نیز مانند پدران و اجدادش دارای ثروت و املاک و اموال زیاد بود و زمینداری و باudاری میکرد. به‌گونه‌ای که از نوشته کلینی در فروع کافی^{۱۲}

^{۱۰} ابوالفتح محمد بن عبدالکریم شهرستانی افضل الدین صدر ترکه اصفهانی، *المحل وال محل* (تهران: ۱۳۲۱)، صفحه ۱۱.

^{۱۱} نویختن، فرق الشیعه، ترجمه ابومحمد حسن بن موسی به خامه محمد جواد مشکور (تهران: بنیاد فرهنگ، ۱۳۵۳)، صفحه ۵۳.

^{۱۲} کلینی، فروع کافی، جلد پنجم، باب معیشت.

بر من آید، جعفر صادق باید از شیک پوشان عصر خود بوده باشد. کلینی مینویسد، «سفیان ثوری بر امام صادق وارد شد و مشاهده کرد، امام جامه‌ای سفید و بسیار لطیف مانتد پرده‌ای که سفیده تخم مرغ را من پوشاند، بر قن کرده است، به گونه‌ای که بدن وی از زیر جامه بخوبی قابل مشاهده بوده است. سفیان ثوری به‌وی میگوید: «این جامه زینبند» تو نیست، تو بجای اینکه خود را با زیورهای دنیا آلوده سازی، بهتر است خود را با جامه زهد و تقوی رفته دهی.»^{۱۳}

گذشته از آن، به گونه‌ای که در گذشت گفتیم، بهنوشته کلینی، امام جعفر صادق خود اعتراف کرده است که ثروت او از تمام اهالی مدینه بیشتر بوده است. بعلاوه، امام جعفر صادق به پیروی از جذ اطهersh محمد بن عبدالله که از طرف الله فرضی اش آیه‌های ۱۰۳ سوره توبه و آیه ۱۲ سوره مجادله را نازل کرد و از طرف الله به مردم دستور داد، به پیامبر صدقه بدنهند تا نفسشان پاک شود، امام جعفر صادق نیز به پیروی از آموزش جذ اطهersh میگوید: «من در حالیکه ثروتم از تمام اهالی مدینه بیشتر است بازهم از شما پول میگیرم، زیرا هدفم اینست که شما پاکیزه شوید.»^{۱۴} بدین ترتیب امام جعفر صادق نه تنها برای افراد امت شیعه اجتهد کرد که بدوا پول بدنهند، بلکه متنی نیز سربار آنها نمود و گفت: «هنگامی که بمن پول میدهید، نفس شما پاکیزه میشود.» با این شرح معلوم میشود که پیوند بین «بول» و «پاکیزگی» داشت که تنها امام آنرا من فهمد و بس. زیرا اگر رذ کردن بول از خود، انسان را پاکیزه میکند، باید شخصی را که بول بر او وارد میشود نیز کیف کند، ولی با کمال شگفتی در منطق دیالکتیکی پیامبر و امام اگرچه بول دارای سرشت کیف کننده است، هنگامی که از افراد امت به جیب پیامبر و امام ریخته شود، سرشت کیف کننده اش، ۱۸۰ درجه فراغشت شیمیائی بیدا میکند و در طهارت و معصومیت پیامبر و امام تغییری بوجود نمی‌آورد.

پس از درگذشت امام جعفر صادق در سال ۱۶۸ هجری قمری (۷۶۵ میلادی) بین پیروان امامیه در باره جانشینی او اختلاف و نشاعاب بزرگی بوجود آمد. امام جعفر صادق در زمان حیات خود ازین هفت پرسش، اسماعیل پسر ارشدش را به جانشینی خود برگزیده بود، ولی وی پیش از امام جعفر صادق در سال (۱۴۵ قمری) در گذشت. پس از مرگ اسماعیل، گروهی از پیروان امامیه مرگ او را انکار کردند و گفتند اسماعیل نمرده،

^{۱۳} کلینی، اصول کافی، صفحه‌های ۴۸۹-۴۸۸.

بلکه غیبت کرده است و دوباره رجعت خواهد نمود و پرسش محمد را برای جانشینی او بعنوان امام هفتم برگزیدند، گروه دیگری عقیده داشتند که چون اسماعیل در زمان پدرش درگذشته است، از اینرو امامت با مرگ او پایان یافته است، افراد این گروه را اسماعیلیه خوانده‌اند، فرقه اسماعیلیه تنها به هفت امام اعتقاد دارند و از اینرو آنها را «سبعیه» و یا «هفت امامی» نیز می‌گویند.

چون با مرگ اسماعیل، جانشینی امام جعفر صادق با تردید و اختلاف روپرورد، بیشتر پیروان امام جعفر صادق در ابتدا بزرگترین پسر او بنام «عبدالله‌الفتح» را به جانشینی او برگزیدند، این گروه که فرقه «افتتحیه» و یا «عماریه» نامیده شد و شمار قابل توجهی پیرو داشت، تا اواخر قرن چهارم هجری قمری در کوفه مورد توجه قرار داشت، «عبدالله‌الفتح» نیز چند ماه پس از اینکه نامزد امامت هفتم شد، بدون اینکه پسری از خود باقی بگذارد، درگذشت و از اینرو پیروان امام جعفر صادق به پسر دیگرش «موسى‌الکاظم» روی آوردند و اورا امام هفتم شیعه دوازده امامی خوانند.

بدین ترتیب، بسیاری از فرقه‌های شیعه‌گری که ما برای کوفاه کردن کلام، وارد ژرف چگونگی پیدایش و فروریزی آنها نخواهیم شد، در قرون وسطی بوجود آمدند و بذریح در درازای تاریخ از بین رفته و نشانه‌ای از خود بجای نگذاشتند، آن گروه از فرقه‌های شیعه‌گری که تا بهاروز پایی برجا مانده‌اند، عبارتند از: شیعه زیدیه (که بیشتر در یمن بسر می‌برند)، اسماعیلیه (که در شبه‌قاره هندوستان ساکن هستند) و فرقه امامیه (که بیشترشان در ایران و جنوب عراق و نیز شبه‌قاره هندوستان، افغانستان، لبنان وغیره بسر می‌برند).

اهمیت شیعه امامیه نسبت به سایر مذاهب شیعه دارای چند دلیل است، دلیل نخست، شمار پیروان آنست که از قرن شانزدهم که دودمان پادشاهی صفویه در ایران روی کار آمد، رو به افزونی گذاشت و اکثریت را بین سایر فرقه‌های شیعه‌گری بوجود آورد و در حال حاضر در حدود ده درصد پیروان اسلام در دنیا را تشکیل میدهد. در حالیکه از قرن شانزدهم بعد، شمار پیروان شیعه امامیه بدین ترتیب اکثریت را در برگرفت، ولی شیعه‌های زیدیه و اسماعیلیه به حالت نخست باقی ماندند، دلیل دیگر اهمیت فرقه امامیه آنست که معتقدات مذهب شیعه‌گری امامیه حد میانه شیعه زیدیه (که تا اندازه‌ای به مذهب تسنن نزدیک است) و شیعه اسماعیلیه (که از اسلام صدری بسیار فراتر رفته است) می‌باشد.

موسی‌الکاظم که در مقام امام هفتم شیعیان پای برجا شد، فرزند چهارم امام جعفر صادق

است. او نیز مانند پدرش «جعفر صادق» عمر اقامتش را در تقبه و دوری از سیاست گذراند، از امام موسی بن جعفر، شمار هیجده پسر و بیست و سه دختر از کنیزهای گوناگون باقی ماند. بی دلیل نیست که او گفته است: «اگر همه دنیا و ترور آنرا بهمن بدھند، حاضر نیستم یک شب بدون زن صحیح نمایم».^{۱۹} موسی بن جعفر نیز از تروتمندان و زمینداران بزرگ زمان خود بوده است.

بسیاری از پیروان موسی بن جعفر مرغگ او را انکار کردند و اظهار داشتند، او نمرده بلکه بزودی بعنوان مهدی ظهرور خواهد کرد. این افراد «علی الرضا» را بعنوان امام هشتم شیعه دوازده امامی برسمیت نمی‌شناختند، با این وجود، او و جانشینانش را تا ظهرور مهدی (موسی بن جعفر)، نماینده او در روی زمین فرض میکردند. این فرقه که «وقیفه» و یا «واقفه» نامیده میشد، دارای پیروان قابل توجهی بود و با فرقه‌ای که بعدها دوازده امامی نامیده شد، رقابت میکرد.

موسی بن جعفر، امام هفتم شیعیان دوازده امامی، در سال ۱۸۳ هجری قمری در زندان هارون الرشید در گذشت. ولی، بدیهی است که شیعیان عقیده دارند، موسی بن جعفر در زندان هارون الرشید کشته شد و «علی بن موسی» ملقب به رضا جانشین او گردید.

هنگامی که مأمون، خلیفه عباسی جانشین پدرش (هارون الرشید) شد، از ترس اعراب در خراسان اقامت گزید و برای سروسامان دادن به دستگاه پوسیده خلافت عباسی، کوشش کرد بین شیعیان علی و عباسیان آشتب و یگانگی بوجود بیاورد. از اینرو «علی الرضا» را که در مدینه بسر میبرد، به خراسان فراخواند و از او دعوت کرد، و لیعهدی اش را پذیرد. ولی، کوشش مأمون در این راه به جانشی نرسید، زیرا «علی الرضا» دو سال بعد در گذشت و معلوم شد که مأمون او را با زهر مسموم و مقتول کرده است.

نویسنده‌گان و تاریخ‌نویسان از اینکه علی الرضا دعوت مأمون خلیفه به اصطلاح رباشگر عباسی را برای ولیعهدی پذیرفت، به شگفتی افتاده‌اند. برای مثال، شادروان کسروی در کتاب شیعه گری مینویسد: «(این خود پرسشی است که کسی که خود را از سوی خدا برگزیده برای خلافت می‌شاخت و خلیفه عباسی را جانی و غاصب میدانست، چنگونه ولیعهدی او را پذیرفت.)»

در زمان جانشینان «علی الرضا» یعنی سه امام نهم، دهم و یازدهم، تحولات و انشعابات چشمگیری در فرقه شیعه گری بوجود نیامد، ولی در گذشت حسن عسکری، امام یازدهم در

^{۱۹}شیعاع الدین شفا، توضیح المسائل.

^{۲۰}احمد کسروی، بخواسته و داوری کنند (تهران: ۱۳۲۴)، صفحه ۶.

سال ۸۴۷/۲۶۰ که فرزندی برای جانشینی از خود بجای نگذاشت، در تاریخ شیعه گری، نقطه عطف زمانی و تاریخی قابل توجهی ایجاد کرد و پیروان شیعه گری را در وضعیت ثبات و ناپایداری قرار داد. در واقع میتوان گفت که با مرگ حسن عسکری، شیعه دوازده امامی از شکم تاریخ شیعه امامیه را یش بافت. زیرا تنها تفاوت بین شیعه امامیه و شیعه دوازده امامی و یا بمعیان تازی («شیعه اتنی عشری») غیبت صغری و غیبت کبری به اصطلاح امام زمان است. تا زمانی که میگفتند، «مهدی قائم» فرزند «حسن عسکری» روی زمین وجود دارد و بوسیله نواب اربعه اش یکی پس از دیگری با پیروان شیعه امامیه تماس میگیرد، یعنی تا پایان دوره هفتاد ساله‌ای که از سال (۲۶۰ هجری قمری / ۸۷۴ میلادی) آغاز و در سال (۳۲۹ هجری قمری / ۹۴۱ میلادی) پایان پذیرفت، و به اصطلاح «غیبت صغری» نامیده شده است، شیعه علی به نام شیعه امامیه مشهور بود، ولی از سال (۳۲۹ هجری قمری / ۹۴۱ میلادی) که آخرین نایب از نواب اربعه مهدی قائم به نام «علی بن محمد سیمری» در پست مرگ اعلام داشت که امام مهدی غایب شده و بنا به افسانه‌سازیهای نویسنده‌گان فرقه شیعه گری، در آخر زمان دوباره رجعت خواهد کرد، «غیبت کبری» نامیده شده است.

شیعیان دوازده امامی معتقدند، امام دوازدهم در زمان «غیبت صغری» بوسیله نواب اربعه اش با پیروان شیعه گری تماس داشت، ولی در زمان «غیبت کبری» هیچکس تمیتواند با او تماس داشته باشد. با این وجود، گاهگاهی او در جلد یکی از پیروانش ظاهر میشود و به امور جامعه شیعه گری رسیدگی میکند. با توجه به اینکه شیعیان معتقدند، امام زمان در هنگام ظهور آنقدر آدم خواهد کشت که خون تا زانوهای اسبش را فرا خواهد گرفت، شاید بتوان گفت، هدف از قصاید هائی که روح الله خمینی و دارودسته مذهبی اش پس از انقلاب ۱۳۵۷ در ایران انجام دادند، آن بوده است که مقدمات ظهور امام زمان را فراهم کرده و از خدمات ایشان در زمان ظهور بگاهند. (برای آگاهی بیشتر از افسانه امام زمان، به بخش دوم همین کتاب مراجعه فرمایید).

فقها و علمای شیعه گری میگویند، امام‌ها بین خدا و پیروان مذهب شیعه رابط بوده و در ضمن منبع تمام دانشی روی زمین میباشند و زبان تمام حیوانات را می‌فهمند. مسلمانان شیعه برای رستگاری خود باید امام‌ها ایشان را بشناسند و امام‌ها و پیامبر، روز قیامت از آنها نرد خدا شفاعت خواهند کرد.



مراسم اجرای حکم دادگاه شرع
نشانه‌ای از فساد اندیشه‌گری و سنتدینی در دوره پادشاهان قاجار

فصل چهارم

شیعه دوازده امامی (اثنی عشری)

امام حق دارد از غنائم آنجه را که میخواهد جدا کند و برای خود بردارد.
چون کثیرگان خوب و مناعهای نفیس که به پادشاهان تعلق داشته باشد.
شیخ بهاءالدین عاملی، جامع عیاسی
(تأیید شده بوسیله آیت‌الله سید شهاب الدین نجفی مرعشی)، صفحه ۱۶۰

شیعه دوازده امامی از سال (۳۲۹ هجری قمری / ۹۴۱ میلادی) که به اصطلاح «غیبت کبری» امام زمان نامیده شده است، بوجود آمد. شیعه دوازده امامی دارای اصول و موازین و فقهه ویژه بمحضه میباشد و بین سایر فرقه‌های شیعه گری، بزرگترین فرقه بشمار می‌رود، تا جائی که در اسلام معمولاً واژه «شیعه» مفهوم «شیعه دوازده امامی» را میدهد و به گونه‌ای که در پیش گفته شد، این فرقه در حال حاضر در حدود ده درصد مسلمانان دنیا را تشکیل میدهد.

پیروان مذاهب تسنی و شیعه دوازده امامی هر دو معتقدند، محمد بن عبدالله ختم پیامبران بوده است، ولی بر خلاف سنتی‌ها، پیروان شیعه گری امامها را در فراز پیامبر قرار میدهند. بعبارت دیگر، در حالیکه سنتی‌ها و شیعیان هر دو گفتار و اعمال پیامبر را بعد از قرآن مرجع اصول و احکام اسلام میدانند، پیروان شیعه گری گفتار و اعمال امامها را نیز به‌این مرجع می‌افزایند. براستی میتوان گفت، مجموع گفته‌ها و احادیثی که پیروان

شیعه‌گری به امامها (و بویژه امام جعفر صادق، امام ششم) نسبت میدهد، بمراتب پیش از گفته‌ها و احادیثی است که به خود پیامبر نسبت میدهد.^۱

در شیعه دوازده امامی سرسپردگی به امام که از نسل علی و همسرش فاطمه (دختر پیامبر باشد)، از هر عقیده جزئی دیگری توانسته است، تا جانی که در ذهنیت مذهبی پیروان شیعه‌گری، علی بن ایطالب مقامی بالاتر از محمد بن عبدالله دارد و شیعیان در تمام زندگانی خواه روزهای شادی و خواه اوقات غم و اندوه، علی را به یاد دارند.^۲

در مذهب شیعه‌گری، امامها در مرکز پرستش پیروان این مذهب قرار دارند و نوشهای فقها و ملایان دروغ پرداز شیعه‌گری پر از مشاهکارها و فرجودها و اعمال خارق العاده‌ای است که به امامها نسبت میدهد. برای مثال، فقها و ملایان شیعه‌گری عقیده دارند، امامها تنها افرادی هستند که به علوم ویژه الٰی آگاهی دارند. خداوند تمام دانشهاي جهان و بویژه رویدادهای آینده را به امامها الهام می‌کند و از این‌رو آنها از تمام دانشها و اخبار این دنیا آگاه هستند. علم امامها ذاتی است و نه اکتسابی و آنها با استفاده از نیروی الهام، مسائل و مشکلات مردم را حل می‌کنند. امامها تمام زبانهای دنیا و حتی زبان حیوانات و گیاهها را می‌فهمند و با آنها گفتگو می‌کنند. آنها نه تنها میتوانند آنچه را که جلوی چشمان و در پیش رویشان قرار دارد ببینند، بلکه بشت سر خود را نیز می‌بینند. زیارت آرامگاههای امامها سبب تدرستی و دیرزیستی افراد مؤمن به آنها خواهد شد. بدن و روان امامها پس از مرگ، بیدرنگ به بهشت خواهد رفت و در آنجا انتظار پیروانشان را خواهند کشید.

امام جعفر صادق معتقد بود که دنیا هیچگاه از «حجت خدا» یعنی امام نمیتواند خالی باشد. او همچنین عقیده داشت که امامهای خط نسلی علی بن ایطالب شاهدها و نشانه‌های خدا در روی زمین و درهای رابطه با خدا و نایب و نماینده او در جهان می‌باشند. امامها تنها دارای اختیار «ولایت»،^۳ ولی پیامبر دارای فروزه «نبوت» و «ولایت» هر دو می‌باشند. امامها بوسیله خدا و پیامبر یا امامهای پیشین برای امامت برگزیده می‌شوند. با توجه به نکات یاد شده بالا و نیز اینکه امام جعفر صادق آشکارا گفته است، امامها به تمام دانشهاي روی زمین آگاهی دارند و از رویدادهای آن از پیش با خبر هستند، باید

^۱ Etan Kohlberg, *Belief and Law in Imami Shi'ism* (Great Britain, Norfolk: 1991), pp. 4-5.

^۲ Ibid., pp. 5-6.

دانست یکی از دلائل و نشانه‌های درست و راست بودن گفته او آنست که ناییان امام در زمان شاه اسماعیل صفوی با الهام گرفتن از امام عصر پیش‌بینی کردند که دولت خونخوار شاه مذکور (که در گفتارهای بعدی از او سخن خواهیم گفت) تا ظهور امام زمان پایدار خواهد ماند، ولی نامبرده در سن سی و هشت سالگی درگذشت.

ما در بخش دوم این کتاب به تفصیل در باره افسانه امام زمان سخن خواهیم گفت، ولی برای ادامه شرح تحول و تکامل شیعه دوازده امامی باید بگوییم که پیروان «شیعه دوازده امامی» که از این پس آنها را «پیروان شیعه گری» خواهیم نامید، عقیده دارند، امام زمان در زمان غیبت صغراً یش بوسیله نُواب اربعه با اعضای جامعه شیعه گری ارتباط داشت، ولی با مرگ نایب چهارم (علی بن محمد سیمری) غیبت کبری آغاز و شیعه دوازده امامی وارد آغاز تاریخ مذهبی خود شد.

شش قرن پس از آغاز به‌اصطلاح غیبت کبری امام زمان، نهضت شیعه گری از نظر سیاسی در حال ماندگی و پیحرکتی قرار گرفت، ولی شماره‌های پیروان آن در ایران و هندوستان افزونی یافت. در سوریه، نخست پیروان شیعه گری افزایش یافت، ولی سپس رو به نقصان گذاشت. در ایران تا هنگام روی کار آمدن شاهان آل بویه در قرن چهارم هجری قمری (۳۲۳ قمری / ۹۲۵ میلادی)، شیعه گری از مقام و موقعیتی برخوردار نبود و پیروان زیادی نداشت، ولی پادشاهان آل بویه چه از روی باور و چه از راه پیشبرد هدفهای سیاسی خود، از شیعه گری هاداری کردند و آنرا در ایران، سوریه و عراق رواج دادند. در این زمان، کشورهای مصر و افریقای شمالی نیز زیر نفوذ شیعیان اسماعیلیه قرار داشت و از این‌رو مذهب تشن در برابر شیعه گری، شکل دقایقی به‌خود گرفت. ولی، در جنگهای صلیبی، فرقه اسماعیلیه شکست خورد و قرکهای سنتی نیز با خلفای عیّاسی در برابر شیعیان همدست شدند و در نتیجه شیعه گری به‌ستی و فاتوانی گراندید. از آن گذشته، پس از برکناری دودمان پادشاهی آل بویه در قرن پنجم هجری قمری (۴۷ / ۱۰۵۵)، سلجوقی‌ها در ایران روی کار آمدند و چون آنها سنتی بودند، دوباره شیعه گری راه سرافشی پیمود.

پس، هنگامی که مغول‌ها در ایران قدرت را به‌دست گرفتند، چون خاندان چنگیزخان به یک دین و پیروی باسته نبودند و از دگرسو بسبب آمیزش با مردم ایران، به‌اسلام گرویدند، دوباره شیعه گری در ایران رواج گرفت. یکی از پادشاهان این دودمان به‌نام «اولجایتو» که به «سلطان محمد خدابنده» معروف است، به‌شیعه گری روی آورد و به‌نام دوازده امام سکه زد، فرنود گرا یش «سلطان محمد خدا بنده» به‌شیعه گری آن بود که

او روزی از رفتار همسرش خشنگین شد و نورا سلطان طلاق کرد. پس از آن از کرده خود پشمیان شد و تصمیم گرفت، دوباره همسر طلاق داده شده‌اش را به عقد ازدواج خود برگرداند. برای این کار، تمام علمای مذاهب اربعه (شافعی، حنفی، مالکی و حنبلی) را احضار کرد و از آنها چاره جویی نمود. تمامی علمای مذکور به او اظهار داشتند، بدون وجود محلل، امکان ازدواج دوباره با همسر سابقش برایش وجود ندارد.

یکی از وزرای سلطان محمد خدابنده به اوی اظهار داشت، در شهر «حله» عالمی وجود دارد، به قام «علامه حلی» (۶۴۸-۷۲۶ هجری قمری) که این طلاق را باطل و همسرش را هنوز زن شرعی او میداند. شاه مغول نامه‌ای به علامه حلی نوشت و یکی از مأموران خود را برای آوردن او به محله روانه کرد. علامه حلی وارد دربار شاه مغول شد و از او پرسش کرد که آیا طلاق همسرش در حضور شاهد‌های عادل انجام گرفته؟ شاه پاسخ داد، نه، او این کار را در تنهائی و از روی خشم و غصب انجام داده است. حلی گفت، بنابراین طلاق مذکور باطل بوده و همسرش هنوز در عقد ازدواج شرعی او باقی است و با این کلاه شرعی، شاه مغول را از وجوب محلل نجات داد.

این امر مسبب شد که نه تنها سلطان محمد خدابنده خود مذهب شیعه اختیار کرد، بلکه به ترویج و گسترش آن نیز پرداخت. همچنین علامه حلی را در دربار خود نگهداری نمود و به او اکرام زیاد کرد. «علامه نجم الدین جعفر بن محمد حلی» اهل عراق و شاگرد خواجه نصیر الدین طوسی و یکی از علمای فشری شیعه‌گری بود. برخی از نویسنده‌گان او را پایه‌گزار فقه قشری و جزئی شیعه‌گری میدانند و عقیده داؤند که ملا محمد باقر مجلسی از او الهام گرفته است.

پس از برآفتدان پادشاهی مغولان، چون سربداران بر خراسان، مرعشیان بر مازندران و قره‌قوینلویان بر بخش بزرگی از سرزمین ایران دست یافتند و کبیش شیعه‌گری داشتند، این مذهب در ایران پیشرفت و رواج قابل توجیه بود.^{۱۳}

همچنین باید در نظر داشت که اگر جه بیشتر فقهای شیعه‌گری ایرانی بودند و در واقع فرقه شیعه‌گری در گهواره تمدن، فرهنگ و ادب شکوفای ایران شکل گرفت، با این وجود، در قرون دهم و یازدهم میلادی، دانشمندان بزرگی مانند «الجوینی» و امام غزالی در خراسان با نوشهای خود خدمات بزرگی به پادشاهی تصنی انجام دادند. «امام محمد

^{۱۳} احمد کسری، بخواهند و دادی کند (تهران: ۱۳۲۳)، صفحه ۱۳.

غزالی» (۱۱۱۱-۱۰۵۸ میلادی)، اگرچه از جبریون و قشریون اسلامی بود و برخی از اصول و احکام فقیهی را که در نوشته‌های خود مورد بحث قرار داده، با یادهای لاجمایی ملام محمد باقر مجلسی در کتابهای بخار الانوار و حلیۃ المتنفین و یا توضیح المسائل روح الله خمینی قابل رقابت است، با این وجود، به سختی به شیعه گری و اصول و اساس بی پایه آن حمله کرده است. امام غزالی در کتاب *المنفذ من الضلال*، به شیعیان تاخته و عقاید آنها را بی اعتبار و گمراه کننده دانسته و اعتقاد به امام معصوم را باطل و بی اساس می‌نماید. غزالی لعن و دشام به یزید بن معاویه کشنه حسین بن علی را ناپسند و شیعه را رافضی میداند. او عقیده دارد که یزید بن معاویه با کشتن حسین بن علی که یک فرد مسلمان بود، مرتكب گناه شد، با این وجود گناه او دلیل بر کفرش نیست. زیرا که ارتکاب قتل گناه است، نه کفر. امام غزالی در انتقاد از علمای شیعه می‌نویسد: «... علمای شیعه مانند آدمی هستند که برای همیشه بدنش را به نجاست آکوده کرده باشد. میس برای اینکه بدنش را از آکودگی پاک سازد، در صدد بدست آوردن آب بر می‌آید و سرانجام پس از تلاش زیاد به آب دسترسی پیدا می‌کند. متأسفانه آن آب برای زدایش آکودگی از بدن او کافی نبوده و نیتواند بدن او را از آکودگی پاکیزه سازد. از اینرو چنین آدمی تا پایان عمر آکوده و بژاگن و غوطه‌ور در نجاست است.»^۴

پس از اینکه سلجوقی‌ها و عباسی‌ها بوسیله مغول‌ها نابود شدند و در نتیجه ظهور فقهائی مانند شیخ نصیر الدین طوسی و علامه حلی، شیعه گری دوباره نیرومند شد و راه را برای ظهور پادشاهان دودمان صفویه هموار کرد.

یکی از نکات جالب توجه در تاریخ تحول شیعه گری آنست که در حالیکه ترکهای سنتی مذهب در قرن یازدهم میلادی از رشد و گسترش مذهب شیعه گری جلوگیری بعمل آورده‌اند، در پنج قرن بعد، اقوام و طوایف ترک شیعه، شاه اسماعیل صفوی را در ایران روی کار آورده‌اند و او برای نخستین بار، مذهب شیعه گری را در ایران به شکل مذهب دولتی و رسمی این کشور درآورده. نکته شگفت و جالب در این بحث آنست که اگرچه شیعیان دوازده امامی شمارشان از سایر فرقه‌های شیعه بیشتر بود، با این وجود، آخرین گروهی از شیعیان بودند که بقدرت سیاسی دست یافتدند.

شاه اسماعیل صفوی شخصی با هوش و ذکالت بود و چون برای پادشاهی در ایران

^۴محمد باقر خوانساری، روضات الجنات، ۸، جلد، جلد هشتم، صفحه ۱۷۸.

مشروعیت نداشت، از این‌رو تصمیم گرفت با دست یازی به یک نیروی ماقوٰق طبیعی برای خود مشروعیت بوجود بیاورد. برای اجرای این منظور شاه اسماعیل به مذهب شیعه‌گری گراندید و ترویج این مذهب پرداخت و از این راه قدرت سیاسی اش را با نیروی مذهبی توانم کرد و پادشاه را به‌شکل مقامی درآورد که نه تنها حکومت امور دینی، بلکه وظيفة ارشاد معنوی و روحانی مردم را نیز در اختیار داشت و مذهب شیعه را آئین رسمی کشور ایران اعلام نمود. ایجاد مذهب شیعه‌گری در ایران، بهره دیگری نیز برای شاه اسماعیل داشت و آن این بود که وی با ترویج شیعه‌گری موفق شد ایرانیان را برای روپارویی با دشمن دیرین این کشور، یعنی امپراطوری عثمانی سُنی مذهب متّحد کرده و آنها را بر ضدّ امپراطوری مذکور تحریک کند.

شاه اسماعیل صفوی در اجرای هدف خود و پس از او سایر شاهان صفوی، گروهی از ملأیان شیعه مذهب را برای آموزش دادن اصول مذهب شیعه‌گری و رواج آن از جمل عامل لبنان (مرکز شیعه‌گری آن زمان در منطقه خاور میانه)، بحرین و حله در عراق به ایران وارد کردند. مهمترین این ملأها که نخستین نسل آخوندها و فقهای شیعه‌گری را در ایران تشکیل میدادند، عبارت بودند از: «محقق اول شیخ علی کرکی»، «شیخ لطف‌الله مبی» (که مسجد او هنوز در اصفهان شهرت دارد)، «شیخ حسین بن عبدالصمد» پدر شیخ بهائی، خود «شیخ بهائی» و «شیخ علی هنشاء»، «میرغیاث‌الدین منصور شیرازی»، «میرداماد»، «ملا محمد تقی مجلسی» و پسرش «ملا محمد باقر مجلسی».

ملأهای مذکور که بدین ترتیب برای نخستین بار وارد ایران شدند، تنها در اصول مذهب شیعه دارای اطلاعاتی بودند و از فلسفه و ساست آگاهی نداشتمد. شاه اسماعیل صفوی و پس از او سایر شاهان دودمان صفوی برای ملأیان وارداتی شیعه‌گری امکانات زیاد بوجود آورده‌اند، زندگی مرافقی برای آنها ایجاد کردند و در ظاهر بمنظور ترویج مذهب شیعه‌گری، ولی در باطن به‌خاطر گسترش و تحکیم قدرت سیاسی خودشان حقوق و اختیارات زیادی به ملأیان دادند و آنها را از هر لحاظ حمایت کردند. همه این ملأیان در زمان پادشاهی صفویه دارای مقامهای شیخ‌الاسلامی، وزارت و مشاورت شاه بودند^۲ و شاهان صفوی از همان زمان دست آنها را در تعذری و تجاوز نسبت به حقوق و اموال مردم آزاد

^۲ ملامحمد باقر مجلسی، بحار الانوار، جلد سیزدهم، مهدی معود، ترجمه علی دوانی (تهران: دارالکتاب الاسلام، بدون تاریخ)، صفحه ۱۲۶.

گذاشتند.

با ظهور پادشاهان صفوی، اختلافات بین شیعیان و سنیان فروتنی یافت و سنیان مورد خشونت و آزار قرار گرفتند. شاه اسماعیل صفوی، شخصی بسیار خشن، قسی القلب و خونخوار بود. مجازاتهای زمان شاه اسماعیل عبارت بودند از: زنده کتاب کردن انسان، گوشت دشمن را خوردن، زنده پوست کنند، در دیگ جوشانیدن، درختها را با زور مردان قوی مانند فتر بهم پیوستن و سبیل است دست و پای افراد مردم به آن درختها و رها کردن آنها. شاه اسماعیل در جنگها و قتل عامه‌های که برای ترویج مذهب شیعه کرد، در حدود دویستو پنجاه هزار نفر را کشت. شاه عباس نیز در بین سایر آدم‌کشان خود یک گروه جلادان مخصوص داشت که «چیگین» و یا آدمخوار نامیده میشدند. رئیس این گروه از جلادان آدمخوار شخصی بود به نام «ملک‌علی سلطان جارچی باشی». افراد این گروه، گناهکاران را از یکدیگر می‌ربودند و بتدیر اعصابی بدن آنها را جدا میکردند و میخوردند.^۱

بهر حال، شاه اسماعیل بمحض رسیدن به قدرت دستور داد، دو عبارت «اشهد ان علیاً ولی الله» و «حَمْدُ اللهِ ربِّ الْعَالَمِ» را به اذان اضافه نمایند و در هر کوی و برزن و بازار بدسه خلیفه ابوبکر، عمر و عثمان (که مورد تأیید علی بن ابیطالب بوده و وی با یکایک آنها برای در دست گرفتن مقام خلافت بیعت کرده بود)، لعن و دشنام بفرستند. شاه اسماعیل همچنین با مشورت ملأیانی که بدور خود جمع کرده بود، دستور داد، یک گروه تبردار ایجاد شود که به آنها قبرآثیان میگفتند. دلیل اینکه این گروه تبرآثیان نامیده شده بودند آن بود که واژه «تبری» معنی «دوری جستن و بیزاری شدیداز عقیده و مذهبی را میدهد.» بنابراین به این گروه بدین سبب «تبرآثیان» میگفتند که آنها از مذهب تسنی دوری می‌جستند. افراد این گروه که با خود تبر و یا چماق حمل میکردند، مأمور بودند در کوچه و خیابان و برزن و بازار به گشت پردازند و بیوسته با صدای بلند بابوبکر، عمر و عثمان لغت بفرستند. اگر کسی شعار آنها را می‌شنید و بیدرنگ با صدای بلند نمیگفت «پیش باد و کم مباد»، این افراد مجاز بودند، بدون مکث سر او را با تبر قطع کنند. خوانندگان ارجمند توجه میفرمایند که چه شباهت یکسانی بین گروه «تبرآثیان» و

^۱ امیرزا بیک بن حسین حسینی جنابذی، *روضۃ الصفویۃ* (تهران: نسخه خطی کتابخانه شخصی ملک)، صفحه

«سپاه پاسداران» رژیم روح الله خمینی و دارودسته‌اش وجود دارد. نصرالله فلسفی استاد تاریخ دانشگاه تهران که خود یک شیعه دوازده امامی (و برادر محمد تقی فلسفی واعظ معروف و حقوقی بگیر انگلستان)^۶ است، در کتاب زندگی شاه عباس اول مبنی‌مید: «شاه اسماعیل چون بر تخت سلطنت ایران نشست، برای ترویج مذهب شیعه و برآنداختن مذهب تسنن از هیچگونه ستمکاری و خونریزی خودداری نکرد، با آنکه در آغاز پادشاهی او اکثریت مردم ایران سنتی مذهب و از اصول مذهب شیعه بی‌خبر بودند، وی فرمان داد که خطبیان، شهادت خاص شیعه یعنی «اشهد ان علیاً ولی الله» و «حی على خير العمل» را در اذان و اقامه وارد مازنده. گروهی از مریدان خود به نام تبرآیان را نیز مأمور کرد که در کوچه و بازار بگردند و به آواز بلند خلفای سه‌گانه و دشمنان علی و دوازده امام و سنتی مذهبان را لعن کنند. هر کس که لعن و طعن تبرآیان را می‌شنید، ناچار بود به صدای بلند بگوید: «بیش باد و کم مباد»، و هرگاه در این گفتار تأمل و تغافل روا میداشت، بیدرنگ خونش به دست تبرآیان و قورچیان شاه ریخته میشد».^۷

یکی از ملاجایان دربار شاه اسماعیل صفوی نوشته است: «کشنن یک سنتی که باید او را «سگ» نامید با ثواب کشنن پنج کافر حربی برابر است. نکاح سنتی درست نیست. خون سنتیان مباح و مالشان حلal است. واجب است که شکم زنان حاملة سنتی‌ها را شکافه و بجهه ذکور آنها را با نیزه بزنند...»^۸

نویسنده‌گان و تاریخ‌نویسان نوشته‌اند، درحالیکه در زمان ظهور پادشاهان صفوی، بیشتر مردم مسلمان ایران سنتی مذهب بودند و کمتر نشانه‌ای از شیعه‌گری در ایران یافت میشد، شاه اسماعیل صفوی به کمک گروه تبرآیان و یا تبرداران که در کوچه و خیابان و بازار به آدمخواری، پوست کنند و در آتش انداختن مردم مشغول بودند، مذهب شیعه‌گری را در ایران رواج داد. در جریان این فراگشت مذهبی، در طبس ... / ۷ نفر، در کاشان ... / ۱۰ نفر و در شمال شرقی ایران ... / ۱۰ نفر از مردم کشته و نابود شدند. شاه اسماعیل برای

^۶ ناصر ملکی در صفحه ۲۶۸ کتاب اسرار و عوامل سقوط ایران، آخوندیم، مبنی‌مود، محمد تقی فلسفی حقوق بگیر سفارت انگلیس بود و تنها در یک مرحله مبلغ چهارصد هزار قرمان از سفارت انگلیس برای روضه‌خوانی و تعریک مردم بر ضد بهایان دریافت کرد. دلیل این امر آن بود که بهایان مرکز معقل ملت خود را از انگلستان به امریکا تغییر داده و از این‌رو دولت انگلستان با آنها مخالف شده بود.

^۷ نصرالله فلسفی، زندگی شاه عباس اول (تهران: انتشارات دانشگاه تهران)، صفحه ۳۱.

^۸ کتاب انقلاب اسلام (تهران: نسخه خطی کتابخانه شخصی ملک) صفحه ۳۲.

تهدید مخالفان خود، قطعه‌های بدن قربانیان جنایاتش را برای آنها هدیه میفرستاد.^۱ سئی کشی شاه اسماعیل در ایران، سلطان سلیم پادشاه عثمانی را به شیعه کشی در آن کشور سوق داد و اوی چهل هزار تن از شیعیان آن کشور را نابود کرد و سپس از علمای سئی برای جنگ با شاه اسماعیل قتوی گرفت و او را در جنگ «جالدران» شکست و فراری داد.

یکی از کارهای بسیار رشت و ناشایست شاه اسماعیل صفوی که داغ نتگ پیرايش ناپذیری بر او نشانده، ویران کردن آرامگاه حکیم ابوالقاسم فردوسی، شاعر آزاده، میهن خواه و جاودان ایران بوده است.

بدین ترتیب، با ظهور پادشاهان صفوی در قرن شانزدهم در ایران، شیعه گری مذهب رسمی این کشور شد و قدرت سیاسی پیدا کرد. پادشاهان صفوی با تمام نیرو شیعه گری، آخوندیسم، ملاجایی و روضه‌خوانی و فوجه گری را نه تنها در ایران، بلکه در خارج از مرزهای ایران نیز گسترش دادند و بین شاه و شیخ یک اتحاد سیاسی و مذهبی بوجود آمد. این دو عامل با مفاکی‌ها و خونریزیهای بی‌سابقه، مذهبی بوجود آورده که شوریختانه اصول و احکام پرج و ناچرداه آن در سالهای روشنگری قرن بیستم، هنوز مفرز و شور هم‌بیهان ما را در پنهان افسون مقناطیسی داده منشأه اش زندانی کرده است.

پس از اینکه ملایان وارداتی جای خود را در سازمان حکومت پادشاهان صفوی استوار کردند، بتدریج برای خود سازمان و سلسله مراتبی بوجود آورده که مهمترین آنها عبارت بودند از: شیخ‌الاسلام (که بوسیله شاه منصوب میشد)، ملاجایی، امام جمعه، پیش‌نمای و قاضی.

در بین سئی‌ها که نود درصد جمعیت مسلمانان دنیا را تشکیل می‌دهند، مقامات مذهبی باندازه سلسله مراتب مذهبی در شیعه گری واجد اهمیت نیستند. مقامات مذهبی تنّ چون در باره اصول و احکام قرآن، سنت و حدیث دارای اطلاعات ویژه هستند، از این‌رو برای آنها تنها عنوان «علماء» بکار می‌رود. ولی در شیعه گری، آخوندها و ملایان از قدرت زیادی برخوردارند و به آنها «روحانیون» که مفهوم وابستگی با «خدا» را میدهد، خطاب می‌کنند. در گذشته آنها که در مذهب شیعه گری خود را در سلک رهبران مذهبی در می‌آوردهند و بدینمنظور از عبا و عمامه استفاده می‌کردند، به مصادگی «ملا» و «آخوند» نامیده می‌شدند. در تمام درازای تاریخ اسلام، تنها به یک نفر عنوان افتخاری «حجت‌الاسلام» داده شد و

^۱ بهرام چوبی، شیعه و سیاست در ایران، جلد دوم (۱۳۹۱)، صفحه ۳۲۳.

آنهم امام محمد غزالی (۱۱۱۱-۱۰۵۸ میلادی) بود. پس از آن نیز در زمان ناصرالدین شاه عنوان «حجت‌الاسلام» تها به یک آخوند در کاشان داده شده بود. ولی پس از انقلاب سال ۱۳۵۷ خورشیدی، عنوان «حجت‌الاسلام» مفهوم نیمه‌رسمی پیدا کرده و کم و بیش مانند عنوان «آقا» در زبان فارسی بکار می‌رود. بدین شرح که همانگونه که اگر کسی بخواهد بهر فردی، از هر جینه اجتماعی که باشد، و حتی یک آدم‌جانی و جنایتکار احترام بگذارد، واژه «آقا» را پیش از نام او بکار میرد، بهمانگونه نیز هر کسی بخواهد بهملاً و روضه‌خوان احترام بگذارد، پیش از نام او واژه «حجت‌الاسلام» را بکار میرد. عنوان «آیت‌الله» در جریان انقلاب مشروطیت (۱۹۰۵-۱۹۰۶ میلادی) بوجود آمد و دلیل اختراع این عنوان آن بود که در هوای سیاسی آنروز مبخواستند، از دو آخوند بهنامهای «سید محمد طباطبائی» و «سید عبدالله بهبهانی» که در بدایت امر از انقلاب مشروطیت جانبداری می‌کردند، در برابر «شیخ فضل الله نوری» که مخالف انقلاب مشروطیت بود، حمایت کنند. در جهت اجرای این هدف، عنوان «آیت‌الله» را برای این دو آخوند اختراع کردند و آنها را برای نخستین بار «آیت‌الله» نامیدند. این شرح تردیدی باقی نمی‌گذارد که عنوان «آیت‌الله» زائیده جریانات سیاسی زمان بوده، ولی امروز این عنوان را برای آخوندهای درجه اول مذهبی بکار میرند.

در زمان پادشاهان دودمان صفوی در اتحادی که بین شاه و شیخ برای حکومت و کشور مردم بیگناه و غارت اموال آنها بوجود آمد، تا زمانی که قدرت پادشاه استوار بود، بین شیخ و شاه تعادل وجود داشت، ولی هنگامی که قدرت پادشاه رو به کاهش نهاد، ملایان بعرهبری ملا محمد باقر مجلسی (در گذشته در سال ۱۷۰۰ میلادی)، ادعای کردند که چون نایابان و نماینده‌های امام زمان هستند، قدرت سیاسی و مذهبی، هر دو باید در اختیار آنها باشد. دائرۃ المعارف مذهب مینویسد، با این وجود، هنگامی که افغانها به ایران حمله کردند، بجای اینکه ملایان از قدرت خود، دست کم برای نگهداری حکومت مذهبی شیعه‌گری بهره‌برداری کنند و برای رفع حمله افغانها دست به اقدامی بزنند، اظهار داشتند که کار آنها تنها اشتغال به امور مذهبی است و تقریباً تمام علمای بر جسته میدان را برای تاخت و تاز افغانها خالی کردند و بسیاری از آنها رهپار نجف شدند.^{۱۱}

پس از کشтарها و خوزریزیهای وحشت‌آوری که شاه اسماعیل و شاه عباس صفوی بهنام

^{۱۱} Mircea Eliade, *The Encyclopedia of Religion*, vol. 13 (New York: Mcmillan Publishing Company, 1987), p. 263.

دین و مذهب مرتکب شدند، شاه اسماعیل دوم (پسر شاه تهماسب) تصمیم گرفت، شیعه‌گری رادر ایران براندازد و جلوی جنایاتی را که در این کشور بهنام مذهب انجام می‌گرفت، بگیرد، ولی عمر پادشاهی اش از یکسال فراتر نرفت و از این‌رو فرصت انجام این کار را پیدا نکرد. نشانه‌های تاریخی نشان مبدهد که اگر پادشاهان صفوی به عقیده آزادی مذهب احترام می‌گذاشتند، مذهب و حکومت را یکی نمی‌کردند و به گروه خودخواه، خائن و واپسگرای ملا در کشور ما قدرت و آزادی عمل نمی‌دادند، بدون تردید تمدن و فرهنگ ما امروز، از کشور ایتالیا و یا دست کم از اسپانیا چیزی کم نمی‌داشت.

پس از سرنگونی دورمان صفویه، شیعه‌گری به قدرت پیشینی که پادشاهان صفویه بمنظور استواری قدرت سیاسی خود آنرا بنیانگذاری کرده بودند، باقی ماند، ولی مذهب از سیاست جدا و برای خود دارای سازمان جداگانه‌ای گردید. اما چون ملأیان و دینمردان شیعه‌گری حاضر نبودند تنها به امور مذهبی پردازند و بوسیله و بهانه مذهب قصد رخته در سازمان دولتی و گسترش نفوذ خود در بین زینه‌های گوناگون مردم بودند، از این‌رو سیاست و مذهب به شکل دو نیروی جداگانه و برخی اوقات فاهمساز در برابر یکدیگر قرار می‌گرفتند و با یکدیگر نبرد و مبارزه می‌کردند.

هنگامی که در سال ۱۱۶۸، مردم در دشت معان نادر افشار را به پادشاهی ایران برگزیدند او سه شرط برای پذیرش پادشاهی پیشنهاد کرد. یکی از آن شرافت سه گانه این بود که مردم ایران از مذهب شیعه که بنا به عقیده او فرآورده گمراه کننده شاه اسماعیل صفوی بوده و قرنهای بین مسلمانان سبب نفاق و خونریزی شده دست بردارند و به مذهب سنت بگرایند. ولی نادر افشار موافقت کرد که مذهب شیعه دوازده امامی در ردیف چهار مذهب سنی (حنفی، شافعی، مالکی و حنبلی)، بعنوان پنجمین مذهب اسلام در ایران باقی بماند.^۹ در این لحظه، ملأباشی مشهور اصفهان «میرزا عبدالحسن» ملقب به «صدرالصدور» به پاخواست و به نادر اظهار داشت که وی بهتر است، کوشش‌های خود را در راه اداره و اصلاح امور دولتی به کار ببرد و از دخالت در امور مذهبی خودداری نماید. نادر از «صدرالصدور» پرسش کرد: «بمچه سبب علما و طلاب باید در آمده‌های هنگفت اوقاف را به خود ویرگی دهند و بدون داشتن هیچ کار و پیشنهادی با استفاده از درآمد اوقاف، زندگی پر از رفاه برای خود تشکیل دهند؟»

صدرالصدور پاسخ داد: «سبب این امر آنست که روحانیون پیوسته دعاگوی قبله عالم

^۹ «وثيقة اتحاد اسلام نادر، مجله پادگار، شماره (۱۳۲۶)، صفحه‌های -۴۶۳.

بوده و با استفاده از درآمدهای اوقاف هر روز و هر ساعت در مساجد برای بقاء و نصرت پادشاه و آبادانی کشور دعا میکنند».^{۱۳}

نادر شاه گفت: «پس معلوم میشود، دعای روحانیون هیچگاه مورد اجابت واقع نشده است و گرنه گروهی افغانی‌ای پا به همه سئی این فاجعه بزرگ تاریخی را برای ایران بوجود نمی‌آورند».^{۱۴}

گذشته از آن جاسوسهای نادرشاه به او آگاهی دادند که «صدرالصدور» در چادرش گفته است، همه مردم پیرو و طرفدار دودمان صفوی هستند. مجموع این عوامل، نادرشاه را وادار کرد دستور دهد، «صدرالصدور» را اعدام کنند و تمام درآمدهای روحانیون از اوقاف و نیز مواجب و مقرزیهایی که از سایر سازمانها کسب میکرددند، قطع شود.^{۱۵} نادر شاه همچنین فرمان داد، داراییهای را که روحانیون از اوقاف و سایر سازمانها در اختیار داشتند، به خزانه دولت منتقل شود.^{۱۶}

با اجرای دستور نادرشاه، سالیانه در حدود هیجده کورو (هر کورو بانصد هزار) تومان که از درآمد اوقاف به ملایان داده میشد، قطع گردید. ملاها از فرمان نادر بسیار خشمگین شدند و تا آنجائی که در توان داشتند کوشش کردند، سربازان و روستاییان را بر ضد نادر بشوراند، ولی نیم بیشتری از سپاهیان نادر از سئی‌ها تشکیل شده بود و از این‌رو تحریکات ملایان بر ضد نادر بعجانی نرسید. روستاییان نیز از دستور نادر درباره لغو روش اختصاص درآمد اوقاف به ملایان استقبال کردند. زیرا، بدینوسیله مبلغی از مالیات آنها کاسته شد. سپس نادرشاه، فرنشیان دولت را فراخواهد و به آنها اظهار داشت: «اگر شما به ملا نیاز دارید، باید مخارج آنها را خودتان بپردازید، من بمالا هیچ نیازی ندارم و برای آنها متحمل مخارجی نیز نخواهم شد».^{۱۷}

هنگامی که یک خواننده اندیشه‌گر، رویدادهای اسلام و شیعه‌گری را از نخستین روز بنیاد آنها ژرفانگری میکند، بدون تردید بهاین نتیجه میرسد که همانگونه که شادروان علی

^{۱۳}اصفهانی، اصفهان نصف جهان، تنظیم از ستوه (تهران: ۱۳۴۰)، صفحه‌های ۵۷-۵۶.

^{۱۴}John Malcolm, *History of Persia*, vol. ii (London: 1982), pp. 63-64; Ann. K.S. Lambton, *Landlord and Peasant in Persia* (London: 1953), pp. 131-32.

^{۱۵}احمد مجdalislam کرمانی، *تاریخ انقلاب مشروطه ایران* (اصفهان: انتشارات دانشگاه اصفهان: ۱۳۵۰)، صفحه‌های ۳۶-۵۳.

دشتی گفته است، تاریخ اسلام براستی تاریخ رویدادهای پیکارگران و نبردآوران برای کسب قدرت و جاه و مقام بوده است و تمام گفته‌های لاصحایه، فابخردانه و تعاخره آمیزی که دینمردان اسلامی از قول الله و عوامل منافیزیکی به خورد مردم داده‌اند، همه برای استوار کردن بنیاد نفوذ اجتماعی و قدرت دنیوی خودشان بوده است.

بطور کلی افراد مختلف مردم را از نظر معتقدات منافیزیکی به چهار گروه میتوان بخش کرد: خداپرستان(Pantheists)، معتقدان به یکی از ادیان و مذاهب موجود، خداناشناسان(Agnostists)، و شکاکان (Atheists). خداپرستان آنهایی هستند که مخالف وجود خارجی و مجرد خدا بوده و عقیده دارند، خداوند دارای وجود و شخصیت جداگانه‌ای نیست، بلکه مظہر و تجلی آن در تمام عوامل موجود عناصر طبیعی وجود دارد. این افراد در واقع گامی از معتقدان به مذاهب و ادیان گوناگون که برای خدا قائل به ذات و وجود یگانه هستند، فراتر نمی‌رود و وجود خدا را در هر شیوه، جسم و یا اور گانیسمی تجلی میدانند. گروه دوم، معتقدان و پیروان یکی از مذاهب و یا ادیان موجود، خواه آسمانی و کتابدار و خواه غیر آن هستند. گروه سوم که خداناشناسان نامیده میشوند، وجود هر عامل غیرقابل لسم را انکار میکنند و به وجود عوامل غیر قابل مشاهده منافیزیکی اعتقادی ندارند. بدیهی است که چون پیروان این تئوری به وجود خداوند عقیده ندارند، بطور طبیعی به ادیان و مذاهب موجود نیز ایمان و اعتقادی ندارند. گروه چهارم که نویسنده برای آنها در زبان فارسی واژه «شکاکان» را قائل شده، در واقع Agnostic‌ها هستند. پیروان این تئوری عقیده دارند که هوش و خرد انسان توانانی درک و شناسانی عوامل منافیزیکی از قبیل وجود خداوند و سایر فرتاش‌های وابسته به آنرا ندارد و از این‌رو تا حدودی میتوان گفت که خود را بین پیروان گروههای Pantheist (خداناشناس) و Atheist (خدافشناس) قرار میدهند.

حال باید توجه داشت که بنا به باور نویسنده؛ بعضی از پیامبران، مائتند محمد بن عبدالله و امامهای شیعه گری از نظر عقاید منافیزیکی از هر یک از گروههای چهارگانه بالا بین ایمان تر بوده و نه تنها نمیتوان آنها را در زمرة خداناشناسان گروه‌بندی کرده، بلکه در رده «خداناشناسان» و «شکاکان» نیز نمیتوان آنها را قرار داد. زیرا این افراد نه تنها به وجود خداوند یکتا عقیده و ایمانی نداشتند، بلکه خداوند و تمام عوامل وابسته به او را در خدمت منافع شخصی و راضی کردن احساسات جاه‌طلبانه و خودخواهانه خود به بازی گرفته‌اند. زیرا، برای مثال چگونه ممکن است خداوند عادلی در دنیا وجود داشته و نجست یکی از

بندگان خود به نام «موسی عمران» را به پیامبری برگزیند و به او مأموریت دهد، بندگان و آفریده شده‌ها یعنی را به اصول آئینی که به او دیگن کند، فراخواند و سپس پیامبر دیگری را برگزیند و به او فرمان دهد که بندگانش را به آئین دیگری دعوت کند و اگر آنها از پذیرش آئین جدید خودداری کردند، آنانرا قتل عام کند! و در جهت اجرای فرمان خدا، پیامبر جدید (محمد بن عبدالله) روزی از صبح تا شام بنشیند و ناظر و شاهد اجرای دستور خود در قتل و قصاصی ۸۰۰ نفر از پیروان آئین قبلی باشد! (منظور قتل عام ۸۰۰ نفر مردان طایفه یهودی بنی قریظه به دستور محمد است). آیا هیچ عقل سلیمانی باور میکند که خداوند عادلی که در قرآن ۹۹ نام به او ویژگی داده شده، پیامبر خود را آزاد کند تا برخلاف اصول و احکامی که برای سایر بندگانش مقرر کرده، هر یک از زنان این جهان را که میل دارد، بدون رعایت و با اجرای هیچ نوع تشریفاتی تصاحب کند! (آیه شماره ۵۰ سوره احزاب).

و آیا هیچ انسان خردوری میتواند پذیرش کند، خداوندی که پیامبر و امام، او را آلت تأمین منافع شخصی خود قرار داده‌اند، آنقدر از نظر شأن و ارزش بُناس و فرومرتبه باشد که به پیامبر توصیه کند، در همچوتابگی با زنان حرم‌سرا یعنی لازم نیست، نوبت آنها را رعایت کند و میتواند نوبت هر یک از آنها را که بخواهد عقب بیندازد و با هر یک از آنها که اراده کند، بدون در نظر گرفتن نوبت، به رختخواب آنها برود (آیه شماره ۵۱ سوره احزاب).

بنابراین شایسته است بگوییم افرادی که بدین ترتیب خدا و کاردادهای وابسته به او را آلت اجرای احساسات خودخواهی و جاهطلبی و حتی ارضای نفسانیت خود قرار داده‌اند، از نظر ارزشی اخلاقی، نه تنها از گروه «شکاکان» بلکه حتی از «خداناشناسان» نیز انسانی وضعیت پر بوده‌اند. زیرا، یک انسان خداناشناس و یا شکاک، دست کم وجود خدائی را که به او ایمان ندارد، برای ارضای احساسات خودخواهی و جاهطلبی و نفسانی خود به بازی نمیگیرد. ولی، تاریخ اسلام نشان میدهد که وجود خداوند با نامی که محمد بن عبدالله از بزرگ پیتی خانه کعبه، یعنی «الله» اقتباس و روی او گذاشت، بیومنه آلت اجرای خواسته‌های دنیوی و نفسانی محدثین عبدالله، امامهای شیعه‌گری و سپس ناییان آنها بوده است.

بر پایه آنچه که در پیش گفته شد، در زمان پادشاهی نادرشاه (۱۷۴۷ - ۱۷۳۶ میلادی) و همچنین کریمخان زند (۱۷۵۰ - ۱۷۷۹ میلادی) تا روی کار آمدن دودمان قاجاریه

در سال ۱۷۷۹، شیعه دوازده امامی به حال رکود درآمد و بویژه از هر گونه قدرت سیاسی محروم شد. ولی، آغامحمد خان قاجار، دوباره سیاست مذهبی پادشاهان صفوی را در ایران رواج داد و شیعه دوازده امامی را تقویت کرد.

آغامحمد خان قاجار از احالت دودمانی بهره‌ای نداشت و در صدد دست یازی به کاردادی بود که بتواند پایه‌های قدرت و پادشاهی اش را تیز و مت سازد. از این‌رو لزوم اتکاء به مذهب را حتی بیش از شاه اسماعیل صفوی احساس کرد. آغامحمد خان قاجار، سردومنان قاجاریه خود را ایرانی نمی‌شمرد و تیره خود را از مغلان میدانست. او در نامه‌ای که به علیخان افشار رهبر طوابیف افشار آذربایجان نوشت، اظهار داشت که طوابیف ترک و مغول که در ایران بسر میزند باید دست اتحاد بهم بدهند تا ایرانیان خود نتوانند به پادشاهی برسند. بدینهی است که با این زمینه ناتوان انسانی و قومی، هیچ کاردادی برای آغامحمد خان بیش از اتکاء به مذهب نمیتوانست در اجرای هدفش کاربرد داشته باشد. آغامحمد خان در زمان تاجگذاری اش تأکید کرد که پایه حکومتش را برنهاد مذهب شیعه دوازده امامی بنیاد خواهد نهاد و در هنگام مراسم تاجگذاری، شمشیری را که در آرامگاه شاه اسماعیل صفوی و دیمه گذاشته شده بود، به کمر بست.^{۱۶}

آغامحمد خان تصمیم داشت؛ قدرتهای مذهبی و سیاسی، هر دو را یکجا در دست بگیرد و فرمانروای مطلق ایران شود،^{۱۷} ولی عمرش کفاف نداد و بزودی پس از تاجگذاری مقتول گردید.

«ماکس ویر» از بزرگترین جامعه‌شناسان عصر ما نوشته است، اگر مشروعت حکومت حاکمی بوسیله پیوندهای موروثی تأیید پذیر نباشد، وی به نیروی دیگری نیاز دارد تا بوسیله آن خود را مورد پذیرش ملت قرار دهد و مشروعت حکومتش را پابرجا سازد. بدینهی است که هیچ عاملی بیش از نیروی مذهب نمیتواند به چنین حاکم بی‌اصل و نسبی کمک کند تا حکومتش را بر مردم تحمیل نماید.^{۱۸}

گفته «ماکس ویر» در باره شاه اسماعیل و آغامحمد خان قاجار، کاربرد قردیدن‌پذیر و قاطعی داشت. زیرا ایندو شاه بی‌اصل و نسب با تکیه کردن به مذهبی که شاید خود

^{۱۶}القبس، تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران، جلد اول (تهران: ۱۳۲۵)، صفحه ۵۱.

^{۱۷}روزنامه خاطرات احتیاط‌اللطف، تقطیم از افشار (تهران: ۱۳۵۰)، صفحه ۵۶.

^{۱۸} Max Weber, *Economy and Society* (New York: 1968), p. 1147.

به اندازه آنها که قربانی هدفهای سیاسی و جاه طلبانه آنها شدند، به آن ایمان نداشتند، پایه‌های قدرت خود را استوار کردند و بنیانگذار دو دوستان پادشاهی واپسگرادر ایران شدند.

پس از قتل آقامحمدخان قاجار، جانشینش فتحعلی‌شاه از آقامحمدخان نیز در آزاد کردن مهارست مدینی ملایان و آخوندرا نیز گامی پیشتر رفت. درحالیکه پادشاهان صفوی، مذهب را در دولت حل کرده و نیروهای سیاسی و مذهبی را در خود جمع و منمرکر کرده بودند، فتحعلی‌شاه به روحانیون آزادی عمل داد و روحانیت شیعه دوازده امامی با سازمان و تشکیلات جداگانه‌ای برای خود یک نیروی مستقل بوجود آورد. پادشاهان صفوی در واقع خود را نماینده امام مهدی قائم میدانستند، ولی پادشاهان قاجاریه خود را نگهبان شیعه‌گری در ایران شناختنگری میکردند. فتحعلی‌شاه یکی از مذهبی‌ترین پادشاهان قاجار بشمار می‌رود. او دستور داد، مساجد زیادی ساخته شود و ضریعهای رهبران مذهبی مرمت گردد. در زمان پادشاهی فتحعلی‌شاه، تهران و اصفهان به شکل مراکز مذهبی درآمدند و بر پایه دستور او اهالی شهر مذهبی قم از پرداخت مالیات معاف شدند. او با روحانیون پیوندهای نزدیک برقرار کرد و در زمان او شیخ‌الاسلام‌ها و امام جمعه‌های زیادی بوجود آمدند و با آزادی کامل با دستاوری خدا و دین و مذهب به جان مردم افتادند و بهمکین خون آنها پرداختند. در حالیکه در زمان پادشاهان صفوی، قصاصات دادگاههای شرع از طرف پادشاه گزینش می‌یافتدند، در زمان پادشاهان قاجاریه، آخوندرا بدون فرمان شاه، دادرسی امور مردم را در دادگاههای شرع بر عهده گرفتند.

«حامد الگر» مبنی‌بود، درآمد ملایان معمولاً باید بوسیله اوقاف متعلق به مساجد و سایر اماکن مذهبی تأمین شود، ولی این یک قاعدة کلی نیست و آخوندرا به گونه مستقیم از مردم نیز اعانه‌ها و کمک‌های مالی دریافت می‌کنند.¹⁹ درباره فتوانی که آخوندرا برای مردم می‌دهند، فرض برایست که آنها نباید از مردم پولی دریافت کنند. زیرا، اگر قاضی از مردم پول دریافت کند، بیطرفی و بینظری خود را در أمر دادرسی خدشه‌دار خواهد کرد. ولی، محمد تقی بروجردی نوشته است که نامبرده معتقد است، چون نوشتن حکم قصاصوت جزء عمل دادرسی نیست، آخوندی که مبادرت به نوشتن حکم قصاصوت می‌کند، شایسته

¹⁹ Hamid Algar, *Religion and State in Iran 1785-1906* (Los Angeles: University of California Press, 1980), p. 14.

گرفتن مزد خواهد بود.^{۲۰} بدینه است که گروهی نیز عقیده دارند، نوشتن حکم قضاوت از کار فتوی جدا نیست و آخوند نباید برای این کار و جسی دریافت کند.^{۲۱}

اگر از پوسته ظاهری این تئوری‌ها عبور کنیم، به این واقعیت میرسم که آخوند و هلا، در واقع یک پارازیت و انگل مفتخار و سربار اجتماعی است که دین و مذهب را وسیله مفتخاری و ایجاد تأمین رفاه و آسایش خود فرار داده و بدینه است که ملتی که آخوند و هلا سربار آن شده باید در زرف و اسکرمانی باقی بماند تا آخوند بتواند بر خرد او غالب شده و حقوق و آزادیهای او را فریبانی تأمین منافع خصوصی خود تمايد. «لمبتون» یکی از ایران‌شناسان شهیری که سالها در ایران پژوهش کرده، به زبان فارسی استادی کامل داشته و کتابهای متعددی در باره ایران و حتی در موضوع دستور زبان فارسی برگشته نگارش درآورده مینویسد: «در زمان پادشاهان قاجار علما برای حکومت کار میکردند و بسیاری از آنان از دولت حقوق و مستمری دریافت میکردند که البته این کار مخالف شائی مذهبی و معنوی آنها بود.»^{۲۲} «لمبتون» همچنین مینویسد: «یکی از هدفهای ایجاد سازمان اوقاف در ایران، اختصاص دادن درآمد آن به سبدّها و سایر گروههای مذهبی و روضه‌خوانی بوده است.»^{۲۳} «لمبتون» در جای دیگر مینویسد: «علما در دهات میرفتند و در هنگام خرمن برداری از روستاییان حق خود را مطالبه میکردند.»^{۲۴}

«الگر» از قول «سپسیس» مینویسد، بعضی از آخوندهای کم اهمیت به تجارت می‌پردازند و در حالیکه قرآن (آیه ۲۷۵ سوره بقره)، آشکارا ربا را منع کرده است، به‌وام دادن پول و رباخواری اشتغال می‌ورزند و حتی در حدود ۴۰ تا ۵۰ درصد بهره دریافت میکنند.^{۲۵}

«رس» کنسول پیشین بریتانیا در اصفهان نیز نوشته است، سابقه‌ای وجود دارد که آقانجضی، مجتبه طراز اول اصفهان قصد داشت بانکی بنیاد نمهد و با نرخ ۱۸ درصد به مردم وام بدهد و سالیانه سود سهام بانک را با نرخ ۱۲ درصد پرداخت کند.^{۲۶}

^{۲۰} Mohammad Ali Keshmiri, *Nujum us-Sama* (India, Luckwood: 1886), p. 410.

^{۲۱} محمد سنگلیعی، فضای در اسلام (تهران)، صفحه‌های ۴-۵.

^{۲۲} Lambton, *Gajar Persia* (Austin: University of Texas Press, 1987), p. 30.

^{۲۳} Lambton, *Landlord and Peasant in Persia*, p. 233.

^{۲۴} *Ibid.*, p. 238.

^{۲۵} Algar, *Religion and State in Iran 1785-1906*, p. 14.

^{۲۶} F.O. 60/557, *Report of Reece*, British Consul in Esfahan, 1894.

روانشاد احمد کسری مینویسد، در نیمة دوم سده نوزدهم، علمای بسیار مشهوری مانند حاج ملاعلی کنی و میرزا آقاجواد به احتکار غله می‌پرداختند و این امر نشان میدهد که در بعضی اوقات جمع آوری پول و ثروت بر مذهب برتری می‌باشد.^{۱۷}

«الگر» نوشته است با وجود نقاط ضعف شدیدی که علما از نظر مالی داشتند، این نقطه ضعف توانست از قدرت و نفوذ اجتماعی آنها بکاهد.^{۱۸}

بدین ترتیب در زمان پادشاهی فتحعلی‌شاه، حکومت ایران زیر نفوذ آخوندها قرار داشت. این شاه نادان و خرافات‌زده زیر فشار آخوندها با روسیه وارد جنگ شد و در نتیجه آن هفده شهر قفقاز در شمال ایران از نقشه جغرافیائی این کشور حذف شد. برای اثبات خرافات پرستی فتحعلی‌شاه و نفوذ روحانیون در دربار او ویز خیانت آنها، کافی است به این رویداد شرم آور اشاره کنیم که رعایتی که فتحعلی‌شاه زیر فشار «آقا سید محمد باقر بهبهانی» آخوند مشهور و متقد آن زمان موافقت کرد با روسیه وارد جنگ شود، به او اظهار داشت بهشرطی با روسیه به جنگ خواهد پرداخت که وی نامه‌ای به او بدهد که او مسئول آغاز جنگ نبوده و به توصیه روحانیون به این اقدام مبادرت کرده تا در شب اول قبر آنرا به نکیر و منکر نشان دهد. آقا سید محمد باقر بهبهانی با تقاضای ابلهانه فتحعلی‌شاه موافقت کرد و نامه‌ای در این جهت به وی تحويل داد. فتحعلی‌شاه در زیارتگی و حرمسراداری نیز بسیار مسلمان بود و از ائمه شیعه دوازده امامی پیروی می‌کرد، زیرا وی با یکهزار زن ازدواج کرده است.

«پارسنز» مینویسد، تا نیمة نخست قرن نوزدهم برخلاف مسیحیت در اروپا، مذهب در ایران دارای سازمان مستقلی نبود. در نیمة نخست قرن نوزدهم، مذهب شیعه راه خود را از روشی که دین اسلام در سایر کشورها داشت جدا کرد و با ایجاد سازمان مذهبی جداگانه برای خود در برای دولت به شکل یک نیروی توانمند سیاسی درآمد و درحالیکه دولت خود را مسئول حفظ نظم و امنیت داخلی و خارجی و اداره امور کشور میدانست، مذهب شیعه خود را مسئول و نگهبان شرع اسلام اعلام نمود.^{۱۹}

^{۱۷} احمد کسری، زندگی من، (تهران: ۱۳۳۴)، صفحه‌های ۱۷۳ و ۲۲۰.

^{۱۸} Algar, *Religion and state in Iran 1875-1906*, p. 16.

^{۱۹} Talcott Parsons, "Christianity and Modern Industrial Society," in Edward E. Tiryakian, ed., *Sociological Theory, Values and Sociocultural Change* (New York: 1930), p. 46.

جدائی مذهب شیعه از دولت در قرن نوزدهم در ایران و نیروی که پادشاهان قاجار به روحانیون دادند، سبب شد که هر زمانی که روحانیون اراده میکردند، بعنوان اینکه دولت وقت قادر به حفظ منافع ملت شیعه در برابر امپریالیست‌های خارجی نیست، در میاست دخالت و مردم را بر ضد دولت به شورش تحریک میکردند. بهترین مثال در این باره رویداد تحریم تباکو در سالهای (۱۸۹۱-۱۸۹۲ میلادی) میباشد که روحانیون مردم را بر ضد دولت وقت تحریک و ناصرالدین‌شاه را مجبور کردند، قرارداد انحصار تباکو به یک کمپانی انگلیسی را لغو نماید.

«شاردن» نوشته است، در نیمة دوم سده نوزدهم شمار مجتهدین بسیار ناچیز بود.^{۳۰} «ملکلم» نیز نوشته است، در نیمة دوم سده نوزدهم، شمار مجتهدین از سه تا چهار هزار تجاوز نمیکرد. حتی در ابتدای پادشاهی ناصرالدین‌شاه شمار مجتهدین به دوازده تن نمیرسد.^{۳۱} ولی، به نوشته «اعتمادالسلطنه» در سالهای پایان پادشاهی ناصرالدین‌شاه شمار علاما به‌سیصد و پنجاهونه نفر رسیده بود که یکصد و هفتاد و پنج نفر آنها مجتهد بودند.^{۳۲} عنوان حجت‌الاسلام در این زمان تنها به یک مجتهد در کاشان داده شده بود. Keddie و Cole^{۳۳} مینویستند، یک نویسنده فرانسوی شمار ملایان ایران را در سال ۱۷۷۹، یکصد و هشتاد هزار نفر ذکر کرده است. ولی، نویسنده‌گان مذکور این رقم را نادرست خوانده و سپس به‌منبع آگاه دیگری اشاره میکنند که شمار ملایان را در آن زمان یکصد و بیست هزار نفر بشمار آورده و اظهار عقیده میکنند که رقم آخر به‌حقیقت نزدیک‌تر است.^{۳۴}

در سالهای نخست پادشاهی ناصرالدین‌شاه، امیر کبیر صدراعظم نامدار و میهن‌خواه ایران، تصمیم گرفت دست به یک رشته اصلاحات پایه‌ای در کشور بزند و چون بخوبی درک کرده بود که بزرگترین نیروی بازدارنده از هر نوع پیشرفتی ملایان هستند، از این‌رو تصمیم گرفت نفوذ سیاسی آنها را کنترل و نیروی سیاسی دولت را توانند سازد. ولی، ناصرالدین‌شاه نابخرد، زیر تأثیر نفوذ ملایان، امیر کبیر را ناجوانمردانه کشت و با دادن

^{۳۰} J. Chardin, *Les Voyage de Chevalier Chardin en Perse*, Langles, ed. (Paris: 1811), iv, pp. 1945-95.

^{۳۱} Malcolm, *History of Persia*, vol. ii.

^{۳۲} اعتمادالسلطنه، المعاذیر و الگار (تهران: ۱۸۸۸)، صفحه ۱۳۷.

^{۳۳} خورموجی، حقایق اخبار ناصری، تنظیم از خدیو حم (تهران: ۱۳۴۶)، صفحه‌های ۱۴۱، ۱۴۷، ۱۵۸، ۱۹۱، ۱۹۷.

^{۳۴} Juan Cole and Nikki Keddie, *Shi'ism and Social Protest* (New York: University Press, 1986), p. 193. quoted in Paul Balta and Claudine Ruelleau, *L'insurge* (Paris: 1979), p. 152.

امتیازاتی به آخوندکان، پیوند آنها را با دولت بپیوود بخشید.^{۳۵}

دوره پادشاهی دودمان قاجاریه یکی از گزندبارترین و شومترین دوره‌های تاریخی ایران است. زیرا پادشاهان دودمان قاجاریه مدت یکصد و سی چهار سال (۱۷۸۶-۱۹۲۰ میلادی)، یعنی همزمان با آغاز انقلاب صنعتی، اجتماعی و فرهنگی در اروپا برکشور ما فرمانروائی کردند و در حالیکه در این دوره دنیا به سرعت به سوی پیشرفت و تمدنی شگرف و بی سابقه گام بر میداشت، پادشاهان نادان، ناقوان و فاسد قاجار برای حفظ قدرت سلطه خود، کشور ما را به قهقرا سوق دادند. یکی از اقدامات ویرانگر آنها افزودن به قدرت ملأیان واپسگرا بود. «سرپرسی سایکس» نوشته است: «ناصرالدین‌شاه گفته است، من میل دارم در باریانم هیچگاه ندانند که آیا بروکل یک شهر است و یا یک سبزی خوردنی مانند کلم.»^{۳۶}

ناصرالدین‌شاه در حدود مدت پنجاه سال (۱۸۹۶-۱۸۴۸ میلادی) در زمانی که دنیا با شتاب بر اثر انقلاب صنعتی پیش میرفت، بر ایران پادشاهی کرد و نه تنها به فکر اصلاح وضع کشور نبود، بلکه پیشتر وقتی را در حرم‌سراپیش میگذرانید. او به مراسم تعزیه‌خوانی که ترکیبی از روضه‌خوانی، سینه‌زنی، زنجیرزنی و غمه‌زنی است علاقه زیادی داشت. این رسم نابغه‌دانه در دوره ناصرالدین‌شاه به اوج خود رسید. این شاه برنام و فاسد که در حرم‌سراپیش شمار یکهزار و شصت زن، خواجه‌حزم‌سرا و مستخدم بسیار داشت، مبالغه هنگفتی از بودجه کشور در حال ورشکست ما را صرف هزینه‌های تعزیه‌خوانی کرد. او تکیه دولت را در شمال سبزه‌میدان و پرۀ تعزیه‌خوانی ساخت. بازیگران تعزیه که در واقع یادآور و اجراءکننده تراژدی وحشی گریهای تازیه‌ای بیانی ۱۴۰۰ سال پیش بودند، از دولت حقوق میگرفتند و بهمین سبب، پس از مرگ ناصرالدین‌شاه، رویداد مرگش را در تعزیه نشان دادند. حال ای کاش، برگزارکنندگان تعزیه‌ها و مریبان تعزیه‌خوانها، موضوع عشق حسین بن علی به «اورنیب» را نیز در لابلای رویدادهای تعزیه‌خوانی وارد و اجرا میکردند، تا دست کم «تراژدی» وحشی گریهای تازیه‌ای بیان کرbla تبدیل به «تراژدی کمدی»

^{۳۵} معالم حبیب‌آبادی، مکارم‌الاکثار (اصفهان)، شماره ۵، صفحه ۱۶۱۶.

^{۳۶} Percy Sykes, *A History of Persia*, vol. ii (London: Mcmillan and Co., Limited, 1951), p. 395.

عشق حسین بن علی به «اورنیب» و پیروزی حسین در بیرون آوردن «اورنیب» از چنگ یزید و ازدواج با او میشد.

یکی دیگر از موارد دخالت ملایان در امور سیاسی، نقش آنها در انقلاب مشروطیت است. نویسنده‌گان ملایان را از لحاظ نقشان در انقلاب مشروطیت بهدو گروه بخش میکنند و باور دارند یک گروه آنها برهبری شیخ فضل الله نوری مخالف مشروطیت و گروهی دیگر برهبری سید عبدالله ببهائی و سید محمد طباطبائی طرفدار ایجاد مشروطیت در ایران بودند. ولی، در مقاله پژوهشی دانشمندانه‌ای که سعید امیرارجماند در شماره آوریل سال ۱۹۸۱ مجله Middle East Studies درباره «نقش روحاًنیون ایران در انقلاب مشروطیت ایران» برشته نگارش درآورده، آشکارا نشان داده است که پس از اعدام شیخ فضل الله نوری، وظیفه مخالفت با پیشرفت ایجاد مبانی حکومت مشروطه در مجلس شورای ملی را سید عبدالله ببهائی بر عهده گرفت و آخوند ملا کاظم خراسانی که او نیز نخست طرفدار ایجاد مشروطیت در ایران بود و همچنین ملایان ساکن نجف (که علمای نجف نامیده میشوند)، نیز به او پیوستند.^{۳۷}

ذکر جالب آنست که اگرچه ملایان در دوره‌های پادشاهی دودمانهای صفوی و قاجار قدرت اجتماعی و سیاسی بیش از اندازه بدست آوردند، ولی در هیچیک از این ادوار، هیچ سابقه و مدرکی وجود ندارد که آنها حتی برای یکمرتبه ادعای حکومت کرده باشند. شاید دلیل این امر بعنوشت روانشاد احمد کسری آن باشد که این افراد در خود شایستگی این امر را نمیدیدند. ولی، در سالهای پایانی پادشاهی محمد رضا شاه، روحاًنیون با حمایت دولت بریتانیا و امریکا، سرانجام قدرت را در ایران بدست گرفتند.^{۳۸} در زمانی که این کتاب زیر چاپ می‌رود، مدت پانزده سال از حکومت سیاه آخوند‌ها بر ایران میگذرد. در این مدت، کشور ما بر اثر نادانی، خیانت و فساد ملایان با مشتاب بهقهرا می‌رود، اقتصاد آن ورشکسته شده، سیاست خارجی آن بر تروریسم جهانی تعریک یافته، کشور نیمه‌میرانه شده و اعتبار خود را در جامعه جهانی از دست داده است.

یافشاری در این عقیده که یگانه حکومت مشروع در روی زمین انحصر به امام غائب دارد و در غیاب او مجتهدین باید بهنایت و نمایندگی از جانب او حکومت کنند، از

^{۳۷} Said Amir Arjomand, "The Ulama's Traditionalist Opposition to Parliamentarism 1907-1909, Middle East Studies (April 1981): 174-90.

^{۳۸} دکتر مسعود انصاری، نقش روحاًنیت در تاریخ معاصر ایران، ۱۳۶۰.

فرآورده‌های خرافی پادشاهان ستمگر و فاسد دورهٔ قاجاریه است.^{۳۹} همانگونه که فرد آدمی هرچقدر که از لحاظ سرمایه‌های دانش، خرد و کیاست تپی تر باشد، زودتر و آسان‌تر فرمانی خرافات و ارجیف شیادان و فربیکاران خواهد شد، بهمنسان نیز حکومت‌هایی که دارای مشروعت و پشوانه مردمی نباشند، زیادتر خود را به عوامل ناشناخته پنداری و نیروهای متفاوتیکی غیر واقعی وابسته خواهند کرد و این درست شیوه و روش است که پادشاهان دودمان صفوی و قاجار به‌سبب نداشتن مشروعيت و ناتوانی و کانائی برای خود برگزینند و گروهی افراد انگلی، بیکاره و ستمیشه را به‌نام ملا، مجتبد و روضه‌خوان بر مردم کشور ما حاکم نمودند. این افراد نیز تا آنجائی که توان بی‌انتساب کاذبه‌شان اجازه میداد، برای تأمین منافع فردی و گسترش نفوذ اجتماعی خود، اقدام به اختراع امام، حدیث، دعا و اوراد نابخداهه‌ای کردند که حتی عقل انسانهای عقب‌افتاده نیز از ماهیت کاوک و تماخره‌آسای آنها در شگفت می‌ماند.

از انقلاب مشروطیت به بعد، به‌نسبت دوره‌های پادشاهی شاهان صفوی و قاجار، قدرت ملایان در ایران رو به کاهش نهاد، با این وجود هنوز آنها در تعقیق و فربی مردم نقش قابل توجهی داشتند. رضاشاه پهلوی (۱۳۰۴-۱۳۲۰)، امور قضائی و آموزش و پرورش را از دست آخوندها خارج کرد و آنها را به دولت واگذار نمود و ملایان را به مساجد بازگردانید. شوربختانه محمد رضاشاه پهلوی (۱۳۲۰-۱۳۵۷)، از نیرنگ‌ها و دیسیده‌های این گروه غافل ماند و دوباره به آنها آزادی عمل داد و سرانجام رژیم او با فتنه آخوندها فروپاشید.

^{۳۹} Kohlberg, *Belief and Law in Imami Shi'ism*, p. 20.

فصل پنجم

اختلافات مذاهب شیعه‌گری و تسنن

الله اکبر

«الله اکبر» یعنی «الله بزرگتر است» و «الله کبیر» یعنی «الله بزرگ است». دلیل اینکه در نیایشی‌ای اسلامی، اصطلاح «الله اکبر» مرسوم شده، آنست که «الله» بزرگترین بت خانه کعبه بوده و از این‌رو نازیها آنرا «الله اکبر» یعنی بتی که از سایر بت‌ها و بویژه بت‌های بزرگ (لات، مات و عزی) بزرگ‌تر بوده، میناییده‌اند. وجود اصطلاح «الله اکبر» در نیایشی‌ای اسلامی این برش می‌باشد که آیا دین اسلام، یک خدائی و یا چند خدائی است. زیرا اگر «الله» از سایر خداها بزرگ‌تر باشد، باید خدايان دیگری نیز در طراز او وجود داشته و دین اسلام دین چند خدائی باشد. بهرحال، اصطلاح «الله اکبر» ادامه روش بت‌پرستان نازی‌ای زمان جاهلیت است که اکنون شاهکاری نیایشی‌ای مسلمانان شده و شوریختانه آنها به مفهوم آن توجهی ندارند.

مهمترین اختلافات مذاهب شیعه‌گری و تسنن در دین اسلام در امور و موارد زیر دیده می‌شوند: قرآن، اصول دین، حدیث، اصول فقه، خمس و زکات، ازدواج متنه (صیغه)، تفہی، تأویل (تفسیر)، اجتنباد، مرجع تقليد، آداب نماز، روزه و حجّ، زیارت ائمه، روضه‌خوانی و تعزیه‌خوانی، قربانی کردن حیوانات، صدقه دادن و سفره انداشتن و جانشینی پیامبر. در این بحث به شرح هر یک از این موارد خواهیم پرداخت.

قرآن

قرآن و اصول و احکام آن از مهمترین ارکان چهارگانه مذاهب تسنن و شیعه‌گری بوده و هردو مذهب آنرا بکار میبرند و به اصول و احکام قرآن ایمان و عقیده کامل دارند. ولی درباره چگونگی اجرای اصول و احکام قرآن با یکدیگر اندکی اختلاف دارند که در واقع از اختلافاتی که چهار مذهب (حنبلی، شافعی، حنفی و مالکی) با یکدیگر دارند، زیادتر نیست که در این باره توضیح بایسته داده خواهد شد.

اصول دین

مذهب شیعه در باره سه اصل «توجیه»، «نبوت»، (از جمله اینکه محمد بن عبدالله پیامبر آخرین است) و «معداد» با مذهب تسنن یگانگی عقیده دارد. ولی، پیروان تسنن به «عدل» و «امامت» که از فروع مذهب شیعه‌گری است، اعتقاد ندارند.

حدیث

پیروان مذهب تسنن عقیده دارند که «حدیث» تنها قول و گفتار پیامبر میباشد، ولی پیروان شیعه‌گری «حدیث» را به مجموع گفتارهای امامهای شیعیان نیز سرایت میدهند و بین گفتارهای پیامبر (احادیث نبوی) و گفتارهای امامها (احادیث علوی) فرق و تفاوتی قائل نیستند.

در اسلام دو نوع حدیث وجود دارد: «حدیث قدسی» و «حدیث نبوی». «حدیث قدسی» که «حدیث الهی» نیز نامیده میشود، عبارت از احادیثی است که شامل گفتار «الله» باشد. «حدیث نبوی» تنها گفتار و قول پیامبر میباشد. پیروان شیعه‌گری، هم به «حدیث قدسی» و هم «حدیث نبوی» بهر دو اعتقاد دارند، با این تفاوت که «حدیث نبوی» را به مجموع گفتارهای امامهای شیعه‌گری نیز سرایت میدهند و بین گفتارهای پیامبر (احادیث نبوی) و گفتارهای امامها (احادیث علوی) تفاوتی قائل نیستند.

اصول فقه

فلسفه در جدل کند پنهان	وانگی فقه بر نهد نامش	خاقانی
------------------------	-----------------------	--------

در فقه شیعه دوازده امامی نیز مانند فقه مذهب تسنن، احکام قرآن و احادیث، دو منبع مهم

فقه بشمار میروند، ولی از بعضی جهات با یکدیگر تفاوت دارند. بدین شرح که پیروان تسنن برای درک مقاهم احکام قرآن و احادیث از «اجماع» و «قياس» استفاده میکنند، در حالیکه پیروان شیعه‌گری «اجماع» و «قياس» را برای درک مقاهم احکام قرآن و احادیث کافی نمیدانند و اساس و پایه فقه شیعه‌گری را برنهاد اصول و احکامی که بوسیله محمد و امامها آموخته شده فرار میدهند. در واقع در مذهب شیعه‌گری، حدیث از احکام قرآن و آموختهای محمد و امامها در باره احکام مذکور و یا نفس متون قرآن تشکیل میشود.

بعضی کلی پیروان مذهب تسنن برای احکام شرعی سه منبع قائل هستند: قرآن، سنت و اجماع. برای اینکه بهمفهوم واقعی و پایه راستین فقه اسلامی بی ببریم، بی مناسبت نیست، بهر یک از منابع مذکور اشاره کوتاهی داشته باشیم. «قرآن» مجموعه اصول و احکامی است که محمد و انواد کرده است از جانب «الله» به او وحی شده و در کتاب قرآن گردآوری شده است. «سنت» به اعمال و کرداری گویند که پیامبر و اصحاب او پیوسته به آن عمل کرده باشند. «سنت» بر سه گونه است: سنت قول، سنت فعل و سنت اقرار. «سنت قول»، «روایاتی» است که از گفтар پیامبر باقیمانده است. «سنت فعل»، «از کردار و منش پیامبر ناشی میشود. «سنت اقرار»، به اعمال و کرداری میگویند که افراد جامعه اسلامی به آن عمل کرده و مورد انکار پیامبر قرار نگرفته است. «اجماع» عبارتست از اتفاق کردن مجتهدین و علمای جامعه اسلامی در یک عصر معین در باره امور و موارد دینی. حال باید دانست که پیروان شیعه‌گری هر زمانی که با یک مشکل شرعی روبرو میشدند، به امام جمعه مراجعه و او بهمشکل شرعی آنها پاسخ میداد، ولی از سال ۹۶۰ هجری قمری / ۲۹ میلادی که بهاصطلاح غیبت کبرای امام قائم آغاز شد و شیعیان دیگر برای رفع مشکلات شرعی خود بهنواب امام زمان «نیست در جهان» دسترسی نداشتند، عامل «عقل» را به اصول فقه شیعه‌گری اضافه کردند. عبارت دیگر «عقل» در فقه شیعه‌گری به عوامل (قرآن، سنت و اجماع) افزوده شد و یکی از ادله اربعة فقه اسلامی بشمار آمد. از این پس هر زمانی که شیعیان با یک مشکل شرعی روبرو میشدند که پاسخ آن در قرآن، سنت و اجماع وجود نداشت، به «عقل» متول میشدند و این روش را «اجتہاد» نامیدند که در گفتار بعدی از آن سخن خواهیم گفت.

و اما باید دانست که «عقل» از نظر شرعی دارای مفهوم ویژه‌ای است که با مفهوم این واژه در فرهنگ فلسفه و ادبیات تفاوت دارد. بدین شرح که از نظر فلسفی واژه «عقل» جوهري است جدا از ماده که در ذات انسان وجود دارد و اگرچه دارای فروزه ماذیگری

نیست، ولی به جسم مادی انسان وابسته بوده و نیروی تدبیر و خردگرانی او را هستی میدهد. یک نگاه اجمالی، ولی رُوف به کتاب شیعه چه میگوید؟ نوشتۀ مهدی سراج انصاری، در بارۀ ادله اربعه (قرآن، سنت، اجماع و عقل)، به روشنی مفہوم عامل «عقل» را در فقه شیعه‌گری نشان میدهد. ملائی مذکور مینویسد: «اجماع مولد سنت، سنت زایدۀ قرآن و قرآن نتیجه تشخیص عقل است و مذهب شیعه روی این اساس محکم ریخته شده است و در مقام اثبات عقاید خود در هر جا متمسک به این دلیل است که سرانجام به دلیل عقل منتهی میشود.»^۱

آنچه که از شکل ظاهری نوشتۀ ملائی مذکور استنباط میشود آنست که عقل اساس و پایه و نقطۀ حرکت و زاینده سایر ارکان ادله اربعه بوده و سلسله منطقی ارکان تشکیل دهنده ادله اربعه به شرح زیر میباشد:

عقل فرق آن سنت اجماع عقل
در حالیکه براستی در منطق لفظی و فه استدلایی آخوند مذکور، «عقل» در ردیف آخر و به شرح زیر در بین سایر ادله اربعه قرار میگیرد:
فرق آن ————— سنت ————— اجماع ————— عقل

دلیل این امر آنست که ماهیّت بحث آخوند مذکور لفظی و بیانی است، نه منطقی و استدلایی. بعبارت دیگر، وی پس از اشاره به سه رکن قرآن، سنت و اجماع، به گونه لفظی گفته است: «که سرانجام به دلیل عقلی منتهی میشود»، و به سادگی از بحث گذشته است. ولی، ما برای اثبات نظر خود و پویی نوشتۀ ملائی مذکور، وارد زرفای بحث خواهیم شد.

آنچنانی که نویسنده میگوید، سنت از قرآن و اجماع از سنت پدید می‌آید، قرآن را چشمۀ زاینده ادله اربعه فقه قلمداد میکند. ولی، اگر احکام قرآن را در برابر «عقل» قرار دهیم، آیا انتباخی بین آنها خواهیم دید، پاسخ اینست که نه تنها انتباخی بین احکام قرآن و عقل وجود ندارد، بلکه معیار هم‌سنجی بین ایندو عامل نیز امکان ندارد. اشاره به چند آیه قرآن این موضوع را ثابت میکند:

آیة اول سورة بنی اسرائیل میگوید: «سُبْحَنَ اللَّهِ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِّنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَرَّكَ حَوْلَهُ لَيْلَةً مِّنْ مَا يَنْبَغِي إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ».

یعنی «منزه است خدائی که بنده خود را یک شب از مسجد الحرام به مسجد الاقصی که پیرامون آنرا پر نعمت ساخت سیر داد تا آیات خود را به او بنمایاند. به درستی که خدا

^۱ مهدی سراج انصاری، شیعه چه میگوید؟ (تبریز: کتبپژوهی بنی هاشم، ۱۳۵۸) (معجمی قمری)، صفحه ۵۱.

شنا و بیناست.»

دانش پیشرفت نجوم و ستاره‌شناسی به افسانه مراجع محمد به آسمانها می‌خندد. این افسانه درست مانند قصه‌های جن و پریان است که برای کودکان رشد نکرده حکایت می‌کنند. آیا کدام انسان خردوری میتواند باور کند که چون قرآن گفته است، محمد از مسجدالاقصی به آسمانها بالا رفت، باید برای این رویداد ارزشی راستین قائل شد؟ آیا تنها به انتکاء به نوشته آخروند «مهدی سراج انصاری» که به گونه ساده می‌گوید: «قرآن سرانجام بدلیل عقلی متهم می‌شود»، «میتوان خرد، درایت و شعور خود را نهی کرد و پذیرا شد که چون آیه اول سوره بنی اسرائیل می‌گوید، محمد شبی از مسجدالاقصی به آسمان پرواز کرده، براستی چنین عملی انجام گرفته است؟

آیا عقل و کیاست انسان میتواند متن آیه ۵ سوره العلک را باور کند که می‌گوید:

«وَلَقَدْ رَأَيْتَ الْسَّمَاءَ الْأُكْيَا بِصَلَبِيَّ وَجَعَلْتَهَا أَجْوَمًا لِلشَّيْطَانِ وَأَعْنَدَهَا لَمَّا السَّعْيِ .» «وما آسمان دنیا را به چرا غایه‌ای رخشان زرب و زبور دادیم و آنها را به منزله تیرهای قرار دادیم تا شیاطین را برآورده و آماده کردیم برای آنها عذاب آتش را»، آیا براستی ستارگان، چرا غایه‌ای آسمان هستند و برای این بوجود آمده‌اند که از نزدیک شدن شیاطین به آسمان جلوگیری کنند. محمد بن عبد الله که ذهنیتی از تازیهای قرن ششم میلادی فراتر نمی‌رفته، نه تنها ستارگان را چرا غایه‌ای آسمان و تیرهای رانده شیاطین فرض کرده، بلکه آنقدر در دانش نجومی عامی و ناآگاه بوده که در آیه ۶۵ سوره حج می‌گوید: «... وَمُسِكُ الْكَسَّاءَ أَنْ تَقْعَ عَلَى الْأَرْضِ ...» یعنی «... خداوند آسمان را نگه میدارد که روی زمین نیافتد...» در آیه ۷ سوره نبأ نیز گفته است: «وَالْجَنَّالُ أَوْتَادًا» یعنی «کوهها را مانند میخ در زمین فرو کردیم»، بدین ترتیب، کره زمین در هزار بیخته محمد مانند خیمه بسیار بزرگی به نظر آمده که سطح آن مانند صحرای عربستان مسطح، سقف آن آسمان بوده و کوهها نیز میخهای هستند که خیمه را روی زمین ثابت نگه میدارند. همچنین محمد فکر می‌کرده است که خورشید یکی از اجزاء وابسته به کره زمین است. زیرا در آیه ۸۶ سوره کهف می‌گوید، ذوالقرنین در ضمن مسافرتیش به محل طلوع خورشید رسید. همچنین این قصه‌گویی نادان و فربیگر، سوره هفتاد و دوم کتاب قصه‌اش قرآن را به جن اختصاص داده و ۱۵ آیه از ۲۸ آیه این سوره و ۱۲ آیه از سایر سوره‌های قصه‌نامه‌اش قرآن را به جن و بری و بیزگی داده است.

بدیهی است که نقاط ضعف قرآن تنها به موارد مذکور که برای نمونه و مثال به آنها اشاره گردید، تمام نبیشود، بلکه به بقیه میتوان گفت، دست کم بیشتر اصول قرآن از

زمینه‌های منطق و خرد تهی است. آنوقت آیا میتوان این یاوه‌های کودکانه و نابخردانه را چون در قرآن آمده و یا به قول شیخ جواد خراسانی، جبرئیل از قول خدا نقل کرده، عقلی دانست و یا آنها را بر دلال و فرنودهای عقلی برتری داد؟

هنگامی که ما به ماهیت غیر منطقی منونی که محمد بن عبدالله از قول الله در قرآن وارد کرده توجه میکنیم، بخوبی میتوانیم بهارزش «ست» که اعمال و رفتار پیامبر و «اجماع» که اتفاق نظر علماء مجتهدین روی یک موضوع ویژه است، پی ببریم.

گذشته از آن در جرگه‌های به اصطلاح علمی ملایان دو نوع بحث و یا استدلال وجود دارد: یکی «استدلال و یا بحث نقلی» و دیگری «استدلال و یا بحث عقلی». «بحث و استدلال نقلی» آنست که موضوع آن بر پایه گفтарهای دیگران استوار باشد. مانند هزاران حدیث، سنت و یا روایتی که از قول پیامبر و امامها زیان به زیان میگردد. «بحث و استدلال عقلی» آنست که بر پایه‌های عقلی متکی باشد. در اینجا نیز باید توجه داشت که مفهوم «عقل» برای فقهاء، علماء و ملایان، همان مفهوم متکی به روایات و احادیث و گفтарهای پیغمبر و نابخردانهای را که از آن سخن راندیم، خواهد داشت. یکی از نویسندگان شیعه‌گری به نام «محمد جواد مفتبیه» که علی دوانی در ترجمه جلد سیزدهم بحار الانوار محلی بعنوان مهدی موعود از او تجلیل بعمل آورده، در کتابی که زیر عنوان زمادار آینده به چاپ رسانیده، آشکارا تکلیف مفهوم «عقل» را در فقه اسلام تعیین کرده و گفته است: «اگر کسی فکر کند که احکام اسلام باید با عقل برابر باشد، اشتباه کرده است. اگر منظور اسلام این باشد که هر حکم را باید با عقل تطبیق داد و احکام اسلام را بوسیله عقل درک کرد، خودش را محکوم کرده است.»

از آنجه که گفته شد، تبیجه گرفته میشود که در فقه اسلامی مفهوم «عقل» به مفهوم «حجت» و آنهم «حجت جزئی» نه «حجت سیال» بکار میرود. بنابراین مفهوم «عقل» در فرهنگ شیعه‌گری به مفهوم «حجت جزئی» نزدیک‌تر از مفهوم تدبیر، خرد و درایت پوچ میباشد. بدین ترتیب، در تقسیم‌بندی بحث و استدلال به «بحث و استدلال نقلی» و «بحث و استدلال عقلی» در فقه شیعه‌گری، شایسته‌تر است بجای «بحث و استدلال عقلی» از عبارت «بحث و استدلال حجتی» بهره برداری شود تا با مفهوم خرد، تدبیر و درایت آمیزش پیدا نکند.

^۱ محمد جواد مفتبیه، زمادار آینده، ترجمه ابراهیم وجبد دامغانی و عزیزالله حسنه اردکانی (تهران: انتشارات فراهانی، بدون تاریخ)، صفحه‌های ۹۲-۹۳.

خمس و زکات

پیروان مذاهب تسنن و شیعه‌گری در باره پرداخت «زکات» با یکدیگر یگانگی نظر دارند و هر دو مذهب پرداخت «زکات» را برای مسلمانان واجب میدانند، ولی در باره «خمس» با یکدیگر اختلاف نظر دارند. بدین شرح که پیروان شیعه‌گری معتقدند، هر یک از شیعیان باید یک پنجم درآمد خود را بعنوان «خمس» بهملا و آخوند پردازند، ولی پیروان مذهب تسنن، پرداخت «خمس» را مردود میدانند.

«زکات» در فقه اسلامی قسمی از مال است که مسلمانان باید در راه الله بدهند. «زکات» بهنه چیز تعلق میگیرد: طلا، نقره، جو، گندم، خرما، مویز، شتر، گاو و گوسفند. گذشته از آن «زکات» به پاره‌ای از نباتات نیز که بتوان آنها را وزن کرد، تعلق میگیرد. مانند، برنج، ماش، ذرت، باقلاء، کنجد و غیره. هر مالی حد نصابی دارد که هنگامی که مال به آن حد نصاب رسید، پرداخت زکات آن مال واجب میشود.

جالب اینجاست که اهل تسنن وصول «زکات» را وظيفة دولت میدانند، ولی در مذهب شیعه‌گری وصول «زکات» و «خمس» هر دو از وظائف ملأیان قلمداد شده و یکی از منابع درآمد آخوندها و در معنی وسیله اخاذی و کلائشی آنها بشمار میروند. Cole و Keddi³ مینویسند، علمای شیعه مبالغ هنگفتی از همینان خود بعنوان «زکات»، «خمس»، «رد مظالم»، و «صوم و صلات» دریافت میداشتند. «رد مظالم عبارت از مالی است که شخصی باست وام و یا وامهایی که بر عهده دارد، ولی بستانکار آن وام معلوم نیست، به ملأیان میدهد تا وجودان و یاده خود را از وام مذکور باک کند.» «صوم و صلات» پولی است که افراد جامعه اسلامی به ملأیان و آخوندها میدهند، تا برای آنها نماز و روزه بخواند. نویسنده‌گان مذکور از قول یک گزارش رسمی دولت بریتانیا مینویسند، در سال ۱۹۱۸ مجموع پولهایی که پیروان شیعه‌گری باست موارد یادشده بالا، تها به سید محمد کاظم طباطبائی بزدی، مرجع تقلید شیعیان جهان در نجف پرداختند، به اندازه‌ای کلان بود که وی بیش از مبلغ ۱۰۰ پوند آنرا در اختیار سازمانهای خبریه قرار داد.

برای اینکه بخوبی بتوانیم به مریثت فاسد آخوندها و ملأیان پی ببریم، به گونه اختصار به شرح حال یکی از حجت‌الاسلامهای آغاز قرن نوزدهم هجری در زمان پادشاهی فتحعلی‌شاه قاجار می‌برداریم. شرح حال این آخوند از فرهنگ علامه دهخدا برداشت شده و وی نیز آنرا از فصوص‌العلماء نوشته میرزا محمد تنکابنی و تذكرة‌القبور نگارش آخوند گزی گرفته است.

³ Juan Cole and Nikki Keddie, *Shi'ism and Social Protest* (New Haven: Yale University Press, 1986), pp. 189-90.

بنا بهنوشته دهخدا^۱ آخوند «سید محمد باقر موسوی شفتی» (۱۲۶۰-۱۱۸۰ هجری قمری) در شفت گیلان زایش یافته و برای تحصیلات دینی به نجف رفته است. این آخوند در نجف به اندازه‌ای از نظر مالی تهییدست بوده که روزی یکی از دوستانش به نام حاجی محمد کرباسی بدیدارش می‌رود و مشاهده می‌کند که وی از شدت گرسنگی غش کرده و از حال عادی خارج شده است. محمد کرباسی، غذای لازم به او میدهد و او را به حال می‌آورد. «محمد باقر شفتی» در سال ۱۲۱۷، برای سکونت دائم با دست خالی و به قول خودش تنها با یک جلد کتاب اندوچ وارد اصفهان می‌شود و در مقام اجتیاد فرار می‌گیرد و عنوان «حجت‌الاسلام» کسب می‌کند. سپس این آخوندی که پیش از کسب عنوان «حجت‌الاسلام» زمانی از شدت گرسنگی در حال مرگ بوده، بوسیله عنوان حجت‌الاسلامی آنقدر از خمس و زکات و سهم امام و رد مظالم پول و مال و مثال بهم میزند که در زمان فتحعلی‌شاه قاجار سالی هفتاد میلیون تومان مالیات به دولت وقت می‌برداخته است. دهخدا مینویسد، شفتی آنقدر از سهم امام و فشار بر مردم مال جمع می‌کند که نه آفتاب و نه باد شمال، هیچ‌کدام قادر به مسامحت کردن زمین‌ها، املاک و آبادیهای او نبوده‌اند. او در سایر شهرهای ایران از جمله یزد، شیراز و بروجرد نیز دارای املاک و آبادیهای زیادی بوده است. نه تنها شیعیان ایران، بلکه شیعیان هندوستان، فقفار و ترکستان نیز برای او سهم امام می‌گرفته‌اند. «حجت‌الاسلام شفتی» بر پایه نوشته دهخدا با یکصد نفر زن ازدواج کرده است. دهخدا می‌افزاید، روزی فتحعلی‌شاه از ساختمان مسکونی خود که در خارج از شهر اصفهان واقع بوده با دوربین مشاهده می‌کند که فیلی با بار زیاد در حال حرکت است. به اطراف ایشان می‌گوید: «برای ما فیل می‌آورند». ولی، سپس مشاهده می‌کند که فیل را به سوی شهر حرکت دادند. جریان را پرسش می‌کند، بهوی پاسخ میدهد، آن فیل را شیعیان هندوستان برای «حجت‌الاسلام شفتی» فرستاده‌اند و بار او سهم امام «حجت‌الاسلام» بوده است.

دهخدا همچنین نوشته است، زمانی علمای اصفهان که «حجت‌الاسلام شفتی» در بالای همه آنها قرار داشت، از بی‌کفایتی حاکم جدید شهر استفاده کرده و اویاش و لوطنیان شهر اصفهان را به حرکات رشت و اخذ اموال و تجاوز به بانوان و فوامیس مردم

^۱علی اکبر دهخدا، نفث نامه دهخدا، جلد ۱۸ (تهران: مجلس شورای امنی، ۱۳۳۶)، صفحه‌های ۳۲۶-۳۲۰.

انگیزش کردند.

«شفتی» ادعا داشته است که در غیاب امام مهدی قائم (امام زمان) او دارای همان حقوق و اختیارات او میباشد. «شفتی» تا اندازه‌ای قدرت بهم‌زده بود که سه نفر از علمای زمان خود را بمنظور تأمین منافع خویش تکفیر و آنها را از میدان بدر کرد. نویسنده‌گان مذکور نوشته‌اند، افرادی که در اصفهان به حکم «شفتی» تازیانه زده شده‌اند، از حساب بیرون است. «شفتی» با دستهای خود شمار یکصد و بیست نفر را به اتهام ارتکاب اعمال غیر شرعی کشته است. نکته بسیار شگفت‌انگیز در روش اجرای مجازات‌های او این بوده که وی نخست با اصرار و ملایمت زیاد و ذکر اینکه خودش در روز قیامت نزد جدش برای مشهین شفاعت خواهد کرد، آنها را وادر باعتراف مبکره و سپس آنها را بیشتر با حال گریه با دستهای خود گردن میزده است.

پیش از «شفتی» در تمام درازای دوازده قرن تاریخ اسلام، عنوان «حجت‌الاسلام» تنها به یکفر داده شده بود و آنهم امام غزالی بود. ولی پس از زمان شفتی هر آخوند، روضه‌خوان و ملاّتی را «حجت‌الاسلام» مینامند.

این بود، شرح حال یک آخوند و آنهم نه یک آخوند عادی، بلکه یک «حجت‌الاسلام»، روزستانی‌ها، کلاشی‌ها و ستدینی‌هائی که این آخوند به نام خمس و زکات و سهم امام، رد مظالم و غیره از مردم ساده و بیچاره نموده، بجای خود، ولی آیا قابل تصور است که یک ملاّتی غیر مستول بدون دادگاه، وکیل مدافع، زندان و تشریفات دادرسی، یکصد و بیست نفر را با دستهای پلید خود به نام دین و مذهب قصاصی کند؟ آیا خمینی و دارودسته‌اش با جنایاتی که در کشور ما مرتکب شدند، روی این ملاّتی جنایت پیشه را سفید نکرده‌اند؟ مادام «رونالد» یکی از انقلابیون بزرگ فرانسه بود که پس از روی کار آمدن «روپسیر» مانند سایر افرادی که در انقلاب کبیر فرانسه سر به گیوتین باختند، او نیز اعدام شد. هنگامی که او را برای اعدام به سوی گیوتین میبردند، اظهار داشت: «ای آزادی! چه جنایاتی که به نام تو مرتکب نشده‌اند!» و من نویسنده این کتاب باور دارم، باید گفت: «ای دین و مذهب! چه سیلاب‌های خونی که مردان خدا (الله) به نام تو جاری نکرده‌اند!»

دین و مذهب در اصل برای آن بوجود آمد که به مردم درس خداشناسی داده و ارزش‌های اخلاقی و معنویات را بین افراد بشر گسترش دهد، ولی براستی و بدون تردید میتوان گفت که تا کنون هیچ پدیده‌ای پیش از دین و مذهب در دنیا سبب خونریزی و

آدم‌کشی نشده است.

نویسنده این کتاب آخوندها و ملأیان شیعه‌گری را مسئول افسون شدگی و فریب‌خوردگی ذهنی پیروان شیعه‌گری نمی‌شناسد، بلکه تقصیر خرد باختنگی مردم را متوجه قربانیان این فریبکاری، یعنی خود آنهایی که هنوز دنیاهروی این افراد هستند میداند. زیرا آخوندها در واقع مانند آشپزی هستند که بدون حساسیت وجودانی با مواد تقلبی و غیرسالم غذا تهیه می‌کند و با افزودن ادویه دلپذیر، طعم و صورت ظاهر فریب به آن میدهد و بمنظور تأمین منافع فردی خود آنها را به خورد مردم میدهد. حال اگر افراد مردم به فریبکاری چنین آشپزی پی برندند، ولی با این وجود مشتری پایدار غذای او شدند، گناه تباء کردن تدرستی و آسودگی بهداشت جسمی مردم را نمیتوان تبا در عمل آن آشپز جستجو کرد، بلکه این گناه خود مردم است که به خرید کالای فاسد چنین انسان دغلکار و دون سرشتی ادامه میدهدند.

فلسفه و نویسنده‌گان، سرشت و خری بشر را سرکش و ستمکار بر می‌شمارند. «داستایوفسکی» در کتاب قماربار، میگوید: «وحشی‌گری، زورگویی و کاربرد قدرت بیحدّ حتی روی یک حشره برای بشر لذت آفرین است. بشر در ذات ستمکار بوده و دوست دارد شکنجه‌گری کند.» «زیگموند فروید» از قول «تیتوس پلاتوس» نمایشنامه‌نویس معروف رومی قبل از میلاد مسیح، در کتاب خود تمدن و نارضائیهای آن، مینویسد، Homo homini lupus، یعنی «بشر برای همنوع خود حکم گرگ را دارد.» «سنت آگوستین» تیز میگوید: «اگر به‌خاطر ترس از قدرت دولت نبود، افراد بشر مانند ماهی‌ها یکدیگر را میدریدند.»

بنظر میرسد، آخوندها و آنهایی که عنوان پیامبر، امام و نماینده خدا به خود می‌بندند، برای ارضای این فروزه ذاتی بشر، روشی بسیار راحت و آسان در اختیار داشته باشند. زیرا در حالیکه یک انسان عادی با زور بازو و نیروی بدنه به شخص دیگری زورگویی و ستمگری کرده و او را قربانی خوی تجاوزگری خود قرار میدهد و ویرا از حقوق فردی، مادی و اجتماعی اش محروم می‌سازد، ولی آخوند و امام و پیامبر، انسانهای هوشمند و زیرگی هستند که خوی تجاوزگری خود را با سلاحی بمراتب خطرناک‌تر، ولی بسیار خوش‌ظاهر تر از زور بازو و نیروی بدنه افراد عادی راضی می‌کنند. بدین ترتیب که نخست با حربه فریبند و افسونگر خدا و دین و مذهب، خرد افراد مردم را می‌ربایند، سپس این افراد خرد باخته را آلت هدفهای مستعدیتی خود می‌سازند و آنگاه بدست داوطلبانه آنها به آسانی

به منافع فردی و نفوذ اجتماعی خود جامعه عمل می‌پوشانند. بعبارت دیگر، در حالیکه افراد عادی مردم با زندگانی باز و نیروی جسمی خود به حقوق فردی، مادی و اجتماعی دیگران تجاوز می‌کنند؛ آخوند، ملا، امام و پیامبر با چراغ بهانجام این هدف می‌پردازند و از اینروست که کالاهای گزیده‌تری را پیش می‌کنند. زیرا نخست خرد افراد مردم را می‌ربایند و پس از آن دیگر رباش سایر دارائی‌های مادی و یا معنوی آنها برایشان بسیار آسان خواهد بود. برای مثال، در حالیکه یک شخص کلامبردار باید به انواع حیله‌ها و ترفندها برای رباش اموال دیگران توسل جوید، ولی پیامبر به راحتی از جانب الله آیه‌ای نازل می‌کند و یکی از وظائف مؤمنان به دین را صدقه دادن به پیامبر بر می‌شمارد. (آیه ۱۰۴ سوره توبه و آیه ۱۳ سوره مجادله.)

خوبشختانه، فجایعی که آخوندها و ملأیان پس از رویداد سال ۱۹۵۷ در ایران مرتکب شدند، پنجه‌های آغشته به خون آنها را برای همه باز و آشکار کرده است. ولی اگر باز هم افراد مردم به دنباله‌روی و پیروی از آنها ادامه دهند، همانگونه که گفته شد، تقصیر متوجه خودشان خواهد بود، نه آنها که به اصطلاح خود را روحانی نامگذاری کرده و در راه تأمین منافع فردی و گروهی و استوار کردن نفوذ اجتماعی خود با حریبه فریبندۀ خدا و دین و مذهب، نخست خرد و سپس به آسانی سرمایه‌های مادی و معنوی آنها را پیش می‌کنند.

بدیمی است گناه دیگری که در این جهت میتوان به گردن آخوندها استوار کرد، گستاخی آنها در مبالغه‌گوئی و تبلیغ روشی است که خود آنرا «محال عادی» در برابر «محال عقلی» خوانده‌اند. فهمها «محال» را بهدوگونه بخش می‌کنند: «محال عقلی» و «محال عادی». «محال عقلی» رویدادی است که امکان انجام آن وجود ندارد و به باور آنها حتی از عهده پیامبران نیز خارج است. مانند اجتماع نقیضین، یعنی اینکه روز و شب در یک زمان و در یک مکان بوجود آیند. «محال عادی» آنست که تحقق آن از نظر عقلی امکان پذیر باشد، ولی افراد پسر به مشاهده آن خونکرده باشند. مانند اینکه پسر عادت نکرده است، بازگشت مردگان را بینند، و یا سخن گفتن کودکی را در هنگام زایش مشاهده کند و یا اینکه عصائی بهازدها تبدیل شود. «محمد جواد معنیه» میتواند، عیب کار آنچاست که افراد پسر فکر می‌کنند هر چیزی که امکان آن از نظر عادت محال باشد، از دیده خرد نیز امکان ناپذیر است.

در اینجا باید از این سفسطه‌گران ترفند باز پرستش کرد، آیا هیچ عقلی میتواند

بپذیرد که در هنگام ظهور امام زمان (گذشته از جنبه تخیلی وجود او) خوشید از مغرب طلوع کند! و آیا هیچ انسان خردوری میتواند باور کند که میان «محمد حنفیه» و «امام زین العابدین» در باره امامت اختلاف بوجود آمد، حکمت را نزد «حجر الاسود» برداشت و این سنگ به سود «امام زین العابدین» داوری کرد؟ و آیا هیچ بجهاتی میتواند باور کند، الاعنی در این دنیا وجود داشته باشد که بین دو گوش او یک میل فاصله باشد؟ آیا هیچ عقلي میتواند بپذیرد که حسین بن علی در میدان جنگ کربلا دچار استقصاء شد، ولی برای اینکه ثابت کند در راه خدا و برای اسلام مأموریت دارد تن به کشنیده، انگشتان دستش را به سوی پائین گرفت و از توک آنها آب به پائین سرازیر شد؟ آیا این یاوه‌های نابخداهای را که در بیمارستانهای روانی نیز برای آنها نمیتوان خریداری یافتد، میتوان زیر مبحث‌های «محال عقلی» و «محال عادی» طبقه‌بندی نمود؟ باشد در عصری که جهانیان با شتاب به سوی روشنگری و پیشرفت میازند، ما هم به خود آئیم و خرد خویش را از اسارت شعبدۀ بازان مذهبی و فربیگران روحانی آزاد سازیم.

ازدواج متنه (صیغه)

یکی دیگر از موارد اختلاف بین پیروان مذاهب تسنن و شیعه‌گری، «ازدواج متنه» و یا «صیغه» میباشد. «متنه» در زبان تازی از مصدر «متاع» گرفته میشود و معنی «جنس» و «کالا» میدهد. از نظر اسلام و آخوند زن و سیله ارضای شهوت مرد و تولید مثل است. از اینرو وجود زن برای مرد، در واقع مانند وجود یک «متاع» و یا «کالا» است. بهمین جهت برای ازدواج مؤقت مرد با زن که ممکن است، تنها برای یک نوبت همخوابگی انجام شود، واژه «متنه» به معنی «متاع کوچک و مؤقت» گزینش یافته است. پیروان مذهب تسنن با ازدواج متنه مخالفت کامل دارند، ولی این گونه ازدواج بین شیعیان شیعی فراوان دارد.

فقهای مذهب شیعه مشروعیت ازدواج مؤقت و یا متنه و یا صیغه را بر پایه قدرت و اختیاری که در اجتیاد دارند از تفسیر آیه ۲۶ سوره نساء گرفته‌اند. آیه مذکور حاکی است: «وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ إِلَّا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ كِتَابَ اللّٰهِ عَلَيْكُمْ وَأَحْلَلَ لَكُمْ مَا وَرَأَةَ ذَلِيلُكُمْ

^۱ ملأحمد باقر مجلسی، بحار الانوار، جلد سیزدهم، مهدی موعود، ترجمه علی دوائی (تهران: دارالکتاب الاسلامی، بدون تاریخ)، صفحه ۴۲۰.
^۲ همان کتاب، صفحه ۹۶۸.

آن تَسْتَوْاٰ يَأْمُلُكُمْ ثَعَبِينَ عَنْ مَسْيَحِينَ فَمَا أَسْتَمْتَعُمْ بِهِ
فِي صَّفَةٍ وَلَا جُنَاحٌ عَلَيْكُمْ فِيمَا تَرَصَّدُمْ بِهِ مِنْ أَعْذُوْلَفَرِيْضَةٍ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيْمًا»

ترجمه فارسي آيه مذکور بدین شرح است: «ازدواج زنان شوهردار برای شما منع میشود، بجز زنهاي که دست راست شما مالکیت آنها را بر عهده دارد، اما سایر زنان برای شما حلال هستند بهشرط اينکه نسبت به آنها هدف شهواني نداشته باشيد بلکه با آنها با پاکدامنی ازدواج کنيد. دادن هدية به آنها وظيفة شumas است، اما حد اين عمل مربوط به توافق بين شما و زن مورد نظر است و البته در حدی که بين شما و زن مذکور توافق حاصل میشود، گناهی برایتان وجود ندارد.»

مفسران قرآن عبارت «دست راست» را به زنهاي که در جنگها دستگیر میشوند، تعیير کرده‌اند. تاریخجه و منشاء تفسیر این آيه بر میگردد به صدر اسلام و زمان محمد بن عبد الله. شرح موضوع بدینقرار است که در زمان خود محمد بن عبد الله، برپایه آن قسمت از آيه مورد نظر که دلالت بر «حصول رضايت زن برای ازدواج با دادن هدية و مال به او» را دارد، ازدواج متنه و یا موقتی برقرار بود، ولی این روش نابخردانه فردی و اجتماعی، براستی آنقدر از نظر ارزشهاي انسانی و آثار اجتماعی آن، رشت و زبان آور بود که عمر بن الخطاب، خلبنه دوم در زمان خلافت خود، آنرا منع کرد و گفت: «مُعْتَنَانِ مُحَلَّتَانِ كَانُوا عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ أَنَّا أَحْرِمْهُمَا وَأَعَاقِبُ مَنْ يَفْعَلُهُمَا: مُنْتَهَى الْعَجَّ وَمُنْتَهَى النِّسَاءِ».» يعني «دو متعه در زمان یامیر حلال بود، ولی من آنها را حرام و ارتکاب کننده آنها را مجازات میکنم. آندو عبارتند از: «حجٰ تعقیع و متعه زنان.»

بعدها فقهای شیعه‌گری برپایه آن قسمت از آیه مذکور که میگوید: «فَمَا أَسْتَمْتَعُمْ بِهِ مِنْ فَتَنُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ...»، يعني میل مرد به زن برای پیوند جنسی با او و رضايت زن برای ورود به رابطه مذکور را برپایه توافق زن و مرد روی مال و هدیه جائز دانسته است، ازدواج موقت و یا «متعه» را از نظر قانون شرع اسلام مجاز اعلام کردند.

شیخ صدقی در کتاب من لا يحضره الفقيه که یکی از چهار کتاب مقدس فقه شیعه‌گری را تشکیل میدهد، نوشه است، امام جعفر صادق گفته است، کسی که بهرجعت ما ایمان ندارد و متعه (عقد موقت) را حلال ندادند از ما نیست.

گروهی از پژوهشگران، «صیفه» و یا «ازدواج متنه» را یک نوع کلاه شرعی برای فحشه و گروه دیگری که با نظر ملايم قر و مثبت تری به این پدیده می‌نگرند، آنرا وسیله‌ای برای رواج فحشه بر شعرده‌اند. با توجه به اینکه در ازدواج متنه؛ نفقة، طلاق و ارث وجود

ندارد و درحالیکه در ازدواج دائم، زن مدت سه ماه و ده روز عده نگه میدارد، در ازدواج متعه عده تنها ۴۵ روز است، میتوان گفت که ازدواج «متعه» یک نوع فحشاء شرعی است که نه تنها به ارزش‌های انسانی زن داغ نگ میزند و شخصیت او را لکه‌دار میکند، بلکه از نظر روانی نیز سبب میشود که چون زن بدن خود را در برابر گرفتن مبلغی پول، برای مدت معینی به مرد میفروشد و آلت ارضاه نفسانیات مرد میشود، در خود احساس حقارت و خود کم‌بینی میکند و این امر ممکن است سبب بسیاری از ناراحتی‌های روانی برای او بشود.

نویسنده از افراد آگاه شنیده است که قربانیان این روش غیر اخلاقی معمولاً در مراکز مذهبی، مانند صحن‌های مزارهای امام‌ها، امامزاده‌ها، مساجد و روضه‌خوانیها متمرکز میشوند و مردهایی که در جستجوی چنین زنگاهی هستند، در اماکن مذکور به شکار آنها می‌پردازند، نویسنده خود در زمانی در محوطه سبز اطراف حرم امام رضا در شهر مشهد سرگرم قدم زدن و بررسی چگونگی اوضاع و احوال آنجا بودم که ناگهان زن سالخوردگانی به من نزدیک شد، نخست فکر کردم شاید او قصد گدانی دارد، ولی مشاهده سرووضع تا اندازه‌ای آراسته‌اش مسیر فکری ام را تغییر داد، پس از پایان سخنانش، برایم روشن شد که تمام ابعاد فحشاء عادی در ازدواج صیغه و یا «متعه» نیز وجود دارد، خوانندگان ارجمند بخوبی میتوانند، سخنان آن زن را حدس بزنند، وی اظهار داشت: «اگر شما به صیغه نیاز دارید، من خانم جوان، محترم و خوش اخلاقی را می‌شناسم و حاضرم او را به شما معرفی کنم.»

اگر نویسنده بخواهم تمام واقعیت را شرح دهم باید اضافه کنم که من از روی کنجه‌کاوی پرسش کردم: «شرایط انجام این کار چیست؟ چقدر هزینه آن خواهد شد و آیا شما نیز انتظار دریافت پاداشی را دارید یا نه؟» پاسخ داد: «شرایط موضوع بستگی به میل و اراده و رضایت شما و آن خانم دارد و من در این باره نمیتوانم چیزی بگویم. ولی مورد دوم، یعنی پاداش من، بستگی به لطف و کرم شما دارد.»

آنچه که از مفهوم آیه ۲۶ سوره نساء و روش انجام تشریفات این عمل بر می‌آید آنست که در این بحث به اصطلاح شرعی، تنها عامل «پول» یعنی مرکز ثقل فرهنگ تازی مورد توجه قرار دارد، بعبارت دیگر، اگر زن و مرد در هنگام عقد قرارداد همخوابگی روی دادو گرفت پول، توافق کنند عمل شرعی بوده و آنها میتوانند به گونه شرعی و آزادانه با یکدیگر پیوند جنسی برقرار کنند، ولی اگر پیش از پیوند جنسی بین زن و مرد در باره

بول گفتوگو و توافق نشود، آنوقت عمل غیر شرعی بوده و «شلاق» در انتظار همگانی، جای «بول» را خواهد گرفت.

به حال، صیفه و یا فحشاء شرعی یک رسم ناپسند اجتماعی و از پس‌مانده‌های رسوم و آداب بیابانی تازیهای ۱/۴۰۰ سال پیش صحراهای عربستان است که بر فربودی بانوی والای ایرانی سنگینی میکند و در دگرگوینهای اجتماعی و فرهنگی که با فروپاشی رژیم فاسد آخوندیسم در ایران روی خواهد داد، این رسم ناشایست تازی‌نشان نیز باید از فرهنگ تابناک ایرانی زدوده شود.

تفیه

حیلت و مکر است فقه و علم و خوبی او
نیست ذانا که او محتال یا مکار نیست
ناصر خسرو

واژه «تفیه» در زبان عربی از ریشه «اتفاق، یتفق» به معنی «محافظت کردن خود» گرفته میشود و واژه مهم «تفقا» به معنی «پرهیزکاری و یا خدا ترسی» نیز از همان ریشه گرفته میشود. ولی، مفهوم مذهبی این واژه در شیعه‌گری «پنهان کردن عقیده و ایمان» میباشد. بین تمام مذاهب و ادبیان جهان، اصل «تفیه» تنها بوسیله پیروان مذهب شیعه بهمورد اجرا گذاشته میشود. فقهاء و بنیانگذاران شیعه‌گری در دفاع از اجرای عمل «تفیه» بوسیله پیروان این مذهب میگویند، چون گروندگان مذهب شیعه‌گری نسبت به پیروان مذهب تسنن در اقلیت بوده و پیوسته بسبب عقاید ویژه مذهبی خود، مورد آزار و اذیت آنها قرار گرفته‌اند، از این‌رو برای نگهداری از خود و جلوگیری از نابود شدن اصول و عقاید شیعه‌گری بوسیله پیروان تسنن، به‌اصل «تفیه» و کتمان کردن عقاید مذهبی خود روی آورده‌اند.

در برابر استدلال مذکور، منتقدان اصل «تفیه» معتقدند که پناهجویی پیروان شیعه‌گری به‌اصل «تفیه»، روش بسیار ساده‌ای است که آنها را در برابر معتقدات پیوح و بی‌اساسیان نسبت به‌اصول اسلامی حفظ میکند. بویژه اینکه چون پیروان شیعه‌گری، هیچ دلیل و منطق خردگرایانه‌ای ندارند که ثابت کنند، محمد بن عبد الله پیامبر اسلام،

علی بن ابیطالب را به جانشینی خود برگزیده، از این‌رو هر زمانی که با موضوع حقائیق غیر قابل انکار خلافت ابوبکر پس از محمد بن عبدالله و اینکه خود علی با سه خلیفه پس از محمد بیعت کرده و خلافت آنها را تأیید نموده است، روپرور می‌شوند، به تقیه می‌بردازند و می‌گویند خود محمد نیز اصل «تقیه» را تأیید کرده است.^۷

پیروان شیعه‌گری عفینه دارند، علی بخاطر جلوگیری از خونریزی، به «تقیه» پرداخت و در برابر خلفای سه گانه‌ای که پس از محمد خلافت را از او رباش کردند، به جنگ و مبارزه دست نزد بدین ترتیب، اگرچه شیعban خود را پیرو علی میدانند، ولی هر زمانی که سخن از رباش حقائیق علی بوسیله خلفای سه گانه بیان می‌آید، علی را به ترسوی و بی کفایتی محکوم کرده و بر خلاف اینکه ادعای می‌کنند، علی دوست هستند، همانگونه که نسبت به سایر مسلمانان ابراز نفرت می‌کنند، علی را هم مورد تنفس قرار می‌دهند.^۸

معین‌الدین میرزا مخدوم در *النواضیل لبيان الروااید*^۹ مینویسد، یکی از موارد سوء استفاده پیروان شیعه‌گری از اصل «تقیه» انکار رابطه دوستانه بین علی بن ابیطالب و عمر بن الخطاب، خلیفة دوم مسلمانان است. زیرا، علی دختر خود «امه کلثوم» را در دوازده سالگی با نهایت میل و رغبت به عقد ازدواج عمر درآورد و این ازدواج سبب نزدیکی ویژه‌ای بین علی و عمر شد. ولی، چون پیروان شیعه‌گری نمیتوانند اعتراف کنند که علی و عمر دارای روابط نزدیک دوستانه بودند، از این‌رو می‌گویند، علی بن ابیطالب دخترش را به پیروی از اصل تقیه به عقد ازدواج عمر درآورده است. اگر عقايد شیعban در این باره درست باشد و علی روی اصل «تقیه»، دخترش «امه کلثوم» را به عمر به زناشویی داده باشد، در اینصورت باید گفت که بین عمر و «امه کلثوم» عقد ازدواج صحیح و شرعی وجود نداشته و «امه کلثوم» با آگاهی کامل پدرش علی و برادرانش حسن و حسین با عمر رابطه زنا داشته است، نه زناشویی شرعی. «میرزا مخدوم» می‌افزاید، چگونه شیعban میتوانند باور کنند که علی دخترش را به پیروی از اصل «تقیه» به عقد ازدواج عمر درآورده و اهل بیت

^۷احمد بن زینی دهlan، رساله فی كبيّات المناظره مع الشیعه والرّاد عليهم (قاهره: ۱۳۲۳)، صفحه‌های ۴۵-۴۶.

^۸ابوالحسین محمد بن احمد السلاجی، الشیعه والرّاد علی اهل الامری والقضاء، به کوشش دبرینگ (استانبول، ۱۹۳۶)، صفحه‌های ۲۴-۲۵.

^۹Quoted by Kohlberg, *Belief and Law in Imami Shi'ism*, p. 395.

محمد که به خانواده عصمت معروف استند، به پذیرش این عمل تن در داده‌اند؟^{۱۰} تاریخچه تفیه‌گری در مذهب شیعه از زمان محمد باقر و جعفر صادق، امام‌های پنجم و ششم شیعیان آغاز می‌شود. در این زمان شیعه‌گری بعنوان یک مذهب مستقل با بعرصه وجود نهاد و پیروان مذهب مذکور، بی‌رحمانه بوسیله امویان و عباسیان مورد آزار و اذیت قرار گرفتند. از این‌رو، دو امام مذکور به پیروان خود توصیه کردند که یا در برابر مخالفان عبیدتی و مذهبی خود، آثین دینی خوش را کتمان کنند و یا به‌اجرای اصل «تفیه» بپردازند. نکه مهم در باره اصل «تفیه» آنست که این روش برای پیروان مذهب شیعه‌گری بیشتر جنبه عقیدتی و معنوی دارد، نه یک روش ساده عملی. در مذهب شیعه‌گری روش «تفیه» بر پایه سه آیه قرآن استوار شده است. آیه‌های مذکور و ترجمه فارسی آنها به‌شرح زیر است:

آیه ۲۸ سوره آل عمران: « لَا يَحِلُّ لِلْمُؤْمِنِ أَنْ يَكْفُرَ بِأَنَّهُ مِنْ دُونِ الْقَوْمِينَ وَمَنْ يَعْمَلْ مُكْرَباً فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ لَا يَكُونُ مَتَّهُرًا فَتَسْأَلُهُ وَيُحَدِّثُكُمُ اللَّهُ تَعَالَى إِلَيْهِ أَمْمُوْلَهُ الْمَعْصِيُّ ».

«نَبِيٌّ مُّؤْمِنٌ (اهل ایمان) را نادیده بگیرید و با کافرین دوستی گزینید و هر کس چنین کند رابطه او با خدا قطع خواهد شد، مگر اینکه این کار برای پرهیز از شر کافران انجام بگیرد و خدا شما را از مكافات می‌ترساند و بازگشت همه به‌سوی خدا خواهد بود.»

آیه ۱۰۶ سوره نحل: «مَنْ كَيْفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مِنْ أَكْثَرِهِ وَقْلَهُ مُظْمَنٌ بِالْإِيمَانِ وَلِكُنَّ مَنْ شَرَحَ إِلَى الْكُفَّارِ صَدَرًا فَعَلَيْهِمْ عَذَابٌ مِّنْ أَنَّ اللَّهَ وَلَهُ عَذَابٌ عَظِيمٌ».

«هر کس به‌خدا ایمان آورده نه به‌زیان، بلکه از روی اجبار کافر شود و ایمانش در دل ثابت بماند (هائند یاسر عمار) یا با اختیار و هوای نفس دلش آکنده به‌ظلمت کافر شود، بر آنها خشم و غضب خدا و آتش سخت دوزخ خواهد بود.»

آیه ۲۸ سوره مؤمنون: « وَقَالَ رَجُلٌ مُّؤْمِنٌ يَقُولُ إِنِّي أَنَا فِي عَوْنَوْنَ كَمْ لَمْ يَعْلَمْ أَنَّهُ أَنْتَ أَنْتَ الَّذِي يَقُولُ رَبِّيَ اللَّهُ وَقَدْ جَاءَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ مِنْ رَبِّكُمْ وَإِنْ يَأْكُلْ سَكَنْدِرًا فَعَلَيْهِ كِيدَرًا وَلَدَنْ يَأْكُلْ صَادِقًا يُؤْمِنْتُكُمْ بَعْضَ الَّذِي يَعْدُكُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهُدُي مَنْ هُوَ سَفِيقٌ كَذَّابٌ ».

«و مردمؤمنی از آل فرعون که ایمانش را پنهان میداشت به‌فرعونیان گفت، آیا مردی را به‌جرم اینکه می‌گوید بپروردگار من خداست می‌کشید در صورتیکه با دلائل روش از جانب خدا نزد شما آمده است. اگر او دروغگوست، گناه دروغش بر خود اوست (لیکن) اگر

راستگو باشد از آنچه شما را بر حذر میدارد، بر شما واقع خواهد شد و خدا مردم ستمکار دروغگو را هرگز هدایت نخواهد کرد.»^{۱۰۶} مفسران شیعه قرآن عقیده دارند، آیه ۱۰۶ سوره نحل به «عمارین یاسر»، یکی از باران محمد بن عبدالله و از پیروان مهم علی مربوط می‌شود. «عمارین یاسر» مرد سالم‌خورده و علیلی بود که بوسیله قریشی‌ها دستگیر شد و زیر شکنجه آنها اعتراف کرد که به اسلام ایمان ندارد و خدایان اجدادی قریشی‌ها را پرستش می‌کند. ولی، محمد از گفته او دفاع کرد و اظهار داشت، «umar سرتاپا یکبارچه ایمان است.

پیش از اینکه این بحث را ادامه دهیم، باید به این نکته اشاره کنیم که هر انسانی که از شعور نسبی برخوردار باشد، تردید نخواهد کرد که متن این آیه‌ها به انسان درس ناجوانمردی و بشت بازدن به اصول اخلاق و شرافت و ارزش‌های انسانی را میدهد. زیرا، چنگونه انسانی که نسبت به دیگری احساس دشمنی، کینه‌توزی و یا دست کم نفرت دارد، می‌تواند با دروغ و حیله و تزویر خود را دوست و یار او نشان دهد و در ضمن شرافت و جوانمردی خود را حفظ کند. و آیا از نظر اخلاقی درست است، کسی که نسبت به دیگری احساس دشمنی دارد، نظر او را با ظاهر به روش دوستانه به خود جلب کند و سپس در عالم دوستی او را فریب دهد و در باره وی روش دژآهنگ بکار ببرد؟ آیا هنگامی که انسان خود را در کنار شخصی فرار میدهد که آن شخص در باطن با او دشمن، ولی در ظاهر خود را دوست او نشان میدهد، می‌تواند هنگام آمیزش با چنین شخصی، از اذیت و آزارش مقصون بوده و امنیت جسمی، جانی و غیره داشته باشد. این روش یکی از فروزه‌های تازیه‌ای یا بابانی است که به قول «الكتابی» یکی از شعرای دوره جاهلیت برای بدست آوردن چند خرما از بشت بیکدیگر خنجر میزدند. این همان روشی است که محمد بن عبدالله برای از پادر آوردن دشمناش مانند، «کعب‌بن اشرف»، «عصما دختر مروان» و «ابوعفک»^{۱۰۷} بکار برد و سپس این روش ورخج و ناانسانی را در متن آیه‌های مذکور قرار داد.

امام جعفر صادق نیز با الهام از آیه ۱۳ سوره حجرات که می‌گوید: «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَنْفَقُكُمْ.»^{۱۰۸} یعنی «براستی که گرامی‌ترین شما نزد خداوند پرهیز کارترین شماست،» گفته است: «انْ أَعْمَلُكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَنْفَقُكُمْ.» یعنی «شایسته‌ترین شما از لحاظ

^{۱۰۶} برای آگاهی از روش ناجوانمردانه کشتن این افراد به کتاب زیر مراجعه فرمائید: دکتر روشنگر، کورسی بزرگ و محمد بن عبدالله (مانفراستکو؛ انتشارات پارس، ۱۳۹۹)، صفحه‌های ۵۵-۵۹.

انجام وظائف مذهبی نزد خداوند کسی است که بخوبی فقیه کند.^{۱۵} «گفته‌های دیگری نیز در موضوع «فقیه» به سایر امامها استناد داده شده است. مانند «لایمان لمن لاقبیه له»، یعنی «کسی که فقیه نکند ایمان ندارد.» و «لادین لمن لاقبیه له.» یعنی «کسی که ایمان نداشته باشد فقیه نخواهد کرد.»^{۱۶} همچنین «مثل مؤمن لاقبیه له کمثل جسد لارأس فیه.» یعنی «کسی که فقیه نکند مانند جسدی است که سر نداشته باشد.»^{۱۷} شیخ صدق، یکی از بزرگترین فقهای شیعه گفته است: «نسخ تقبیه تا ظهور امام زمان که مذهب شیعه دین همگانی نخواهد شد، مجاز نخواهد بود.»^{۱۸}

«فقیه» آنقدر در شیعه‌گری رواج دارد که براستی میتوان سنتی‌ها را شیعیانی دانست که در حال «فقیه» هستند. پیروان شیعه‌گری معتقدند، غیبت به اصطلاح امام زمان در سال (۲۶۰ هجری قمری / ۸۷۴ میلادی)، تقبیه‌ای بوده که برای حفظ جان وی انجام گرفته است.

نکته شایان توجیهی که در باره اصل «فقیه» در مذهب شیعه‌گری وجود دارد و هرگونه پدآندی را از پیروان این مذهب سلب میکند، آنست که شیعیان نه تنها این اصل را در برابر مخالفان خود، بلکه بین خود نیز بکار می‌بندند. برای مثال، در حدیث آمده است که سلمان فارسی که از یاران نزدیک محمد بن عبد الله و علی بن ابیطالب بود، آگاهی‌های دانش ویژه خود را حتی از ابوذر غفاری که او نیز از یاران و نزدیکان محمد و علی هر دو و نیز همیار خود سلمان فارسی بود، پنهان میکرد. دلیلی که از قول امام زین العابدین برای این امر آورده شده، اینست که چون ابوذر غفاری توانانی نداشت، اهمیت دانش سلمان فارسی را درک کند، از اینرو هرگاه از دانش او آگاهی مییافت، مجبور بود، یا اور اسباب داشتن آگاهی‌های مذکور سرزنش کند و یا بعنوان یک رافضی او را بکشد. در واقع، امام زین العابدین با این گفته خواسته است بگوید که اگر ابوذر غفاری میدانست در افکار سلمان فارسی چه میگذرد، او را میکشد و بنابراین سلمان فارسی با پنهان نمودن افکار

^{۱۵} محمد بن مرتضی محسن الفیض، تفسیر الصافی (ایران: ۱۸۹۳)، صفحه ۴۹۱.

^{۱۶} احمد بن محمد الباقر، المحسن، به کوشش محمد صدیق بحرالعلوم (نجف: ۱۹۶۱)، صفحه ۲۰۳.

^{۱۷} الحسن بن علی عسکری، تفسیر (هندستان، لاکنچه: ۱۸۹۳)، صفحه ۱۱۳.

^{۱۸} Goldziher, "Da Prinzip der Tikjja im Islam, ZPMG 60," (1906), p. 218.

خود از سلمان فارسی، «تفیه» کرده است.^{۱۲}

علامه ملا محمد باقر مجلسی که سرآمد فقهای شیعه بشمار می‌رود، افسانه شیرین و شگفت‌انگیزی در باره علامت ظهور امام زمان در جلد سیزدهم بحوار الانوار^{۱۳} بیان کرده و در ضمن بیان افسانه مذکور نکته‌ای در باره چیزگونگی تفیه کردن امام رضا شرح داده که یادآوری و بازنمود آن بسی دل‌انگیز به نظر میرسد. مجلسی مینویسد، «بزنطی» در کتاب قرب‌الاسناد، روایت می‌کند که امام رضا به او گفته است، جدش امام جعفر صادق از امام محمد باقر نقل کرده است که نخستین علامت ظهور امام دوازدهم، سال ۱۹۵ خواهد بود که در این سال بنی هاشم جلای وطن می‌کنند و «در سال ۲۰۰ خدا هرجه می‌خواهد می‌کند.»

بدیهی است به گونه‌ای که میدایم، نه تنها اکنون آن سالها سیری شده، بلکه سده‌ها نیز از آن زمان می‌گذرد و هنوز از ظهور امام زمان، غیر از افسانه‌های ملا‌یان شیعه‌گری اثری دیده نشده است. آنوقت، مجلسی زیر عنوان «توضیح مؤلف» در باره حدیث مذکور مینویسد، منظور از علامت ظهور امام زمان در سال ۱۹۵، نزاع بین امین و مامون بر سر خلافت بوده است که بر اثر آن بسیاری از بنی عباس جلای وطن کردند. سپس وی می‌افزاید، امام رضا از روی تفیه بنی هاشم را نام برده است.

از شرح افسانه سرگرم کننده مذکور و توضیح مجلسی، دست کم دو نتیجه ساده گرفته می‌شود: ۱ - دروغها، مکرها و روش‌های حیله‌گرانهای را که امامها برای فریب دادن پیروان خود بکار برده‌اند، باید حمل بر تفیه کرد. ۲ - ارتکاب مکر و حیله بوسیله امامها، چون به سریوش شرعی تفیه هزین است، ساحت ذاتی معصومیت، بیگناهی و تزه امامها را خدشه دار خواهد کرد.

پایه و اساس مذهب شیعه‌گری، براسنی آنقدر سست و بی‌بنیاد است که فقهای مذهب تشیع در پاسخ به انتقادات تئوی مذکور درمانده شده و بغير از انتکاء به اصول جزئی آیات قرآن و احادیث باقیمانده از امامها چاره دیگری ندارند. برای مثال، «هنری کوربین» از اسلام‌شناسان مذکور می‌گوید: «اگر آموزش‌های امامها به گونه‌ای که خودشان ادعای می‌کنند، تنها شامل اصول و احکام شرعی و چیزگونگی اجرای آنها می‌شند، هیچ دلیلی

^{۱۲}کلبی، اصول کافی، جلد اول، صفحه ۱۰۱ حسین بن محمد نوی طبرسی، فتاوی الرحمان من فضائل سلمان (تهران: ۱۲۸۵)، صفحه‌های الف ۲۸، ب ۱۷.

^{۱۳}مجلس، مهدی موعود.

وجود نداشت که آنها به اصل تقیه نیاز داشته باشند»^{۱۸} نویسنده‌گان دیگر می‌گویند، اگرچه آیات قرآن، احادیث امامها و تفسیرهای فقها حاکم بر اینست که تقیه باید به گونه استثنای در حالت ناجاری بکار رود، ولی اصل مذکور در شیعه‌گری به شکل قاعده‌ای درآمده که هرگاه مصلحت شخصی افراد ایجاد کند، از آن برای منافع شخصی خود بهره خواهد گرفت، به گونه‌ای که میتوان گفت، تقیه جای خود را در شیعه‌گری به ربا و دوروثی و قرس داده است.

پاتوچه به شرح بالا بقول یکی از نویسندگان، امروز تقیه از پوشش مفهوم پیشین خود که کنمان معتقدات مذهبی برای حفظ خود از خطر می‌بایشد، خارج و دارای مقاهم گوناگونی شده است. این مقاهم را به چهار گروه میتوان بخش کرد: (۱) تقیه اکراهیه، (۲) تقیه خوفیه، (۳) تقیه کتمانیه، (۴) تقیه مداراتی.

«تقیه اکراهیه» عبارتست از اجرای دستور یک فرد ظالم، برای حفظ جان خود از خطر نابودی. اگرچه تعریف این نوع تقیه از سایر انواع «تقیه» ساده‌تر بنظر میرسد، ولی مفهوم و مکانیسم آن از همه پیچیده‌تر است. این نوع «تقیه» به شرایط سیاسی شیعیان مربوط می‌شود و اشکال بزرگ آن اینست که تشخیص ستمگر و دادن این عنوان به او کار ساده‌ای نیست.

«تقیه خوفیه» عبارتست از انجام اعمال و فریضه‌هایی که بوسیله رهبران مذهبی تشن وضع شده و باید بوسیله اقلیت‌ها برای حفظ جانشان در برابر اکثریت در کشورهای سنتی اجرا شود.

«تقیه کتمانیه» عبارتست از پنهان کردن معتقدات مذهبی و انجام عملیات زیرزمینی برای رسیدن به هدفهای مذهبی در زمان ناتوانی و نبودن امکانات لازم برای تبلیغات آشکار. «تقیه مداراتی» عبارتست از همزیستی مسالت آمیز با اکثریت سنتی، شرکت در مجتمع اجتماعی و مذهبی آنها بمنظور حفظ یگانگی اسلام و ایجاد یک دولت نیرومند اسلامی برای تمام مسلمانان.^{۱۹}

همان نویسنده از قول انتقادگران اصل «تقیه» مینویسد، بر پایه گروه‌بندی مذکور، چون شیعیان در اقلیت هستند، از یک سو به خود اجازه میدهند هر زمانی که با خطر جانی

^{۱۸} E. Corbin, *En Islam Iranien* (Tehran: 1352), pp. 6,7,45,54-56,80.

^{۱۹} Hamid Algar, *Modern Islamic Political Thought* (Austin: University of Texas Press, 1982), p. 177.

روبرو شدند، اعتقادات دینی خود را کنمان کنند و از دُگرسو پنهان نگهداشتن عقاید دینی خود را بمنظور پیروزی ایدنولوژی مذهبی خود الزام آور میدانند.²⁰ بنابر آنچه گفته شد، اتفاقاً دُگران اصل «تفیه» معتقدند، «تفیه» روشی است که افراد ترسو و ناتوان غمز بمنظور خودداری از روبرو شدن با واقعیات و مبارزهٔ شرافتمدانه برای پیشبرد ایدنولوژی مذهبی خود بکار میبرند و بدینوسیله وجودان مذهبی خود را از احسان گناه بسبب پشت کردن بدواقعیات آزاد میازند. اتفاقاً دُگران «تفیه» میگویند، باشاری امامها در لزوم «تفیه»، در واقع تجویز آفرینش یک سازمان سری برای نگهداری معتقدات شیعه‌گری و تبلیغ آنهاست. گذشته از آن اصل «تفیه» با یکی از اصول مهم اسلام که «امر به معروف و نهى از منکر» میباشد، تضاد آشکار دارد. زیرا چگونه ممکن است، یک مسلمان شیعه لباس «تفیه» بدن کند و با پنهان کردن عقاید و افکارش از دیگران، آنها را به کار خوب هدایت و یا از دست زدن به کار رشت بازشان دارد.

با وجود اینکه «تفیه» یکی از اصول انگارانپذیر مذهب شیعه‌گری بوده که کاربرد آن بوسیله فقهای برای شیعیان واجب داشته شده و برای آنچه که گفتیم، بجز «دروغ شرعی» مفهوم دیگری برای آن نمیتوان یافت، «دکتر محمد بهشتی» و «دکتر جواد باهنر» که اولی رئیس شورایعالی قضائی و دومی نخست وزیر و زیر روح الله خمینی بودند و هر دو بوسیله مخالفان حکومت جمهوری اسلامی کشته شدند، در کتاب «فلسفه اسلام» مینویسند، «دروغ» ریشه و اساس تمام مقاصد روی زمین میباشد. این دو نویسنده با تحلیل این گهر علمی یا از وجود اصل «تفیه» در شیعه‌گری ناگاه بوده و یا در نوشتن مطلب مذکور بعنایکاری و عوامگرایی دست زده‌اند. زیرا، اگر نویسنده‌های مذکور میخواستند نبود علی خود را حفظ کنند، میبایستی در بحث مربوط به «دروغ» که زیر عنوان «خصائی نکوهیده شخصیت» شرح داده‌اند، دروغ را بهدو گروه بخش‌بندی میکردند: یکی «دروغ عادی» و دیگری «دروغ شرعی» و اصل «تفیه» در شیعه‌گری را زیر عنوان «دروغ شرعی» توجیه میکردند.

آنچه که از گفتار این بخش نتیجه گرفته میشود آنست که «تفیه» روشی است که به انسان درس نادرستی، خودنگری، ریا و دوروثی میدهد. تفیه را نمیتوان روش افراد ترسو،

²⁰ Ibid., p. 178.

²¹ Muhammed Hosein Beheshti and Javad Bahonar, *Philosophy of Islam* (Utah, Salt Lake City: undated), pp. 303-304.

بی‌اراده و دژآهنگ بشمار آورد. چنین اصل و روشی میتواند، تها در میان افرادی مانند تازیهای بیابانی عربستان که از فرهنگ انسانی نشانی نداشتند، یافت شود. براستی میتوان گفت، اللہ که بس از شکنجه شدن «عمار یاسر» آیه شماره ۱۰۶ سوره نحل را به محمد الهام کرده و گفخار دروغ «عمار یاسر» را در انکار دین خود مجاز و اخلاقی شمرده، چنین خداوندی یا الله و خدائی بوده که تازیهای او را قرنهای درون خانه کعبه پرستش میکرده‌اند و یا شیطانی بوده که از آیه‌های ویژه خود به محمد الهام کرده و الله نوان کترن او را نداشته است که نگذارد، بیامبرش را فریب دهد. خدائی که چنین آیه‌ای را به محمد در آیه‌های کرده، همان الله گمراه کننده، مکار (و آنهم بسیار مکر کننده‌ای) بوده که محمد در آیه‌های ۱۴۲ و ۱۴۳ سوره نساء، آیه ۳۲ سوره رعد، آیه‌های ۲۳ و ۳۶ سوره زمر، آیه ۸ سوره فاطر، آیه‌های ۱۸۳ و ۱۸۶ سوره اعراف، آیه ۳۰ سوره انتقال، آیه ۵۴ سوره آل عمران و غیره از آن سخن رانده است. زیرا، خداوند واقعی که از هر عیب و ظقصی باک و منزه است، هیچگاه به بندۀ اش درس گمراهم و مکر و حیله نمیدهد و او را به راه غیر راست رهمنون نمیشود. همانگونه که ازدواج «فتحه» و یا «صیغه» یک پوشش شرعی برای فحشاء میباشد، همانسان نیز «تفیه» یک لباس شرعی برای دروغ، ریا، دوروثی و ناجوانمردی است. آن گروه از افراد ترسو و بی‌ارزشی که خود را به پوشش تنگ‌آور «تفیه» آورده میکنند، به یقین در پوش مردانه هستند که از نیوند مردانگی بهره و نصیبی ندارند. فوشاوارهای ادب ایرانیان بر است از حمامه‌های را در مردانه که دلیرانه در راه بدآفند از عقیده و آئین خود ایستادگی کردند و قبرهایانه در راه عقیده، آئین، ملت و میهن خود جان باختند. اگر مرد برداخت و دین و آئین خود را انکار کرد و الله تخیلی و یا شیطانی محمد، آیه‌ای به او الهام کرد و عمل «عمار یاسر» را مجاز دانست، ولی را در مردان حمامه آفرین ایرانی؛ مانند باپک خرمدین‌ها، عمام‌الدین نسیمی‌ها، حسین بن منصور حللاح‌ها، احمد کاشی‌ها و عین القضاط‌ها که ارزشی‌ای انسانی آنها از فرهنگ تابناک ایران نشان گرفته بود، بین مرگ و انکار عقاید خود، حاضر شدند، قاتلانشان بدن آنها را قطمه قطمه کنند و به تنگ انکار عقیده و آئین خود تسلیم نشوند. برای مثال، زمانی که احمد کاشی روی عقیده، ملایان در باره افسانه آفرینش Creationism، خط بطلان کشید، او را نزد شاه عباس برداشت. ولی احمد کاشی را به کشن تهدید کرد تا او را به توبه کردن از عقایدش وادار کند. ولی احمد کاشی گفت: «ما را از کشن باکن نیست». عمام‌الدین نسیمی نیز اگرچه میدانست بافشاری در افکارش به نایودی اش خواهد انجامید، با این وجود گفت:

مشتاق گُل از سرزنش خار نرسد جو بای رخ یار، ز اخیار نرسد
 عیار دلور که کند ترک سر خوش از خنجر خونریز و سر دار نرسد
 عماه الدین نسیمی، همچنین در انتقاد از آخوندها و صوفیان گفته است، آخوند، صوفی
 و ملا، نماینده نیروهای ارتقاضی جامعه، شعبده باز، راهزن، دغلکار و مطبع شیطان هستند.
 در آغاز این بحث گفته‌یم که «تفیه» از نظر واژه، برادر اشتراقی «تفقا» به معنی
 پرهیزکاری می‌باشد. حال پس از بازشکافی روفی که از اصل «تفیه» در شیعه‌گری بعمل
 آمد، در پایان این بحث باید بگوییم، اگر «تفیه» یعنی ظاهر دروغین و نیزگ و دورونی در
 گفتار و منش یکی از نشانه‌های پرهیزکاری در شیعه‌گری باشد، پس باید بهحال آنها که
 قریانی نابرهیزکاری و خیانت و جرم پیشگی پیروان این مکتب قرار می‌گیرند، گرست!»

تأویل (تفسیر)

یکی دیگر از اختلافات مهم مذاهب شیعه و تسنن، موضوع «تأویل» و یا «تفسیر» در
 مذهب شیعه‌گری است. فقهای شیعه‌گری معتقدند، اصول و احکام قرآن و احادیث و حتی
 چگوآگو خرای آنها را نه تسا باشد از مفاهیم ظاهری و بیرونی آنها درک کرد، بلکه باید
 بهحقیقت نفس درونی آنها تیز توجه داشت. دلیل این امر برپایه معتقدات پیروان
 شیعه‌گری نست که اصول و احکام قرآن بوسیله جبرئیل فرشته به محمد دیکته شده و از
 این‌رو، در موارد لزوم باید از ظاهر و یا خارج مفاهیم اصول و موازین قرآن با «تأویل» و
 «تفسیر» بهماهیت و ذات احکام قرآن بی‌برد. ولی، فقهای مذهب تسنن عقیده دارند که
 اصول و احکام قرآن بطور مستقیم از خداوند به محمد وحی شده و از این‌رو قابل «تأویل» و
 «تفسیر» نیست. فقهای شیعه‌گری در تفسیر اصول و احکام قرآن تا آنجا پیش می‌گویند که
 می‌گویند، حتی هنگام درک مفاهیم ظاهری آیات قرآن باید بهماهیت درونی آنها نیز
 بی‌برد.

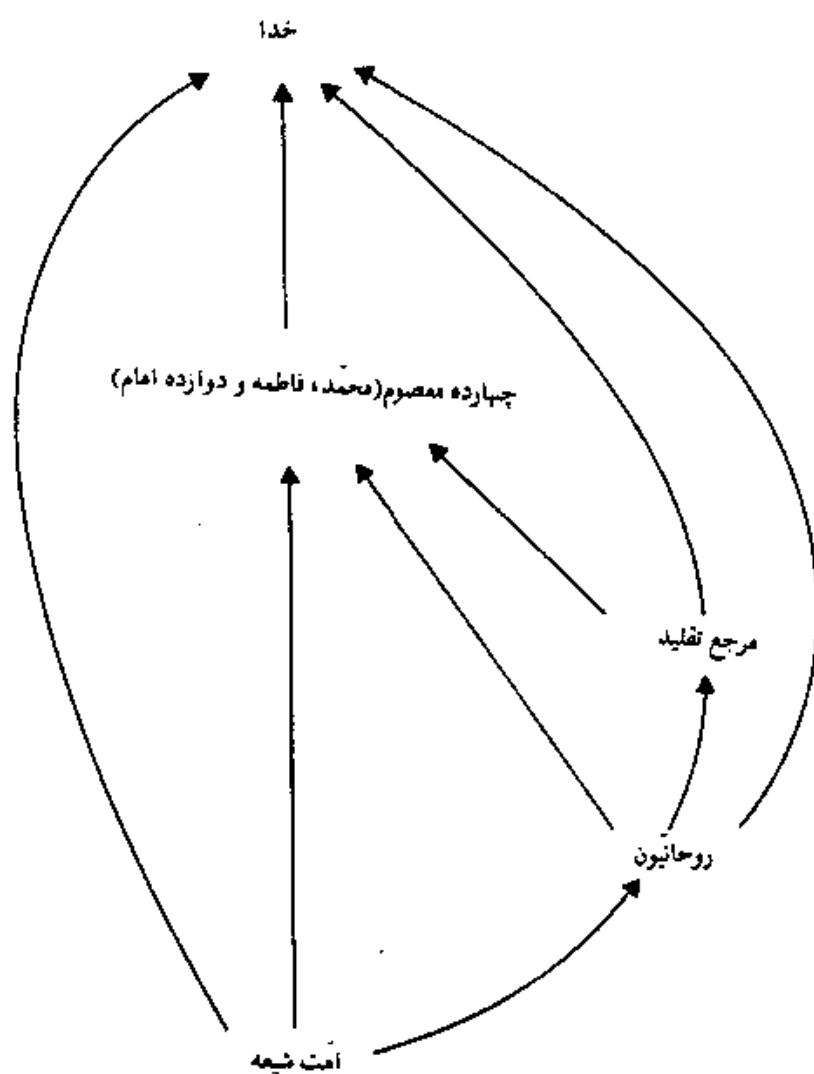
فقهای شیعه‌گری «تأویل» و «تفسیر» اصول و موازین قرآن را کار امام و مجتهد
 میدانند. بدیهی است که این اختیار و روش، پیوسته دکان منفعت خصوصی و نفوذ

^۱ می‌گویند، پس از انقلاب ۱۳۵۷، یک مبعنی ایرانی، مسلمانی را مورد خطاب قرار داد و در حابکه به روح الله خمینی اشاره می‌کرد، گفت: «این که امامتونه و ایشمه خوبیزی و جنایت می‌کند، پس وای به شمرتون.»

آخوندها و ملأیان را گرم و پر رونق نگه میدارد. ملأیان بر پایه اصل «تفسیر و یا تأویل اصول و احکام اسلامی» ادعا میکنند که چون اختیار دارند، اصول و احکام قرآن و احادیث را در جهت نیازهای روز افراد جامعه اسلامی تفسیر کنند، از این‌رو مذهب شیعه‌گری از سُنّت پیش‌رفته‌تر و انسانی‌تر است. ولی، تاریخ نشان داده است که آخوندها و ملأیان شیعه‌گری، هر زمانی که دست به تفسیر و تأویل اصول و احکام قرآن و اسلام زده‌اند، در واقع این عمل را به منظور تأمین منافع فردی و گروهی خود انجام داده‌اند. بهترین فرنود این موضوع پشتهم اندازیهای فقهی روح الله خمینی در ایجاد تئویی «ولایت فقیه» برای در دست گرفتن قدرت در ایران بود. خمینی با تفسیری که از آیه ۵۹ سوره نساء کرد، یک دلیل پوج و ساختگی و نا انسانی برای حکومت آخوندها و ملأیان در ایران اختراع کرد و به گونه‌ای که میدانیم با در دست گرفتن قدرت در ایران، کشور ما را سالها بعقب برگردانید و مردم ایران را به روز سیاه فقر و محرومیت نشانید. آیه ۵۹ سوره نساء میگوید: «يَأَيُّهَا الَّذِينَ مَسْتَأْتِبُوا إِلَيْهِ اللَّهُ أَطْبَعَ عَلَيْهِمُ الْأَيْمَانَ مَكْرُفٌ فِي الْأَنْتَرِعَةِ فِي شَقِّ وَ قَدْوَةِ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ يَوْمَ كُفْرُ الْأَمْرِ مَكْرُفٌ فِي الْأَنْتَرِعَةِ فِي شَقِّ وَ قَدْوَةِ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ يَوْمَ الْآخِرِ ذَلِكَ حَدَّثُ وَأَحَسَّ نَأْوِيلًا..».

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید از خدا و رسول و آنها که بین شما دارای قدرت هستند فرمانبرداری کنید. اگر در بین خود سر چیزی اختلاف دارید و براستی به خدا و روز قیامت ایمان دارید، به خدا و پیامبر مراجعه کنید. این برای شما بهتر و منصفانه‌تر خواهد بود.»

خدمتی آیه مذکور را دست آویز قرار داد و با تفسیری که به شرح مذکور از آن نمود، اظهار داشت، از بین علمای هر زمان، یکی از آنها باید به نمایندگی امام زمان گزینش یابد و فقیه مذکور، اجرای وظيفة پیامبر و امام را در جامعه اسلامی بر عهده بگیرد و اعضای جامعه اسلامی باید همانگونه که نسلهای پیشین از پیامبر فرمانبرداری میکردند، از نمایندۀ او نیز فرمانبرداری کنند. ما در بخش دوم این کتاب؛ افسانه تولد، وجود و ظهور امام زمان را که حتی مادر داغدیده‌ای را که بالای نقش فرزند دلنش مشغول موبیه و زاری است، به خنده خواهد انداخت، شرح خواهیم داد. ولی در این بحث باید به این نکته اشاره کنیم که چنین امام زمانی که انسانه وجود و ظهورش در فراز شوختها و داستانهای ساختگی کودکان خردسال عقب افتاده است، آدمهای ورخیج‌نهادی چون روح الله خمینی و پس از آن سید علی خامنه‌ای فیارفت‌نامه‌خوان، براستی برای او شایسته‌ترین نماینده‌ها میباشد.



سلسله مراتب مذهبی بر پایه اعتقادات بیرون شیعه‌گری

اجتہاد

محور ای دوست فریب زهد از عمامه زاحد
که در گجد زین هلزی صدا بسیار من پیچد

به گونه‌ای که در بحث اصول فقه گفته‌یم، از زمان به‌اصطلاح غیبت کبرای امام قائم که عامل «عقل» به سایر منابع فقه اسلامی (قرآن، سنت و اجماع) افزوده شد و «ادله اربعه» را در فقه شیعه‌گری بوجود آورد؛ هر زمانی که شیعیان با یک مشکل شرعی روپرتو شده‌اند که پاسخ آن در قرآن، سنت و اجماع وجود نداشته، به «عقل» متولی شده و این روش را اجتہاد نامیده‌اند. بدینه‌ی است که در همان گفتار توضیح داده شد که مفهوم «عقل» در فقه شیعه‌گری با مفهوم این عامل در فلسفه و ادبیات تفاوت دارد و عقیده نویسنده این کتاب، مفهوم «عقل» در فقه شیعه‌گری به «حجت جزئی» نزدیک‌تر از خرد و درایت پویا می‌باشد. «اجتہاد» در فقه اسلامی دو وظیفه را دربر می‌گیرد. یکی تأیید متون احکامی که از پیش بوجود آمده و دیگری تفسیر متون آنها. «فقه» مجموعه قواعد و مقرراتی است که علماء در پیش بوسیله اجتہاد ایجاد کرده‌اند. روشی که علماء در اجتہاد بکار می‌برند، «اصول فقه» نامیده می‌شود. افرادی که وظیفه اجتہاد را بر عهده می‌گیرند، «مجتهد» نامیده می‌شوند.

در مذهب شیعه‌گری، «اجتہاد» در بست به پیامبر و امام ویرگی دارد. برایه نوشتہ کلینی در فروع کافی، اختیار اجتہاد از امام جعفر صادق به‌فقها انتقال داده شده و این افراد در غیاب امام دوازدهم، اختیار اجتہاد را از امام غایب (مهدی) دریافت می‌کنند. قاضی‌های واقعی در شیعه بوسیله امام پرگزیده می‌شوند و اگر مقامات دولتی خواستند به آنها اختیار دادرسی بدهند، نباید آنرا پذیرش کنند، مگر اینکه بخواهند تقبه کنند.

در تسنن «اجتہاد» وجود ندارد، زیرا پیروان تسنن تابع و اجراکننده اصول و احکام مکاتب مذهبی خود (حنبلی، شافعی، حنفی و مالکی) هستند. ولی، در شیعه‌گری، «اجتہاد» وظیفه روز مجتهدان است و هر مسلمان شیعه مذهبی باید از مجتهد و یا کسی که وظیفه اجتہاد را بر عهده دارد، پیروی کند.

در زمان پادشاهان صفوی که بازار منجک بازیهای فقهی و لفاظی‌های مذهبی رونق بسرا گرفته و پردرآمدترین و بانفوذترین کسب و کار شده بود، ملایانی که در رشته فقه و

اجتہاد سرگرم ایجاد و اختراع مکتب‌ها و اصول و احکام فقیهی و عوامل فربیی بودند، بعدو گروه تقسیم شدند: گروه «اخباریه» و گروه «اصولیه». بنانگزار و رهبر مکتب «اخباریه»، محمد امین استراپادی (درگذشته در سال ۱۹۲۳ میلادی) بود. این شخص در کتاب خود *الفوایدالمدینه*، بهشت مجتهدین حمله کرد و اظهار داشت که مجتهدین با روش «اجتہاد» خود، در حال نابود کردن اسلام هستند. استراپادی عقیده داشت که در زمان غیبت امام زمان، (به‌اصطلاح خودش) یک عالم روحانی مجاز نیست در تفسیر احکام و اصول الہی از «عقل» خود بهره بگیرد، بلکه باید تنها به احادیث موجود و گفته‌های پیامبر و امام که در کتب اربعه (أصول کافی، من لا يحضره الفقيه، تهذیب الأحكام و الاستبصار) آمده است، مตکی شود. بعبارت دیگر، هر عالمی باید در واقع پژوهشگر حدیث باشد و بالآخر از آن گامی برندارد. بهمین دلیل، این مکتب فقیهی «اخباریه» نامیده شده است.

پیروان مکتب «اصولیه» بر عکس معتقد بودند که حتی در زمان غیبت امام زمان، مجتهد میتواند در تفسیر اصول قرآن و احادیث و حل مشکلات فقیهی عقل خود را بکار ببرد. مکتب «اخباریه» تا دوره پادشاهی کریمخان زند بر مکتب «اصولیه» پرقری داشت واز این زمان رو بهناوانی گذاشت و بر انر کتابی که یکی از آخرندهای پیرو مکتب «اصولیه» به نام محمد باقر وحیدی بهبهانی (درگذشته در سال ۱۷۹۲ میلادی) منتشر کرد، مکتب «اخباریه» بکلی از بین رفت.

«حامد الگر» عقیده دارد که اگر مکتب «اخباریه» در قرن هیجدهم بوسیله مکتب «اصولیه» شکست نخورده و نابود نشده بود، امروز مجتهد وجود نداشت و تنها متون موجود اصول و احکام قرآن و احادیث بر جامعه اسلامی حکومت میکرد. وی همچنین می‌افزاید که اگر مکتب «اصولیه» در نبرد با مکتب «اخباریه» پیروز نشده بود، ملایان نمیتوانستند خواهان قدرت سیاسی بشوند و انقلاب سال ۱۹۷۹ ایران، دست کم با شکل حاضر بوجود نمی‌آمد.²³

به‌نظر میرسد که «حامد الگر» که یک پروفسور و نویسنده پاکستانی است، در ابراز این مطلب زیادتر به تحریر توجه داشته تا به‌سرشت آخوند و ملا. یک نویسنده آلمانی

23 Hamid Algar, "Iran and Shi'ism," in *The Islamic Revolution in Iran*, ed. Klim Siddique (London: The Open Press Limited, 1980), p.6.

میگوید، ایدئولوژی پیوسته زیر تأثیر و تابع روانشناسی افراد مردم قرار میگیرد. بهمن دلیل باید توجه کرد که ناسوت آخوند و ملاً با در دست داشتن آلت دین و مذهب قادر است هر نا ممکنی را در جهت تأمین منافع خود، ممکن و عملی سازد و وجود اصل «تفسیر احکام و اصول مذهبی» تها یکی از دست آور ملایان برای نگهداری نفوذ و قدرتشان بکار میرود.

مرجع تقلید

مُقْلِدُ بَأَنْقَلَيْدَ از مجتبی شیعه در واقع از رسول خدا و امام فرمانبرداری میکند و اصول فکر انسان در این تقلید راه ندارد. هنگامی که مُقْلِدَی مجتبی را شناخت و به او ایمان آورد، دیگر اجازه نداد در احکام و عبادات از او دلیل بخواهد، بلکه باید بطور کامل به اطاعت از او گردن نهد.

دانشناسی المعرف شیعه، صفحه ۶۷۳.

یکی دیگر از تفاوت‌های بارز مذاهب شیعه‌گری و تسنن وجود «مرجع تقلید» در شیعه‌گری است. در میانه‌های قرن نوزدهم که بتدریج قدرت و اختیار ملایان فزوی یافت، آنها مقام تازه‌ای در شیعه‌گری اختراع کردند و آنرا «مرجع تقلید» نامیدند. مخترع و آفرینشده این تحری، آخوندی بود به نام شیخ مرتضی انصاری (درگذشته در ۱۸۶۴ میلادی). این آخوند در کتابی که زیر عنوان فراندا اصول نوشته، اظهار نظر کرد که در هر زمان باید آخوندی در «مرجع تقلید» قرار بگیرد و هر فرد شیعه مذهبی وظیفه دارد، از آن مرجع، یعنی آخوندی که در آن مقام قرار میگیرد، تقلید و پیروی کند. با این وجود او معتقد بود که ملایان نباید در امور سیاسی و حتی در امر قضاویت دخالت کنند. بدین ترتیب، با ابتکار این آخوند، در سلسله مراتب فقه شیعه‌گری مقامی بوجود آمد که بر مجتهدان عادی برتری و ریاست داشت. چون این مقام مذهبی در شیعه‌گری «مرجع تقلید» نامیده شده است، از اینرو شایسته است به مفهوم واژه «تقلید» نظری بینکنیم.

واژه «تقلید» را فرهنگ‌های معتبر فارسی، چنین تعریف کرده‌اند: در گردن کردن قلاده (تاج المصادر یسمی)، تفویض کردن عمل بر ولی چنانکه قرار دادن قلاده بر گردن ولی (اقرب الموارد)، پیروی کردن کسی بدون دریافت حقیقت آن (غیاث اللغات)، پیروی

کسی بدون دریافت حقیقت و از روی کار دیگران کاری کردن (ناظم الاطباء)، البته نباید فراموش کنیم که واژه «قلاده» نیز از واژه «تقلید» گرفته میشود و معنی آلتی میدهد که به گردن حیوانی می‌بندند و او را بهر نقطه‌ای که بخواهند بدون اراده‌اش میکشند، اوحدی در باره «تقلید» میگوید:

بی تقلید رفتن از کوری است در هر کس زدن ز بی‌نوری است

سعدی نیز در بوستان گوید:

عبادت به تقلید گمراهی است خنک رهروی را که آگاهی است
بازشکافی مفهوم واژه «تقلید» بخوبی ما را با ماهیت اهانتزا و خواری آفرین وجود
«مرجع تقلید» برای شیعیان آشنا میکند. مسلمان شیعه‌ای که از «مرجع تقلید» بپرسی
میکند، در واقع سند بندگی و فرومایگی خود را اعضاء میکند و اختیار خرد و درایت خود
را به ملای و ابسگرا و کنه‌پرستی که ذهنش از فرهنگ تازه‌ای بیانی ۱/۱۰۰ سال پیش
صحرای عربستان فراتر نمیرود، می‌سپارد. شخص «مُقْلِد» آزادی مغزی، فردی و اجتماعی
خود را به‌یخدا ان مذهبی واگذار میکند و بدینوسیله خود را از رویشها و یشرفت‌های فردی
و اجتماعی محروم می‌سازد.

بطور خلاصه تئوریهای «اجتهاد» یعنی پذیرش اندیشه و خواست آخوند و ملا و «تقلید»
یعنی کاربرد اندیشه و تمايل ملا و آخوند را باید مکمل یکدیگر و هردوی آنها را بنویسند
خود، کامل کننده تئوری «نبوت» محمد بن عبدالله بشمار آورده.

آداب نماز، روزه و حج

آنکس که بین کعبه و بتخانه فرق دید نابالغ است و کودک، باشد اگرچه پیر
مذاهب تسنن و شیعه‌گری هر دو معتقد به برگزاری نماز، روزه و حج هستند، ولی در
چگونگی اجرای آنها اندکی با یکدیگر اختلاف دارند. بدین شرح که شاه اسماعیل
صفوی، دو عبارت «أشهدُ أَنَّ عَلَىٰ وَلِيَ اللَّهِ» و «حَمِّلْتُ عَلَىٰ خَيْرِ الْعَمَلِ» را به‌ادان شیعیان افزود.
ستی‌ها بین برگزاری نمازهای ظهر، عصر، مغرب و عشاء چند ساعت فاصله قائل
میشوند، ولی شیعیان نمازهای ظهر و عصر را با یکدیگر و مغرب و عشاء را نیز یکجا
برگزار میکنند. شیعیان هنگام برگزاری نماز در حال ایستاده، دستهای خود را به‌حالت
طبیعی به‌طرف پائین می‌آورند، ولی پیروان تسنن دستها و بازوانشان را در حالت ایستاده
روی سینه قرار میدهند. شیعیان در حالت برگزاری نماز (در حالت سجده) پیشانی خود را



یکی از مراسم تعزیه‌خوانی در زمان قاجار در شهر قزوین
ظاهر این آئین عزاداری برای قتل یک نازی، ولی باطن آن سوگواری برای ترور هوش و خرد انسانها بوسیله
واعظان و دکانداران مذهبی است.

روی یک تکه گل سفت شده که راست گوش بوده (و معتقدند از خاک سر زمین کربلا تهیه شده)، میگذارند، ولی سنی‌ها پیشانی خود را در هنگام نماز روی زمین میگذارند. پیروان شیعه‌گری روزه را چند دقیقه زودتر از سنی‌ها آغاز میکنند و چند دقیقه دیرتر از آنها افطار میکنند.

در انجام فرائض حجّ نیز بین مذاهب تسنن و شیعه‌گری اختلافات ناچیزی وجود دارد که مهمترین آنها اینست که شیعیان بیشتر از سنی‌ها در اطراف کعبه (بستانه تازیه‌ای پیش از اسلام) طواف میکنند.

دعا

در فرهنگ و آداب مذهبی پیروان شیعه‌گری دعاهای زیادی وجود دارد که در مذهب تسنن نشانی از آنها به چشم نمیخورد. مهمترین این دعاها عبارتند از: دعای کمیل، دعای صحابه (علی)، صحیفة سجادیه (امام زین العابدین)، جوشن کبیر که معمولاً در شباهای ماه رمضان خوانده میشود. گذشته از آنها، دعاهای دیگری نیز به امامها نسبت داده شده که پیروان شیعه‌گری وقت گرانبهای خود را در ذکر این اوراد تلف میسازند. یکی دیگر از دعاهایی که بین پیروان شیعه‌گری رایج است و در قرن بیستم اختراج شده، معاتیع الجنان عباش قمی است.

هنگامی که انسان از متون بی‌هایه و مسخره قرآن که محمد بن عبد الله ادعای کرده است از جانب الله بد او الیام شده، آگاه میشود، بخوبی میتواند، مفاهیم و درونمایه‌های دعاهای یاوره مذهب شیعه‌گری را حدس بزند.

زیارت ائمه

یکی دیگر از فرائض مذهبی شیعیان که بطور طبیعی در مذهب تسنن بی‌سابقه است، زیارت آرامگاههای امامها و امامزاده‌ها میباشد. مهمترین این آرامگاهها متعلق به علی بن ابیطالب و حسین بن علی است که به گونه‌ای که در گفخارهای پیشین شرح دادیم، محل خاک‌سپاری هیچیک از ایندو نفر بطور یقین معلوم نیست.^۱ در بیشتر و بلکه همه شهرهای ایران گورهایی وجود دارد که به نام امامزاده معروف

^۱ به صفحه‌های ۴۶ و ۷۲ همین کتاب مراجعه فرمایید.

است، هیچ منطق، دلیل و یا سندی وجود ندارد که اینهمه امامزاده‌های قازی نژاد در ایران زندگی کرده و یا حتی گذارشان به محلهای که میگویند در آن نقاط دفن شده‌اند، افتاده باشد. شرح قاریخچه ایجاد امامزاده‌های قلابی مذکور اینست که برخی از افراد شیعیان و کلامبردار، با مدداد یک روز از خواب برخاسته و اظهار داشته‌اند، در خواب دیده‌اند که در این محل امامزاده‌ای دفن شده و یا معجزه‌ای را که هیچکس حتی از محمد بن عبدالله که پیامبری دین اسلام را بهم خود بست، مشاهده نکرده است، به او بسته و ادعای کردند در آن محل امامزاده‌ای به محاک سپرده شده و آنرا وسیله کلامبرداری و پولستانی از مردم ساده‌لوح و بینوا کردند. نویسنده این کتاب یقین دارد که هرگاه این گروها نبیش شود، هیچ اثری از استخوان و یا حتی فسیل مرده نیز در آن یافت نخواهد شد.

بدون تردید در ایران آینده، آزاد و آبادی که از زیوف خاکسترها که از آتش زدن این کشور بوسیله روح الله خمینی و دارو دسته ملایش باقی‌مانده شکوفه خواهد زد و شرگروه مفتخار ملا و روضه‌خوان از سر مردم کوتاه خواهد شد، تمام این اماکن در روزه‌نشین باید ویران و محل آنها به مرأکر پیشرفه آموزش و پرورش، کتابخانه‌های همگانی، ورزشخانه‌های عمومی و سایر مرأکر هفید و سازنده اجتماعی و فرهنگی تبدیل شود.

روضه‌خوانی و تعزیه‌خوانی

روضه‌خوانی و تعزیه‌خوانی نیز یکی دیگر از اقدامات اجتماعی-مذهبی و اپسگرانه‌ای است که به شیعه‌گری و بیرونی دارد. رسم روضه‌خوانی در سال ۹۶۲/۳۵۱ بوسیله عضدالدوله دیلمی از شاهان آل بویه اختراع شده است. او در این سال دستور داد، معاویه بن ابوسفیان در هر کوی و برزن لعنت شود و نیز روز دهم ماه محرم که روز کشتن حسین بن علی است، بازارها و مغازه‌ها بسته شود، هیچ معامله‌ای در این روز انجام نگیرد و برای حسین بن علی مراسم عزاداری انجام شود.

در خارج از ایران، روضه‌خوانی تنها در بعین معمول است. در سایر کشورهایی که دارای جماعت شیعه مذهب هستند، مانند هندوستان، پاکستان، عراق، لبنان، ترکیه و قفقاز؛ شیعیان در ایام محرم به عزاداری می‌نشینند، ولی روضه‌خوانی نمی‌کنند.

تعزیه‌خوانی بوسیله ناصرالدین شاه قاجار در کشور ما رواج گرفته است. رسوم و آداب غیر انسانی روضه‌خوانی و تعزیه‌خوانی سبب شده است که گروه بسیاری از هم‌میهنان خردباخته و افسون شده ما سالیانه مبالغ گزافی پول وقت گرانبهای خود را برگزاری

این اقدامات مسخره و نابخردانه بهدر دهنده و دیوانه‌وار بسر و روی خود بکویند. غمه‌زنی، زنجیرزنی، سینه‌زنی و قفل‌زنی به بدن، از دیگر رسوم نابخردانه شیعیان است که نویسنده این کتاب از شرح آنها شرم دارد و خوانندگان گران‌ارج را به‌چند فرتو وحشت‌آوری که در این زمینه تبیه و در کتاب چاپ شده است، رجوع میدهد.

قربانی کردن حیوانات، صدقه دادن و سفره انداختن

قربانی کردن حیوانات، صدقه دادن و سفره انداختن نیز از دیگر اقدامات خرافی شیعیان است که بدون تردید باید یکی از فرنودهای عقب‌ماندگی فرهنگ و تمدن ما در همبودگاه بین‌المللی بشمار رود.

جانشینی پیامبر

یکی از موارد مهم اختلاف بین مذاهب شیعه و تسنن جانشینی محمد بن عبدالله، به‌اصطلاح پیامبر اسلام است که ما در فصل اول این کتاب زیر عنوان «تاریخجه پیدایش شیعه‌گری» به‌شرح آن پرداختیم.

بخش دوم

امام زمان

یک مذهب همه پذیر هنگامی با به عرصه وجود میگذارد که یک عقیده خرافی لباس فلسفی به تن کند.

Dean Inge

فصل ششم

اماکن زمان در شیعه‌گری

اگر کس فکر کند که احکام اسلام باید با عقل برابر باشد، در اشتباه است و خود را محکوم کرده است.
محمد جواد ملکی، زمامدار آینده، صفحه‌های ۹۲-۹۳

بازشکافی روانی مهدویت

فلسفه و اندیشه‌دان بزرگ، بوئز «هگل»، «فوترباخ»، «اسپینوزا» و «برتراند راسل» در نوشتارهای فلسفی خود، وجود خدا و سایر عوامل متأثیریکی را زائید ناتوانی انسان و ناکامی‌های او میدانند. فلسفه مذکور عقیده دارند، انسان خداوند را در تصور خود می‌آفریند و سپس یاد ر قالب او فرو می‌برود و یا ذات فرضی او را در وجود خود تخیل و سپس با این کاتالیسم روانی خود را توانند احساس می‌کند. برای اینکه خداوندی که در پندار انسان آفریده می‌شود، بزرگ و توانا جلوه کند، انسان باید در رزفای خواری و زیبایی فروافتد، تا خداوند را توانا ببیند. هر انداره که انسان از نظر نیروی اندیشه‌گری و توان جسمی و روانی ناتوان‌تر باشد، خدائی را که در پندارش می‌آفریند، بزرگ‌تر و توشنعتر جلوه خواهد کرد.

اکنون باید توجه داشت که پیشینه پندار یک وجود غیر عقلانی متأثیریکی نجات دهنده‌ای که زمانی ظهور خواهد کرد و جور و ستم را در دنیا از بین خواهد برد و در دنیا ای

که پر از بیدادگری شده است، عدل و انصاف بوجود خواهد آورد، دنباله چگونگی اندیشه‌گریهای یادشده در بالا میباشد و به مذهب شیعه‌گری ویژگی ندارد، با تفاوت اینکه امامها، فقها و ملأیان شیعه‌گری از وجود این تمایل روانی در شیعیان سوه استفاده کرده و در گراف‌گویی، افسانه‌پردازی و عوام‌گردانی درباره وجود «مهدی» گوی گستاخی و نابخردی را از سایر ملت‌ها ریوده‌اند.

تمام مذاهب و ادیان ممّهم، با توجه به خواستها و قمایلات روانی پیروان نامید و ستمزده خود، ظهور یک مصلح و منعی بزرگ جهانی را به آنها وعده داده و افراد بشر نیز که برای رهانی از تباہی، ستم و فساد و دسترسی به زندگی بهتر، پیوسته در جستجوی یک نیروی غیبی و متفاپریزیکی بوده، با آغوش باز پذیرای چنین افسانه خوش‌ظاهری شده‌اند. در این جریان، شارلاتانهای فرستاد طلبی که پیوسته به‌منظور پر کردن جیبهای خود در گوش و کنار اجتماع کمین کرده‌اند، از این نیاز روانی و اجتماعی افراد بشر سوه استفاده کرده، به نام امام، نایب و نماینده امام، ملا، روضه‌خوان، دلال مذهبی و غیره با بهمیدان گذاشت، خود را نایب و نماینده مهدی غیبی وانمود کرده و با آوردن صدها و هزاران حدیث و روایت افسانه‌ای و ساختگی، ذهن و شعور مردم را به عقاید خرافی مهدی پرستی و انتظار برای ظهور یک مهدی غیبی سرگرم کرده و بدینوسیله نسل پس از نسل، مردم ساده‌لوح را در غفلت و بیخبری نگهداشت، بر خرد آنها نفوذ کرده و آنها را چاپیده‌اند.

نکته اینجاست که هر زمانی که جور و ستم فرمانروایان شدت میگرفت و بر سختی زندگی افراد مردم افزوده بیشد، عقیده مردم به نزدیک بودن زمان ظهور مهدی اوچ میگرفت و دکان دللان مذهبی و به اصطلاح رابطان بین مردم و امامهای غیبی رونق بیشتری می‌یافت. برای مثال، در پایان دوره خلافت خلفای اموی که فساد و ستمگری به اوچ رسیده بود، تمام فرقه‌های مذهبی آتروز، انتظار ظهور مهدی‌های خود را داشتند. در این جریان، «حارث بن سریع» ایرانی از طرف شعویه که منتظر ظهور نجات دهنده ایران بودند، شایع کردند که بزوی مردی برای نجات ایران با پرچم سیاه از سوی مشرق ایران ظهور می‌کند، حکومت بنی امية را سرنگون خواهد کرد و در ایران حکومت داد و مردمی بوجود خواهد آورد. تویدهای «حارث بن سریع» در مردم نفوذ کرد و در دل آنها نور امید دید و سبب شد که ایرانی‌ها برای سرنگونی حکومت خلفای اموی، خود را به دامان عباسی‌ها بیندازند.^۱ در سال ۶/۱۲۹۵ میلادی نیز در زمان سلطنت هلاکوخان مغلول در شیراز مردی

^۱ حسن ابراهیم حسن، تاریخ میان مسلمان اسلام، ترجمه ابوالقاسم پاینده (تهران: انتشارات جلویدان، ۱۳۵۸)، صفحه‌های ۴۳۵-۴۳۶.

به نام سید شرف الدین خود را امام زمان اعلام کرد و گروهی از افراد بعد از او جمع شدند، ولی چنین مذهبی او بی رحمانه سرکوب شد.^۱ سید علی‌محمد شیرازی مشهور به (باب) نیز در دوره پادشاهی قاجاریه که جان مردم از فساد و ستم پادشاهان و عیاشی و خودکامگی شاهزادگان فاسد قاجار و بیدادگری حکم آنها به لب رسیده بود، به نام امام زمان ظهرور کرد و مردم ناامید و محرومیت زده را بدعوت خود فراخواند. مردم استمدیده و بی پناهی که از فساد و غایای دستگاه پادشاهی ستمگر قاجاریه به امان آمده بودند، گروه گروه به او پیوستند.

بطور کلی، عقیده به وجود یک «قائم» و یا «مهدی» که در زمانی که دنیا بر از تباہی و ستم و فساد می‌شود و نامیدی در دلایل افراد بشر خانه می‌گیرد، بطور معجزه‌آسا ظهور می‌کند و برای مردم پیام آور فربودی، صلح، دادگری و بهزیستی می‌شود، در تمام ادیان و مذاهب جهان وجود داشته است. افسانه‌های میترا در ایران، یونان، مصر و چین قدیم و نیز هند و اسکاندیناوی و بومیان وحشی مکزیک و غیره همه وجود مهدی و ظهور معجزه‌آسای آن را اندیشه گری کرده‌اند. وجود و ظهور مهدی در ادیان گوناگون مانند هندوئیسم، بودیسم، موسویت، مسیحیت، زرتشت و اسلام نیز پیش‌بینی شده است، زرتشیان معتقد به ظهور سوشیانت، بیهودیها و مسیحی‌ها عقیده به بازگشت مسیح، هندیها ظهور «ویشنو»، مسیحیان حبشه پادشاه خود «تیودور»، پرتغالیها «اون سbastین» را انتظار دارند تا دنیا را از ستم و تباہی خالی و پر از داد و انصاف نماید.

بنابراین، عقیده به مهدی نجات دهنده‌ای که برای گسترش داد و انصاف در دنیا ظهور می‌کند، به شیعه گری ویژگی ندارد و کم و بیش تمام مذاهب و ادیان برای خود ظهور چنین نجات دهنده‌ای را پیش‌بینی کرده‌اند. منتها، تفاوت مهم «مهدویت» بین شیعه گری و سایر مذاهب و ادیان آنست که در مذاهب و ادیان غیر شیعه گری، مهدی سعمل و نمودار صلح، صفا، آشنا، برادری و هدایت افراد مردم به منش نیک و در نتیجه بهزیستی است، ولی به گونه‌ای که در گفتارهای آینده خواهیم دید، در شیعه گری ظهور مهدی قائم با ترس، وحشت، تردید، قتل، خونریزی، نابودی، کشtar و بیرانی همراه است. فقهاء و ملایان شیعه گری در این جهت تا آنجا پیش رفته‌اند که حتی دامان خدا را نیز بدرستی منفی و خونریز و ورانگر «مهدی» آلوهه کرده و نوشته‌اند: «... مهدی تا آن

^۱ وصف، کتاب مستطاب وصف (مبني: ۱۲۶۹ هجری قمری)، صفحه‌های ۱۹۱-۱۹۲

اندازه خون خواهد ریخت تا خدا را راضی و خشنود گرداند...»^۳ همچنین در نوشته‌های ملایان و فقهای درباره ظهور و رسالت مهدی می‌خوانیم: «... مهدی چیزی جز شمشیر به مردم نمی‌دهد...»^۴ «... مهدی بر جن و انس غلبه می‌کند و یکنفر از افراد فرمایه را در روی زمین باقی نمیگذارد...»^۵ «... این امر واقع نمیشود، مگر اینکه ندهم مردم از بین بروند...»^۶ «... بمخدا قسم از هر صد نفر آنها بلکه از هر هزار نفر آنها یک نفر را باقی نمیگذارد...»^۷ «... لشگریان امام قائم قصد هر شهری را میکنند، آنجا را خراب و ویران مینماینند...»^۸

بدیهی است همانگونه که هزارها تن از شیادان و کلاهبرداران از ساده‌لوحی مردم عادی سوه استفاده کرده و ادعای پیامبری نمودند، صدها نفر نیز از افراد دغلکار در کشورهای گوناگون دنیا خود را بهادیان و مذاهب مختلف واجسته کرده و ادعای مهدویت نمودند. در زمان خود محمد بن عبدالله، برخی از پیروان او از اسلام برگشتند و ادعای پیامبری نمودند و بسیاری از مردم به آنها گرویدند. این افراد عبارت بودند از «اسود عنی» که خود را «رحمان الیمن»، «خواند»، «طیحه» و «مسیلمه»، محمد بن عبدالله، افراد مذکور را دستگیر کرد و همه آنها را از دم قبیح گذراخواست. پس از مرگ محمد نیز زنی به نام «سجاج دختر حارث بن سوید» ادعای پیامبری نمود که کارش بجهانی نرسید.

مکانیسم روانی افراد بشر در پذیرش پیامبر و مهدی به‌سبیلهایی که در بالا شرح داده شد، به اندازه‌ای توانمند است که اگرچه افراد بشر هزارها مرتبه فریب شیادان پیامبران را خورده، باز هم استعداد خود را برای قربانی شدن بواسیله فریب و نیرنگ این گروه از افراد حیله‌گر و نابکار حفظ کرده و هنوز هم فریب آنها را می‌خورند. مترجم جلد سیزدهم بحار الانوار (مهدی موعود)، نگارش به اصطلاح علامه ملا محمد باقر مجلسی، در مقدمه کتاب هنگامی که می‌خواهد میرزا علی‌محمد باب را که دعوی مهدویت کرد، بکوید، در چند

^۳ ملا محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، جلد سیزدهم، ترجمه علی دواني، مهدی موعود (تهران: دارالکتاب الاسلامیه، بدون تاریخ)، صفحه ۱۰۷۲.

^۴ همان کتاب، صفحه ۱۱۲۵.

^۵ همان کتاب، صفحه ۱۰۱۷.

^۶ همان کتاب، صفحه ۱۰۲۵.

^۷ همان کتاب، صفحه ۱۱۵۸.

^۸ همان کتاب، صفحه ۱۱۰۰.

جای کتاب از مردم بعنوان «عوام کالانعام» یعنی «مردم عادی مانند چاربیان» و «مردم همج الرعا» یعنی «مردم پست و فرومایه» نام میبرد و میگوید جون مردم عادی مانند چاربیان و پست و فرومایه هستند، دعوت میرزا علیمحمد باب را بدیرا شدند و بهموی گرویدند.^۱ باید به این آخوند دو نکته را یادآوری کرد؛ یکی اینکه مردم برای رهائی از دستگاه ستمدینی و فساد و ناپاکاری خود آنها، یعنی ملایان و روضه‌خوانها به میرزا علیمحمد شیرازی گرویدند. دلیل این امر آتست که حسینعلی مازندرانی که بس از قبل باب ادعای «من یظہر اللہ» کرد و خود را «بہاء اللہ» نامید و رهبر بدون رقیب بیرون باب شد، در کتاب «ایقان» مینویسد، زمانی که میرزا علیمحمد شیرازی، قائم آل محمد ظهر کرد، علما و ملایان زمان او، بدترین علمای روی زمین بودند.^۲ دوم اینکه چگونه است، هنگامی که مردم فریب میرزا علیمحمد شیرازی (باب) را خوردند، آخوندها آنها را «چاربیان» و «پست و فرومایه» نامیدند، ولی آنهاشی که دست کم مدت پانصد سال است، مشتری دکانهای پر قزوین و ریای ملایان شیاد و دغلکاران مذهبی شده و بر اثر جنایات ناشی از ستمدینی و ناانسانی آنها به روز سیاه نشته‌اند، «عوام کالانعام» و «همج الرعا» نیستند!

ریشه‌های مهدیگری در مذهب شیعه

در قرآن، یعنی کتابی که محمد برای دین نوظهورش اختراع کرد، در آیه ۳۸ سوره انعام از قول الله گفت: «وَمَا مِنْ ذَبَّابٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا طَبَّيرٌ طَبَّيرٌ إِلَّا هُمْ أَمْثَالُكُمْ مَافَرَطْتُ فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ ...» یعنی «هیچ حیوانی روی زمین و هیچ پرنده‌ای وجود ندارد که با بالهایش پرواز کند که از او در این کتاب ذکری نرفته باشد...» و در آیه ۵۹ همان سوره (انعام) باز هم از قول الله فاکید کرد که: «وَلَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ شِفِيعٍ» یعنی «خشک و تری نیست که در قرآن نیامده باشد»، با این وجود در قرآن هیچ ذکری از مهدویت نرفته است، عقیده به مهدی نجات دهنده در شیعه گری در زمان بنی امیه و علی بن ایطالب بوجود آمد. دست کم شش نفر از یازده امام شیعه دوازده امامی، زمانی نامزد مهدویت قرار گرفته‌اند. نخستین کسی که در مذهب شیعه گری، نامزد مهدویت قرار گرفته، «محمد حنفیه»^۳ فرزند علی بن ایطالب و نابرادری «حسن بن علی» و «حسین بن

^۱ همان کتاب، صفحه‌های ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۵۶، ۱۵۷ مقدمه.

^۲ حسینعلی مازندرانی، ایقان، صفحه ۲۰۵.

^۳ به مطالب صفحه شماره ۸۳ همین کتاب مراجعه فرمایید.

علی» بوده است.

هنگامی که «محمد حنفیه» وفات یافت، پیروانش که «کیسانیه» نامیده می‌شوند، اظهار داشتند که وی نمرده، بلکه در نزد بکی‌های مدینه در دره «رضوی» که آب و عسل فراوان دارد، غایب شده و پس از مدتی دوباره ظهرور و با عدل و داد بر دنیا فرمانروائی خواهد کرد.

پس از مرگ محمد حنفیه، چون محمد باقر، امام پنجم شیعیان زندگی خود را در سکوت و خاموشی و تقیه می‌گذرانید، پیروان شیعه‌گری به برادرش زید گرویدند و پس از اینکه او در سال ۱۲۱ قمری به دست «هشام بن عبد‌الملک» خلیفة اموی به هلاکت رسید، ادعا کردند زید نمرده، بلکه غایب شده و دوباره ظهرور خواهد کرد. این گروه را «زیدیه» (یا پنج امامی) نامیده‌اند.

امام محمد باقر نیز یکی دیگر از نامزدهای مهدویت بوده است، زیرا پس از مرگ وی پیروانش عقیده داشتند که او نمرده، بلکه غیبت کرده و بعدها دوباره ظهرور خواهد کرد و دنیا را بر از عدل و داد خواهد نمود. پیروان محمد باقر را «باقریه» نامیده‌اند.

جعفر صادق، امام ششم شیعیان نیز از عنوان «مهدویت» بی‌نصیب نمانده است، زیرا پس از مرگ وی، گروهی معتقد بودند که جعفر صادق غیبت کرده و دوباره ظهرور خواهد کرد. افراد این گروه عقیده داشتند، کسی که به نام جعفر صادق در میان مردم پدیدار شده، جعفر نبوده، بلکه خود را جنان وانمود کرده است. این گروه را «ناوسیه» نامیده‌اند.

به گونه‌ای که در پیش گفتیم، امام جعفر صادق، فرزند ارشدش اسماعیل را به جانشینی خود برگزید، ولی او در زمان حیات پدر درگذشت. پس از مرگ جعفر صادق، گروهی از پیروان او معتقد بودند که اسماعیل پس از جعفر صادق امام برحق است. این گروه بعدو دسته تقسیم شدند. عده‌ای می‌گفتند، اسماعیل نمرده، بلکه غیبت کرده و در آخر زمان دوباره ظهرور خواهد کرد. این افراد پسر اسماعیل به نام محمد را جانشین جعفر صادق و امام هفتم پنداشتند. دسته دیگری عقیده داشتند که چون اسماعیل در زمان پدرش درگذشته است، از این‌رو امامت با او پایان گرفته است. افراد این گروه را «اسماعیلیه» و یا هفت امامی خوانده‌اند.

موسی بن جعفر معروف به موسی کاظم، امام هفتم هم از عنوان مهدویت برکنار نمانده است. پس از درگذشت موسی بن جعفر، پیروانش مرگ او را انکار کردند و او را قائم و مهدی دانستند و معتقد بودند که موسی بن جعفر زنده است و امامت به او ختم شده و تا او

دنیا را پر از عدل و داد نکند، رحلت خواهد کرد. این فرقه را «واقفه» و یا «واقفیه» می‌نامند.

علی‌النقی، امام دهم نیز فرزندی داشت به‌نام «سید محمد» که برادر حسن عسکری بود و گروهی معتقد به‌امامت و غیبت و زنده بودن او بودند. این فرقه را «محمدیه» نامیده‌اند.

حسن عسکری نیز از دیگر امامهای است که بوسیله پیروانش مرگش انکار و قائم و یا مذهبی خوانده شده است، چون حسن عسکری پیش از مرگ (بطوریکه بهتفصیل شرح آن خواهد آمد)، جانشیتی برای خود تعیین نکرد، از این‌رو شیعیان بر پایه احادیثی که میگویند هیچ امامی تا جانشین خود را آشکارا تعیین نکند از دنیا خواهد رفت، به‌چند فرقه و گروه تقسیم شدند و اگرچه همه آنها معتقد بودند که حسن عسکری زنده و قائم است، ولی در چگونگی آن با یکدیگر اختلاف نظر داشتند.

گفتار بالا نشان میدهد که پیروان شیعه‌گری دوازده امامی، دست کم شش نفر از بازده امام خود را پیش از مرگ حسن عسکری؛ «قائم»، «مهبدی» و «امام زمان» نامیده‌اند. بنابراین، چون حسن عسکری بدون جانشین از دنیا رخت بربست، از این‌رو شیعیان دوازده امامی نیاز روانی خود را برای انکاء به‌یک مقام متافیزیکی حاضر و موجود که هم بتواند برای آنها پناهگاه بیدادگریهای قدرتمندان بوده و هم امید دهنده ظهور دوباره و رفع بیدادگریها باشد، با تخيّل وجود و ظهور دوباره یک «قائم» یا «امام زمان» فرضی، برآورده‌اند.

مهبدیگرانی در مذهب شیعه تا آنجا ذهن پیروان شیعه‌گری را اشغال کرده که شهرستانی در کتاب *المثل والنحل*^{۲۰} نوشته است، تقریباً تمامی امامان پس از مرگ دجارتی بیماری غیبت از طرف هوای خواهانشان شدند، به‌گونه‌ای که شیعه‌گری به‌شكل فرقه‌ای منتظر درآمده که انتظار رجعت و ظهور امام زمان خود را دارد.

بهرجهت، در این گفتار نخست بر پایه آنچه که مهمترین و مشهورترین فقهاء و نویسنده‌گان شیعه درباره سرگذشت مادر امام زمان، چگونگی زایش امام زمان، نشانه‌های ظهور او، اقدامات و عملیات او پس از ظهور و دگرگوئیهای که در نتیجه ظهور او روی خواهد داد، افسانه‌سرایی کرده‌اند، به‌بحث خواهیم نشست و آنگاه به‌سرگذشت راستین حسن عسکری، رویدادهای مربوط به‌زندگی زناشویی او و اینکه بر پایه نوشته‌های

^{۲۰} ابوالفتح محمد بن عبدالکریم شهرستانی بفضل الدین صدر ترک، اصنیفهای، المثل والنحل (تهران: ۱۳۹۱).

پژوهشگران نامدار، او هیچ فرزندی از خود باقی نگذاشت، خواهیم پرداخت. مطالب بخش نخست این گفتار، بطور طبیعی، ورود به بخش دوم را منتهی می‌سازد، زیرا افسانه پردازی‌های نویسنده‌گان شیعه‌گری درباره زایش، وجود و ظهور به‌اصطلاح امام زمان، به اندازه‌ای نابخردانه و کمبلاه است که هر انسان با اینمانی را نیز بهمنته و تماخره وادر می‌کند، با این وجود، در گفتار بعدی، به‌شرح راستین موضوع دست خواهیم زد.

بدیهی است که اگر افراد مردم با خرد و بینش حد میانه بدنوشتارها و گفتارهای که آخوندها و ملأیان درباره افسانه امام زمان نوشته‌اند، توجه می‌کرده‌اند، لزومی بدنوشنن چنین کتابی پیش نمی‌آمد — چنانکه اگر مردم ایران پیش از انقلاب ۱۳۵۷ خورشیدی، کتاب توضیح المسائل روح‌الله خمینی را می‌خواندند، بدون تردید، پیش از اینکه او خود از چهره کریه و ناانسانی اش نقاب بردارد، او را بخوبی شناسائی می‌کرددند و خود را از افسونهای نیرنگ‌نهاد او و دارودسته‌اش برکار نگه میداشتند، ولی چون دولتمردان رژیم پیش از خمینی خواندن یا وه‌گوئی‌های او را منع کردند، از اینرو مردم ایران قربانی دسیسه‌های او و گروه نابکارش شدند — همینطور نیز اگر مردم نوشتارهای فقها، ملأیان و دینمردان مذهبی را با بینش و اندیشه‌گری بررسی می‌کردند، چه بسا خود میتوانستند نگارنده‌های تواناتری از نویسنده این کتاب باشند.

نویسنده این کتاب باید اعتراف کند، هنگامی که مطالب این گفتار را از کتابهای گوناگون فقهای نامدار اسلامی اقتباس می‌کرد، اگر چه از بی‌آزمی آنها در دروغ بافی‌ها و منجک بازسای مذهبی به‌شگفت افتاد، با این وجود، این کار برایش از تفریح و سرگرمی خالی نبود و گاهی اوقات از افسانه‌سرایی‌های سراپا دروغی که شرح آنها در گفتار بعدی خواهد آمد، بطور ناخودآگاه بهمنته، لبانش را از هم می‌گشود. آرزو دارد، خواننده‌های والایچ این کتاب نیز تجربه نویسنده این کتاب را در این باره احساس کنند. در این صورت امید به سرگرمی و تفریح خواننده‌گان ارجمند، از خواندن تخیلات نابخردانه و بی‌بایه فقهای شیعه‌گری در صنعت امام زمان سازی، نورگانی است که جانشین پوزشخواهی نویسنده از خواننده‌گان گران ارج در اتفاق وقتیان برای خواندن نوشتنهای دینمردانی که گویا با نویسنده کتاب امیر ارسلان نامدار بر قابت برخاسته‌اند، خواهد شد.

اسفانه «نرگس» مادر امام زمان

داستان مادر امام زمان را بطور چکیده از جلد سیزدهم بغار الانوار^{۱۷} مجلسی که بزرگ آفریننده فقه شیعه گری است و خود نیز مطالب کتابش را از سایر بزرگ‌مردان فقه شیعه مانند «شیخ الطایفه محمد بن حسن طوسی» معروف به «شیخ طوسی»، «محمد بن یعقوب کلینی»، «غیره اقتباس کرد» و نیز سایر نویسندهای خود بازگوئی کرده‌اند، شرح میدهیم. زمان را با حسن عسکری به گونه یکسان در فوشهای خود بازگوئی کرده‌اند، شرح میدهیم. مجلسی از قول شیخ طوسی در کتاب غیبت مینویسد، «بشر بن سلیمان نخاس»، برده‌فروش که همسایه علی‌النقی و حسن عسکری در سامره بوده، روایت کرده است که رونی «کافور» غلام علی‌النقی (امام دهم شیعیان) نزد او آمد و اظهارداشت که اربابش، علی‌النقی، او را احضار کرده است. «بشر بن سلیمان» میگوید، زمانی که به دیدار علی‌النقی رفت، او به من گفت: «ای بشر، تو از فرزندان انصار پیامبر و دوست خانواده او هستی و از اینرو من قصد دارم، خدمت بزرگی به تو و اگذار کنم.»

سبس، «علی‌النقی» نامه‌ای به خط و زبان رومی بعرشته نگارش درآورد و آن را با مهر خود نشان‌گذاری کرد و با کسبه زردنگی که مبلغ دویست و بیست اشرفی در آن بود، بهمن داد و گفت، این نامه و این کبسه را بگیر و به بغداد برو و صبح روز معینی (که تاریخش را تعیین کرد) در سر پل فرات حاضر شو و منتظر ورود کشته‌هایی که از سوریه وارد بندر هیشوند و حامل اسیران هستند، باش. در این کشته‌ها شماری زن‌های برده وجود دارند که برای فروش عرضه خواهند شد. تو تمام روز را در آنجا منتظر بمان تا یک کشته وارد شود که نام مالک آن «عمر بن یزید» خواهد بود. بیشتر خریداران زن‌های برده، اشراف بنی عباس و نیز چند جوان عرب هستند. «عمر بن یزید» دختر برده‌ای را به معرض فروش خواهد گذاشت که دولایس ابریشمی روی یکدیگر پوشیده است تا خود را ازدیدن و یا لمس شدن بوسیله خریداران محافظت کند.

در این زمان، کنیز مورد نظر از پس پرده‌ای که در آن جا قرارداده شده به سبب اینکه در جریان فروشن، حرمت او هنگ شده است بزمیان رومی ناله میکند. یکی از مشتریانی که در آن محل حاضر شده، زیر تأثیر رفتار و منش پرهیزکارانه کنیز مذکور قرار میگیرد و

^{۱۷} مجلسی، مهدی موعود، صفحه‌های ۱۸۸-۱۹۸.

به «عمر بن یزید» می‌گوید، من به سبب رفتار نیک‌شرهای که از این کنیز مشاهده می‌کنم، نظرم به او جلب شده و حاضرم او را به بهای دولت و بیست دینار از تو خریداری کنم. کنیزک که از میل مشتری مذکور به‌خود آگاه می‌شود، بعزمان عربی به‌وی می‌گوید: «اگر تو دارای ثروت و حشمت حضرت سلیمان پسر داود نیز باشی، من به‌تو میل و رضبی ندارم، بیهوده پول خود را برای خریداری من تلف مکن.» «عمر بن یزید» که این موضوع را از زبان کنیز می‌شنود، با اعتراض به‌وی می‌گوید: «پس من چه باید بکنم؟ زیرا، ناگفیرم تورا به‌یکی از این مشتریان بفروشم.»

کنیز پاسخ میدهد: «جرا تو آنقدر برای فروش من شتاب داری؟ بگذار خریداری برای من پیدا شود که من بتوانم به‌او اعتماد کنم و قلبم به فروزه‌های نیک او آرام گیرد.» «بُشر» می‌گوید، امام علی‌النقی به‌من دستور داد، هنگامی که تو جمله مذکور را از آن کنیز شنیدی، نزد برده فروش برو و به‌او بگو، من از یکی از اشراف دارای نامه‌ای به‌خط و زبان رومی هستم که ویژگی‌های والای اخلاقی و انسانی خود را در این نامه شرح داده، این نامه را به آن کنیز بده تا بخواند و درباره نویسنده نامه بیندیشد. هرگاه او مایل شد برای نویسنده نامه خریداری شود و تو نیز راضی به فروش او شدی، من ویرا به وکالت از جانب نویسنده نامه مورد نظر خریداری خواهم کرد.

«بُشر بن سلیمان» می‌افزاید، «عمر بن یزید» نامه را از من دریافت کرد و آن را به کنیز داد. هنگامی که کنیز مذکور، آن ذمه را خواند، سخت به‌گریه افتاد و به «عمر بن یزید» برده فروش گفت: «تو باید مرا به صاحب این نامه بفروشی و سوگند باد می‌کنم که هرگاه از این کار خودداری کنی، خود را هلاک خواهم کرد.»

«بُشر» می‌گوید، من با «عمر بن یزید» بسیار گفتگو کردم تا او را راضی نمودم به‌همان بهای دولت و بیست دیناری که امام علی‌النقی به‌من داده بود، کنیز مذکور را به‌من بفروشد. سپس پول را به برده فروش دادم و کنیزک مذکور را در حالیکه بسیار شاد و خندان به‌نظر می‌رسید، به محلی که در بغداد برای سکونتش اجاره کرده بودم، آوردم، کنیز مورد نظر، با بی‌تاپی نامه امام را از جیب بیرون آورده، می‌بوسید و روی دیدگان خود می‌نهاد و آن را به بدن و صورت خود می‌مالبد.

«بُشر» ادامه میدهد، در حالی که من از بازتاب آن دختر شکفت‌زده شده بودم به‌او گفتم تو در حالیکه نویسنده نامه را نمی‌شناسی، چگونه آنرا می‌بیوسی؟ پاسخ داد، ای انسان

بی خبر، تو باید بدانی که من «ملیک» دختر «یشوعا» پسر قیصر روم هستم. مادرم از فرزندان حواریون است و تیره خانوادگی ام به شمعون وصی حضرت عیسی میرسد. من سرگذشت شگفت‌انگیزی دارم که اکنون آن را برایت شرح میدهم.

من نوه قیصر روم هستم. هنگامی که سیزده ساله بودم، جدم تصمیم گرفت مرا به عقد ازدواج پسر برادرش درآورد. جشن باشکوهی برای انجام این کار برپا کرد، سیصد نفر از رهبانان و روحانیون نصاری را که از دودمان حواریون عیسی بن مریم بودند، و هفتصد نفر از اعيان و اشراف روم و چهار هزار نفر از امراء و فرماندهان و سران لشگر و بزرگان کشور را فرا خواند. آنگاه دستور داد، تخت ویژه‌ای ساختند که به انواع جواهرات زینت و آراسته شده و دارای چهل پله بود. در هنگام انجام مراسم ازدواج، پسر عمومیم، روی تخت مذکور قرار گرفت و قیصر دستور داد صلیب‌ها را به دست بگیرند. اسقف‌ها در برابر قیصر قرار گرفتند و انجیل‌های خود را گشودند. در این زمان، بطوط ناگهانی صلیب‌ها فرو افتدند و پایه‌های تخت درهم شکست و پسر عمومیم نیز از بالای تخت بزیر افتاد و بیهوش شد. با مشاهده این رویداد رنگ چهره اسقف‌ها دگرگون شد و به لرزه افتادند.

اسقف‌ها و روحانیون و امراء و اعيان و اشراف حاضر رو به جدم قیصر روم کردند و اظهارداشتند: «پادشاه، چه خبر شده؟ گونی روز زوال میسحیت فرارسیده است. از شما تقاضا داریم، چاره‌ای بیندیشید!»

جدم از این رویداد سخت خشمگین شد و دستور داد، پایه‌های تخت دوباره نصب و با جواهرات آذین گردند، صلیب‌ها افزائش شوند و پسر عمومیم دوباره روی تخت قرار بگیرد. ولی، پس از نصب تخت مرصع، دوباره همان جریان شوم تکرار شد، صلیب‌ها و پایه‌های تخت فرو ریختند و پسر عمومیم از تخت بزیر افتاد و بیهوش شد. میهمانان پراکنده شدند و این مرتبه جدم نیز زمین خورد و سپس برخاست و به اطاق خصوصی اش رفته و جریان جشن بدین ترتیب بهم خورد.

سپس، شی خواب دیدم که عیسی مسیح و شمعون و حواریونش در قصر جدم، در محلی که تخت نصب شده بود، اجتماع کرده‌اند، ولی به جای آن تخت، منبری وجود دارد که از آن نور می‌درخشید. پس از چند لحظه محمد بن عبدالله و جانشینش علی بن ایطالب و گروهی از فرزندان وی وارد قصر شدند. عیسی مسیح به استقبال محمد رفت و او را در بر گرفت. محمد بن عبدالله در حالی که به حسن عسکری اشاره می‌کرد، به عیسی مسیح گفت: «ای روح خدا، من آمده‌ام تا دختر جانشین تو شمعون را برای فرزندم حسن عسکری خواستگاری کنم.»

عیسی نگاهی به شمعون کرد و گفت: «تو چقدر خوشبخت و سعادتمدی که بالایش
یگانگی و ازدواج با خانواده محمد را یافته‌ای،» شمعون با پیشنهاد عیسی موافقت کرد.
محمد بالای منبری که از آن نور می‌بارید رفت و مراسم ازدواج را اجرا کرد و عیسی،
حواریون او و فرزندان خود را گواه ازدواج گرفت و مرا به زناشویی فرزندش درآورد.
هنگامی که از خواب بیدار شدم، از بیم جانم، موضوع روایاتم را برای پدر و جدم بازگو
نکردم و آن را نزد خود پوشیده نگهداشتمن.

روایای مذکور سبب شد که عشق حسن عسکری در خانه قلبیم جای بگیرد و شدت این
عشق تا اندازه‌ای بود که نه تنها از آشامیدن مشروبات الکلی دوری جستم، بلکه از خوردن
غذای کافی نیز خودداری می‌کردم. این موضوع سبب رنجوری و بیماری ام شد. جدم تمام
پرشکان شهر را برای درمانم احضار کرد، ولی آنها نتوانستند برای درمانم چاره‌ای
پیشنهاد و خدمتی انجام دهنده.

پس از فاعلیدی جد و پدرم از درمانم، پدرم به من گفت: «نور دیده، آیا به عقیده
خودت، راه و روشی وجود دارد که بنواند ترا درمان کند؟» پاسخ دادم: «پدر جان، درهای
خوشی بروی من بسته شده است، ولی اگر تو زندانی‌های مسلمان را آزاد کنی، شاید عیسی
مسیح و مادرش برای درمان کمکی به من بکند.»

پدرم تقاضای مرا پذیرفت و از آن پس، من به ظاهر وانمود کردم که بیهوی حاصل
کرده و کمی غذا خوردم. این امر سبب خشنودی پدرم شد و از این‌رو او به اسران مسلمان
و رعایت احترام آنها توجه بیشتری بکار برد.

چهارده شب بعد، من روایای دیگری دیدم. بدین شرح که در خواب دیدم، فاطمه
زهرا دختر پامبر با مریم، مادر عیسی و حوریان بهشتی به سوی من آمدند. مریم مادر
عیسی روی بهمن نمود و گفت، این بانوی جهان و مادر شوهر توست. من دامن فاطمه زهرا
را گرفتم و گریه کردم و شکایت نمودم که چرا حسن عسکری به دیدن من نمی‌آید. فاطمه
زهرا اظهار داشت، تا تو مسلمان نشوی، حسن عسکری به دیدار تو نخواهد آمد. اگر تو
میل داری، حسن عسکری به دیدارت بباید، باید به یگانگی خداوند و این که محمد پدر
من، خاتم پامبران است گواهی بدهی. من اظهار داشتم: «لا الہ الا الله، محمد رسول الله.»
آنگاه، فاطمه زهرا اظهار داشت، آکنون منتظر فرزندم حسن عسکری باش که او را نزد تو
خواهم فرستاد.

چون از خواب برخاستم، شوقم برای دیدار حسن عسکری از همیشه بیشتر شده بود. شب بعد، حسن عسکری را در خواب دیدم و شکایت کردم که چرا مرا تها گذاشته است. اظهار داشت، سبب اینکه من بدیدار تو نمی آمدم، مذهب تو بود. اکنون که بعدین اسلام درآمده‌ای هر شب در خواب با تو دیدار میکنم تا زمانی که روزگار هجران من و تو بهوصال تبدیل شود، از آن شب به بعد، هر شب او را در خواب می‌بینم.

«بُشْرٌ بْنُ سَلِيمَانٍ» میگوید، از او پرسش کردم، چه شد که تو زندانی و اسیر شدی؟ پاسخ داد، در یکی از شباهی که حسن عسکری به خوابم آمد، اظهار داشت، که جدم قصد دارد، لشگری به جنگ مسلمانان بفرستند و من باید سر و وضع ظاهری ام را تغییر دهم و به گونه ناشناس در لباس خدمتکاران همراه گروهی از زنانی که در اختیارم بودند، به میان لشکریانی که عازم جنگ با مسلمانان بودند، بروم. من این کار را انجام دادم و در ضمن جنگ، مسلمانان ما را دستگیر کردند و اکنون می‌بینی که نتیجه کار به کجا انجامیده است. ولی، من تا کنون به کسی نگفتم که نوی فیصر روم هستم.

«بُشْرٌ بْنُ سَلِيمَانٍ» می‌افزاید که به او گفتم، تو که رومی هستی، چگونه به زبان عربی سخن میگویی؛ پاسخ داد، جدم زنی را که چندین زبان می‌دانست، به خدمت من گماشته بود که زبان عربی را به من یاموزد و بدین سبب من میتوانم به زبان عربی سخن بگویم.

«بُشْرٌ بْنُ سَلِيمَانٍ» می‌گوید، پس از ورود به سامر، من آن دختر را نزد امام علی النقی بردم. او با شادی از دختر مذکور استقبال کرد و ازوی پرسش نمود: «آیا تو بین ... ۱۰ / ۱۰ دینار پول نقد و یک خبر شادی آور، کدامیک را می‌پذیری؟» دختر گفت: «خبر خوب را.»

با شنیدن این موضوع، امام علی النقی به اوی گفت: «همان گونه که در رویاهاست دیده‌ای، تو بعقد ازدواج فرزندم حسن درخواهی آمد و مادر کسی خواهی شد که بر این دنبی حکومت و آن را پر از عدل و داد خواهد کرد..» آنگاه، علی النقی، دختر مذکور را به خواهرش حکیمه خاتون سپرد تا به اوی رسوم و آداب اسلامی را یاموزد و او را برای ازدواج با فرزندش حسن عسکری آماده نماید.

بازنمود نویسنده

بدیهی است که خوانندگان اندیشمند از لابلای افسانه‌سرایی‌هایی که صنعتگران مذهبی درباره امام زمان سازی کرده‌اند، خود حدیث مفصل خواهند خواند، ولی بی مناسبت نیست،

توجه خوانندگان ارجمند بهاین نکته جلب شود که داستان‌سرايان و افسانه پردازان عادی، هنگامی که برای آفرینش رویدادهای ساختگی داستانهای خود به‌اندیشه‌گری می‌پردازند، کوشش می‌کنند، ساختمان و پدیده رویدادها را تا آنجا که امکان دارد، به‌واقعیت‌ها نزدیکتر نگهدازند تا فرآورده داستان آنها آسانتر و زودتر به‌ذهن خوانندگان بنشیند. افراد مردم نیز بیشتر به خواندن و جذب داستان‌های کشنیده بی‌پرسش می‌کنند که رویدادهای داستان زیاد از واقعیات دور نیافتد. اما، هنگامی که نویسنده‌گان مذهبی خانم در دست می‌گیرند، با توجه به اینکه تمام نبروهای معجزه‌گر ناشناخته متأثیری کی را در اختیار خود فرض و از آنها بهره‌گیری می‌کنند و هیچکس نیز برای آن را ندارد که دست کم آنها را به باد پرسش بگیرد و نیز انتظار هم ندارد نشانه‌هایی از آن نبروها را در زندگی عادی مشاهده کند و یا خرد خود را در برابر آنها به کار اندازد، از این‌رو نویسنده‌گان مذهبی در تجلی اندیشه‌هایی که پذیرش آنها حتی برای کودکان عقب افتاده نیز سنگین است، هیچ پروانی به خود راه نمیدهدند. برای مثال، از ملایانی که با غمز و اسکرای خود به‌اندیشه بافی‌های فضایی مذکور پرداخته‌اند، باید پرسش کردد.

۱— آیا در تمام درازای تاریخ ۲/۷۰۰ ساله ادبیات امپراتوری روم و کشور ایتالیا امروزی، کسی شنیده است که یک نفر رومی نام دختر خود را «ملیکه» گذاشته باشد؟ واژه «ملیکه» یک کلام عربی است که شکل مؤنث واژه «ملیک» به معنی «پادشاه» و جمع آن «ملکاء» می‌باشد. بنابراین هنگامی که به واژه «ملیک»، «ها»ی تأییث افزوده شود، تبدیل به «ملیکه» شده و معنی «ملکه» خواهد داد. آنوقت آخوندهایی که صنایع افسانه‌سراانهای مذهبی را در اختیار گرفته‌اند، بدون اینکه به خود رحمت بدنهند و دست کم یک نام رومی روی دختری که در افسانه پردازی‌های خود، او را مادر امام زمان و نویقیصر روم اندیشه‌گری کرده، بگذارند، واژه عربی «ملیکه» را برای قهرمان افسانه خود برگزیده‌اند. وانگمی، آیا هیچ انسانی می‌تواند باور کند که خانواده امپراتوری روم یک نام عربی برای دختر خود برگزیند!

۲— آیا حسن عسکری زبان و خط رومی میدانسته است؟ یک شیعه‌قشری مومن ممکن است، بگویید از معجزه امام دور نیست که زبان و خط رومی بداند. پاسخ اینست که اگر یکی از این یازده امام شیعه‌گری، کوچکترین صنعت یا هنری به پیروان و یاران همزمانش نشان داده باشد که به اصطلاح خودشان دلیل بر «علم لدنی» او باشد، میتوان باور کرد که حسن عسکری نیز زبان و خط رومی میدانسته است. ولی اگر تمام نوشتارهای

افرادی را که با امام‌ها همزمان بوده‌اند، پژوهش کنیم، بدون تردید به این نتیجه می‌رسیم که نه تنها آنها هیچ خاصیت و یا هنری بیش از افراد عادی مردم نداشته‌اند، بلکه بطوری‌که در گفتار پیشین به تفصیل شرح دادیم، همه آنها عمر خود را در جمع آوری بول، بیکارگی، زنبارگی، و بقول خودشان تقیه گذراندند. ولی پس از مرگ آنها، ملاهانی مانند شیخ صدوق، ملا اسماعیل سبزواری، ملا علی کرکی و ملا محمد باقر مجلسی و غیره بوسیله حکمرانان وقت که قصد نفوذ در مردم و استوار کردن قدرت خود از راه مذهب را داشته‌اند، خریداری شده و صدھا معجزه و صفات و توانانی‌هایی که بالاتر از قدرت انسان است به امام‌ها نسبت داده‌اند. علی‌دوانی، مترجم جلد سیزدهم بحار الانوار (مهدی موعود) «آشکارا می‌نویسد که شاه سلیمان صفوی، قسمتی از املاک مخصوص خود را وقف نوشتن کتاب بحار الانوار نمود.

۳ — یکی از نکاتی که در افسانه شیرین مادر امام زمان (ملیکه)،^{*} نویسنده این کتاب را به خنده واداشت، موردی بود که علامه مجلسی نوشته است: «... چون در کشتی برده‌فروشان از ملیکه هنگ حرمت شده بود، او بعزمان رومی ناله‌ای سر داد.» از بررسی این قسمت از نوشتار علامه مجلسی، معلوم می‌شود که ناله در زبانهای مختلف با یکدیگر تفاوت دارد. عبارت دیگر ناله در زبانهای گوناگون دنیا، مانند انگلیسی، فارسی، آلمانی، فرانسه، روسی، و غیره با یکدیگر فرق دارند. اگر اینظور باشد، بدون تردید سرفه، عطسه، گریه و خنده نیز در زبانهای گوناگون دارای اشکال و اصوات متفاوت هستند. براستی آخوندهای شیعه‌گری چه علوم و فضیلت‌هایی دارند که ما اندیشه آنها را نیز به خود راه نداده‌ایم!

۴ — نکته مهم دیگر در صنعت امام زمان سازی فضای شیعه‌گری آنست که اگر در واقع این افراد ریگی به کفشهای خود ندارند و آنچه را که می‌گویند، درست است، چرا نام قیصر روم، جد «ملیکه» را ذکر نمی‌کنند! آیا چه سبب و حکمتی وجود دارد که آنها پدر ملیکه «یشوغا» را نام می‌برند ولی از بردن نام جدش، که به اصطلاح قیصر روم بوده، خودداری می‌کنند. پاسخ این پرسش آنست که اولاً چون افسانه آنها ساختگی است، از این‌رو نمی‌توانند برای امپراطوران و قیصرهای رومی که فامیلشان در کتابهای تاریخ ذکر شده است، نام ویژه‌ای جعل کنند. ثابتاً چون نام تمام قیصرها و امپراطوران رومی و همچنین تاریخ زایش، زندگی و مرگ، تعداد فرزندان و سایر مشخصات آنها در کتابهای تاریخ وارد

* همان کتاب، صفحه‌های ۲۲-۲۳.

شده است، اگر «ملیکه» را به امپراتور ویژه‌ای نسبت میدانند، مجشان باز میشود و حتی نزد فریب خورد گاشان نیز رسوایی شدند. بنابراین کوشش کردند، با پشتهم اندازی، نام پدر دختر ساختگی داستان خود را که به اصطلاح پسر امپراتور روم است، «یشوعا» بنامند و بگذرنند. حال چه «یشوعائی» و فرزند کدام امپراتوری؟ پاسخ این راز در زرف نهاد حیله‌گر و عوام‌فریب فقها و ملأیان پنهان شده است. گذشته از تمام نکاتی که ذکر شد، واژه «یشوعا» از نام «یسوع» و یا «یشوع» که هر دو در زبان عربی مفهوم «عیسی مسیح» را میدهند، گرفته شده و هر عرب زبانی میداند که «یسوع» و یا «یشوع» مفهوم نام «عیسی مسیح» را دارد و برخی اوقات بجای آن بکار مبرود. بنابراین آنها در افسانه پردازی مذکور به پسر امپراتور روم یک نام عربی داده و گذشته‌اند. هرکسی که به تاریخ روم نظری بیفکند، آشکارا می‌بیند که نه تنها از نیمه‌های قرن نهم میلادی که صنعت امام زمان سازی بوسیله فقهای شیعه‌گری آغاز شده، بلکه در تمام درازای تاریخ ۲/۷۰۰ ساله روم و ایتالیای کنونی، هیچ‌بک از امپراتوران روم دارای فرزند پسری بعنوان «یشوعا» نبوده‌اند.

۵ — موضوع جالب توجه دیگر در اختراع سلسله رویدادهای افسانه امام زمان سازی ملأیان و فقهای شیعه‌گری، دور افتادن آنها از ارزش‌های اخلاقی و انسانی و داغ آزاری است که به گونه غیر مستقیم و ناخودآگاهانه بعنیوند امام حسن عسکری زده‌اند. زیرا آنها که ملأیان شیعه‌گری میگویند، امام حسن عسکری به «ملیکه» آموخته میدهند که خود را به لباس خدمتکاران درآورده و همراه زنانی که عازم جنگ با مسلمانان بودند، به جبهه بروند تا بوسیله مسلمانان دستگیر شود، آیا فکر نکرده‌اند:

الف - سرشت امام باید از خطأ منزه باشد و درس حیله و مکر و تزویر بعدیگران ندهد!

ب - چگونه از نظر اخلاقی یک امام معصوم به خود اجازه داده است، با مکر و حیله به دختر جوانی آموخته دهد از والدینش فرار کند و پس از انجام این عمل غیر اخلاقی و ناانسانی او را بعقد ازدواج کسی که قرار است رهبر آینده دنیا بشود درآورد!

ب - حتی تصور فرار «ملیکه» نوه جوان امپراتور روم از کاخ امپراتوری به این سادگیهایی که ملأیان افسانه پردازی کرده‌اند می‌ست نبوده و آنهمه کارکنان دربار امپراتور روم آنقدر نایبنا نبوده‌اند که اجازه دهند «ملیکه» (نیست در جهان) به آن سادگی که ملأیان افسانه سازی کرده‌اند از کاخ پدر و جدش فرار کند.

ت - اگر ازدواج «ملیکه» با مهدی قائم (بیست در جهان) تقدیر الٰی بوده، چرا امام حسن عسکری به گونه رسمی و شرافتمدانه از امپراتور روم «ملیکه» را برای فرزند خود خواستگاری نکرده است!

۶ - نکته مهم دیگر منش و روش رفتار تازیه‌ای مسلمان با زنانی است که در جنگها اسیر می‌شدند. نگاهی به تاریخ اسلام و رویدادهای آن بویژه در صدر اسلام نشان می‌دهد که دو انگیزه اساسی تازیه‌ها را به گرد محمد جمع کرد. یکی چپاول و غارت اموال شکست خورده‌گان که محمد عنوان شرعی «انفال» و یا «غناائم جنگی» برای آن برگزید و دیگری تصاحب زنان آنها، خواه شوهر داشتند و خواه بدون شوهر بودند. آیه ۲۴ سوره نساء در این باره آشکارا می‌گوید: «وَالْمُحْصَنَاتُ مِنْ أَئْسَاءِ الْأَمْلَكَاتِ أَيْتَنَّهُنَّمُ...» «ازدواج با زنان شوهردار برای شما متع می‌شود، بجز زنها که دست راست شما مالکیت آنها را بر عهده دارد...»

به گونه‌ای که در گفтар پیش آوردیم، تمام ترجمه‌گران و تفسیرکنندگان قرآن بدون استثناء، مفهوم «مالکات آیتنهنکم» و یا «زنها» که دست راست شما مالکیت آنها را بر عهده دارد، به معنی «زنها» که در جنگها اسیر می‌شوند، خواه شوهردار و خواه بدون شوهر» ترجمه و تفسیر کرده‌اند. از دگرسو میدانیم، تازیه‌ای زن گرسنه، بمحضه اینکه زنان بیگناه را در جنگها دستگیر می‌کردند، بیدرنگ آنها را در اختیار خود در می‌آورده‌اند. به گونه‌ای که خود محمد بن عبدالله زیباترین زنان حرم‌سرا پیش را زنان اسیر و شوهر کشته در جنگها تشکیل میدادند. نمونه بارز این زنها، به گونه‌ای که در پیش گفته عبارتند از، «صفیه» زن زیبای «کنانه بن ریبع» رئیس یهودیهای خیر که بوسیله محمد مقتول شد. «ریحانه» زن دلربای یکی از مردان طایفه یهودی بني قریظه که به همراه در حدود هشت‌صد نفر مردان طایفه مذکور اعدام شد و «جوبریه» زن زیبای پسرعمویش «ابن ذوالشفر» که پس از قتل شوهرش، محمد او را به زنان حرم‌سرا پیش افزود. آنوقت چگونه است که درباره سرنوشت «ملیکه» بیکباره آیه ۲۴ سوره نساء نادیده گرفته شده، فرهنگ خشونت بار و تجاوز‌گر تازیه‌ای انسانی و مبنوی شده و این کنیزک جوان زیبای سفید پوست رومی با دو لباس ابریشمین که روی یکدیگر پوشیده، از جبهه جنگ تا عرصه کشتنی برده فروشان، سالم مانده و تازیه‌ای زن گرسنه به بدن او دست نزد «اند!

۷ - نکته مهمتر از تمام نکاتی که تاکنون گفته شد، نوشتة طبری می‌باشد. طبری می‌نویسد، پس از سال ۴۴۲ قمری / ۸۵۶ میلادی، جنگ مهمی بین عباسیان و رومیان روی

نداهه و هیچ نشانه‌ای فیز وجود ندارد که امپراتور روم از عباسیان تقاضای آزادی نوء دختری اش را کرده باشد.^{۱۵}

بدیهی است، برخی نویسندگان شیعه‌گری مانند «محمد بن یعقوب کلبی» و «شیخ مفید» داستانهای دیگری از مادر امام زمان شرح داده‌اند. کلینی میگوید، مادر قائم کنیزی از «نویه» در استان شمالی سودان بوده و «شیخ مفید» مینویسد، مادر امام زمان کنیزی بود که در خانه حکیمه، خواهر علی النقی پرورش یافت. ولی، نویسنده این کتاب برقراری داد شرح افسانه مادر امام زمان را از «شیخ صدق» و «مجلسی» که از ارکان مهم مذهب شیعه‌گری هستند، اقتباس نماید. باید توجه داشت که ملا محمد باقر مجلسی، جلد سیزدهم بحار الانوار خود را به شرح مهدی موعود ویزگی داده و شیخ علی دوانی آنرا در ۱۲۸۳ صفحه به فارسی ترجمه کرده و به اصطلاح مترجم «آیت الله بروجردی، مرجع عالم تشیع نیز آن را تصویب کرده است.»

نویسندگان شیعه‌گری عقبده دارند، مادر امام زمان یا دارای نام «فرجس»، «مریم بن زید علویه»، «ریحانه»، «صیقل»، و «سوسن» بوده و یا اینکه این نام پس از ورود به خانه علی النقی به اوی داده شده است.^{۱۶} در بخش پایانی این کتاب خواهیم دید، «صیقل» نام کنیزی بوده که پس از مرگ حسن عسکری در خانه‌اش یافت شده و المعتمد خلیفة عباسی، پس از درگذشت حسن عسکری، او را بیش از مدت یک سال زیر نظر داشته تا یقین حاصل کند که از حسن عسکری جنینی در زهدان ندارد.

زايش امام زمان

علامه ملا محمد باقر مجلسی^{۱۷} مینویسد، در تأییفات علمای شیعه روایتی دیدم که با سند معتبر از امام علی النقی و امام حسن عسکری نقل کرده‌اند که چون خداوند اراده کند امامی را بیافریند، قطره‌ای از آب بهشت در ابری قرار میدهد و آن قطره آب در میوه‌ای از میوه‌های بهشتی میچکد و امام آن را میخورد و از این میوه نطفه امام بسته میشود. (بدیهی است که در زیرنویس افزوده شده است که شاید منظور از میوه‌های بهشتی، میوه پاک و

^{۱۴} تاریخ طبری، جلد سوم، صفحه ۱۴۲۶.

^{۱۵} بحار، جلد ۵۱، صفحه ۲۸، نقل از الدروس ۱ کمال، صفحه‌های ۴۳۲-۳۴.

^{۱۶} مجلسی، مهدی موعود، صفحه ۱۸۴ به بعد.

پاکیزه باشد). هنگامی که نطفه در شکم مادر تبدیل به جنین و چهل روزه شد، سخن مردم را می‌شود و زمانی که چهارماهه شد، بروی بازویش آیه ۱۱۵ سوره انعام بدین شرح نوشته می‌شود: «وَتَمَّتِ الْكَلْمَةُ رَبِّكَ حِسْنًا وَعَذْلًا لَا مُبْدِلَ لِكَلْمَتِنَا وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ». و هنگامی که امام زایش می‌یابد، بهامر خداوند می‌ایستد و نوری از او به اطراف جهان می‌تابد و بدان وسیله مردم و اعمال آنها را می‌بیند و در آن نور است که امرالله بر اونازل می‌شود و بهر طرف که روکند آن نور جلوی چشم اوست.

در زمانی که نویسنده این کتاب، بهاقبایس مطالب بالا سرگرم بود، یادش افتاد که چرا اگر امامها دارای این نیروها هستند، پس علی این ایطالب توانست در پرتو این نور، توطه و تبانی خوارج را بر ضد خود کشف کند و قربانی ضربات شمشیر زهرآلود «ابن ملجم مرادی» قرار نگیرد. و بهمانگونه، چرا حسین بن علی، توانست در آن نور، از کنش و واکنشهایی که در کوفه وجود داشت آگاه شود و «مسلم بن عقبی» را برای آگاهی از جریان مذکور به کوفه فرستاد. و مهتر اینکه گذشته از علم لدنی او که ویژه امامهاست، چرا دربرتو آن نور توانست بیفدویو با دست کم آگاهی حاصل کند که فرستاده اش «مسلم بن عقبی» را در کوفه اعدام کردند و با آگاهی از این جریان از عزیمت به کوفه خودداری کند و مجبور نشود از دشمنانش بخواهد او را آزاد کنند تا بی‌سر و صدا به نقطه دیگری برود و جان خود و خانواده اش را در خطر نابودی قرار ندهد.

مجلسی ادامه میدهد، در همان کتاب بهنگل از «حسین بن حمدان» خوانده است که هر زمانی که «حکیمه خاتون» عمه حسن عسکری او را دیدار می‌نموده، دعا میکرده است، خداوند فرزندی بعاؤ دهش کند. تا اینکه روزی حسن عسکری به حکیمه خاتون میگوید، عمه آنجه تو پیوسته از خدا برای من آرزو میکردي، امشب زایش خواهد یافت، حکیمه خاتون پرسش میکند، از چه کسی؟ حسن عسکری پاسخ میدهد، از «نرجس» و از عمه اش تقاضا میکند آن شب را که پانزدهم شعبان بوده، نزد آنها بماند و به جریان زایش نرجس کمک کند.

حکیمه خاتون نزد نرجس میرود، ولی اتری از بارداری در او نمی‌بیند. آنگاه نزد حسن عسکری بازگشت میکند و جریان را با او در میان میگذارد. حسن عسکری لبخندی میزند و اظهار میدارد، ما امامها مانند افراد عادی مردم در شکمها مادرانمان قرار نمیگیریم و از راه رحم زایش ییدا نمیکنیم، بلکه در پنهانهای مادران خود جای میگیریم و از ران راست مادرانمان خارج میشویم. زیرا ما نور خدائیم و پلیدیها قادر نیستند، نور را آلوده سازند.

آنگاه می‌افزاید که اثر حمل نرجس در هنگام سیده‌دم ظاهر می‌شود. حکیمه می‌گوید، آن شب تا هنگام سیده‌دم نرجس را زیر چشم داشتم. او نزد من خوایده بود و پهلو به پهلو می‌شد. نزدیک سیده‌دم، ناگهان از جای برخاستم، بوسوی او رفتم و ویرا به سینه چسبانیدم و نام خدا برآ بر او خواندم. حسن عسکری با صدای بلند اظهار داشت، عمه سورة آنا انزلنا را بر او بخوان. از نرجس پرسیدم: «حالت چگونه است؟» پاسخ داد: «آنچه آقا گفت، ظاهر گردید.»

هنگامی که سورة آنا انزلنا را بر او خواندم، جنین او نیز با من شروع به خواندن کرد. سپس جنین به من سلام نمود. چون صدای او را شنیدم وحشت کردم. اما حسن عسکری اظهار داشت: «عمه از کار خدا شگفتی مکن!»

هنوز سخن امام پایان نیافته بود که نرجس از نظرم ناپدید گشت. گوشی میان من و او پرده‌ای آویخته شد. از این رو فریاد کنان به سوی امام شافتمن. امام گفت، عمه! برگرد که او را در جای خود خواهی دید. هنگامی که بازگشتم، مشاهده کردم پرده‌ای که بین من و نرجس ایجاد شده بود، برداشته شد و نوری از وی درخشیدن می‌گردید که دیدگانم را خیره نمود.

سپس طفلی را مشاهده کردم که مشغول سجده است. آنگاه طفل روی زانو نشست و در حالیکه انگشتان خود را به سوی آسمان گرفته بود، اظهار داشت: «اشهدان لاله الا الله و ان جدی رسول الله و ان ابی امیر المؤمنین»، پس از آن تمام امامها را نام بردا تا به خودش رسید، سپس گفت: «اللهم انجلی وعدی و ائمہ لی امری و بلت و طاتی و اماء الارض بی قسطاً و عدلاً خداوندا!» «آنچه به من و عده داده بودی مرحمت کن و سرنوشت را به انجام برسان! قدمهایم را ثابت بدار و بوسیله من زمین را پر از عدل و داد کن!»

مجلسی^{۱۰} در جای دیگر از شیخ صنوق نقل می‌کند که در آن شب حکیمه خاتون نزدیک نرجس به خواب رفت. هنگامی که از خواب برخاست مشاهده کرد، بچه زایش یافته و خدا را سجده می‌کند.

امام حسن عسکری می‌گوید، عمه جان! فرزندم را نزد من بیاور. هنگامی که حکیمه خاتون فرزند را نزد حسن عسکری می‌برد، امام دست زیر رانها و پشت بچه می‌گذارد و پاهای او را به سینه می‌چسباند و زبان در دهانش می‌گرداند و دست بر چشم و گوش و بندهای او

^{۱۰} همان کتاب، صفحه ۱۸۱ به بعد.

میکشدو میگوید: «فرزندم! با من حرف بزن و بچه اشهد میخواند.» روز هفتم ولادت نوزاد، حسن عسکری از عمه‌اش میخواهد که بچه را نزد او ببرد. این کار انجام میگیرد، ولی هنگامی که عمه‌جان رویوش از روی نوزاد بر میدارد، بچه را نمی‌بیند. امام حسن عسکری میگوید، عمه‌جان او را به کسی سپردم که مادر موسی فرزند خود را به او سپرد!

مجلسی^{۱۱} در جای دیگر از قول محمد بن عبدالله مطهری در کمال الدین نقل میکند، هنگامی که حکیمه خاتون، نوزاد را نزد امام حسن عسکری میبرد، او به امام سلام میکند. ناگهان، چند مرغ در گرد او به پرواز در می‌آیند. امام حسن عسکری یکی از آن مرغان را غرا می‌خواند و به او می‌گوید: «این طفل را ببر نگهداری کن و در هر چهل روز به ما برگردان.»

مرغ، نوزاد را بر میدارد و پرواز میکند و سایر مرغان نیز به دنبال او به پرواز در می‌آیند. امام حسن عسکری با نگاه نوزاد را بدרכه میکند و میگوید، ترا به خداتی میسپارم که مادر موسی^{۱۲} خود را بع او سپرد. نرگس خاتون گریه میکند، امام میگوید، آرام باش که طفل ما جز از پستان تو شیر تبخورد.

حکیمه میگوید، از امام پرسیدم آن مرغ چه بود؟ پاسخ داد، روح القدس بود که از آنها مراقبت میکند و آنها را پرورش میدهد. پس از چهل روز، بچه را نزد برادرزاده‌ام برگردانیدند. حضرت مرا خواست، چون خدمتش رسیدم، دیدم بچه چهل روزه راه میرود. گفتم، این که دو ساله بمنظر میرسد، امام پاسخ داد، فرزندان ائمه و اولیا نشو و نمایشان با افراد عادی تفاوت دارد و کودکان یکماده آنها مانند بچه یک‌ساله دیگران هستند، در شکم مادر حرف میزنند و قرآن میخوانند.

حکیمه خاتون ادامه میدهد، من هر چهل روز طفل را میدیدم، تا آنکه چند روز پیش از وفات پدرش او را به شکل مردی دیدم و او را نشاختم. از امام پرسیدم این کبست که دستور میدهی پیش رویش بنشیم؟ پاسخ داد پسر فرجس است که جانشین من خواهد شد.

مجلسی^{۱۳} از قول شهید اول نقل میکند که امام جعفر صادق گفته است، در شبی که قائم آل محمد متولد میشود، هر مولودی متولد شود با ایمان است و اگر در سرزمین شرک

^{۱۱} همان کتاب، صفحه ۴۰۱ به بعد.

^{۱۲} همان کتاب، صفحه‌های ۲۷-۲۶.

متولد گردد، خدا به برکت وجود امام، او را به سرزمین ایمان منتقل خواهد کرد.

بازنمود نویسنده

این بود چکیده‌ای از ۴۵ صفحه مطالبی که علامه مجلسی درباره زایش امام زمان قلمفرسانی کرده است. در زبان انگلیسی، شخصی که متون کتب مقدس را با خردگیری مورد ارزشیابی قرار دهد و یا در این کار تخصص داشته باشد *Exegete* نامیده می‌شود. حال اگر یک *Exegete* و یا کارشناس انتقادجو بخواهد مطالب کودک‌مغزانه بالا را مورد ارزش باشی انتقادجویانه فرار دهد، براستی کارش بسیار آسان و راحت خواهد بود، زیرا افسانه پردازیهای مذکور دارای هیچگونه زیربنای منطقی و خردگرايانه‌ای نیست. با این وجود، چون یاوه‌سراییهای مذکور که نه متون کتب مقدس است، و نه اینکه اصولاً به سبب بی‌هایگی شایستگی ارزشیابی دارد، از مفر و خامه بزرگ فقهای امام‌زمان سازی شیعه‌گری تراویش کرده، نیازمند چند بازنمود بشرح زیر است:

۱— هر گاه برای چند لحظه از الله (مکار، محیل، ستمگر، قهار، جبار، انتقامجو، خوب‌بر و البته برخی اوقات بخشندۀ‌ای) که محمد با یک طرز فکر سیاسی برای تازیها ساخته و خواسته است آن را جانشین الله (بزرگ بستانه کعبه) کند بگذریم، خداوندی که سایر ادیان و مذاهب برای جهان آفرینش فرض کرده و بر ماشین منظم دستگاه هستی کنترل دارد، خدای معقولی است که تمام کارهای او خردگرايانه بوده و هیچگاه عملی بر خلاف منطق و طبیعت دستگاه آفرینش از او دیده نشده و نخواهد شد. برای مثال، تا کنون هیچکس ندیده است که خداوند به آهونی قدرت پرواز دهش کند و یا در حالی که عمر میانه سگ در حدود هفده سال است، خداوند سگی را عمر پنجاه ساله بدهد. همچنین تاکنون کسی ندیده است که برای مثال، از آسمان باران رنگی بر سر افراد پسر فروپاراد، یا چشمهای انسانی از پشت بدن او درآید و یا مانند الله شگفتزا و قهار محمد در قرآن^{۳۰} با مکر و حیله بندگانش را گمراه کند و سپس ب مجرم و گناه گمراهی آنها را در آتش جهنم بسوزاند. تردید نیست که این اعمال قبیح از خدای واقعی، آن پروردگار آفریده

^{۳۰} آیه ۱۸۲ سوره اعراف، آیه ۴۵ سوره قلم، آیه ۳۰ سوره المقال، آیه ۵۱ سوره آل عمران، آیه ۱۴۲ سوره نساء، آیه ۳۶ سوره صلاقات، آیه ۳۷ سوره زمر، آیه ۱۴۳ سوره نساء، آیه ۲۳ سوره رعد و آیه‌های ۲۲ و ۳۶ سوره زمر، آیه ۱۸۶ سوره اعراف، آیه ۳۱ سوره مدکر و آیه ۳۱ سوره رعد.

دوست و هدایت کننده‌ای که بر کائنات هستی نظارت دارد، سر خواهد زد. آنوقت در حالیکه به قول خود علامه مجلسی^{۲۰} از خداوند کار قبیح صادر نمی‌شود، آیا میتوان فرض کرد، زنی تا زمان زایمان فشانی از آبستنی نداشته باشد و یا جنین او از رانش خارج شود؟ و آیا میتوان فرض کرد، مرغانی که از شعور و کیاست خالی هستند، مسؤولیت پرورش انسانی را که فرض شده است در آینده جهان بشریت را رهبری کند، بر عهده داشته باشند؟ یک کودک بهرشد نرسیده ممکن است فکر کند که خداوند با قدرت لاپنهای اش میتواند، دنیا را در درون پوسته تخم مرغی جای دهد، ولی اگر خداوند براستی دارای جن قدرتی هم باشد، آیا انتظار انجام جنین امری از او منطقی است؟ و اگر ما خرد خود را از پوسته هستی افسانه‌سرایی‌های مذهبی آزاد کنیم، آیا در تمام درازای تاریخ از خداوند و دستگاه آفرینش او کوچکترین نشانه‌ای برخلاف عقل و منطق و قواعد و قوانین ثابت و معین دیده شده است؟ اگر کسی بگوید قدرت خداوند، امکان هر تصوری را می‌تواند عملی سازد و از قدرت خداوند همه چیز بر می‌آید، همین گفته دلیل ناآگاهی و نادانی او خواهد بود، زیرا، تمام کارهای خداوند بر پایه قاعده و نظم ویژه و تابی انجام می‌گیرد که در الهیات موضع تئوری Uniformitarianism را تشکیل می‌دهد. در سال ۱۹۵۱ «آلبرت اینشتین» تئوری فسیلت را که یکی از بزرگترین کشفیات تاریخ علم بوده و پایه و اساس کاربرد نیروی اتمی را بوجود آورد کشف کرد. خبرنگار ساده‌لوحی که با تئوری‌های «اینشتین» آشنا نداشت و نمیدانست که اصول و قواعد علمی و جریان گردش دستگاه جهان هستی دارای نظم و ترتیب ویژه‌ای هستند، در این باره از «اینشتین» پرسش نمود: «اینشتین» به وی پاسخ داد: «هیچگاه نمی‌توان تصور کرد که خداوند با دستگاه جهان هستی به باری نزد پیرداد زد.»

اما از آنجانی که فقهاء و علمای تبعی مفرز شیعه‌گری از پاسخ به یادهایی که در افسانه‌سرایی‌های خود تخيّل کرده‌اند باز میمانند، بمسادگی می‌گویند از قدرت خدا هرچه بگوشی بر می‌آید. زمانی که نویسنده این کتاب، شاهد برگزاری مراسم حج در عربستان سعودی بودم، شنی با روحانی کاروانی که در آن بسر می‌بردم به بحث نشتم و از او پرسش کردم: «هنگامی که مهدی قائم، امام زمان ظهور می‌کند، با اینهمه تسليحات سنگین و بمبهای اتمی و نیتروزنی چه می‌کند و چگونه قادر خواهد بود با وجود جنین سلاحهایی

^{۲۰} مجلسی، مهدی موعود، صفحه ۴۳۶.

دنیارا فتح کند؟» آخوند مورد پرسنن با بلاحت همراه با مکری که از چهره هر ملاشی مشاهده میشود، پاسخ داد: «امام زمان با قدرت معجزه‌ای که خداوند به او داده، با یک حرکت دست، تمام این تسلیحات را به چوب تبدیل میکند.» با لبخندی که از توان کنترل م خارج بود، اظهار داشتم: «آیا شما این پاسخ را به عنوان انجام وظیفه مذهبی و حرفا‌ای خود و برای اینکه پرسش مرا بدون پاسخ نگذارید، میدهید و یا اینکه این پاسخ از عقل و درایت شما ناشی میشود؟» در حالیکه پرسش دوهم سبب گره خوردن رگهای چهره‌اش شده بود؛ اظهار داشت: «آنچه هم مذهب و هم عقل من میگوید، آنست که از قدرت خدا هرچه بگوییم، ساخته است.»

من تئوری Uniformitarianism را آنچنان که در خور ذهنیت او بود برایش بازشکافی کردم و توضیع دادم که در تمام درازای تاریخ جهان هیچ نشانه‌ای وجود ندارد که خداوند هیچگاه کاری خلاف نظام و قاعده انجام داده باشد. بنا براین در زندگی واقعی و عملی، توسل به یک دلیل متفاوتیکی معجزه‌گر و دگرگون کردن شکل زندگی ما به گونه‌ای که در تمام درازای قاریخ تجربه کردما بیم، دور از مباحث خردمندانه میباشد.

در حالیکه سور و هیجان منفی و غیر قابل کنترلی که از خشم کوفته شده‌اش نیرو میگرفت، مبانی اندیشه‌گری راسین و خردگرانی او را در خود حل کرده بود، باز همان قرموی جزئی سابق را تکرار کرد و باز از اراده و قدرت خدا سخن گفت.

براستی، یا مغز این افراد در نادانی مطلق شرطی شده و یا اینکه با فهم نسبی خود، واقعیات را درک میکنند، ولی بمنظور حفظ منافع فردی خویش، خود را ناچار به پوشیدن لباس فربیکاری و ستمدینی می‌بینند. یکی از نویسنده‌گان شهری بنام «برتولت برشت» گفته‌ای دارد که روشنگر این بحث خواهد بود. وی میگوید: «کسی که از حقیقت آگاهی ندارد نادان، و آنکه از حقیقت آگاه است، ولی دانانی خود را انکار میکند، مجرم و جانی است.» بنا به این گفته، آن گروه از آخوندهایی که از ماهیت پوچ و بی‌پایه یاوه‌هایی که به مردم میپرداشند آگاه هستند و با آگاهی از سرست عمل خود به‌این کار دست میزنند، براستی جایتکار هستند و آن دسته از آخوندهایی که از حقایق ناآگاه بوده و از راه نادانی و خرافات‌زدگی به‌این کار دست میزنند، نادان هستند. حال باید پذیرش کرد، آنهایی که از نادان دنباله‌روی میکنند از او نادانتر و افرادی که با آگاهی خود را قربانی ستمکاری جرم‌یشگان میکنند، نیاز به درمان روانی دارند.

شوربختانه اثر خسروانی که از ستمکاری دیگران بر انسان وارد می‌آید، علت و سبب



افراد ملتی که خود خود را فربانی خرافات برمنش میکنند، این مصیبت‌هارا به سر خود می‌آورند.

نمی‌شناسد و فرنود ستمکاری هرچه باشد، اثر آن یکسان است. بعارت دیگر، چه ملا از روی نادانی و چه آگاهی دست بمستعدینی بزند، اثر ضربهای که به قربانیان عمل وارد می‌شود یکسان است. ملت برومد ایران که زمانی پرچمدار فرهیختگی دنیا بود، زیر افسونهای واپسگرای ملأیان، امروزه همه انتخارات فرهنگی و جهانی خود را از دست داده و بجای اینکه نیروهای سازنده خود را در راه پیشرفت‌های فرهنگی، اجتماعی و ملی خود بکار گیرد، آنها را در راه ارجاعی از قبیل: «امام زمان از ران مادر زایش من یابد»، «بول و غایط او از مشگ و غیر خوشبوتر است»، «انسان هنگام ورود به آبشتگاه باید نخست پای چپ و هنگام خروج باید ابتدا پای راست را پیش بگذارد»، «وطی در دیر زن حافظ کفاره ندارد»، و مانند آنها تلف می‌کند و بدین‌سان است تا ملت ایران این یادهای خرافی را از فرهنگ خود نزداید و از خواب افسونگرانهای که منجک بازان مذهبی بر او مستولی کرده‌اند بیدار نشود، راه نجاتی برای او نخواهد بود.

۲ — نکته دیگر راجع به پیشگوئی امام جعفر صادق درباره زایش امام زمان و ظهور اوست. جعفر صادق نه تنها غیب‌گوییهای زیادی درباره قائم آل محمد و ظهور او نموده، بلکه بطوری که در گفتار پیشین دیدیم، گفته است، امامها به کلیه دانشمندان روی زمین آگاهی دارند و از رویدادهای آن از پیش باخبر هستند.^{۲۰} گذشته از آن مجلسی ۶۰ صفحه از کتاب مهدی موعود خود را (از صفحه ۳۳۳ تا صفحه ۳۹۴) به پیشگوئی‌ها و غیبگوئی‌های امامها از علی بن ایطالب گرفته تا حسن عسکری ویژگی داده است. اگر هزاران فرنودی را که در رد افسانه امام زمان وجود دارد کنار بگذاریم، تنها همین نکته کافی است که به آسانی و سادگی روی آنهمه افسانه‌سرانیهای بی‌بایه درباره وجود مهدی قائم خط بطلان بکشد. زیرا در قرآن دو آیه وجود دارد که الله آشکارا به محمد می‌گوید، به بندگان من بگو که تو بیچوچه از فیب آگاهی نداری و تنها اموری به شکل وحی بر تو نازل می‌شود. من این دو آیه مذکور و ترجمه فارسی آنها به شرح زیر است:

آیه ۱۸۸ سوره اعراف: «قُلْ لَا أَمِلُكُ لِتَنْبَيِّهِ تَنَعَّمُوا لَأَصْرَارًا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ وَلَمْ يُكُنْثُ أَغْلَمُ الْغَيْبِ لَا سَتَحْكَمُتْ مِنَ الْعَيْنِ وَمَا مَسَقَتِ النُّسُوْنَ إِنَّ اللَّهَ أَلَّا فَيَرِي وَلَيَشِيرَ لِقَوْمٍ تَوْمَئُونَ»^{۲۱}

«بگو بجز آنچه خدا بر من خواسته، من اختیاری در نفع و خضر خود ندارم. و اگر من از غیب آگاهی داشتم، منافع خود را چند برابر می‌کردم و زیانهای خود را نابود می‌ساختم.

^{۲۰}صفحه شماره ۱۰۱ همین کتاب مراجعت فرمائید.

ولی به من قسماً وحی می‌شود و من برای گروه مؤمنان بشارت آورنده هستم.» آیه ۳۰ سوره محمد: «وَلَوْنَّا لَكُمْ أَذْنَانَكُمْ فَقَرِفَتْهُمْ بِسِيَّهٖهُمْ وَلَتَغْرِيَهُمْ فِي لَخِينَ الْقَوْلِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ أَعْظَمَكُمْ».

«اگر ما می‌خواستیم آنها را به تو می‌شناساندیم و تو آنها را بوسیله سیمای ظاهرشان می‌شناختی، ولی تو آنها را بوسیله آهنگ سخنانشان خواهی شناخت و خدا به آنجه شما می‌کنید آگاه است.

به گونه‌ای که ملاحظه می‌شود، مفهوم این دو آیه آشکارا به محمد بن عبدالله دستور میدهد، به مردم بگوید، او از غیب آگاهی ندارد، آنوقت آیا این درست است که خود محمدبن عبدالله، یعنی به‌اصطلاح یا همیری که بوسیله جبرئیل فرشته با خدای کون و مکان رابطه و گفتوگو داشته و حتی در شب افسانه‌ای معراج با خداوند در آسمان هفتم دیدار کرده است، از غیب آگاهی نداشته باشد، ولی یازده امام شیعه گری از رویدادهای هزارها سال آینده با خبر بوده و توان پیشگویی و غیبگویی درباره آنها داشته باشند!

چقدر براستی جالب است که محمد بن عبدالله بزرگ مختار بافراست و مازنده چیره دست دین اسلام خود آشکارا گفته است، از غیب آگاهی ندارد، ولی امام علی النقی درباره وجود «ملیکه» نوہ قصر روم غیب‌دانی کرده، با دانش غیبی خود او را خواب‌نما و شیفنه و عاشق پرسش حسن عسکری نموده و دنباله افسانه به‌شرحی که آمد، شکل گرفته است!

۳ — مجلسی از قول شیخ صدق در کمال الدین نوشته است، «علی بن حسین بن فرج» از «محمد بن حسن کرخی» روایت کرده است که «ابوهارون» گفته است، من امام زمان را دیدم. رویش مانند ماه شب چهارده می‌درخشید و خط موئی از روی ناف مبارکش می‌گذشت. لباس او را کنار زدم، دیدم آتش ختنه شده است. از امام حسن عسکری جربیان را پرسش کردم، پاسخ داد او ختنه شده زایش یافته و ما الله همه ختنه شده متولد می‌شویم. ولی با این وجود بر روی آلت تیغ می‌کشیم.

نویسنده این کتاب، پس از خواندن روایت مذکور دو پرسش در مغز ناقوانش بوجود آمد و آرزو کرد، کامش آستانه امام حسن عسکری را درک می‌کرد تا پرسش‌های خود را با حضورش در میان می‌گذاشت.

پرسش نخست آنست که، در حالی که در گفتار بالا دیدیم که امام به حکیمه خاتون فرموده‌اند، کودکان یکماهه آنها مانند بچه یک‌ساله دیگران در شکم مادر حرف می‌زنند و

قرآن میخوانند، آیا در زمانی که «ابوهارون» لباس امام زمان را کنار زده، امام در چه سن و سالی بوده‌اند؟ زیرا، چون «ابوهارون» میگوید، لباس امام زمان را کنار زده است، قاعده‌تاً سن امام باید از کودکی که در قنداق نگهداری میشود تجاوز کرده باشد و اگر حضرت قائم در آن زمان در قنداق نبوده‌اند، با توجه به‌این که به‌گفته امام حسن عسکری، فرزندان امام‌ها در یکماهگی مانند یک‌الگی کودکان عادی رشد دارند، از این‌رو امام قائم باید در آن زمان کودکی رشد کرده بنظر برستد. و اگر اینطور بوده باشد، دست کم دو اشکال شرعی در ذهن هر مؤمنی که از این جریان آگاه شود، تجلی میکند. یکی آنکه چرا امام زمان که حتی در شکم مادر قادر به‌حرف زدن و خواندن قرآن بوده‌اند، خود از این کار جلوگیری ننموده و حاضر شده‌اند نقطه حساس بدنشان که همیشه باید از دیگران پوشیده بماند، در معرض دید هر زیرا یک بیگانه قرار بگیرد. دیگر اینکه چرا امام حسن عسکری اجازه فرموده‌اند، ناموس نجات دهنده عالم، دستخوش تجاوز نظری قرار بگیرد، واما اگر نویسنده این کتاب پایش به آستان قدس امام حسن عسکری مپرسید، پرسش دومش این بود که در حالیکه الله خود رحمت ختنه کردن امام قائم را در زمانی که آن حضرت در پهلوی مادرشان نرجس (نبیت در جهان) قرار داشته‌اند، بر عهده گرفته و آن حضرت ختنه شده از ران مادر زایش یافته‌اند، چرا امام حسن عسکری به آلت حضرت قائم تبع کشیده و هم رحمت الله را در ختنه کردن ایشان باطل کرده وهم اینکه بدون تردید اسباب درد و آزار امام قائم، نجات دهنده عالم بشریت را فراهم کرده‌اند.

۴ — نکته دیگری که درباره اینهمه افسانه پردازیهایی که فروش آنها حتی به افراد ساده‌لوح و خوش باور نیز کار امکان پذیری بنظر نمیرسد، آیه ۶ سوره سجدة قرآن میباشد. این آیه میگوید:

**«قُلْ إِنَّمَا أَنْبَشْتُ مِثْكُورًا يُوحَى إِلَيَّ أَنَّا إِلَّا نَحْنُ أَنْجَدْنَا فَأَسْتَقِيمُ مَا إِلَيْهِ وَأَسْتَغْفِرُهُ وَإِلَيْهِ
الْمُسْرِكِينَ .»**

«به آنها (مشرکین) بگو که من هم مثل شما بشر هستم. با این تفاوت که از طرف خداوند به من وحی میشود به‌شما بگویم که خدا یکی است پس همه بطور مستقیم برآه او بروید و آمرزش طلبید و وای بر مشرکین.»

حال چگونه است که محمد که خود را پیامبر خدا اعلام داشته و امام بازی دنباله کمدی درام است که او بدفعات پایان پیامبران بازی کرده، خود را بشر و از گونه سایر افراد بشر بشمار آورده، ولی شیادهای کمدی درام او فور خدا هستند! این براستی چه حکمتی

است که محمد خود مانند سایر افراد بشر مدت نه ماه در شکم مادرش آمده ماند و سپس از شکم مادر زائیده شد، ولی امامها، از جمله امام قائم در بهلوی مادر قرار میگیرند و از ران او زایش میباشد!

با توجه به آنچه که در این بحث گذشت، به عقیده این نویسنده، آن گروه از هم میهنان ساده‌ها که فربانی ترفندهای آخوندها و ملایان شده و شبای پانزدهم شعبان هر سال، آنچه بول و انرزی برای گرامیداشت سالروز زایش قائم تباه میسازند، بجای برپا داشتن جشن سالروز قهرمان افسانه‌ای یک داستان هزار و یکشنب عربی، براستی باید سالروز خرد باختگی و فریب خوردنگی خود را جشن بگیرند.

فصل هفتم

سرگذشت راستین امام حسن عسکری

خطر فهم مذهب هنگامی آغاز میشود که مورد احترام مردم قرار نگیرد.
جان دیوی

حسن عسکری، امام یازدهم شیعیان در سال ۸۴۵/۲۳۲ زایش یافت و در سال ۸۷۴/۲۶۰ درگذشت. امام حسن عسکری ۲۵۴ پس از درگذشت امام علی النقی به امامت نشست و مدت شش سال امامت کرد. چون خلیفه «المعتمد علی الله عباسی» (۲۷۹-۲۵۶ قمری)، خلیفه همزمان او، جریان زندگی و فعالیت‌هایش را بهشدت زیر نظر گرفته و او را بوسیله جاسوسان خود محاصره کرده بود، حسن عسکری از تعاس آزاد با پیروانش محروم بود، هیچ‌گونه فعالیت سیاسی نداشت و در تقبیه کامل بسر می‌برد.^۱

در سال ۸۷۴/۲۶۰، امام حسن عسکری بیمار شد و به بستر بیماری افتاد. هنگامی که معتمد خلیفه عباسی از بیماری حسن عسکری آگاهی حاصل کرد، بیدرنگ پنج نفر از خدمتکاران خود را که یکی از آنها «نحریر» خدمتکار ویژه‌اش بود، به منزل حسن عسکری فرستاد و به آنها دستور داد، وی را بطور دقیق زیر نظر داشته باشند. آنگاه معتمد بزشگان و «حسن بن ابی شوارب» قاضی القضاط را به همراه ده نفر از معتقدان خود را به منزل حسن عسکری فرستاد، تا از نزدیک او را زیر نظر داشته باشند. بیماری حسن عسکری روز بروز شدیدتر شد و سرانجام در روز هشتم ربیع الاول ۲۶۰ هجری برابر با اول

^۱ ابن شهرآشوب، مناقب، جلد سوم، صفحه ۵۳۳، نظریات الاعلام (قاهره: ۱۹۹۹)، صفحه ۳۹۴.

زانویه ۸۷۴ میلادی درگذشت.

پس از درگذشت حسن عسکری، خلیفه به برادرش «ابوعیسی بن متولی» دستور داد بر جنازه حسن عسکری نماز بگذارد. چون جنازه برای نمازگزاری آماده شد، «ابوعیسی بن متولی» پوشش جسد حسن عسکری را کنار زد و او را به علویان و عباسیان بنی هاشم و سایر حضار نشان داد و گفت: «این حسن بن علی بن محمد بن الرضاست که به مرگ طبیعی در بستر خود مرده است و گروهی از خدمتگزاران خلیفه و بزرگان در زمان مرگ بر بالپیش حاضر بوده‌اند.»^۱ سپس دوباره روی جسد را پوشانید و پس از برگزاری مراسم نماز، او را در سامره در خانه‌ای که پدرش دفن شده بود، به خاک سپردند.^۲

آنگاهیز پافشاری «ابوعیسی بن متولی» برادر خلیفه برای اثبات اینکه امام حسن عسکری به مرگ طبیعی درگذشت، آن بود که شیعیان پس از مرگ هر امامی، بمنظور بدnam کردن خلیفه و پیش برداشتهای سیاسی خود شایع میکردند که خلیفه امام را مسموم کرده و یا اینکه می‌گفتند، امام غیبت کرده و دوباره ظهور خواهد کرد. چنانکه با وجود کوشش‌های «ابوعیسی بن متولی» برای اثبات اینکه امام حسن عسکری به مرگ طبیعی درگذشته است و نشان دادن جسد او به خویشاوندان وی، باز هم ملا محمد باقر مجلسی، اذعا کرده است که خلیفه معتمد او را مسموم نموده است.^۳

پس از خاک سپاری حسن عسکری، خلیفه معتمد هیئتی را برای بازرسی دارانی و بازماندگان او به خانه‌اش روانه داشت. این هیئت همه دارائیهای حسن عسکری را مهر و موم کردند و آنگاه تلاش کردند بیینند آیا فرزندی از او باقی مانده است یا نه. هیئت یاد شده این وظیفه را تا آنجا پیش برداشت که تمام زنان و کنیزان حسن عسکری را از نظر بارداری مورد معاینه قرار دادند.^۴

بنا به نوشته شیخ صدق، پس از آن جعفر برادر حسن عسکری به دربار خلیفه معتمد عباسی رفت و به او گزارش داد، با وجود تحقیقات دامنه‌داری که هیئت اعزامی او انجام داده و به این نتیجه رسیده‌اند که از امام حسن عسکری، هیچ فرزندی باقی نمانده، پیروان او هنوز

^۱ محمد بن یعقوب کلبی، اصول کافی، صفحه ۴۳۶.

^۲ همان کتاب، همان صفحه.

^۳ همان کتاب، جلد اول، صفحه ۵۰۵؛ کمال، صفحه ۴۳.

^۴ کمال، صفحه ۴۷۳.

عقیده دارند که حسن عسکری فرزندی از خود باقی گذاشته است، معتمد خلیفه عباسی بیدرنگ گروهی از سربازان خود را همراه جعفر به خانه حسن عسکری فرستاد تا خانه او و همسایگانش را مورد بازرسی قرار داده و بیینند آیا از او فرزندی باقی نمانده است یا نه! گروه مذکور هنگام بازرسی به کنیزی بعنام «صیقل» از نظر بارداری مشکوک شدند و او را دستگیر کردند. معتمد خلیفه عباسی مدت دو سال «صیقل» را زیر نظر «نحریر» خدمتکار ویژه خود، همسران و کنیزان خود و زنان «ابن ابی شوارب» قاضی الفضات در حرم خود زندانی کرد. پس از مدت دو سال، هنگامی که برای همه روشن شد که امام حسن عسکری هیچ فرزندی از خود باقی نگذاشته، «صیقل» آزاد شد.

پس از آزادی «صیقل» جعفر برادر حسن عسکری ادعای میراث کرد و از این جهت بین جعفر و مادرش «حدیث» بر سر میراث حسن عسکری که او را «ام الحسن» نیز گفته‌اند نزاع درگرفت. «حدیث» اعلام داشت که امام حسن عسکری او را تنهای وارت خود دانسته و بنا به اصول و احکام فقه شیعه، جعفر هیچ حقی بر ارث برادر ندارد.^۶ اختلاف بین جعفر و مادرش «حدیث» بر سر ارث حسن عسکری به دادرسی گذاشته شد و اگرچه قاضی به نفع حدیث رأی داد، سرانجام میراث حسن عسکری بین جعفر و حدیث نصف شد. نکته‌ای که در اینجا نباید از نظر دور بینند، دعواهی است که بین افراد خانواده یا عصمت امام‌های شیعه‌گری بر سر مال و منال دنیا درگرفته و کارش بهدادگاه خلیفه عباسی رسیده است.

اگرچه تحقیقات گسترده و رُزف معتمد خلیفه عباسی و اظهارات و فرنودهائی که جعفر ارائه داد، ثابت کرد که حسن عسکری از خود فرزندی باقی نگذاشته است، ولی پیروان او که مشاهده کردند، اگر جانشینی برای حسن عسکری دست و پا نکنند منافع مادی و سیاسی آنها در پروا قرار خواهد گرفت، از این‌رو به جعفر لقب «کذاب» دادند و تا به امروز او مورد لعن و نفرین شیعیان قرار دارد، در حالیکه او از افراد راستنگو و درستکار زمان خود بوده است.

هنگامی که امام حسن عسکری درگذشت و ثابت شد که از او فرزندی باقی نمانده و

^۶ کلبی، اصول کافی، جلد اول، صفحه ۴۳۳.

^۷ بنا بر اصول و احکام فقه شیعه، اگر متوفی از خود پسر و برادر باقی بگذارد، برادر حنفی به میراث او ندارد (صلوی، المتن، تهران: ۱۳۷۷؛ صفحه ۱۷۱، کمال، صفحه‌های ۵۸ و ۶۷).

میراث قسم شد، گروهی که منطقی و درست‌منش بودند، اظهار داشتند که امامت شیعه‌گری پایان یزیرفته است. گروه دیگری برادرش «جعفر» را به امامت یزیرفتند. اما گروهی که رهبر آنها مرد حیله‌گر و نابکاری بود به نام عثمان بن «سعید عمری» اظهار داشتند که امام حسن عسکری دارای فرزندی است که محمد نام دارد و لقب او قائم آل محمد و امام عصر و صاحب الزمان و امام متظر است. امام قائم در سال ۲۵۵ هجری، یعنی چهار سال پیش از مرگ پدر زایش یافته و یدرنگ در چاهی در سامرہ غیبت کرده است و تبا با «نایب» و یا «باب» خود در تماس است و برای حفظ جانش، خود را به دیگران نشان نخواهد داد.

«عثمان بن سعید عمری» که خود را نخستین میانجی و نایب امام قائم مینامید، ادعای میکرد که بالامام تماس دارد و از پیروان شیعه‌گری پول جمع میکرد و میگفت آنها را به امام می‌دهد. گاهی اوقات نیز با نیرنگ و حیله، یامهای را بوسیله نامه‌ای که «توقیع» خوانده میشد از سوی امام قائم به مردم میرساند.

جالب اینجاست که پیروان شیعه‌گری که مدت پنج سال از این امام پنهان نشانه‌ای ندیده بودند، از «عثمان» منجک باز پرسش نکردند، اگر این بچه پنج ساله است، پس چه کسی او را در چاه یا سرداری نگهداری میکند. وانگمی، اگر براستی او امام است، نفس عنوان «امامت» او ایجاد میکند که بین مردم باشد، پس این چه امامی است که در چاه غیبت کرده است. ولی، بطوریکه روانشاد کسری گفته است: «در شیعه‌گری، دليل خواستن و یا چیزی را بهداوری خود سپردن، از نخست نبوده، اکنون هم نمیتواند وجود داشته باشد».^۸

«عثمان بن عمری» با شیادی و پشت هم اندازی از سال ۲۶۰ تا ۳۰۵ هجری قمری یعنی مدت ۴۵ سال، به نام اینکه باید سهم امام را به مهدی قائم برساند، شیعیان آن زمان را سروکیسه میکرد.

پس از مرگ «عثمان بن عمری» پسرش «محمد بن عثمان» که بوسیله پدر شیادش به خوبی برای جیب بری شیعیان تربیت و آماده شده بود، وظيفة نیابت امام «نیست در جهان» را بر عهده گرفت و از سال ۳۰۵ تا سال ۳۲۶ هجری قمری، از شیعیان پول جمع آوری میکرد و می‌گفت آنها را در خیک روغن میگذارد و برای امام قائم ارسال

^۸ احمد کسری، بخوابد و داوری کنید، صفحه ۶.

میدارد.

پس از محمد بن عثمان وظيفة نایابت را یک ایرانی به نام «حسین بن روح نوبختی» بر عهده گرفت و این شخص نیز برای مدت سه سال یعنی از سال ۳۲۶ تا سال ۳۲۹ هجری قمری به نام امام قائم، از مردم کلاهبرداری میکرد.

پس از مرگ «حسین بن روح نوبختی» ایرانی دیگری به نام «علی بن محمد سیمری» بر تخت شیادی امام قائم نکیه زد. دوران فرمانروائی چهارمین نایب امام زمان کم و بیش کوتاه بود. شیعیانی که برای امام قائم به شیادان مذکور سهم امام میرداخند، از او میخواستند که یا امام را به آنها نشان داده و یا به وسیله قانع‌کننده‌ای، وجود ویرابه آنها ثابت کند. به نظر میرسد که این فشار روی «علی بن محمد سیمری» شدت پیدا کرد و از دگرسو فرمانروائی مالی «سیمری» بر جیب‌های مومنان شیعه زیاد به درازا نیانجامید، زیرا او در سال ۳۲۹/۹۴۱ به یماری بدون درمانی درگذشت و در بستر مرگ اظهار داشت که او بزودی خواهد مرد و بعد از او «نایابت خاصه» پایان خواهد پذیرفت و غیبت کبرای امام قائم آغاز خواهد شد و تا روز قیامت به درازا خواهد کشید. محمد سیمری در بستر مرگ نامه‌ای را به مردم نشان داد و ادعای کرد که امام قائم آن نامه را به او داده است. متن نامه مذکور که در کتاب غیبت^۱ و ترجمة آن در کتاب مهدی موعود^۲ آمده به شرح زیر است:

«بسم الله الرحمن الرحيم. اي على بن محمد سیمری! خداوند پاداش برادرانت را در مصیبت مرگ تو بزرگ گرداند. زیرا تو تا شش روز دیگر خواهی مرد. پس به کارهای خود رسیدگی کن و بهیچگیکس به عنوان جانشین خود وصیت مکن، زیرا که غیبت کبری واقع شده است.

من آشکار نمی شوم مگر پس از اجازه پروردگار عالم، و این بعد از گذشت زمانها و قساوت دلها و پر شدن زمین از ستم خواهد بود. بزودی در میان شیعیان کسانی پیدا میشوند که ادعای میکنند مرا دیده‌اند. آگاه باش که هر کس پیش از خروج سفیانی و صیحة آسمانی ادعای کند که مرا دیده است، دروغگوست و افتراء می‌بندد. ولا حول ولا قوّة الا بالله العلي العظيم.»

پیش از اینکه دنباله این افسانه ملودراماتیک را ادامه دهیم، شایسته است به این نکته

^۱ نیخ طوسی، غیبت، صفحه ۱۵۷.

^۲ مجلسی، مهدی موعود، صفحه ۶۸۸.

بسیار مهم اشاره کنیم که به نظر میرسد چون قبرمانان و هنریشگان افسانه مذکور از یک رهبری مرکزی که عملیات آنها را با یکدیگر هماهنگ کند، بسیره بوده‌اند، از این‌رو در ساربو نویسی‌ها و هنرمندانهای خود با یکدیگر ضد و نقیض گوئی کرده‌اند. دلیل این امر آنست که در حالی که متن نامه مذکور که به اصطلاح بازیگران این تأثیر، امام قائم به‌طور مستقیم به‌نایاب خود «علی بن محمد سیمری» داده، آشکارا می‌گوید: «... آگاه باش که هر کس پیش از خروج سفیانی و صیغه آسمانی ادعای کند که مرا دیده است، دروغگوست و افتراء می‌بندد»، ولی ملا محمد باقر مجلسی، بزرگ فقیه فقه اسلامی با شهامت غیر اخلاقی شگفت‌انگیزی، باب پیست و سوم جلد سیزدهم کتاب بیحصار الانوار (مهبدی موعود) خود را به‌شرح «کسانی که آن حضرت را دیده‌اند»، ویژگی داده و شیخ علی دوانی آنرا در ۱۰۳ صفحه به‌فارسی ترجمه کرده است.

بدیهی است، به‌گونه‌ای که در کتابهای مربوط آمده، در درازای هفتاد سالی که غیبت صغیری نامیده شده است، رقبای شیادی برای ناییان و بابهای خاصه امام قائم ظهرور کردند و برای استفاده از سهم امامی که شیعیان می‌پرداختند، خود را «میانجی» و نایب و باب امام «نیست در جهان» خواندند و کوشش کردند، جایگاه پردرآمد شیادان خاصه را اشغال کنند، ولی «نواب چهارگانه» که در دغلکاری دست چیره‌ای داشتند، با نامه‌هایی که از امام «نیست در جهان» جعل می‌کردند و برعیان نشان می‌دادند، ناییان تازه و نوظهور را از قول امام قائم، دروغگوی خواندند و آنها را زمیدان بدر می‌کردند.

«علی بن محمد سیمری» و یارانش در شیادی و پشت هم اندازی تا آنجا پیش رفته بودند که حتی شایع کرده بودند، شیعیان مجاز نیستند، نام امام غایب را ببرند، زیرا این کار ممکن است جان او را به محاطه بیندازد. با این وجود شیعیان، در هنگام پرداخت سهم امام، به «نواب اربعه» و بویژه «علی بن محمد سیمری» فشار می‌آورند، امکانی بوجود آورد تا آنها از وجود امام زمان اطمینان حاصل کنند. سرانجام او در برابر فشار آنها از پای درآمد و اعلام داشت که امام زمان تا زمان ظهور در روز قیامت غیبت کرده و هیچکس به او دسترسی نخواهد داشت. بدیهی است که اگر شیعیان به «شیادان اربعه» فشار نیاورده بودند که امام زمان را به آنها بنمایند، شاید نسل آنها به‌این زودیها قطع نمی‌شد.

یکی از علمای برجهست شیعیان بعنام محمد حسین آل کاشف الغطاء، در کتاب خود

اینست آیین ما، «درباره اثبات امام زمان شرحی دارد که قابل توجیه می باشد. این ملائی نابغه می فویسد: «ساختمان فرقه های اسلامی عقیده بوجود امام زمان را بی اساس می پندارند و در این باره به ما خرد می گیرند. اگر بخواهیم سخنان آنها را با نظر دقیق و دور از تعصب بررسی کنیم، تنها دو ایراد آنها شایسته بحث است. اول، موضوع طول عمر امام غایب که آنها نمی توانند باور کنند، انسانی برخلاف موازین طبیعی بیش از یکهزار سال عمر کند. دوم، اینکه میگویند، وجود امامی که از نظرها پنهان است، چه فایده ای میتواند برای جامعه اسلامی در برداشته باشد؟»

این نابغة الله در اثبات طول عمر امام زمان به شرح شماری احادیث ساختگی و بی پایه و متشابهات قرآنی متولی می شود و از جمله از قرآن نقل میکند که نوح هم نهصد و پنجاه سال در میان قوم خود زندگی کرده و حتی عمر او را به ۳۰۰ سال میرساند. بدینهی است که مجلسی نیز در کتاب مهدی موعود،^{۱۰} ضمن اشاره به نهصد و پنجاه سال عمر نوح، داستان خندهدارتری در اثبات عمر امام زمان ذکر کرده است. وی نوشته است، محدثین روایت کرده اند که دجال که هم اکنون وجود دارد، در عصر پیامبر نیز حیات داشته و تا زمانی که خروج میکند، زنده خواهد ماند.

روشن استدلال ملاجیان شیعه گری در اثبات وجود امام زمان، درست مانند انسان کُعبی میباشد که ادعای کند، در این دنیا دیو وجود دارد و هنگامی که از او پرسش می کنند، چگونه میتواند ادعای خود را ثابت کند، پاسخ دهد در کتابی زیر عنوان امیر ارسلان نامدار خوانده است که وی دیو سپیدی را از پای درآورده است. بنابراین چون در کتاب امیر ارسلان نامدار، سخن از دیورفته است، وجود دیو در دنیا غیر قابل انکار است. باید توجه داشت که افسانه های آدم و حوا، نوح، یعقوب، یوسف و زلیخا و غیره، همه از داستانهای است که محمد از کتب مقدس یهودیها اقتباس نموده و چون متون آنها را بخوبی درک نکرده، بطور دست وبا شکسته آنها را در قرآن وارد کرده است. آنوقت آیا خرد و منطق اجازه می دهد، برای اثبات وجود امامی که تنها علت وجودی اش، برشدن جیب ملاجیان و کلامشان مذهبی از سهم امام است، افسانه های مذهبی عمر نوح، حضر، دجال و غیره هنال آورده شود؟

^{۱۰} محمد حسین آن کاشف الغطاء، اینست آیین ما، ترجمه آخوند مکارم شیرازی، صفحه های ۹۹-۱۱.

^{۱۱} مجلسی، مهدی موعود، صفحه های ۶۲-۶۳.

و اما، کاشف الغطاء در پاسخ موضوع دوم، یعنی امام غایب برای جامعه اسلامی چه بهره‌ای دارد؟ مینویسد، چه مانعی دارد، این امر هم ممکن است یکی از افعال الهی باشد که هنوز حل آن برای ما میسر نشده است.

به عقیده نویسنده این کتاب شایسته‌تر می‌بود، این ملائی نابغه، در فصل نعمائی خود در مورد بالا، بجای ضمیر «ما» ضمیر مفرد «من» را بکار میبرد، زیرا این مفرز بوسیله، کهنه پرست و بسته این افراد و یا هنر شیادی و یا فربیگری آنهاست که از درک واقعیات این دنیا بی‌نصبیب مانده است.

کدام خرد حتی غیر کاملی میتواند باور کند که خداوند کسی را مدت هزاران سال در چاهی نگهدارد و بعد از هزاران سال او را از چاه خارج کند و بوسیله او دنیا را پر ازداد و نیکی کند و سپس او را به دست زن ریشداری بکشد؟ مگر خدا قدرت ندارد، نطفه چنین شخصی را از صلب پدری در رحم مادر قرار دهد و بطور طبیعی به او وجود انسانی بخشند که باید مدت (تا این زمان) ۱۴۰۰ سال او را در چاهی ذخیره کند؟ گذشته از آن، آیا بک انسان زنده در ته چاه، چگونه می‌تواند امر تعزیه و سایر نیازهای طبیعی خود مانند پوشاش، آب، هوا، بهداشت و محل زیست سالم با درجه هوای مطلوب و غیره را برآورده سازد؟

سهر جهت، هنگامی که به شرح بالا، هنرنمایی «شیادان اربعه» بهین بسته رسید، آنها میدان را خالی کردند و شیعیان بدون امام شدند. فقهاء، علماء و ملایان، فرصت را غنیمت شمرده و دکان پر سود نیابت امام را با زرق و برق تازه‌ای نوسازی و زینت کردند. دست آویز آنها در این عمل احادیثی بود که امامها از پیش ذکر کرده بودند و یکی از آنها را روانشاد کسری بدين شرح در کتاب بخوانند و داوری کنند^{۱۲}، آورده است: «واما في العوادث الواقعه فارجموا فيها الى رواة حويثنا فانهم حجتى عليكم كما انا حجة الله عليهم»، یعنی «در رویدادهایی که با آنها برخورد می‌کنید، به آنهاشی که گفته‌های ما را یاد گرفته‌اند، مراجعه کنید. آنها <حجت> ما به شما و ما <حجت> خدا به آنها هستیم.»

در حالیکه «نواب اربعه» خود را جانشیان ویژه امام «نیست در جهان» نامیده بودند، علماء، فقهاء و ملایان با این دست آویز به قون خودشان الهی، منطقی و عقلاتی، وارد میدان شدند و خود را «نواب عامه» امام قائم نامیدند. دانشمندان روانشناسی عقیده دارند، هدف

^{۱۲} احمد کسری، بخوانند و داوری کنید، صفحه ۷.

ناخودآگاه هر انسانی در این دنیا کسب قدرت است. به گونه‌ای که میدانیم قدرت انواع و اقسام گوناگون دارد، از قبیل: قدرت جسمی، قدرت فردی، قدرت اجتماعی، قدرت سیاسی، قدرت نظامی، قدرت مالی، قدرت مذهبی، وغیره. ولی، در حالیکه تمام انواع قدرتها کم و بیش دارای مرزهای محدودی هستند، تها «قدرت مذهبی» است که مرز و حدی ندارد. زیرا «قدرت مذهبی» مفرزا را از خرد نمی‌نماید، نیروی اندیشه‌گری و بیش راستین را از مفرزا سلب و آنها را برای پذیرش افسونهای نابخردانه و واپسگرایانه از گونه آنچه که در گفتارهای این کتاب دیده‌ایم آماده می‌سازد، گذشته از آن هر یک از قدرتهایی که ذکر کردیم بجز «قدرت مذهبی» دارای فروزه «درون کنشی» است. برای مثال، دارا بودن «قدرت اجتماعی» لازمه آن نیست که شخصی «قدرت مالی» نیز داشته باشد، ولی «قدرت مذهبی» دارای فروزه «برون کنشی» است. بدین شرح که هر کس «قدرت مذهبی» داشته باشد، با نفوذ دروغین در چگونگی مفرزا، روانی و معتقدات مذهبی دیگران، سایر قدرتها از قبیل سیاسی، فردی، اجتماعی، مالی را تیز به دست خواهد آورد. بهمین سبب است که «نیکولا ماکیاولی» پرچمدار علوم سیاسی عصر حاضر گفته است: «با مذهب به آسانی می‌توان ارتقی و انقضای بوجود آورد، ولی با ارتقی نمی‌توان مذهب ایجاد کرد».^{۱۴}

این اصل طلاقی و طلاخیز را ملأیان، علماء و فقیهان بخوبی تشخیص داده و اینهمه داستانهای مبهوت کننده و نابخردانه را برای این ساخته‌اند که خود را نایب امام زمان بهشیعیان جا زده و وجود سرسام آور سهم امام، خمس، زکات، رد مظالم، نمازخوانی و روزه‌گبری شیعیان را به جیوهای خود سرازیر کنند. در بخش بیش نوشته‌یم، یک گزارش رسمی دولت بریتانیا در سال ۱۹۱۸ حاکی است، پولهایی که شیعیان در این سال تنها به سید محمد کاظم طباطبائی بیزدی، مرجع تقلید شیعیان در نجف پرداختند، به اندازه‌ای کلان بود که وی بیش از مبلغ ۱۰۰ پوند آنرا در اختیار سازمانهای خبریه قرار داد.^{۱۵} امروز وظيفة ملأیان در زورستانی پولهای شیعیان از زمان «نواب اربعه» و یا بهتر بگوییم، «شیادان اربعه» بمراتب آسانتر شده است. زیرا در حالیکه «نواب اربعه» پولهای شیعیان را به نام اینکه به مهدی قائم (امام زمان) تحویل میدهند، از آنها زورستانی می‌کردند

^{۱۴} Niccolo Machiavelli, *The Prince and the Discourses* (New York: Modern Library, 1950), p. 147.

^{۱۵} به مطالع صفحه ۱۳۱ همین کتاب مراجعه فرمائید.

و خود پولها را بالا می‌کشیدند، ولی امروز فقها، علماء، ملاّیان، روپنهای خوانها و سایر مفتخاران مذهبی، پولهای زحمتکشان و رنجبران شیعه‌گری را به نام «نواب عامه» امام زمان روزستاني و آنها را به نام مزد و پاداش بیکارگی خود در راه زندگی اجتماعی و تجملی خود هزینه می‌کنند و به خردربائی از مردم ادامه می‌دهند. آنوقت از برخی از خدمات مبهمی و اجتماعی مانند نظام وظیفه نیز معاف بوده و گذشته از آن از درآمد اوقاف نیز بهره می‌برند. برآستی تا خردوران از سرمایه بیمهای شرف و نیوند خود نگهداری نکنند، کار و وظیفه خردربائی از آنها چه آسان خواهد بود!

فصل هشتم

علام ظهور امام مهدی قائم

«دانش» مانند آتش است، هیچگاه به خودی خود روشن نخواهد شد. ولی زمانی که روشن شد، به خودی خود گسترش می‌یابد.

(قاطعه «جانسون» به «ولیام درومند» ۱۳ آگوست ۱۷۹۹)

فقها و نویسنده‌گان مشهور شیعه گری و بویژه ملا محمد باقر مجلسی، علام ظهور امام مهدی قائم را بر پایه گفтарهای امامها به تفصیل در نوشته‌های خود شرح داده و ما مطالب این گفтар را از نوشته‌های آنها چکیده گری و به شرح زیر بهره‌سته نگارش در می‌آوریم. از خوانندگان ارجمند صمیمانه تقاضا دارد توجه داشته باشد که مطالب این گفтар بدون کم و زیاد از فقها و نویسنده‌گان مذکور اقتباس شده و نویسنده این کتاب در چگونگی رویدادهایی که شرح داده می‌شود و نیز اصطلاحات و جمله‌هایی که بیمعنی، کودکانه و مسخره به نظر می‌رسد، هیچگونه دخل و تصریفی بعمل نیاورده است.

نویسنده این کتاب بخوبی آگاهی دارد که خواندن گفتار زیر، برای کدبانان خرد و ادب کار ساده‌ای نخواهد بود و اینهمه لافزیهای نابخردانه که به شرح زیر خواهد آمد و از اندیشه‌گریهای رویائی گروهی افراد تسبی معز، یاوه‌گو و فریبکار تراویش کرده، معز هر انسان اندیشمندی را خسته و روان او را کوفته خواهد کرد، با این وجود از خوانندگان

و الارج تفاصلاً دارد با شکایاتی افرادی که رویدادهای افسانه‌های مانند حسین کرد شبستری و یا امیر ارسلان نامدار را میخواستند، مطالب زیر را بررسی کنند تا بتوانیم بهتوجه برسیم.

خروج سفیانی

یکی از نشانه‌های ظهور امام زمان خروج «سفیانی» است. سفیانی از فرزندان ابوسفیان بوده و چهره‌ای بسیار رشت و کریه و پرآبه دارد و کبیش او نصرانی است. هدف سفیانی از خروج پیش از ظهور امام قائم، آزار و کشنق فرزندان یامبر و شیعیان آنهاست. مجلسی در کتاب مهدی موعود دهها مرتبه تکرار کرده است که پیش از ظهور امام مهدی، «خروج سفیانی حتمی است». سفیانی در ماه ربیع، از بیان خشکی به نام «بابس» ظهور می‌کند و گنجهای پنجگانه شام (دمشق، حمص، فلسطین، اردن و قسرین) را به چنگ می‌آورد و سپس وارد دمشق می‌شود. سفیانی در دمشق دو لشگر فراهم می‌کند، یکی را به شرق و دیگری را به مدینه می‌فرستد. لشگری را که به مدینه گسیل میدارد، زمانی که وارد بابل که جزء سرزمین لعنت شده بغداد است می‌شود، پیش از سه هزار نفر را به قتل میرساند و پیش از یکصد نفر زن را مورد تجاوز قرار میدهد و سیصد جوان رشید از بنی عباس را می‌کشد و سپس مانند سیل به کوفه میریزد و حوالی آن را ویران می‌سازد. آنگاه از آنجا به شام می‌رود. پیروان سفیانی اعلام میدارند که در برابر سر هر نفر از شیعیان علی، مبلغ یکهزار درهم جایزه می‌پردازند.

از هنگام خروج سفیانی تا زمان نابودی اش پانزده ماه بدرارزا می‌کشد. مدت ششماه چنگ می‌کند و هنگامی که پنج منطقه دمشق، حلب، حمص، فلسطین و اردن را به تصرف درآورده، به مدت حامله بودن یک زن، یعنی به ماه بر آن پنج منطقه حکومت می‌کند. در این زمان سپاهی، سفیانی و پیروانش را در بابل می‌کند و همه آنها را بدون استثناء به قتل میرساند. مجلسی از قول «کراجچکی» در کنز الغواص مینویسد، هنگامی که امام قائم ظهور می‌کند، در «مر» (سرزمینی در کشور یمن) آگاهی می‌اید که حاکمی را که برای مکه تعیین کرده بود، کشته شده است. از اینرو به مکه باز می‌گردد و با قاتلان حاکم مقتول دعوا می‌کند، ولی پیش از آن کاری انجام نمیدهد. سپس مردم مکه دوباره نایب منصوب از طرف امام قائم را می‌کشند. امام قائم، یاران خود از طایفه جن را برای مجازات آنها به مکه گسیل میدارد

و خود نیز دوباره به آنجا بازمیگردد و همه آنها را بمخاک هلاک می‌افکند^۱. پس از آن، امام قائم بهراه خود ادامه میدهد تا به سرزین «بیضاء» (بیانی بین مکه و مدینه) میرسد. در آنجا لشکر دوم سفیانی قصد جان امام مهدی را می‌کند، ولی جبرئیل به فرمان خدا در آنجا حضور می‌باشد و با پای خود ضربتی به زمین می‌زند و با آن ضربت همه لشکریان دوم سفیانی بجز دو نفر از قبیله «جهنمه» در زمین فرو می‌روند.^۲

در این زمان، مردی که صورتش به پشت بدن و پشت بدنش به سینه‌اش برگشته است نزد امام قائم آمده و می‌گوید: «آقا! من بشر هستم. یکی از فرشتگان بهمن دستور داده که خدمت شما برسم و نابودی لشکر سفیانی را در بیان (بیداء) به آگاهی شما برسانم». حضرت قائم به این مرد می‌گوید، داستان خود را شرح جده. وی توضیع میدهد: «من با برادرم در لشگر سفیانی بودیم و همه جا را ویران کردیم و منبر پیامبر را شکستیم و قاطرهای خود را در مسجد پیامبر بستیم. سپس با سیصد هزار سرباز عازم خراب کردن خانه خدا در مکه شدیم. ولی زمین، سفیانی و همه سربازانش را بجز من و برادرم بلعید. در آن هنگام فرشته‌ای بعما یک میلی زد و چنانکه می‌بینید صورتمان به پشتمان و پشتمان به طرف جلوی بدنمان برگشت. سپس فرشته مذکور بهمن گفت نزد شما بیایم و نابودی لشگر سفیانی را به شما بشارت دهم و در حضور قران توبه کنم».

امام قائم، پس از شنیدن ماجراهی آن مرد، دستی به صورت او می‌کشد و صورتش دوباره به طرف جلوی بدنش برگردانده می‌شود و به حالت عادی در می‌آید.^۳

امام محمد باقر گفته است، هنگامی که سفیانی خروج می‌کند، دو نفر دیگر نیز به نامهای یمنی و خراسانی در همان روز و همان ماه و همان سال خروج می‌کنند، ولی یمنی در راه حق گام بر میدارد و بنابراین شیعیان باید به زیر پرچم او بروند.^۴

نعمانی نیز در کتاب غیبت نعمانی از قول امام محمد باقر نوشته است، در زمان سلطنت بنی عباس، خلفای این سلسله با یکدیگر اختلاف پیدا می‌کنند و هنگامی که کارشان

^۱ ملا محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، جلد سیزدهم، مهدی موعود، ترجمه علی دوایی (تهران: دارالکتاب الاسلامیہ، بدون تاریخ)، صفحه ۱۱۵۸.

^۲ همان کتاب، صفحه‌های ۹۵۴-۹۵۵.

^۳ همان کتاب، صفحه‌های ۱۱۵۶-۱۱۵۷.

^۴ همان کتاب، صفحه ۱۰۱۲.

به پریشانی کشید، خراسانی و سفیانی، یکی از شرق و دیگری از غرب مانند دو اسی که مسابقه میدهند، هر یک کوشش میکنند، زودتر خود را به کوفه برسانند. آنها سلسله بنی عباس را نابود میکنند و یکنفر از آنها را باقی نمی‌گذارند.^۱

در اینجا شیخ علی دوانی از پیش بنی‌ها و یاوه‌های نابخردانه افراد مذکور دچار سرگیجه شده و در زیرنویس نوشته است: «باید این گونه روایات را با دقت مورد مطالعه قرار داد و دید که آیا موضوع هلاک و نابودی و انقراض دولت بنی فلان، همان بنی عباس است، یا قوم دیگری. و آیا منظور سلطنت گذشته بنی عباس است که بوسیله هلاکوخان مغول منقرض شد، یا در آخرالزمان نیز دولت دیگری مانند بنی امية که سفیانی دولت آنها را تشکیل میدهد، مجدداً سلطنت اسلامی را تصاحب میکند؟»^۲

بدیهی است که شیخ علی دوانی مترجم کتاب مهدی موعود، که خود از جیره‌خواران حکومت فعلی جمهوری اسلامی در ایران است، قادر نیست بین حکومت سفیانی و دولتی که آخوندها و ملایان در ایران تشکیل داده‌اند، رابطه‌ای اندیشه‌گری کند، ولی اگر کسی که با حکومت جمهوری اسلامی پیوندی ندارد، بخواهد به صنعت افسانه پردازی‌های بی‌پایه مذکور دست بزند، برایش بسیار آسانتر است که حکومت سفیانی را با دولت حکومت فعلی جمهوری اسلامی در ایران شبیه‌گری کرده و حدس بزند که هدف از حکومت سفیانی همان حکومت آخوندهای جمهوری اسلامی در ایران است و سرانجام آخوندهای چیگرا و کموئیست و آخوندهای جیره‌خوار غربی‌ها به جان یکدیگر می‌افتد و آنوقت سفیانی و بنی و به دنبال آنها امام مهدی قائم ظهر خواهد کرد.

طلوع خورشید از مغرب

شیخ طوسی در کتاب غیبت از «عامر بن والله» از علی بن ابیطالب روایت کرده است که در هنگام ظهور امام قائم، خورشید از مغرب طلوع میکند و آفتاب از ظهر تا عصر از حرکت باز می‌ایستد.^۳

^۱ همان کتاب، صفحه ۱۰۱۵

^۲ همان کتاب، صفحه ۹۸۴

فرود آمدن عیسی بن مریم از آسمان

در همان کتاب از علی بن ابیطالب روایت شده است که هنگام ظهور امام قائم، «عیسی بن مریم» از آسمان برای پاری قائم فرود می‌آید، زمین در جزیره‌العرب فرو می‌رود و آتشی در قلب شهر عدن بیرون می‌آید و مردم را به سوی محشر سوق میدهد.^۷

خشکسالی

شیخ طوسی در کتاب غیبت از امام جعفر صادق روایت کرده است که پیش از آمدن امام قائم خشکسالی خواهد شد و خرما در نخل از بین میرود.^۸

ایجاد شکاف در نهر فرات

در همان کتاب از امام محمد باقر روایت شده است که یکی از نشانه‌های ظهور امام زمان آنست که نهر فرات شکاف بر میدارد و آب آن به کوچه‌ها و محله‌های کوفه سرازیر می‌شود.^۹

شیوع بواسیر، سکته و جذام

یکی دیگر از نشانه‌های پیش از ظهور امام قائم، بنا به روایت علی بن بابویه از «موسى بن ابراهیم» از پدرش امام جعفر صادق که اصل خبر از محمد بن عبدالله بوده، اینست که بواسیر، سکته و جذام از نشانه‌های نزدیک ظهور امام مهدی قائم هستند.^{۱۰}

گرفتگی ماه و خورشید

امام محمد باقر گفته است، پیش از ظهور امام مهدی، ماه در پنجم رمضان و خورشید در پانزدهم این ماه می‌گیرند. گرفتگی ماه و خورشید چنان وحشتناک است که از زمان ظهور حضرت آدم چنین خسوف و کسوفی روی نداده است. این خسوف و کسوف سبب می‌شود

^۷ همان کتاب، همان صفحه.

^۸ همان کتاب، صفحه ۹۸۸.

^۹ همان کتاب، صفحه ۹۹۱.

^{۱۰} همان کتاب، صفحه ۱۰۵۳.

که حساب ستاره شناسان بهم خورد.^{۱۱}

مرگ سرخ و مرگ سفید

امام جعفر صادق گفته است، پیش از ظهور امام قائم دو گونه مرگ بوجود می‌آید: مرگ سرخ و مرگ سفید. این دو مرگ سبب میشوند که از هر هفت نفر، پنج نفر جان خود را از دست بدند. منظور از مرگ سفید، طاعون و هدف از مرگ سرخ شمشیر (جنگ و خونریزی) خواهد بود. امام جعفر صادق گفته است، در جریان ظهور امام قائم، دو سوت مردم نایبود میشوند. از او پرسش کردند، هنگامی که دو سوت از مردم نایبود شوند، دیگر چه کسی باقی می‌ماند! پاسخ داده است، آیا شما میل ندارید، جزء یک سوم باقیمانده از مرگ باشید؟^{۱۲}

طلوع ستاره‌ای از شرق

شیخ مقید در کتاب ارشاد مینویسد، پیش از ظهور امام قائم، ستاره‌ای از شرق طلوع میکند که مانند ماه درخشش دارد، سپس گرفته و کمانی میشود و دوسر آن بهم نزدیک میشوند و در آسمان یک سرخی پیدا میشود و در اطراف آسمان پخش میگردد و آتشی دراز در شرق نمایان میشود و سه یا هفت روز در هوا باقی میماند.^{۱۳}

مردان کشور ایران به جان هم می‌افتد و کشته می‌شوند و برده‌گان بر ضد اربابان
شورش میکنند

از دگر نشایهای پیش از ظهور امام مهدی آتست که دو گروه از مردم ایران به جان هم
می‌افتد و خون یکدیگر را میریزند و برده‌گان بر ضد اربابان خود شورش میکنند و آنها را
به قتل میرسانند.^{۱۴}

تبديل بدعت گزاران دینی به میمون و خوک

آنهاشی که در دین بدعت گذاشته‌اند، از شکل آدمی خارج و به صورت میمون و خوک در

^{۱۱} همان کتاب، صفحه ۹۸۱.

^{۱۲} همان کتاب، صفحه‌های ۹۸۱-۹۸۲.

^{۱۳} همان کتاب، صفحه ۹۹۷.

^{۱۴} همان کتاب، صفحه‌های ۹۹۷-۹۸.

می آیند.^{۱۵}

هجوم ملغ‌های خون رنگ

یکی دیگر از نشانه‌های ظهور امام زمان، هجوم ملغ می‌باشد. شیخ طوسی در کتاب غیبت از علی بن ابیطالب روایت کرده است که پیش از ظهور حضرت قائم، دو بار ملغ می‌آید. یکبار در هنگام کشت و نزع و یکبار در غیر زمان کشت و نزع. رنگ ملغ‌ها مانند خون است.^{۱۶}

سایر نشانه‌های ظهور امام

همچین از امام محمد باقر روایت شده است که پیش از ظهور امام قائم، دشمنان خاندان پیامبر دچار ترس و گرسنگی می‌شوند و بسیاری از آنها تلف می‌گردند.^{۱۷} از سایر نشانه‌های پیش از ظهور امام قائم آنست که شتر سواری که آنقدر در راه شتاب کرده است که شترش لاغر و شکمش فرو رفته شده است، فرد مردم در عرفات می‌آید و خبر مرگ خلبانی را به آنها میدهد. انتشار این خبر در حکم آزادی خاندان محمد و همه مردم است. همچین پیش از ظهور امام قائم، آتش بزرگی از جانب مشرق در آسمان ظاهر می‌شود.^{۱۸}

از امام جعفر صادق در کتاب غیبت شیخ طوسی روایت شده است که پیش از ظهور امام قائم، جوانان طایفه‌های بنی امية و بنی عباس بطور ناگهانی سالخورد می‌شوند و خداوند به پرندگان آسمان و درندگان زمین فرمان میدهد، گوشت آنها را بخورند.^{۱۹}

یکی از نشانه‌های ظهور امام قائم آنست که جوان پاکدلی از خاندان پیامبر به نام «محمد بن حسن» بدون هیچ گناهی کشته می‌شود. پانزده روز پس از کشته شدن این شخص، امام قائم ظهور می‌کند.^{۲۰}

^{۱۴} همان کتاب، صفحه ۱۹۸.

^{۱۵} همان کتاب، صفحه ۱۸۷.

^{۱۶} همان کتاب، صفحه ۱۰۹.

^{۱۷} همان کتاب، صفحه ۱۰۲۱.

^{۱۸} همان کتاب، همان صفحه.

^{۱۹} همان کتاب، صفحه ۹۷۹.



نشانه‌هایی از خردبازنگ‌های پیروان شیعه‌گری
انسانهای زنده و با فرهنگ، ولی خردگم کرده‌ای که در عزای انسانهای مرده و بدون فرهنگ زیر تأثیر
افسونهای مذهبی، بدن چاک کرده‌اند.

شیخ طوسی در کتاب غیبت از امام محمد باقر روایت کرده است که در شب جمعه بیست و سوم ماه رمضان پیشاز ظهور قائم، صدایی از آسمان شنیده میشود (که در واقع صدای جبرقیل است) که نام امام قائم را میبرد. تمام ساکنان روی زمین از شرق تا غرب آن صدا را بهزبان بومی خود میشنوند و میفهمند. با شنیدن این صدا هر کس خواب است بیدار میشود و آن که ایستاده است میشنند و افرادی که ایستاده اند میشنند و آنها که نشسته اند از وحشت آن صدا بر میخیزند و دختران از پرده بیرون میآیند. آن صدا میگوید: «آگاه باشید که حق در پیروی از علی و شیعیان است. آنگاه شیطان در پایان همان روز از زمین صدا میزند، آگاه باشید که حق در پیروی از عثمان و هواخواهان است. در این هنگام، اهل ایمان دچار تردید میشوند».^{۱۱}

پس از رویداد جربان یادشده بالا، مهدی قائم همراه لشگریانش به گونه هراسان از مکه وارد مدینه میشود. در نزدیک شدن لحظه ظهور امام قائم برای مدت ۲۴ مرتبه در ماه جمادی الآخر و ده روز از ماه ربیع چنان بارانی میبارد که کسی نظری آن را ندیده است. با آن باران، خداوند گوشت و بدن مردگان مؤمنان را در قبرهایشان میرواند. آنگاه مردگان از قبرهای خارج میشوند و به دنیا بر میگردند و با مردم معاشرت میکنند و به ملاقات یکدیگر میروند. پس از قطع باران مذکور، همه زمینهای مرده سرسیز و خرم میشوند و تمام بدبهتی‌های پیروان شیعه‌گری بر طرف میشود. در این زمان شیعیان متوجه میشوند که هنگام ظهور مهدی قائم از مکه فرار میکنند و برای یاری او به مکه میروند.^{۱۲}

«سید علی بن عبدالحمید» در کتاب انوار مضیه نوشته است، از امام جعفر صادق پرسش شد، چگونه میتوان از ظهور امام مهدی آگاهی پیدا کرد، امام جعفر صادق پاسخ داد: «صیغ که یکی از شما از خواب بر میخیزد، کاغذی را در زیر سر خود میابد که روی آن نوشته شده است: «طاعة معروفة» یعنی «پیروی از قائم کار خوبی است».^{۱۳}

بازنمود نویسنده

درباره انسانه سرایهای فقهای شیعه گری درباره علام ظهور امام مهدی قائم باید به نکات زیر توجه نمود:

^{۱۱} همان کتاب، صفحه ۱۰۱.

^{۱۲} همان کتاب، صفحه ۹۹۸.

^{۱۳} همان کتاب، صفحه ۱۹۶.

۱ - در حالیکه محمد بن عبدالله فکر میکرده است: سبب بدر و هلال ماه، تعیین اوقات عبادات حجّ است (آیه ۱۸۹ سوره بقره)، عالم دارای چندین شرق و غرب است (آیه ۲۵۸ سوره بقره)، آیه ۴۰ سوره معارج، آیه ۹ سوره مدتر، آیه ۱۷ سوره الرحمن و آیه ۵ سوره صافات)؛ خورشید در چشمۀ آب تبره‌ای غروب میکند (آیه ۸۶ سوره کهف) و خداوند کوهها را مانند میخ در زمین فرو کرده است (آیه ۲ سوره نباء)، شنگفتی ندارد که مشاهده کنیم، امامها و فقها و علماء در افسانه‌سرانیهای خود، یکی از نشانه‌های ظهور امام زمان را طلوع خورشید از مغرب تغییل کرده و اضافه کنند که در هنگام ظهور امام زمان، حرکت خورشید از ظهر تا عصر باز می‌ایستد.

۲ - با توجه به اینکه بیماری بدون درمان و کشنه «ایدز» مسری بوده، ولی بیماری « بواسیر » نه کشنه و نه بدون درمان است، معلوم نیست چرا امامها و علماء و فقهاء شیعه‌گری که از تمام رویدادهای گذشته و آینده آگاه هستند؛ بیماری کشنه و بدون درمان «ایدز» را که میگویند در سال ۲۰۰۰ میلادی، شمار بیست میلیون نفر به آن مبتلا شده و شمار هشت میلیون نفر به‌سبب ابتلای به‌این بیماری از پای درخواهند آمد، جزو بیماریهای شایع در زمان ظهور امام مهدی قائم و از نشانه‌های آن بشمار نباورده‌اند! شاید هم پاسخ این چیستان این باشد که بزودی و پیش از ظهور امام مهدی قائم، برای درمان این بیماری، دارو و روش درمان نجات دهنده‌ای کشف خواهد شد. در اینصورت این خبر را باید به‌شمار بیست میلیون نفر مبتلایان به‌این بیماری بدون درمان و کشنه شاد باش گفت.

۳ - علماء و فقهاء شیعه‌گری باید بدانند، در تمام درازای تاریخ بشر هیچ نشانه‌ای وجود ندارد که خداوند شکل تکامل یافته اور گانیسم مانند انسان را به‌شكل موجود فرمایه‌تری مانند میمون و خوک تبدیل کرده باشد. ولی، بر طبق تئوری غیر علمی Transmigration و یا «تناسخ ارواح»، که تنها دارای ارزش مذهبی است، روح یک اور گانیسم از هر طبقه و درجه‌ای ممکن است به اور گانیسم دیگری تبدیل شود. تنها در این حالت دگردیسی از اور گانیسم برتر به اور گانیسم فرمایه‌تری است که بعضی افراد اونیفورمهای مذهبی به‌تن می‌کنند و به‌شرح یاوه‌سرانیهای مذکور می‌پردازند.

فصل نهم

دجال و الاغش

بسیاری از افراد هنگامی که دچار سوء‌هاضمه می‌شوند، فکر می‌کنند مذهبی شده‌اند.

Robert G. Ingersoll

یکی از جنبه‌های میتولوژیک افسانه امام زمان، موضوع «دجال» و الاغ اوست. فقهای کارشناس امام زمان سازی، نوشته‌اند، یکی از نشانه‌های ظهور امام زمان «دجال» است. شیخ صدوق در کتاب کمال الدین^۱ از «نزال بن سبره» روایت می‌کند که علی بن ابیطالب خطبه‌ای خواند و پس از آن سه بار گفت: «ای مردم! ییش از اینکه مرا از دست بدھید، هر پرسشی دارید از من بکنید.»

«صصعه بن صوحان» برخاست و از علی پرسش کرد، «دجال» چه زمانی خواهد آمد؟ علی پاسخ داد، زمانی که مردم نماز خواندن را فراموش کنند، و در امانت خیانت کنند، دروغ بگویند، رباخواری کنند و رشهه بگیرند. این را به دنیا بفروشند و سفیهان را بکار بگمارند. با زنان مشورت کنند، بیوند خویشان پاره کنند و برای خون یکدیگر

^۱ نقل بوسیله ملا محمد باقر مجلسی، بحارالاثوار، جلد سیزدهم، مهدی موعود، ترجمه علی دوانی (تهران: دارالکتاب الاسلامیه، بدون تاریخ)، صفحه ۱۰۷۶.

ارزشی قائل نباشد. ظلم و بیدادگری سبب فخر مردم شود، امراء فاجر، وزراء ظالم و سرکردگان دانا خائن شوند. زنان نوازنده آلات طرب و موسیقی به دست گیرند و نوازنده‌گی کنند.

بهنظر نویسنده این کتاب، ظهور حضرت قائم را ناید به این زودیها انتظار داشت. ذیرا از انقلاب سال ۱۳۵۷ خورشیدی دست کم در ایران تمام نشانه‌های مذکور از بین رفته است. دلیل این موضوع آنست که انقلاب سال ۱۳۵۷ در ایران حکومت دین بوجود آورد و نمایندگان خدا و ناییان امام زمان را به کرسی قدرت نشاند. از آن پس ولایت فقیه و رئیس جمهوری و وزراء و امام جمیع‌ها خود، پیشوایی نمازهای جماعت را عهده‌دار شدند. در این کشور دیگر کسی دروغ نمی‌گوید. روح الله خمینی و دارو دسته خدا پرست و دیندارش خود با فریب و دروغ قدرت را در ایران به دست نگرفتند. رشوه‌خواری در این کشور ریشه‌کن شد و دولتمردان حکومت جمهوری اسلامی ایران، حسابهای خود را در کشورهای خارجی با پولهای دزدی و غارت و رشوه‌خواری انباشته نگردند. از ورود هر نوع نوار آواز و موسیقی و طرب به کشور جلوگیری بعمل می‌آید و اگر افرادی حامل چنین آثاری باشند، معجازات می‌شوند. همان‌گونه که امام زمان در هنگام ظهور دست رد بهسینه کسی نگذاشته و همه اشقياء را از دم شمشیر دادگرانه خود می‌گذراند، روح الله خمینی و دارو دسته‌اش نیز تمام طاغوتی‌ها و مفسدین فی‌الارض و محاربان با خدا را از دم تبع گذرانیدند. زنها در این کشور در کسیه‌های سیاه زندانی شده، افراد سفیه از قبیل اویاش و ارادل و امراء فاجر و وزراء ظالم از کارهای مهم برکنار شده و بحای آنها افراد صالح و خدا پرست و حزب‌الله‌ی مصدر کار شده و اگر شخص فروماهی‌ای مانند محمدعلی رجایی و یا روضه‌خوان بازار و بفروشی به‌نام علی اکبر هاشمی رفسنجانی در این کشور به‌ریاست جمهوری رسیدند و یا دزد بی‌آزمی مانند سعید رجائی خراسانی از طرف مردان خدائی که در ایران حکومت می‌کنند، به‌عنایندگی سازمان ملل متحد برگزیده شد و در محل خدمت خود در روز روش مرتکب دزدی گردید و دستگیر شد و یا یک قاجاقچی حرفه‌ای مواد مخدّر به‌نام محمد صادق طباطبائی به‌سمت معاون نخست وزیر منصوب شد و به‌سبب قاجاق مواد مخدّر به‌نام محمد کشور آلمان دستگیر و زندانی گردید، همه اینها دارای فلسفه‌هایی است که علم آن جزء دانشیان نبیغه علم لدنی پیامبران و امامها و مردان خداست و افراد عادی بشر قادر به فهم و درک آن فلسفه‌ها نیستند. خداوند تبارک و تعالی نیز برای پیامبر عزیز‌گونه‌اش محمد بن عبدالله در این باره آیه‌ای نازل فرموده است که می‌گوید: «... وَمَا يَمْفُلُهُ كَإِلَّا الْكَلِمُونَ»

یعنی «... به جز علما کسی آنها را تعقل و درک و فهم نخواهد کرد.» (آلیه ۳ سوره عنکبوت) آنهانی هم که می‌گویند، روح الله خینی خودش دجالی بود که به سبب ماهیت فاسد، واپسگرا و غیرانسانی اش، تمام افراد هر زمان، نادان، قشری و بی‌ارزش را به خود جذب و آنها را در حکومتش مصادر کار کرد، اشتباه می‌کند. زیرا پس از مرگش، گنجید و ضریحی که برایش برپا کردند از گنجید و ضریح خود پیامبر و همه امامها جلال و شکوه و شوکتش بیشتر و برتر است.

به هر حال، پس از «صحيحه بن صوحان» ثوبت پرسش به «اصیح بن نباته» می‌رسد. وی از علی بن ابیطالب پرسش می‌کند، «دجال» کیست؟ علی در برابر پرسش مذکور پاسخی می‌دهد که ما پاسخ او را با گفته‌های امام جعفر صادق، نوشه‌های صدوق در کتاب کمال الدین از قول محمد بن عبدالله، دکتر محمد خزائلی در کتاب اعلام فرقان و علامه مجلسی در بحار الانوار،^۱ بطور خلاصه شرح میدهیم.

علی بن ابیطالب درباره «دجال» می‌گوید، دجال «صائد بن صید» است. «دجال» از مادر یهودی زایش یافته و چشم ندارد و چشم دیگر او در پیشانی اش قرار دارد و مانند ستاره صیح میدرخشد. چیزی شبیه به یک لکه آمیخته بخون در چشم او وجود دارد. در پیشانی او نوشته شده است: «این شخص کافر است.» هر شخص بیسواند و باسواند میتواند این جمله را بخواند. «دجال» داخل دریاها می‌شود و آفتاب با او می‌گردد. در جلوی رویش کوهی از دود وجود دارد و پشت سرمش کوه سفیدی است که مردم آنرا کوه گندم می‌بینند. دجال در یک قحطی سخت پیش از ظهور مهدی و یا مقارن آمدن او از اصفهان یا سجستان از قریه «یهودیه» ظهر می‌کند و بر الاغ سفیدی سوار است. محمد بن عبدالله می‌گوید، فاصله میان دو گوش الاغ دجال یک میل راه است. بهشت و جهنم در اختیار او قرار دارد. در حالیکه او در قحطی شدیدی ظهور می‌کند، کوهی از نان و نهری پر از آب با خود دارد. بیشتر پیروان او یهودی و زنان و عربهای بیابانی هستند. او بعزمکه و مدینه بهمه جای زمین گام می‌گذارد.

علی بن ابیطالب می‌گوید، یک گام الاغ دجال یک میل راه است، از هیچ آبی نیگذرد مگر اینکه آن آب تا روز قیامت خشک می‌شود. با صدای بلند خود چنان ندا در مبدده که از مشرق تا مغرب، جن و انس و شیاطین صدای مهیب او را می‌شوند. دجال

^۱ همان کتاب، همان صفحه.

دشمن خداست و میگوید: «ای افراد بشر، من خدای بزرگ شما هستم بهسوی من بیایید.» از هر موی الاغی که دجال بر آن سوار است، نفعهای به گوش میرسد و آن نفعهای موجب جذب مردم است و ناپرهیزکار به او می‌شود. بیشتر پیروان او رنمازدگان، یهودیان و زنان و عربهای بیابانی، شرایخواران و نوازندگان و بازیگران هستند. دجال در یک دوره چهل روزه و یا چهل ساله دنیا را پر از ظلم و جور و کفر می‌سازد و سرانجام به دست مهدی نابود می‌شود.

«دجال» زنا، لواط و سایر منکرات را آزاد می‌کند تا جانی که مردان و زنان و پسران بطور آشکار و عربان در خیابانها یکدیگر را در آغوش می‌گیرند. هنگامی که سرکشی و ستمگری «دجال» از اندازه گذشت و بیدادگریهای او و پیروانش همه‌جاگیر شد، به گفته علی بن ایطالب سه ساعت از روز جمعه برآمده، کسی که عیسی بن مریم پشت سرمش نماز می‌گذارد (منظور مهدی قائم امام زمان است)، او را می‌کشد. باید توجه داشت که برخی از نوشته‌های اسلامی نیز نوشته‌اند که عیسی بن مریم «دجال» را می‌کشد.

علی بن ایطالب می‌گوید، پس از کشته شدن «دجال»، «دابة الأرض» (حیوانی عظیم الجثة) از سمت صفا ظهرور می‌کند. «دابة الأرض» انگشت سلیمان و عصای موسی را با خود دارد و آن انگشت را روی هر مؤمنی که می‌گذارد، در جای آن نوشته می‌شود: «این مؤمن حقیقی است» و بر روی هر کافری که بگذارد، در محل آن نوشته می‌شود: «این کافر حقیقی است.» تا جانی که مؤمن صدا می‌زند، ای کافر وای بر تو و کافر صدا می‌زند، ای مؤمن خوشاب محال تو! کاش من نیز مانند تو بودم و به چنین سعادتی دست می‌یافتم.

پس «دابة الأرض» سر خود را بلند می‌کند و مردمی که در بین شرق و غرب هستند، پس از طلوع خورشید از سوی مغرب به فرمان خدا اورا می‌پیشند. از آن پس دیگر توبه کسی پذیرفته نمی‌شود. به‌نوشته شیخ صدوق، در اینجا علی بن ایطالب می‌گوید: «از آنجه از این پس روی میدهد از من پرسش نکنید، زیرا من با حبیب خود، رسول خدا عهد بسته‌ام که بیش از این خبر به‌اهل عترت (منظور اولاد و احفاد است) آگاهی ندهم.»

بازنمود فویستده

- ۱- شیخ علی دوانی، مترجم کتاب مهدی موعود، برای اینکه زهر اینهمه مهملات بی‌سروت را بگیرد و آنها را با پوشش پذیراتری به‌خورد قربانیان مکتب مهدویت بدهد، در زیرنویس صفحه ۹۷۳ کتاب مینویسد: «دجال که نموداری از جنگ نور و ظلمت است، در

اقوام و ممل دیگر هم سابقه دارد... در اوستا نیز از جنگ اهریمن و اهورمزدا گفتگو شده است و آئین مانویان بر پایه منازعه دائم نور و ظلمت بی‌رویی شده است.» ولی، این جناب شیخ شاید ندانند که اوکاً متون سایر کتب مقدس تا این اندازه در دروغ بافیهای غیر قابل تصور مذهبی پیش نرفته و علما و فقهای شیعه‌گری از لحاظ ساختن اینگونه یادوهای افسانه‌های مذهبی نابخردانه تاج قهرمانی برسر دارند، زیرا هیچیک از ادیان و مذاهب تا کنون ادعای نکرده‌اند که پامبرشان با اشاره انگشت، ماه را به دونیم کرده و با با اسب براف به آسمانها پرواز، با خداوند دیدار و با او شیربرنج صرف کرده است. همچین ادیان و مذاهی که انتظار ظهور مهدیهای خود را دارند، هیچگاه نگفته‌اند که مهدی آنها «پشت سرش را مانند جلوی رویش میتواند ببیند»، و یا «بول و غایط او دیده نشود، زمین آرا پیلعد.» این هنر یکتای صنعت افسانه‌سازی مذهبی تسبی در تخصص انحصاری علماء، فقها و ملایان شیعه‌گری قرار دارد. ثانیاً اگر یک انسان عادی اظهار کند، شخص بیسواند میتواند بخواند و بنویسد، یا فاصله میان دو گوش الاغ میتواند یک میل باشد و یا الاغی میتواند یک میل گام بردارد، خورشید میتواند از مغرب طلوع کند و مانند این بیهودگیهای تخلی و نابخردانه، او را بعنوان ابتلای به بیماریهای روانی Psychosis و یا Schizophrenia در بیمارستانهای روانی زیر درمان قرار مدهند. اصولاً در داش روان پزشگی اگر کسی میل پیش از اندازه و غیر عادی به دروغگویی و دروغ بردازی داشته باشد، او را بعنایتی روانی Mythomania (میتمومی‌نیا) مبتلا میدانند. ولی ملایان شیعه‌گری با این یاده‌گوییهای نابخردانه ثابت کرده‌اند که هنر دروغ بافی و افسانه‌سازی آنها از مرز بیماری Mythomania نیز گذشته و وارد ناراحتیهای روانی Pshycosis و Schizophrenia که به درمان روانی نیاز دارد شده است.

۲- جای فهایت شگفتی است که علما و فقهاء، گویا قانون اساسی مذهب خود، یعنی قرآن را نخوانده و یا در افسانه‌سازی آنقدر بی‌آنزم هستند که دست کم به ظاهر هم که شده است، به اصول و احکام کتاب مقدس خود، یعنی قرآن نیز اعتمانی ندارند. زیرا برخی اوقات، انسانه‌هایی که صنعتگری میکنند با اصول و موازین قرآن نیز مغایرت کامل دارد. برای مثال، آنجائی که میگویند، پس از ظهور «دابة‌الارض» دیگر توبه کسی پذیرفته نخواهد شد، آیا نمی‌دانند یکی از القابی که قرآن برای خداوند قائل شده، «تَوَّاب» یعنی «بسیار توبه پذیر» هست؟ گذشته از آن در قرآن آیات زیادی وجود دارد که حاکی است، خداوند هر کسی را که توبه کند، خواهد بخشید. یکی از آنها آیه ۱۰۴ سوره توبه

است که می‌گوید:

«**أَلَّذِي يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ هُوَ يَقْبِلُ التَّوْبَةَ عَنِ عِبَادِهِ وَيَأْخُذُ الصَّدَقَاتَ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْتَّوَابُ الْأَرْجَى**».

«آیا بندگان نمی‌دانند که خداوند توبه آنها را قبول و صدقه‌های آنها را مورد پذیرش قرار خواهد داد و به درستی که خدا بسیار توبه پذیر و مهربان است.»

۳- نکته بسیار خنده‌آور و سرگرم کننده دیگری که در کتاب مهدی موعود^۲ از قول «حسن بن ابراهیم» از کتاب غیبت نعمانی ذکر شده به این شرح است: «به حضرت امام رضا عرض کردم، می‌گویند قائم در زمانی ظهور می‌کند که دولت بنی عباس منفرض شده باشد، فرمود: دروغ گفته‌اند، در موقع ظهور او هنوز دولت بنی عباس برقرار است».

بیچاره شیخ علی دوانی که در برابر ترجمه پیش‌بینی چرند و بی‌باشه امام رضا درباره ظهور مهدی قرار گرفته و از اینجابت درمانده شده و جوهر در قلمش خشک شده، به شیوه مترجمان و مفسران قرآن متول شده است. زیرا مترجمان و مفسران قرآن، هر زمانی که در برابر تضادها و متون ناهمگون و بیمعنی قرآن قرار گرفته‌اند، برای رفع و رجوع و اصلاح آنها از خود تفاسیر شگفت‌انگیزی به ترجمه متون قرآن افزوده‌اند.^۳ شیخ علی دوانی نیز برای روپوشی و اصلاح پیش‌بینی مسخره و نادرست امام رضا، در زیرنویس افزوده است: «دور نیست که این روایت و روایت اسبق که از حضرت موسی بن جعفر رسیده در مقام تقیه از آن دو بزرگوار صادر شده باشد. زیرا این دو امام در گرماگرم دولت بنی عباس بودند و نمیتوانستند از انقراض دولت آنها سخن بگویند.»

در فصل پنجم این کتاب گفته‌یم، «تفیه» عبارتست از یک پوشش شرعی برای دروغ، ریا، ذوروفی و فریبکاری، و اکنون روایت مذکور ما را با مثال زنده و بارزی در باره تفیه آشنا می‌کند.

^۱ همان کتاب، صفحه ۱۰۳۱.

^۲ دکتر روضنگر، بازنامه قرآن (سازمان اسناد و کتابخانه ملی اسلامی ایران) ۱۹۸۵

فصل دهم

ظهور مهدی قائم (امام زمان)

اگر فرآن بر عجم فازل میشد، عرب به آن ایمان نمیآورد، ولی بر عرب فازل شد و عجم به آن ایمان آورد.
محمد بن یعقوب کلبی، احصوی کافی، جلد دوم، صفحه ۲۱۷

مهدی قائم در روز شنبه که عاشورای امام حسین و هوا بسیار گرم است در یک سال طلاق،
ماهند «موسی بن عمران» هراسان از مخفی گاه خود در مدینه بیرون میآید و وارد مکه
میشود. قائم در هنگام ظهور به سن ابراهیم خلیل یعنی یکصد و پیست ساله است، ولی
به شکل جوان سی ساله موققی به نظر میآید و با گذشت روزها و شبها پیر نمیشود! بدنه
نیرومند دارد، به گونه‌ای که اگر دست به سوی بزرگترین درخت روی زمین دراز کند،
میتواند آن را از بین برکند. اگر در میان کوهها نعره بکشد، سنگهای سخت از اثر
صدا یش خرد میشوند. عصای موسی و انگشت سلیمان را با خود دارد و پرچمی را که
محمد بن عبدالله در جنگ بدر از آن استفاده میکرد، با خود حمل میکند!

انقل بوصیله ملا محمد باقر مجلسی، بخار الاتوار، جلد سیزدهم، مهدی موعود، ترجمه علی فوایی (تهران،
دارالکتاب الاسلامیه، بدون تاریخ)، صفحه ۱۰۷۹.
^۱ همان کتاب، صفحه ۱۱۱۲.

امام جعفر صادق گفته است، امام قائم شمشیر، زره، عمامه، عبا، عصا، پرچم و زین و برگ اسب پیامبر را در اختیار دارد. هنگامی که وارد مکه می‌شود، عبا و عمامه و زره پیامبر را می‌پوشد و شمشیر از غلاف بیرون می‌آورد و پرچم پیامبر را می‌افرازد. این همان پرچمی است که جبرئیل در روز جنگ بدر آن را از آسمان برای محمد آورد و محمد آن را در میدان جنگ بدر برافراشت. این پرچم را همه مردم عالم در شرق و غرب دنیا می‌بینند. سپس امام قائم، عصای پیامبر را در دست می‌گیرد. این عصا بنا به روایت امام محمد باقر، نخست به حضرت آدم تعلق داشت، سپس به شیعیب و از او به موسی بن عمران و پس از آن به محمد بن عبدالله رسیده است. آن عصا ماتنده روزی که آنرا از درخت بریدند، سبز است و اگر کسی با آن سخن بگوید، آن عصا نیز با او صحبت می‌کند. این عصا مردم بیدین را می‌ترساند و سحر ساحران را باطل می‌کند و به رگوهای که به او دستور داده شود، عمل می‌نماید.^۲

در این هنگام، امام قائم از خدا اجازه ظهور می‌طلبد که به گونه رسمی ظهور کند. زمانی که اجازه خدا برای ظهور رسمی امام قائم صادر می‌شود، عیسی بن مریم از آسمان فرود می‌آید و پشت سر امام مهدی نماز می‌گذارد. آنگاه جبرئیل در سمت راست و میکاتیل در سمت چپ او قرار می‌گیرند. سپس سبزه هزار فرشته از آسمان فرود می‌آیند که در رکاب امام قائم خدمت کنند. اینها همان فرشنگانی هستند که در کشتن نوح خدمت می‌کردند و در زمانی که ابراهیم خلیل را در آتش افکندند به یاری او شتافتند و هنگامی که عیسی بن مریم به آسمان رفت، با او بودند. گذشته از آنها، شمار چهار هزار فرشته که دارای نشان ویژه‌ای هستند، در برابر امام قائم صف می‌کشند. همچنین چهار هزار فرشته که برای یاری حسین به صحرای کربلا آمدند، در رکاب امام قائم خواهند بود. باید دانست که این فرشنگان نخست برای یاری حسین آمدند، ولی او به آنها اجازه دخالت در جنگ را نداد. سپس آنها به آسمان رفتهند تا از خدا اجازه بگیرند، ولی هنگامی که بزمین بازگشتد، حسین شهید شده بود. از اینرو آنها تا روز قیامت همیشه پیغمده و غمزده در کنار قبر حسین بسر می‌برند.^۳

سپس محمد بن عبدالله و علی بن ایطالب ظاهر می‌شوند و کتاب مُهر شده‌ای که هنوز

^۲ همان کتاب، صفحه ۱۱۰.

^۳ همان کتاب، صفحه ۱۱۱.

مهرش خشک نشده به امام قائم میدهند و به او میگویند، وی باید بر پایه آنچه در این کتاب نوشته شده، عمل کند.^۶

امام قائم، پس از ظہور نزد سنگ حجرالاسود میرود و به آن تکیه میدهد. در این هنگام پرنده سفیدی از آسمان بر قائم فرود می‌آید و او نخستین کسی است که با امام قائم بیعت میکند. این پرنده یک پای خود را روی خانه خدا در کعبه و پای دیگرش را روی بیت المقدس میگذارد و با صدای رسا که تمام جهانیان میشنوند میگوید: «انی امرالله فلاتستجلوه» یعنی «فرمان خدا صادر شده است، بنابراین بدون شتاب (در انتظار رویداد حادثه مورد نظر باشید)». آنگاه سایر فرشتگان و ششهزار تن از نجایی طایفه جن با امام قائم بیعت میکنند. شیخ صدوق در کتاب علل الشرايع نوشته است، امام جعفر صادق گفته است: «به خدا قسم آن پرنده جبرئیل است».^۷

شیخ صدوق در کمال الدین از قول امام محمد باقر مبنیویس، زمانی که قائم در مکه ظہور میکند، منادی او بانگ میزند، هیچکس لزومنی ندارد با خود خوردنی و نوشیدنی بردارد. سپس امام قائم «حجر موسی» یعنی سنگی را که «موسی بن عمران» از آن آب بیرون می‌آورد و به اندازه بار یک شتر است، روی شتر بار کرده و با خود حرکت میدهد و بهر منزلی که میرستد، چشمهای از آن سنگ بیرون می‌آید. هر کس گرسنه باشد سیر می‌شود و هر کس تشهه باشد، از آن آب مبنیویس و چار بایان خود را نیز آب میدهند تا وارد نجف شوند.^۸

در این هنگام مهدی قائم میگوید: «ای مردم من از خداوند میخواهم که مرا بر آنهاش که بر ما آل محمد ستم روا داشتند و حق ما را گرفتند، پیروزی دهد. هر کس درباره خداوند با من گفتگو دارد باید و با من در میان نهاد، زیرا من از هر کسی به خدا نزدیکترم و هر کس درباره آدم، نوح، ابراهیم، محمد بن عبدالله و سایر پیامبران مطلبی دارد بهمن بگوید، زیرا من از هر کسی به همه این افراد نزدیکترم و از همه شما میخواهم که ما را برای پیروزی بر دشمنان دودمان محمد یاری دهید.»

آنگاه، امام قائم به خانه کعبه تکه میدهد و میگوید: «ای اهل عالم، هر کسی میخواهد

^۶ همان کتاب، صفحه ۱۰۹.

^۷ همان کتاب، صفحه ۱۰۶.

^۸ همان کتاب، صفحه ۱۱۱۳.

آدم، شیث، نوح و پسرش سام، ابراهیم و اسماعیل، موسی و یوشع، عیسی و شمعون، محمد و علی، حسن و حسین، و امام‌های فرزندان حسین را ببیند، باید بداند که من همه آنها هستم. پس مرا یاری کنید.^۶ سپس به قرائت کتب مقدس نوح و ابراهیم، تورات و انجیل و قرآن می‌پردازد و همه می‌گویند آنچه او می‌خواند همان متون مقدس راستینی است که از سوی خداوند بدون تغیر و تبدیل به پیامبران وحی شده است.^۷

امام محمد باقر به‌خدا سوگند می‌خورد که سیصد و سیزده نفر بدتعاد سربازانی که در جنگ بدر شرکت کرده بودند و پنجاه نفر زن نیز در میان آنها هست در اطراف امام مهدی قائم گرد می‌آیند و با او بیعت می‌کنند. آنگاه مهدی قائم با آنها از مکه بیرون می‌رودو منادی او در مکه از آسمان او را صدا می‌زنند و ظهورش را به آگاهی مردم میرسانند.^۸

سپس امام مهدی قائم قصد سفیانی می‌کند. بعضی از لشگریان سفیانی به پیروان مهدی و برخی از پیروان مهدی به صفحه سربازان سفیانی می‌پیوندند. امام مهدی قائم، سفیانی و پیروانش همه را از دم تبع می‌گذراند به گونه‌ای که حتی یک نفر از آنها نیز باقی نمی‌ماند.^۹ اسبهای لشگریان امام قائم زینهای زرین دارند و قصد هر شهری را می‌کند، آنچه را خراب و ویران می‌سازد.^{۱۰}

شیخ مفید در کتاب اختصاص از قول امام جعفر صادق نقل کرده است که هنگامی که امام قائم ظهور می‌کند با پای خودش به میدان کوفه می‌رود و با دست خود به نقطه‌ای از زمین اشاره می‌کند و می‌گوید، اینجا را بکنید. به دستور او آن نقطه را حفر می‌کنند و دوازده هزار زره و دوازده هزار شمشیر و دوازده هزار کلاه خود از زیر زمین بیرون می‌آورند. آنگاه دوازده هزار نفر از غلامان و ایرانیان را می‌خواند و آن سلاحها را به آنها می‌پوشاند و به آنها دستور میدهد، کسانی را که لباسشان مانند آنها نیست، همه را بکشند. سپس امام قائم به مسجد کوفه می‌رود. شیطان در حالیکه با زانوهای خود راه می‌رود به آنچه می‌آید و می‌گوید: «ای وای، از خطر امروزا» امام مهدی قائم، پیشانی او را می‌گیرد و گردنش را می‌زند.^{۱۱}

^۶ همان کتاب، صفحه ۱۱۵۵.

^۷ همان کتاب، صفحه ۱۱۵۶.

^۸ همان کتاب، صفحه ۱۰۰۲.

^۹ همان کتاب، صفحه ۱۰۰۴.

^{۱۰} همان کتاب، صفحه ۱۱۰۰.

^{۱۱} همان کتاب، صفحه ۱۱۳۶.

محمد بن ابراهیم نعمانی در کتاب غیبت نعمانی از قول امام محمد باقر نقل کرده است که امام قائم از روز ظہور تا هنگام مرگ، رویه مرفته مدت نوزده سال سلطنت میکند و زمین را پر از عدل و داد مینماید، پس از آنکه از ظلم و بیدادگری پر شده باشد، امام مهدی قائم تا آن اندازه از مردم بیدین میکشد که جز دین محمد، دین و مذهب دیگری باقی نمیماند و خدا خشنود میشود. پس از مرگ قائم، مردی از خاندان ما برای مدت سیصد و نه سال بر روی زمین حکومت میکند (گفته‌اند این شخص امام حسین و یا یکی دیگر از ائمه در هنگام رجعت است).^{۱۰}

امام قائم دارای آنچنان نوری است که پس از ظہور او زمین از نور خورشید بی‌پیاز میشود. در زمان سلطنت امام قائم هر مردی دارای هزار پسر خواهد شد و حتی یک دختر هم در آن زمان از زنی متولد نمی‌شود. چون پس از ظہور قائم، آنقدر جمعیت زیاد است که مسجدهای موجود گنجایش آنها را برای برگزاری نماز ندارند، از این‌رو امام قائم در بیرون کوفه مسجدی می‌سازد که یکهزار درب دارد و خانه‌های کوفه به‌نهر کربلا متصل می‌شوند.^{۱۱} مجلسی نوشته است، «مفصل بن عمر کوفی» از امام جعفر صادق پرسش کرده است، محل سکونت امام قائم در چه محلی خواهد بود؟ امام جعفر صادق پاسخ داده است، محل سکونت امام قائم در کوفه و محل حکومتش در مسجد جامع کوفه و بیت‌المال و محل تقیم غنائمش در مسجد «سلسله» واقع در زمینهای مسطح و صاف نجف و کوفه است. امام جعفر صادق افزوده است که هر مومن شیعه‌ای آرزو دارد، یک وجب از زمین آن محل را به یک شمش طلا بخرد.^{۱۲}

بازنمود نویسنده

- ۱ - شیعیان مرتضی علی بر پایه روضه‌هایی که آخوندها در بالای منبرها می‌خوانند، «بزید بن معاویه»، «عیبدالله بن زیاد» و «عمر بن سعد» را مسئول کشته شدن حسین بن علی و یارانش در واقعه کربلا میدانند. ولی، بر اساس آنچه که در این گفتار خواندیم، گوباله و فرشتگان او و حتی خود حسین نیز در رویداد کربلا بی‌تفصیر نبوده‌اند. فرنودهای این

^{۱۰} همان کتاب، صفحه ۱۰۴۰، ۱۰۴۷

^{۱۱} همان کتاب، صفحه ۱۱۶۹-۱۷

^{۱۲} همان کتاب، صفحه ۱۱۶۹.

عقیده به شرح زیر است:

اول اینکه، هنگامی که الله، چهار هزار فرشته ویژه به ماری حسین فرستاده تا او را بر ضد دشمنان در جنگ یاری کنند، هیچ دلیل وجود نداشته که حسین کمک الله را رد کند و خود و یارانش را به کشنیده دهد. آیا حسین بهتر از الله به مصلحت خود آگاه بوده که کمک او را رد کرده است؟ آیا بهتر نبود که حسین در این باره از روش جذش محمد بن عبدالله، پیامبر اسلام پیروی میکرد؟ زیرا، هنگامی که در جنگ بدر، الله ده هزار فرشته به کمک محمد فرستاد، او با کمال سپاسگزاری و شادی، کمک الله را پذیرفت و دشمنانش را شکست داد. حال چون حسین از پذیرش کمک چهار هزار فرشته مذکور خودداری کرده و نه تنها با این عمل در برابر الله عصیان کرده، بلکه خود و یارانش را نیز با رد کمک الله به کشنیده داده، آیا درست است که شیعیان برای کشته شدن او مویه و زاری سردهند؟ آیا کسی که پیشنهاد کمک الله را رد کند و برخلاف اراده او عمل نماید، شایستگی لقب «مطلوب» دارد؟

دوم اینکه، در حالیکه الله چهار هزار فرشته ویژه به کمک حسین فرستاده، معلوم نیست، فرستگان مذکور چگونه دستور حسین را مبنی بر خودداری از ورود به جنگ بر ضد دشمنان او بر فرمان ارباب خود «الله» برقرار داده و بدون توجه به حساسیت وضع و برای گزارش جریان انکار حسین از پذیرش کمک آنها به آسمان بازگشته‌اند.

سوم اینکه، بر پایه آموزش‌های فقها و علمای مذهبی، شیعیان مرتضی علی عقیده دارند که جایگاه الله تنها به آسمان ویژگی ندارد، بلکه الله در همه جا هست و بر تمام اعمال و رفتار ما نظارت دارد. حال آیا این کار چهار هزار فرشته درست بوده که حسین را در میان دشمنان خون آشامش رها کنند و برای گرفتن آموختش از الله به آسمان بازگردند؟ آیا فرستگان مذکور نمیدانستند که خدا روی زمین هم یافت میشود و بویژه اینکه یک خانه اختصاصی نیز در روی زمین و در مکه و درون ساختمان کعبه دارد؟

چهارم اینکه، در حالیکه الله «باد» ر در اختیار سليمان پیامبر قرار داده بود تا او بتواند بوسیله «باد» با شرق و غرب عالم در یک زمان تماس داشته باشد، چگونه الله تسهیلاتی برای فرستگانش فراهم نباورد تا آنها در هر لحظه بتوانند با الله تماس داشته باشند و مجبور نشوند برای آگاه کردن الله از تصمیم حسین مبنی بر رد کمک الله، به آسمان بازگردند. آیا الله که آنقدر حسین عزیزش را دوست میداشته، نمیتوانست به فرشته‌ها یک دستور دهد؛ در چنین وضع و حالت حساسی از بی‌سیم استفاده کنند؟

پنجم اینکه، براستی حق این میبود که در روز واقعه کربلا، الله بجای اینکه در آسمان بماند و فرشته‌ها یش را برای کمک حسین بهزمن بفرستد، خود بهخانه زمینی اش کعبه می‌آمد و از نزدیک وضع رویداد کربلا را زیر نظر قرار میداد تا خود و فرشته‌ها یش از آلوده شدن بعاین اتهامات برکنار میماندند.

۲ - در گفتار فصل دوم این کتاب دیدیم که تازیها اسیران ایرانی را به کارنوکری و غلامی خود میگماشند، با آنها در یک صفحه راه تمیزفتد و استفاده از اسب و شمشیر را نیز در جنگ برای اسیران ایرانی منع کرده بودند. آنوقت علامه ملا محمد باقر مجلسی، فقیه تازی نشانی که خود در ایران زایش یافته و از سوی شاه اسماعیل صفوی به دریافت لقب «شیخ الاسلام» نائل شده، از قول شیخ معید در کتاب اختصاص که او هم از امام جعفر صادق روایت کرده، پس از گذشت بیش از یکهزار سال از جنگ قادسیه، در صفحه ۱۱۳۶ جلد سیزدهم بحار الانوار، هنوز غلام و ایرانی را در یک ردیف و برابر یکدیگر قرار داده است. شیخ بهاءالدین عاملی نیز در کتاب فقه جامع عباسی مینویسد، غنائی که در جنگ‌ها بدست می‌آیند، نخست حق انصار، سپس اعراب و پس از آنها عجم است.^{۱۷}

این موارد ثابت میکند که آخوند و ملا و فقیه، تازی نشان و تازی پرست است و به همانگونه که خمینی و دار و دسته‌اش نشان دادند، برای ایران و ایرانی و ارزش‌های تاریخی، ملی و فرهنگی ایرانیان ارج و منزلتی قائل نیستند. آنوقت چقدر جای سوریختی است که هم میهنان عزیز اصفهانی ما، گور ملا محمد باقر مجلسی، بزرگ دروغپرداز و افسانه‌گوی فقه شیعه‌گری را به شکل زیارتگاه درآورده، برای دینمردان تازی و تازی پرست یقه چاک میکند و در سالروز مرگ آنها بهمراه وزاری می‌نشینند و ایمان و خرد خود را قربانی منافع خصوصی و گروهی ملأاها و روضه‌خوانها کرده‌اند.

۳ - علماء و فقها و یا افسانه‌سرايان مذهبی که به ساختن داستانهای امام زمان سازی پرداخته‌اند، برای اثبات درستی رویدادهای مسخره افسانه‌های خود بگرأت یا از قول خود و یا امامها به خدا سوگند یاد کرده‌اند.^{۱۸} براستی انسان هنگامی که تراوش‌های مغزی کودکانه این افراد را در لابلای افسانه‌سازی‌های مذکور میخواند، فکر میکند که این افراد در حد یاوه‌هایی که مینویسند، تهمی مغز و نادان هستند، ولی زمانی که انسان سوگندهای را

^{۱۷} شیخ بهاءالدین عاملی، جامع عباسی (تهران: انتشارات فرهنگی، بدون تاریخ)، صفحه ۱۶۰.

^{۱۸} مجلسی، مهدی موعود، صفحه‌های ۱۰۵، ۱۰۲، ۱۰۷، ۱۰۵، ۱۰۴، ۱۰۲، ۱۰۷، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸ و صفحه‌های بعد.

که این افراد بعدها میخورند و یا آن سوگندها را به امامها نسبت میدهند، مشاهده میکند، به درستی میتواند اطمینان حاصل کند که آنها تا آن اندازه که ابله‌نمایی میکنند، نادان نیستند، بلکه تمام مقدسات راستین و غیر راستین خود و دیگران را برای تأمین منافع خود به بازی گرفته‌اند.

۴- این گفته که: «در زمان سلطنت امام مهدی قائم هر مردی دارای هزار پسر خواهد شد و حتی یک دختر نیز از زنی زایش نخواهد یافت،» نشان میدهد که اندیشه‌های اعراب دوره جاهلیت که وجود دختر را نحس و شوم میدانستند، هنوز مغز آخوندها و ملایان را رها نکرده است. گذشته از آن، این افسانه سرایان تهی مغز فکر نکرده‌اند، سرنوشت اجتماعی که هر مردی در آن اجتماع دارای هزار پسر باشد و هیچ دختری از زنی زایش نیابد، بکجا خواهد انجامید! شاید هم این گونه اندیشه‌گری، دوره طلبگن آنها را برایشان dejavu میکند.

فصل یازدهم

اقدامات مهدی قائم

پس از رسیدن به قدرت

افراد عامی مذهب را واقعی، خردمندان آن را خرافی و فرمانروایان آن را مفید میدانند.

ستگا

فقها و نویسنده‌گان شیعه‌گری نوشته‌اند، پس از اینکه امام مهدی قائم ظهرور میکند و بر اریکه قدرت تکیه میزند، ستمگری در دنیا نابود میشود و عدل و انصاف همه جهان را پر میکند. رسالت امام زمان، دادگری و گرفتن حق ستمدیدگان است و تمام افراد ستمدیده از سمعی که بر آنها وارد شده، نزد امام زمان دادخواهی میکنند. امام مهدی این رسالت دادرسی را با چنان دقیقی انجام میدهد که اگر مردی در شرق کشته شده و شخص دیگری در غرب به کشن او راضی بوده، وی شریک جرم قاتل و سزاوار مجازات جرم قتل به شمار خواهد آمد و کشته خواهد شد. بهمین سبب، چون بازماندگان قاتلان حسین بن علی از اعمال اجداد و پدران خود راضی بودند، همه سزاوار مجازات قتل خواهند بود و کشته خواهند شد.

امام زمان گامی برنمی‌دارد، مگر اینکه مانند باعثانی که با داشتن علوفهای هرزه را درو میکند، او نیز بهمان گونه گردن مخالفان را می‌اندازد. همچنین به گونه‌ای که در گفتار پیشین شرح داده شد، از نقطه‌ای عبور نمیکند، مگر اینکه آنجا را با خاک یکسان مینماید. برای اینکه به چگونگی اقدامات دادگرانه امام مهدی قائم آشنا شویم به شرح اعمال او در کنار قبر پیامبر، از قول امام جعفر صادق می‌پردازم.

هنگامی که مهدی قائم به مدینه میرود، در کنار قبر پیامبر می‌ایستد و پرسش میکند، چه افرادی در اینجا در کنار پیامبر به خاک سپرده شده‌اند؟ پاسخ می‌شود: «خلفای پس از او، ابویکر و عمر.» آنگاه، امام زمان دستور میدهد قبر آن دو را باز کنند. پس از شکافتن قبر ابویکر و عمر، مشاهده می‌شود که بدن آن دو قر و تازه در قبر مانده است، مهدی تا سه روز از بیرون آوردن بدن‌های ابویکر و عمر از قبر خودداری میکند. پس از سه روز دستور میدهد بدن آنها را از قبر درآورده و کفن‌هایشان را از جسدشان خارج کنند و بر درخت خشکی آنها را بهدار بزنند. هنگامی که بدن ابویکر و عمر را بر آن درخت بهدار میزنند، درخت مذکور بیدرنگ زنده و سبز می‌شود. سپس مهدی دستور میدهد مردم از ابویکر و عمر بیزاری بجوبند. گروهی با این کار مخالفت و از بیزاری جستن از آن دو خودداری میکنند. امام قائم نیز بهامر خدا دستور میدهد، باد سیاهی بر آنها بوزد و آنان را مانند ریشه‌های پوسیده درخت نخل نابود کند.

سپس امام مهدی دستور میدهد بدن‌های ابویکر و عمر را از دار پائین بیاورند و بهامر خدا آنها را زنده میکند و دستور میدهد تمام مردم جمع شوند. آنگاه امام مهدی گناهان زیر را به گردن ابویکر و عمر می‌اندازد و آنها هم اعتراف میکنند: کشته شدن هایل بعدست قایل، برافروختن آتش برای کشتن ابراهیم، انداختن یوسف در چاه، زندانی شدن یونس در شکم ماهی، قتل یحیی، دار کشیدن عیسی، شکنجه دادن چرچیس و دانیال پیامبر، زدن سلمان فارسی، آتش زدن در خانه علی بن ایطاب و فاطمه زهرا و حسن و حسین، تازیانه زدن به بازوی فاطمه زهرا و زدن در به پهلوی او، سقط شدن به چهاش محسن، سم دادن به امام حسن، کشتن امام حسین و افراد خانواده و یاران او و هر خویی که به تاخق ریخته شده و یا هر زنی که مورد تجاوز قرار گرفته و هر جرم و ستمی که از زمان حضرت آدم تا ظهور امام زمان ارتکاب شده است.

پس از آن، امام مهدی قائم دستور میدهد ابویکر و عمر را دوباره بر همان درخت بهدار بزنند و امر میکند آتشی از زمین بیرون بیاید و آنها را با درخت بسوزاند. آنگاه

به باد دستور میدهد تا خاکستریان را به آب درجاها پاشند.

«مفضل بن عمر کوفی» از امام جعفر صادق پرسش میکند، آیا مجازات مذکور آخرین عذاب آنهاست؟ امام جعفر صادق پاسخ می‌دهد: «نه! نه! در روز قیامت که محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین حاضر هستند، آن دو نفر را در هر شبانه روز هزار بار میکشند و باز به امر خدا زنده میشوند تا باز عذاب شوند!»^۱

در این هنگام سید حسنی از دیلم (گرگان) خروج میکند. سید حسنی از فرزندان علی است و با گروهی سواران چاپک قصد کوفه را میکند و در سر راه خود همه افراد بیدین را از دم تبع می‌گذراند تا وارد کوفه شود و آنجا را محل سکونت خود قرار میدهد. زمانی که سید حسنی وارد سرزمین کوفه میشود، از ظهور امام مهدی آگاه میگردد. اگرچه او به وجود امام مهدی قائم و ظهور او ایمان دارد، با این وجود برای شناساییدن او به بارانش نزد مهدی میرود و از او پرسش میکند: «اگر تو مهدی هستی، عصای جدت پیامبر، انگشت و پیراهن و زره او بنام <فاضل> عمامه‌اش به نام <صحاب>، اسبش <پربیع>، شترش <غصبه>، قاطرش <دلل>، الاغش <یعنور>، و اسب اصیلش <براق> و قرآنی را که علی بن ایطالب جمع آوری کرده باید نشان دهی.»

مهدی تمام آنها را به سید حسنی نشان میدهد. سید حسنی عصای پیامبر را گرفته و به سنگ سختی میزند و سنگ بیدرنگ مانند درخت سبز م بشود و شاخ و برگ درمی‌آورد. آنگاه سید حسنی و لشکریانش با امام مهدی بیعت می‌کنند. ولی، چهل هزار نفر از شیعه زیدیه با امام مهدی بیعت نمیکنند و اعمال او را سحری بزرگ میدانند. امام قائم سه روز برای آنها موعظه میکند و چون آنها در عقیده خود پا بر جا میانند، همه آنها را میکشد!^۲

در این زمان، حسین بن علی با دوازده هزار نفر از پیروان وفادار شیعه گری و هفتاد و دو نفر افرادی که در کربلا همراه او کشته شدند، آشکار میشوند. سپس علی بن ایطالب ظهور میکند و دستور میدهد خیمه‌ای در نجف روی چارپایه‌ای برای او بنا کنند. یک پایه این چارپایه در نجف، پایه دیگر شر در حجر اسماعیل، یک پایه‌اش در صفا و پایه چهارمی‌اش در سرزمین مدینه است. آنگاه محمد بن عبدالله با انصار و مهاجران و افرادی

^۱ ملا محمد باقر مجلسی، بحارالاتوار، جلد سیزدهم، مهدی موعود، ترجمه علی دوانی (تهران: دارالکتاب الاسلامی، بدون تاریخ)، صفحه‌های ۶۲-۶۳.
^۲ همان کتاب، صفحه‌های ۶۴-۶۵.

که بهوی ایمان آوردند و در رکاب او شهید شدند، ظهور میکنند. پس از آن محمد همه مخالفان خود و آنها که پیامبری او را مسخره و با او جنگ کردند، و نیز افرادی را که بر ضد هر امامی عملی انجام داده‌اند، زنده میکند تا انتقام اعمالی را که از بعثت خود تا ظهور مهدی بر ضد هر امامی انجام شده، از آنها بگیرد. همه آنها جلوی پیامبر گرد می‌آیند و یکابک شکایت میکنند که فرمانروایان ستمگر ما را از وطن بیرون راندند، حبس کردند و کشتند. در این هنگام، پیامبر به گریه می‌افتد و میگوید: «ای فرزندان من، هر چه به شما رسید، بیشتر از آن بسر جذشما آمد.»^۷

آنگاه فاطمه زهرا از ابوبکر و عمر درباره غصب ملک خود فدک، آتش زدن در خانه‌اش، شلاق خوردن بازویش و سقط چنین فرزند ششمراه‌اش محسن شکایت میکند. نکته جالب اینجاست که زمانی که تویسته کتاب مهدی موعود درباره حمله عمر به خانه علی بن ابیطالب خامه‌فرسائی میکند، مبنی‌بود در این رویداد، علی بن ابیطالب به فاطمه زهرا گفت: «ای دختر پیامبر، مبادا مقنه خود را از سر برداری و نظرین کنی! زیرا اگر چنین عملی انجام دهی، خداوند همه افراد حتی پرندگان روی زمین را هلاک میکند و حتی یک نفر زنده نمیماند که خبر رسالت محمد، موسی، عیسی، ابراهیم، نوح و آدم را بهدیگران بدهد.»^۸

پس از فاطمه زهرا، علی بن ابیطالب و سپس حسن بن علی از ستم‌هایی که بر آنها گذشته است، به محمد بن عبدالله شکایت میکنند. سپس نوبت حسین بن علی فرا میرسد. حسین با بدنه آغشته به خون بهمراه یارانش جلوی پیامبر می‌ایستند و زبان بددادخواهی میگشایند. محمد زارزار می‌گرید و از گریه او، اهل زمین و آسمان می‌گریند. آنگاه فاطمه زهرا بر میخیزد و از خدا میخواهد که بر طبق وعده‌اش از کسانی که به او ظلم کرده‌اند انتقام بگیرد. در این زمان فرشتگان هفت آسمان و حاملان عرش الهی و ساکنان هوا و اهل دینا و آنها که در زیر طبقات زمین هستند، با ناله و فرباد میگریند و به خدا شکایت میکنند.^۹

در آن روز قاتلان و ستمگران بهخاندن علی هزار بار کشته میشوند. آنگاه علی بن حسین و امام محمد باقر از امت خود، امام جعفر صادق از خلیفه عباسی منصور، موسی بن

^۷ همان کتاب، صفحه‌های ۱۱۵-۱۱۶.

^۸ همان کتاب، صفحه‌های ۱۱۶-۱۱۷.

جعفر از هارون و علی بن موسی از مأمون و فرزند او و محمد بن علی از متصم و فرزندش و علی بن محمد از متوكل و فرزندش حسن بن علی از ستمهای خلبانه «متعر» دادخواهی میکنند.^۱

سپس نوبت مجازات حمیرا (عاشره) فرا میرسد. امام قائم، عاشره (زوجه پیامبر) را از قبر بیرون می‌آورد و بهسب اینکه به «ماریه قبطیه» (یکی از زنان پیامبر و مادر ابراهیم) نسبت زنا داده، بع او تازیانه میزند.

امام مهدی قائم در واقع برای انجام دو رسالت مهم ظهور میکند: یکی ریختن خون آنهانی که از دادن زکات خودداری میکنند و دوم سنگسار کردن زناکاران.

بازنمود نویسنده

در اقدامات اصلاحی و دادگرانهای که امام مهدی قائم پس از ظهور میکند، نکاتی وجود دارد که بیش از اندازه شایسته روشنگری به نظر میرسد:

- ۱ - امام مهدی قائم پس از ظهور، بازماندگان قاتلان حسین بن علی را که دوباره زنده شده‌اند، خواهد کشت. نویسنده‌گان افسانه‌های امام زمان مازی نوشته‌اند، دلیل این امر آنست که بازماندگان قاتلان حسین بن علی از اعمال اجداد و پدران خود راضی بودند. دانشمندان جرم‌شناسی و جزاشناسی برای مجازات مجرمین و قانون‌شکنان، جمع سه عنصر را لازم میدانند. این سه عنصر عبارتند از: عنصر معنوی (قصد مجرم)، عنصر قانونی (وجود قانونی که عمل و یا خودداری از عمل را نهی کرده باشد) و عنصر مادی (یعنی شروع به انجام عمل). ولی، اقدامات امام مهدی قائم در زمان ظهوره، چون الهی و آسمانی است، نشان میدهد که در آئین دادرسی امام زمان تنها وجود یک عنصر برای مجازات خطاکاران کافی است و آنهم عنصر معنوی و یا قصد افراد است. و از همه مهمتر اینکه، اثبات وجود عنصر مذکور نیز بستگی به استنباط خود امام دارد. بعبارت دیگر، لازم نیست ثابت شود که آیا مجرم دارای قصد بوده یا نه. بلکه انتساب و پیوستگی خانوادگی انسان به تیره خانوادگی اش برای اثبات قصد او و مجازاتش کافی و بسته است. براستی، باید به چگونگی اندیشه‌گری آنها که این افسانه‌ها را اختراع کرده و نیز بهچنین شیوه دادرسی و دادگری بالایش کرد و آفرین گفت!

^۱ همان کتاب، صفحه‌های ۷۸-۷۹.

تاریخ نویسان عرب نوشته‌اند، حتی خود بزید بن معاویه پس از کشتن حسین بن علی از کرده خود پیشمان شد و بهمین دلیل، تقصیر و مسئولیت قتل حسین را به گردن «عبدالله بن زیاد» انداخت. با این حال، فقها و ملایان در بیهوده‌گویی‌های خود بازماندگان قاتلان حسین را به سبب رضایت از اعمال بدران و اجدادشان قابل مجازات مرگ میدانند. باید براستی بهحال افراد ملت یینوا، فرناس و بیچاره‌ای که اختیار دین و آئین و اندیشه‌گری‌های متافیزیکی خود را بهاین افراد سپردۀ‌اند گفایست!

۲ - اقدام اصلاحی دیگر امام مهدی قاتم آئست که ابوبکر و عمر را از قبر بیرون می‌آورد، آنها را زنده میکند و گناهان و جرائم و جنایاتی را که افراد بشر از زمان کشته شدن «هایل» بعدهست «فایل» تا لحظه دادرسی امام زمان مرتکب شده‌اند، به گردن ابوبکر و عمر می‌اندازد و بدان سبب آنها را هزاران مرتبه میکشد. براستی که باید این شیوه دادگری و دادرسی بیماند و انسان‌منشانه را ستایش کرد!

آنها که با تاریخ اسلام آشنایی دارند، میدانند که اسلام روی پشتیبانی معنوی و مالی ابوبکر و در درجه بعد، نفوذ اجتماعی عمر جان گرفت. به گونه‌ای که اگر پشتیبانی این دو نفر نبود، محمد بن عبدالله سرنوشت سایر پیامبرهای دروغینی را که یکی پس از دیگری ظهر کردند و بسیاری از آنها به دست خود او نابود شدند، بیدا میکرد. گذشته از آن، میدانیم که اسلام در زمان خود محمد از سرزمین عربستان فراتر نرفت، ولی در زمان ابوبکر و بویژه عمر، مرزهای امپراتوری‌های ایران و روم شرقی و کشور مصر را نیز در بر گرفت.

محمد برای ابوبکر احترام بسیار قائل بود و به‌وی «صدیق» یعنی «بسیار راستگو» لقب داده بود. محمد حتی گفته است که ابوبکر را از تمام مردان عالم بیشتر دوست دوست میداشته است.^۶ محمد ابوبکر را تا آخرین لحظه عمر گرامی میداشت، به گونه‌ای که حتی در رختخواب مرگ، ابوبکر را بجای خود برای برگزاری نماز به مسجد فرستاد و پیروان او این عمل محمد را دلیل گزینش ابوبکر به جانشینی او بشمار آورده‌اند. از دگرسو، ابوبکر دختر خود عایشه را در سن شش سالگی بعنوان همسر محمد به خانه او فرستاد و محمد در نه سالگی او را به عقد ازدواج خود درآورد و پیش از سایر زنانش بدعا یشه عشق و علاقه میوزیمد. عمر نیز دختر خود «حفصه» را به عقد ازدواج محمد درآورد و «امه

^۶S.W. Koelle, *Mohammad and Mohammadanism* (London: Rivingstons, 1888), p. 491.

کلثوم» دختر علی بن ابیطالب را در سن دوازده سالگی به همسری گزینش کرد. آنوقت، ملاها و آخوندگان شیعه‌گری برای دوچار دکان دین فروشی و شیعه‌گری خود، به یاده سرایهای مذکور که به راستی شنیدن و خواندن آنها در برابر واقعیات تاریخ اسلام مسخره و خلجان آور است، دست زده‌اند.

ولی، بهر حال به نظر میرسد که اقدام قهرمانانه دادگرانه امام مهدی قائم برای یک طبقه از افراد مردم بی لطف و خاصیت نیست و آنهم طبقه مجرمین و جناهکاران هستند. زیرا تمام جناهکاران و زناکاران یا گناهکاران جهان با توجه به توری آئین دادرسی امام مهدی، میتوانند از ارتکاب جنایاتی که مرتكب شده‌اند، احساس مصوبیت کرده و مطمئن باشند که گناه جنایات آنها در بیان در دفتر ثبت گناهان ابویکر و عمر و ابریخواهد شد.

۳ - پس از ظهور امام مهدی قائم، علی بن ابیطالب ظهور میکند و دستور میدهد، خیمه‌ای برای او در نجف رقی چهاریایی بنا کنند که یک پایه آن در نجف، پایه دیگرش در حجر اسماعیل، پایه سوم آن در صفا و پایه دیگرش در سرزمین مدینه است، این گونه افسانه‌سرایهای کهبلانه نشان میدهد که ذهنیت ملایان هیجگاه از حدود و حوالی شبه جزیره عربستان یعنی مدینه و مکه و نجف فراتر نرفته است. با توجه به اینکه امام مهدی قائم در زمان ظهور تمام دنیا را فتح کرده و در سراسر جهان قدرت خود را گسترش میدهد، چه بسا شایسته‌تر میبود که آخوتدها در افسانه‌سازیهای خود، چهاریایی را تخیل میکردند که یک پایه آن در مکه، پایه دیگرش در نیویورک، پایه سومش در مسکو و پایه چهارمیش در سیدنی قرار داشته باشد.

۴ - امام مهدی قائم عایشه را از قبر بیرون می‌آورد، او را زنده میکند و بهسب اینکه به «ماریه قبطیه» یکی از زنان محمد نسبت زنا داده او را تازیانه میزند.

تبییفات دروغینی که فقهاء و ملایان شیعه‌گری بر ضد عایشه کرده‌اند، در نوشته‌های تاریخ اسلام ویژگی به خودشان دارد و شگفت سایر مذاهب و فرقه‌های اسلامی را برانگیخته است. به گونه‌ای که در بالا شرح دادیم، ابویکر در زمانی که عایشه نشش ساله بود، او را به خانه محمد فرستاد، محمد در نه سالگی با عایشه ازدواج کرد و درحالیکه تمام زنان محمد غیرباکره بودند، عایشه یگانه دختری بود که در حالت باکرگی به عقد ازدواج محمد درآمد. عایشه، لقب «ام المؤمنین» گرفته بود و حتی در زمانی که وی شنی را با «صفوان بن معطل سهی» در بیان گذرانید و اصحاب مهم محمد و بویزه علی بن ابیطالب، محمد را زیر فشار قرار دادند تا عایشه را طلاق بگوید، ولی محمد بهسب عشق و

علاقة زیادی که به عایشه داشت، از طلاق دادن او خودداری کرد و سرانجام آیه‌ای ۳ تا ۲۶ سوره نور را از قول الله نازل کرد، مبنی بر اینکه عایشه در شبی که با «صفوان بن معطل سهی» در بیابان تنها مانده، مرتكب گناهی نشده است.^۶ محمد تا آن اندازه به عایشه عشق و علاقه داشت که از بین تمام زنان حرم‌سرايش، خانه عایشه را برای گذزایدن آخرین لحظات عمرش گزینش کرد و در لحظه مرگ سرش را روی سینه عایشه گذاشت و آخرین نفسش را روی سینه عایشه بیرون داد. پس از درگذشت محمد تیز، بر سر گزینش محل خاک‌سپاری او اختلاف نظر بوجود آمد و سرانجام به‌سبب عشق و علاقه وافری که به عایشه داشت، او را در خانه عایشه دفن کردند. گذشته از آن، عمر در زمان خلافتش، به‌سبب علاقه ویره‌ای که محمد به عایشه داشت، مقرری ماهیانه او را ۴۰/۰۰۰ درهم که دو برابر مقرری ماهیانه سایر زنان محمد بود، تعیین کرد.

با این وجود، ملأیان شیعه‌گری که راه خود را از سایر فرقه‌ها و مذاهب اسلامی جدا کرده و عاشق تئوریهای افسانه‌ای مذهبی خودساخته خویش هستند، راستی‌های تاریخی را در جهت منافع خود تحریف کرده و عایشه را بچای «سوگلی» محمد، «شیطانه» حرم‌سرای او معرفی می‌کنند و در افسانه‌سراشیهای خود، او را شایسته تازیانه‌های امام زمان میدانند.

۵ - چقدر جالب و دادگرانه است که حضرت امام مهدی قائم ظهر می‌فرمایند و بهدادخواهی اهل بیت محمد با دقت گوش میدهند و همه آنها را که به خانواده محمد ستمگری کرده‌اند، مجازات می‌فرمایند، ولی معلوم نیست چه کسی باید بهدادخواهی دست کم افراد زیر گوش دهد و داد آنها را از ستمگران بگیرد:

- الف - هشتصد نفر یهودیان طایفه یهودی بنی قریظه که محمد دستور داد، گردن یکایک آنها را در یک روز بزنند و خود از صبح تا شام ناظر کشتن آنها بود.^۷
- ب - «زید بن حارث» فرزند خوانده محمد که او عاشق همسرش «زینب بنت جحش» شد و با آوردن آیه‌ای ۴، ۳۷، و ۴۰ سوره احزاب، او را از چنگ زید درآورد و به زنان حرم‌سرايش افزود.^۸

^۷ به مطالب صفحه‌های شماره ۲۳ و ۲۱ همین کتاب مراجعه فرمائید.

^۸ William Muir, *The Life of Mohammed* (Edinburgh: John Grant, 1923), p. 139.
^۹ Koelle, *Mohammad and Mohammadanism*, pp. 495-98.

ب - «ریحانه» که محمد شوهرش را قصایبی کرد و او را بحرمسرای خود برد و سرانجام «ریحانه» در من بیست و پنج سالگی در حرم‌سرای محمد دق مرگ شد.^{۱۰}

ت - «کنانه بن ربیع» رهبر یهودیان خیر که محمد برای وادار کردن او به افشاری محل پنهان کردن جواهراتش، زجر و شکنجه کرد و او زیر شکنجه‌های محمد جان سپرد.^{۱۱}

ث - یهودیان ساکن خیر که محمد آنها را کشت و اموالشان را چیاول و غارت کرد.^{۱۲}

ج - کاروان‌سالار کاروانی که محمد برخلاف سنت عرب که خونریزی را در ماههای حرام نمی‌کرده است، در ماه ربیع او را کشت و اموال آن کاروان را غارت کرد.^{۱۳}

ج - «ابن سفینه» که به اشاره محمد به دست «محبصه بن مسعود» در جلوی چشمان محمد کشته شد.^{۱۴}

ح - «کعب بن اشرف» و «عاصما بنت مروان» که چون بر ضد محمد شعر می‌سرودند، هردوی آنها بدستور محمد در خواب کشته شدند. «عاصما بنت مروان» در هنگامی که نزد اطفالش خوایده بود و طفل شیرخوارش در بغلش آزمده بود، بوسیله دستیاران محمد به‌موقع دلخراشی کشته شد.^{۱۵}

خ - فاطمه و علی بن ایطالب از ستمهایی که بر آنها گذشته است، نزد امام مهدی قائم دادخواهی می‌کنند و او افرادی را که به فاطمه و علی بن ایطالب ستم کرده‌اند، هزار بار می‌بکشد. ولی معلوم نیست، آنهمه افرادی که بیرحمانه به دست علی کشته شدند و از جمله هشت‌هزار نفر خوارجی که در دشت نهروان با فرمان علی قتل عام شدند، نزد چه کسی باید دادخواهی کنند!

^{۱۰} Ibn Saad, *Tabaqat*, vol. iii, ed., E. Sachau, 9 vols. (Leiden: 1950), pp. 83-85; at Tabari, *Tarikh ar-Rusul, Wa'l-Muluk*, vol. i, (Annales), ed., M. de Geoge, 15 vols. (1879-1901), p. 1772; Leon Caetani, *Annali dell Islam*, vol. i, (Milano:1905-13), p. 601.

^{۱۱} Koelle, *Mohammad and Mohammadanism*, p. 503.

^{۱۲} Ibn Hisham, *Kitab Sirat Rasul Allah*, ed., F. Wustenfeld, 2 vols. (Gottingen: 1859-60), p. 764.

^{۱۳} Maxime Rodinson, *Mohammed*, trans., Ann Carter (New York: Pantheon Books, 1971), pp. 163-65.

علی دشتی، بیست و سه سال، صفحه ۱۱.

^{۱۵} Rodinson, *Mohammed*, p. 171.

براستی، اگر دنیای ما اللئی مانند آنجه که محمد در شاهکار پنداری اش «قرآن» و ملأیان شیعه‌گری در افسانه‌سازیهای خود تخیل کرده‌اند، میداشت، چه مقاک و حشناک و چه جنگل شگفت‌انگیزی میبود؟

۶ - یکی از دو سبب ظهور امام مهدی قائم، ریختن خون آنهانی است که زکات نمی‌پردازند، بدینه است که این وظیفه را باید رسالت بنیادی امام مهدی قائم برای ایجاد عدل و داد و گسترش عدالت در دنیا بشمار آورد. اجرای این وظیفه برای امام مهدی قائم تا آنجا اهمیت دارد که هرگاه چنین وظیفه‌ای برای مهدی قائم در سناریوی افسانه‌سازیهای ملأیان تخیل و پیش‌بینی نمی‌شود، وجود امام زمان و فلسفه ظهورش در اصل معنی و مفهوم خود را از دست می‌داد. زیرا در حالیکه اهل تسنن معتقدند، زکات باید بدولت پرداخت شود، فقها و علمای شیعه‌گری میگویند، زکات باید به ملأیان و آخوندها داده شود. بنابراین تردید نیست که کشته شدن افرادی که زکات نمی‌پردازند، باید نخستین و مهمترین وظیفة اصلی و بنیادی حضرت مهدی قائم بشمار آید تا آخوند و ملأیان خیالشان مطمئن باشد (که از ترس اعدام شدن بوسیله امام زمان هم که شده است) پولهای زکات امت شیعه پیوسته به جیبها یشان سرازیر خواهد شد.

۷ - اگرچه فرض است که امام مهدی قائم در هنگام ظهور بر تمام دنیا پیروز شود و بر سراسر دنیا مدت نوزده سال حکمرانی کند، ولی از دگرسو با توجه به اینکه در نوشته‌های فقها و علمای شیعه‌گری، هرجا از امام زمان و ظهور او سخن بهمیان آمده، از مکه، مدینه، کوفه، نجف و حدود آن (و البته بندرت خراسان و روم)، و همچنین بنی امية، بنی عباس، خرما، نخل، ارباب، برد و جنَّام برده شده و در تمام افسانه‌های امام زمان سازی سخنی از دنیای غرب (لندن، پاریس، هامبورگ، زاپن، استرالیا، واشنگتن و غیره) نرفته، تردید نیست که همانگونه که در متون قرآن آمده، الله مکه و حدود و حوالی آن سبب اینمه دگرگوییهای منفی و ویرانگر خواهد شد. بنابراین اهالی این سوی آبهای دریای مدیترانه، میتوانند اطمینان داشته باشند که در زمان ظهور امام زمان، قربانی تیغ برا و سنمگر و خوپریز او قرار نخواهد گرفت.

فصل دوازدهم

هرگ امام مهدی و پایان سلطنت او

منصب سبب میشود که افراد مذهبی خود را با ارزش احساس کنند، نه اینکه برآستن با ارزش باشند.
Banking

پس از ظهور مهدی قائم، رجمت خاندان محمد آغاز میشود. «کراجکی» در کنز المفاائد از قول امام جعفر صادق نوشته است، نخستین شخصی که پس از ظهور امام مهدی قائم رجمت میکند، حسین بن علی است. حسین با یک حرکت سریع و تشویش آمیز از قبر بر می خیزد و خاک سر و روی خود را می نکاند. امام مهدی قائم، انگشت خود را به حسین بن علی خواهد داد. پس از حسین پدرش علی بن ایطالب و پس از او محمد بن عبدالله از قبر بیرون می آیند^۱.

امام محمد باقر گفته است، امام مهدی قائم مدت نوزده سال حکومت میکند. وظیفه مهدی قائم آنست که ریشه دشمنان خاندان محمد و علی را از روی زمین برکنند، ستم و بیدادگری را از دنیا ریشه کن و عدل و انصاف را جانشین آن سازد. امام مهدی قائم پس از

^۱ ملا محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، جلد سیزدهم، مهدی هوغود، ترجمه علی دوائی (تهران: دارالکتاب الاسلامیہ، بدون تاریخ)، صفحه ۱۲۲۳.

انجام وظایف مذکور، سرانجام به دست یک رن ریشدار کشته می‌شود. پس از کشته شدن امام مهدی قائم، حسین بن علی او را غسل میدهد و کفن می‌کند و در قبر به خاکش می‌سپارد. پس از کشته شدن امام مهدی قائم، حسین بن علی مدت سیصد و نه سال به نام امام «منتصر» در جهان سلطنت می‌کند، پس از حسین بن علی، زمان حکومت علی بن ایطالب فرا میرسد و او مدت چهل و چهار هزار سال به نام امام «سقاح» سلطنت می‌کند. آنگاه نوبت سلطنت محمد بن عبدالله فرا میرسد. وی مدت پنجاه هزار سال سلطنت خواهد کرد.^۲ پس از او دوباره علی بن ایطالب رجعت و سلطنت می‌کند. این دور و تسلسل تا آن اندازه ادامه می‌یابد که باز در زمانهای آینده ائمه‌ای بوجود خواهند آمد و پس از آنها همین موعود باز هم ظهر خواهد کرد.

بازنمود نویسنده

در اینجا نیز شیخ علی دوافی، مترجم کتاب مهدی موعود، از ذکر ارقام نجومی مذکور و شرح اینهمه یادوهای تماخره آمیزی که داستان نویسان کودکان نیز از بکار بردن چنین ارقام نابخردانه‌ای درباره عمر انسانها آزم دارند، بهراس افتاده و از اینرو در زیرنویس نوشته است، ممکن است هدف از ارقام مذکور کنایه از سلطنت طولانی افراد مذکور باشد و بهفرض اینکه ارقام بالا به معنی حقیقی آن بکار رفته باشد، تحقق چنین رویدادهایی از قدرت خداوند دور نیست.

به گونه‌ای که در یکی از گفتارهای پیشین گفتم بمنظور میرسد که این شیخ جزء مغز نمیداند که بر طبق تئوری Uniformitarianism که مورد تأیید داروین، اینشتین، اسپنسر، لایل و سایر دانشمندان شهری و برجسته جهانی است، در تمام درازای تاریخ بشر تا کنون کسی ندیده است که خداوند هیچ عملی خارج از قوانین و مقررات و اصولی که بر نظام جهان حکومت می‌کنند، انجام دهد و این یادوهای نابخردانه تنها فرآورده صنعت افسانه‌سازیهای مذهبی است. اندیشه‌ای که خداوند میتواند انسانی را در شکم ماهی پنهان کند و یا انسانی روی بالهای تخیلی یک فرشته میتواند به آسمانها مسافت نماید، از گونه اندیشه‌گریهای کودکانی است که در خانواده‌های بیانی بدون فرهنگ و جزءی مغز پرورش یافته‌اند.

^۲ همان کتاب، همان صفحه.

نکته مهم دیگر در این بحث آنست که اگر براستی خدای این عالم الله نهاد میبود و انسان عزیزی را هزاران سال در سرداری پنهان میکرد و پس از آن او را ظاهر مینمود تا دنیا را پر از عدل و داد کند و پس از آن که وی مأموریت خود را به انجام رسانید، خونش را به دست زن ریشاری به زمین میربخت، دنبای ما چه جنگل دیوانه سرشت شگفت‌انگیزی میبود!

گذشته از تمام این مطالب آیا خداوندی که بر پایه گفته آیة ۳۱ سوره رعد: «... اگر بخواهد همه افراد بشر را به راه راست هدایت میکند...» تا آن اندازه الله نهاد است که تنها یک طبقه از بندگان تاری خود یعنی محمد و علی و خاندان آنها را بر سایر آفریده‌های خود حکمران میکند تا آنها بیرحمانه خون سایرین را بر زمین بریزند! تیجه‌ای که از اینهمه افسانه‌سراییهای کودکانه بازیافت میشود. آنست که فقهاء و علمای شیعه‌گری بدایین سبب با اندیشه‌های فضایی خود به صفت داستان مرائیهای رویانی مذکور پرداخته‌اند تا این عقیده را در ذهن پیروان شیعه‌گری سنگی کنند که سلطنت دانی در این دنیا و نیز ورود به بخش خیالی — که بر از دختران همیشه باکره و بران زیبارو بوده و در آنجا به بشیان شراب زنجیل داده میشود — در اختیار محمد و خاندان او میباشد. بدین ترتیب ترس از مجازات بوسیله فرمانروایان خاندان محمد و علی و وحشت از سوخته شدن در آتش جهنم بیوسته مانند شمشیر داموکلیس بالای سر شیعیان آویزان خواهد بود و ترس و وحشت مذکور سبب خواهد شد که شیعیان، محمد و علی و خاندان آنها و ناییانشان، یعنی آخرندها و ملایان را مالک و صاحب اختیار زندگی جنبدگان روی زمین بدانند. درتیجه ایجاد این اندیشه‌گری در ذهن پیروان شیعه، آخرنده و ملا اطیبان خواهند داشت که بیوسته از خر هراد سواری خواهند گرفت، شیعیان خردباخته همیشه فرمانبردار آنها خواهند بود، و بولهای خمس و زکوة و سهم امام و رَدْ مظالم، بدون درنگ به جیب‌های آنها روانه خواهد شد.

فر پیوست

امام زمان را باید با رُزهای غیر فصلی شناخت

میرزا محمد استرا بادی، نویسنده کتاب منیح المقال و یا رجال بزرگ از علمای بزرگ مکه مینویسد، شبی من دور خانه خدا طواف میکردم که ناگاه متوجه شدم، جوان خوش سیحائی وارد آن محوطه شد و شروع به طواف به دور خانه کعبه نمود، هنگامی که آن جوان بهمن نزدیک شد، یک دسته گل سرخ بهمن داد. من گل سرخ را بوقتیم و با توجه بهاینکه در آن فصل چنین گلی یافت نمیشد، گفتم: «آقا این گل‌ها را از کجا تهیه کردید؟»

۱ نویسنده‌گان غربی، برخی اوقات پس از پایان گفتارهای اصلی کتاب خود، مطالب دیگری را به آن می‌افزایند که در زبان انگلیسی واژه "Appendix" برای آن بکار می‌روند. ولی، گاهی اوقات مطالبی را به پایان گفتارهای کتاب می‌افزایند که عقیده دارند، ارزش آنها حتی از گفتارهای اصلی کتاب نیز مهمتر است و در اینصورت آن را "Excursus" بیخواهند. واژه ^X Appendix در زبان فارسی معنی «پیوست» میدهد و از این‌رو اگر نویسنده‌گان فارسی زبان در پایان مطالب کتاب خود، گفتار دیگری را بخواهند به مطالب اصلی کتاب بیفزایند، به آن عنوان «پیوست» و یا «ضمیمه» میدهند. بدین‌یعنی است که نویسنده‌ای ممکن است چندین «پیوست» به پایان کتاب خود بیفزاید که در اینصورت آنها را با شماره‌های گوناگون مشخص می‌کنند.

نویسنده این کتاب تا کنون به کتابی که به زبان فارسی نوشته شده و از برابری واژه *Excursus* استفاده کرده باشد، برخورده نکرده است، ولی جون قصد دارد چنین گفتاری به مطالب اصلی این کتاب بیفزاید که بگونه مستقل میتواند گویای هدف گفتارهای کتاب و یا حتی مهمتر از آن باشد، از این‌رو واژه «فریپیوست» را برای این هدف گزینش میکند که درواقع جای مفهوم واژه *Excursus* را در زبان انگلیسی برخواهد کردد.

جوان مذکور پاسخ داد: «از خرابات.» و پس از بیان عبارت مذکور از نظرم غایب شد و من دیگر او را ندیدم.

مجلسی در زیر نویس شرح مذکور مینویسد: «بطوریکه معنایی در انساب گفته است، <خرابات> نام جزیره‌ای است در آقیانوس اطلس که علماء، دانشمندان و محدثین بسیاری از آنجا برخاسته‌اند.»^۹

بازنمود نویسنده

بدیهی است که خوانندگان اندیشمند خود از این لامائی‌ها حدیث شایسته خواهند خواند، ولی بی‌مناسب نیست در جهت تخيّل این آخوند افسانه‌پرداز توضیح دهیم که آقیانوس اطلس یکی از سه آقیانوس این جهان و از لحاظ وسعت پس از آقیانوس آرام، دومن آقیانوس جهان بشمار می‌رود. مساحت آقیانوس اطلس بین ... / ... / ... / ... / ... میل مربع است و آبهای آن ۲۰ درصد سطح کره زمین را پوشانیده‌اند و قاره‌های اروپا و افریقا را از امریکای شمالی و امریکای جنوبی جدا می‌سازد. بطوریکه آگاهی داریم، دنیای ما چهار هزار سال تاریخ نوشته شده دارد. ۲۰۰۰ سال پیش از میلاد مسیح و ۲۰۰۰ سال پس از آن، حال اگر در تمام طول این چهار هزار سال؛ برای نموده یک کتاب، نوشته، سند یا مدرکی وجود داشته باشد که نشان دهد، نه تنها در پنهان آقیانوس اطلس، بلکه در قاع دنیا، جزیره‌ای به نام «خرابات» که یک واژه عربی است، در گذشته وجود داشته و یا در حال حاضر وجود داشته باشد، نویسنده این کتاب، خرد و شعور انسانی خود را قربانی شباد لفظی‌های قهرمانان افسانه‌پرداز چینی یاوه‌هایی کرده و قبول خواهد نمود که محمد بن عبدالله شیی به عرش پرواز و یا معراج کرده و در آسمان هفتم با خداوند شیربرنج صرف نموده است!

آیا تئوری امام زمان یک اندیشه پیشرفته و یا یک فکر پوسیده و پسگراست؟

محمد جواد مغتبه در آغاز نوشتار خود زیر عنوان زمامدار آیینه، مطلبی شرح داده که

^۹ ملا محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، جلد سیزدهم (تهران: دارالکتاب اسلامیه — بدون تاریخ)، صفحه‌های

.۹۳۷ و ۹۳۸

نمودار روش و کامل طرز فکر واپسگرای مذهب شیعه‌گری است. تمام هنر نویسنده مذکور در آنست که چگونه اندیشه‌گری واپسگرای مکتب تشیع را تها در چهار خط بخوبی تصویر کرده است. محمد جواد متفیه در این باره مینویسد: «باید با یقین کامل به این واقعیت اذعان داشت که شکافتن تولن‌ها و استعمال برق و تلفن و ساخته دور زمین و مبارزات احزاب سیاسی با یکدیگر و مجادله در مجالس قانونگذاری و ایجاد مدارس و دانشگاهها را، گروهی افراد نادان یا فیمه‌دانای به‌امید ورود به <شهر زندگی> انجام میدهند...»^۳

همان نویسنده در صفحه‌های بعد شاهکار ادبی و فلسفی خود مینویسد: «... فکر امام مهدی که زمین را پر از عدل و داد میکند، یک فکر پیشرفته و مطابق با موازین علمی است...»^۴

بازنمود نویسنده

در بدایت امر چنین بنظر میرسد که نویسنده مذکور انسان کانای، پریشان مغز و کنه پرستی است که از درک آثار و نتایجی که پیشرفت دانش، صنعت و تکنولوژی در شکوفا کردن زندگی فردی و اجتماعی انسان و همجنین افزایش ارزش‌های اخلاقی او داشته، محروم مانده و مغز پوسیده و واپسگرا بش در هزاران سال پیش زندگی میکند. ولی، حقیقت آنست که وی در راستای خود، باید نویسنده‌ای اندیشمند و خردگرا باشد. زیرا اگر هر پیشگان مذهبی، این افکار زهرآگین و واپسگرا را به مغز پیروان خود تلقین و تزریق نکنند و آنها را در خام مغزی قرار ندهند، به آسانی نخواهند توانست، فرآورده‌های صنعت دغلی شیعه‌گری و امام زمان سازی را به آنها بپردازند و در نتیجه دکان دینداری آنها تخته و بساط مفتخاری و کلاشی آنها بر جای خواهد شد.

شیخ فضل الله نوری نیز که روح الله خمینی به او لقب «شہید مظلوم» داده است، زمانی که در عبدالعظیم منحصر شده بود و فعالیت‌های ضد مشروطه را هدایت میکرد، در روزنامه‌ای که بدین مناسبت منتشر میکرد، نوشته است: «... ما ثابت خواهیم کرد که

^۳ محمد جواد متفیه، زعامت‌دار آینده، ترجمه ابراهیم وجود دامغانی و فریزانه حسنی اردکانی (مکتب الامام المتظر، بدون تاریخ)، صفحه ۳.
^۴ همان کتاب، صفحه ۵۹.

پارلیانهای اروپائی و قوانین اساسی مربوط به آنها با روح اسلام بهیچوجه سازگاری ندارند.^۶ اعمال و کرداری از قبیل آتش بازی، خیافت‌های هیئت‌های سیاسی خارجی، رواج آداب و رسوم یگانگان، سر دادن فریادهای هورا، نوشتن شعارهای زنده باد، زنده باد، مانند زنده باد تساوی و برادری، همه از مظاهر زندگی فرنگیان غربی میباشد که با آداب و رسوم مقدس اسلام ابدآ سازگاری و انطباق ندارد....^۷

معجزه دانش پژوهشکی امام زمان

هیچکس پس از عطسه تا سه روز نخواهد مرد

شیخ صدق در کتاب *كمال الدین*^۸ از «مطفر علوی» از «ابن عباس» از پدرش «آدم بن محمد بلخی» از «علی بن حسن بن علی» از «ابراهیم بن محمد علوی» نقل کرده است که «نسیم» خادم امام حسن عسکری، پس از تولد مهدی (امام زمان) یک شب نزد او رفته و ناگهان دچار عطسه شده است. مهدی نوزاد به او گفته است «يرحمك الله». و سپس افزوده است: «آبا میل داری درباره عطسه به تو مزده‌ای بدهم.»
نسیم گفته است: «البتہ.»

مهدی نوزاد، اظهار داشته است: «مزده آنست که عطسه تا سه روز آدمی را از مردن حفظ میکند.»

بازنمود نویسنده

شگفتانه که غربیهای ثروتمند ولی کافر و نادان، از گنج دانش‌های معجزه‌آور نهفته اسلامی برای درمان بیماریهای بیدرمان مانند سرطان، ایدز غافل مانده و سالیانه میلیونها دلار برای یافتن روش درمان بیماریهای مذکور در آزمایشگاهها هزینه میکنند! حال ممکن است یک خواننده راست‌لگر به این اندیشه بیفتد که کشورهای غربی و غیر مسلمان به کنار، چرا خود کشورهای اسلامی با اختراع یک کپسول و یا یک ماده عطسه‌آور، جلوی مرگ و میر را در کشورهای خود تعییگیرند و برای درمان بیماریهای خود به پژوهشکی پیشرفته

^۶ نوزاده شیخ فضل الله نوری، تاریخ، شماره ۲، ۱۹۷۷، تأثیف رضوانی، صفحه‌های ۱۹۹-۲۰۰.

^۷ همان کتاب، صفحه‌های ۷۰ - ۷۱.

^۸ نقل بوسیله مهدی موعود، صفحه ۷۵۹.

کشورهای غربی متولّ شده و اینهمه پول برای درمان بیماریهای خود در این کشورها هزینه میکنند! پاسخ بهنین پرسشی جزء دانشمندان لذتی است که بدون تردید این نویسنده را از آن دانشی نیست!

نکته دوم در این بحث آنست که به نظر میرسد، الله تازیها خدائی غیر عادل، ستمگر و تعیض کار باشد. زیرا چگونه است که چنین دانش معجزه آفرینی را در مغز یک کودک نوزاد تازی قرار میدهد، ولی آنرا از مغز دانشمندان بر جسته سالخورده غربی که دهها سال در آزمایشگاههای پژوهشی برای کشف روش بیماریهای بیدرمان و کمک به بشریت جان تلف کرده‌اند، برکنار و پنهان نگه میدارند!

نکته دیگر در خاصیت عطسه برای رهانی از مرگ آنست که گویا حضرت مهدی قائم (صاحب الزمان) که به کلبه دانشمندان روی زمین آگاهی دارند، فراموش فرموده‌اند که «محمد بن عبدالله الشبلی» در کتاب المرجان فی احکام الجن، نوشته است: «...عطسه از مخلوقات شیطان است». شاید هم این نویسنده نادان و خودسر از این گفته (صاحب الزمان) که «هیچکس پس از عطسه تا سه روز نخواهد مرد»، ناگاه بوده است.

آیا گفتارهای پیامبر و امامها ارزشمندتر است یا بدیده‌های دانش و خرد؟

از دشوت خواران فقها اند شما را ابليس فقه است گر اینها فقها اند
ناصر خسرو

محمد جواد مغتبه در تفاوت بین دانشمند و پیامبر مینویسد، وظیفة دانشمند آنست که کنجکاوی کند، مطالب کتابها را زیر و رو نماید، به استادان و راویان مراجعه و بر قرائت و ظواهر الفاظ تکیه کند و پس از نایابی از اینکه جز آنچه فهمیده، مطلب دیگری کشف نخواهد کرد، فتوی میدهد و به رأی خویش عمل میکند. گاهی اوقات هم بوسیله شبیه‌ای که در خیال دارد اشتباه میکند. ولی پیامبر، گفتارهای خود را از کتاب و یا ابوهریره نقل نمیکند، بلکه آنها را بوسیله جبرئیل از خدا نقل میکند. پیامبر نمیگوید، چنین دیدم و چنین فهمیدم. بهمین دلیل پیامبر از حکمی که میدهد هیچگاه برنجیگردد. زیرا بازگشت از گفتار و دگرگون کردن اراده، مربوط به رأی و عقیده شخصی است، اما چون پیامبر هر چه که میگوید از جانب خدا بهوی وحی میشود و کلام خدا حقیقت محض و غیر قابل

تغییر است، از این‌رو پیامبر از گفتار و اراده خود بر نمی‌گردد.^۸

بازنمود نویسنده

درباره نوشته این نویسنده لاده چند نکته را باید بادآور شویم:

۱ - این شخص چون به‌نوشتن کتاب دست زده، بدون تردید باید نسبت به دیگران باساد و صاحب قلم باشد. آنوقت در جانی که مفرز یک نویسنده شیعه‌گری و به‌اصطلاح فاضل چنین اندیشه‌گریها و تراوشهای نابخردانه‌ای داشته باشد، می‌توان به چگونگی کوتاه مفرزی، کهنه پرستی و واپسگرانی ذهنی ملایان عادی که از بالای منبرها با عقل و شعور مردم بازی می‌کنند، بی بود!

۲ - آنجا که شیخ محمد جواد مفتبیه مینویسد: «وظیفه دانشمند آنست که کنجکاوی کند، مطالب کتابها را زیر و رو نماید، به استادان و راویان مراجعه و بر قرائت و ظواهر الفاظ تکیه کند...»^۹ توجه ندارد که گذشته از دانش‌های فیزیکی که بر پایه فورمولهای آزمایش شده و ثابت و تغییرناپذیر بوجود آمده‌اند، حتی پدیده‌های رشته‌های مختلف دانش‌های اجتماعی نیز نخست در آزمایشگاهها مورد آزمونها و تجربیات گوناگون آماری و علمی قرار می‌گیرند و اگر ارزش راستین علمی آنها تأیید شد، آنوقت شکل پدیده علمی پیدا می‌کنند. مفهوم عقیده شیخ محمد جواد مفتبیه و فقها و ملایان آنست که تمام گفته‌های بی‌پایه و تماخره‌آمیزی که از دهان پیامبر و امامها خارج شده باید بعنوان کلام الهی و پدیده بدون چون و چرای راستین مورد پذیرش قرار گیرد. برای مثال، زمانی بزمجه پخته‌ای در سفره محمد گذاشت بودند، ولی او به آن لب نزد و اظهار داشت: «این موجودات در زمانهای بسیار قدیم انسان بودند و سپس به بزمجه تبدیل شدند.»^{۱۰} اگر بخواهیم به منطق علماء و فقهاء شیعه‌گری درباره حدیث مذکور گوش دهیم، باید چون این گفته هزل آمیز از زبان پیامبر درآمده، آنرا بعنوان حجتی راستین و بدون تردید پذیراشویم، ولی پژوهش‌های علمی یکصد ساله اخیر که از زمان چارلز داروین (۱۸۰۹-۱۸۸۲) آغاز شده، درست خلاف این تئوری را نشان می‌دهد. زیرا تئوری تکامل داروین و پژوهش‌هایی که به‌دبیال تئوری مذکور

^۸ محمد جواد مفتبیه، زنادار آینده، صفحه‌های ۷۰-۷۶.

^۹ S. W. Koelle, *Mohammed and Mohammedanism* (London: Rivingtons, 1888), p. 387.

انجام گرفت، ثابت کرد که هر اورگانیسمی در این دنیا بر پایه تئوری تکامل تدریجی و قواعد روش‌های منظم و ثابت (Uniformitarianism) به شکل موجود خود تکامل یافته و هیچ اورگانیسمی از میزان تکاملی که به آن دست یافته به قهقهه برگشت نخواهد کرد. در صورتیکه گفته هزل آمیز محمد درباره تناسخ انسان به بزمجه، درست مخالف تئوری علمی تکامل است. حال آیا کدام دلیل و منطقی بغیر از گفته‌های بی‌پایه و تماخره آمیز ملایان میتواند بگوید که تئوری تناسخ انسان به بزمجه بر تئوری علمی تکامل چارلز داروین، هربرت اسپنسر و چارلز لایل Charles Lyell برقی دارد!

نکته جالب و مسخره‌آمیز دیگر، یکی از توصیه‌های پژوهشکی محمد بن عبدالله درباره «تب» ادواری است. محمد گفته است: «تب بر اثر آتش جهنم ایجاد می‌شود، اما آب سرد آنرا سرد و خنک خواهد کرد.»^{۱۰} البته باید در نظر داشت که محمد بن عبدالله خود در دو هفته پایان عمرش از تب شدیدی رفع می‌برد^{۱۱} و معلوم نیست اگر توصیه او درباره علت تب درست باشد، آتش جهنم چگونه بدن پامبر خدا را لمس کرده است!

مثال دیگر، توصیه‌ای است که محمد درباره «رؤما» به پیروانش کرده است. محمد درباره رؤما گفته است: «هر زمانی که شما خوابی می‌بینید که به نظر قان بد و نامطلوب می‌آید، سه مرتبه به سمت چپ خود تقدیم کنید و از خدا بخواهید شما را درباره جنبه نامطلوب خواب و شیطان حفظ کند. همچنین کسی که خواب بد می‌بیند، اگر روی سمت راست بدن خوابیده است، باید به سمت چپ بدن و اگر روی سمت چپ بدن خوابیده است باید روی سمت راست بدن تغییر جهت دهد و رؤما یعنی را نباید با هیچکس در میان بگذارد. این کار سبب خواهد شد که اثر نامطلوب رؤما از بین برود...»^{۱۲} این عقیده محمد بن عبدالله، یک تازی نوعی سده نشم میلادی درباره رؤماست. حال، باید از او بسیار سپاسگزار بود که گهرهای فضل و کیاستش را درباره رؤما به شکل وحی از جانب خدا بیان نکرده و آنرا در قرآن نیاورده است. بطوط یقین، ملایان این گفته تماخره آمیز را درباره «رؤما» جوین از زبان محمد شنیده شده، به قول خودشان «عقلی» و ارزش آن را بالاتر از پژوهش‌های علمی درباره «رؤما» میدانند. ولی «زیگموند فروید» (۱۸۵۶-۱۹۳۹)، پدر

^{۱۰}/ibid., pp.401-402.

^{۱۱}/ibid., p. 229.

^{۱۲}/ibid., p. 401.

روانشناسی عصر جدید برای نخستین بار مکانیسم روانشناسی «رؤیا» را در کتاب تعبیر خواب خود بازشکافی نمود و سایر روانشناسان شیبیر پس از او نیز با تجربیات علمی و آزمایشگاهی، پژوهش‌های او را در این باره تأثیر و تکمیل کردند. چکیده نتایج پژوهش‌های تجربی و آزمایشگاهی دانشمندان مذکور به شرح زیر است:

در هنگام بیداری روان آگاه ما در سطح آگاهی ذهنی و روان ناآگاهمان در ژرفای درونی مشغول فعالیت هستند. هنگامی که ما به خواب می‌رویم، روان آگاهمان بی‌حرکت و روان ناآگاهمان در سطح ظاهری و بیرونی فعال می‌شود. بدین ترتیب، هر حرکتی که ما در خواب انجام میدهیم و از جمله رؤیاهای ما در خواب نتیجه فعالیت‌های روان ناآگاه ما می‌باشد. رؤیاهای ما، اصولاً وسیله‌ای هستند که سبب رهانی ما از امیال واپس‌زده و کوته‌مان می‌شوند. رؤیاهای ما همیشه در شکل‌ها و پوشش‌های غیر راستین و مسخ شده رخ میدهند. زیرا، اگر امیال واپس‌زده و کوفته شده ما از شکل‌های راستین خود در هنگام خواب بروز کنند، تحمل آنها برای ما غیرممکن بوده و خواب و آرامش را از ما سلب می‌کنند. بعارت دیگر رؤیاهای ما نتیجه کشش‌ها و نیروهای منفی، پدیده‌های دردآور و نامطلوبی هستند که با خاطرات رویدادهای روزانه زندگی ما آمیزش پیدا می‌کنند و در هنگام خواب که روان آگاه ما بی‌حرکت شده و روان ناآگاهمان در پنهان مفر فرمانروائی بددست می‌آورد، بعنوان رؤیا در پوشش‌های غیر واقعی به ظهور می‌پیوندد. نقش و مکانیسم «رؤیا» در بهداشت روانی و همچنین درمان ناراحتی‌های روانی افراد بشر تا آنجا اهمیت دارد که امروزه بسیاری از روانشناسان بالینی، ناراحتی‌های روانی بیماران خود را با بازشکافی رؤیاهای آنها درمان می‌کنند و حتی در داشت هپتوترابی، در حالت هپتوتیسم به بیماران روانی، رؤیاهایی که با ناراحتی روانی آنها ارتباط داشته باشد، القاء کرده و بر پایه رؤیاهای مربوط، ناراحتی‌های روانی آنها را تشخیص میدهند و درمان می‌کنند. آنوقت محمد بن عبدالله، بمسادگی گفته است، اگر خواهی‌ای شما نامطلوب هستند، سه مرتبه بعسمت چپ خود تف کنید، پهلو به پهلو شوید و موضوع رؤیای خود را با دیگران در میان نگذارید. بیچاره، افراد جامعه اسلامی نیز چون این تماخره‌های خلجان آور از زبان محمد درآمده است، به قول شیخ محمد جواد معنیبه باید ارزش آنها را بالاتر از ارزش پژوهش‌های علمی بشمار آورند.

۳ - نکته جالب دیگری که محمد جواد معنیبه در گفتار خود ذکر کرده آنست که پیامبر از حکمی که میدهد هیچگاه بر نمیگردد، زیرا هرچه میگویند از جانب خدا به او وحی می‌شود و

کلام خدا حقیقت محض و غیر قابل تغییر است. این شخص نادان و یا حیله‌گر، یا قرآن را نخوانده و یا آنقدر در عوامگری بی آزم است که از متن قرآن نیز با دیده بی اعتمانی میگذرد. زیرا متون قرآن سرشار از مواردی است که محمد بن عبدالله از قول الله رأى و عقیده‌اش را تغییر داده و حتی بعضی آیه‌های پیشین قرآن را با نزول آیه‌های جدید لغو کرده و گناه آن را به گردان الله بی‌زبان و بدون پدآفند خود انداخته است. نمونه آیات و احکام مذکور به شرح زیر است:

آیه ۵۰ سوره احزاب میگوید:

يَأَيُّهَا النَّبِيُّ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ أَنْوَجَكَ الْأَيْقَنَ مَائِتَةً أَجُورَ هُرَبَ وَمَاءِلَكَتْ يَسِينَكَ مَسَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَيْكَ
وَسَبَاتْ عَيْنَكَ وَسَنَاتْ عَمَّنْتَكَ وَسَنَاتْ خَالِكَ وَسَانَاتْ خَلَدِنِكَ الْأَيْقَنَ هَاجِرَنَ مَعَكَ وَأَنْتَهُ مُؤْمِنَةٌ إِنَّ
وَكَبَتْ فَقْسَهَا اللَّتِيْنِ إِنَّ أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يَسْتَكْحِمَ الْأَيْلَصَةَ لَكَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ قَدْ عَلِمْتَ كَمَا فَرَضْتَ
عَلَيْهِمْ فِي أَرْوَاحِهِمْ وَمَاءِلَكَتْ أَيْمَنَهُمْ لِكَبِيلَا بَكُونَ عَلَيْكَ حَرْجٌ وَكَانَ اللَّهُ عَفُورًا
رَحِيمًا

«ای پیغمبر ما زنانی را که مهرشان ادا کرده بروحلال کردیم و کنیزانی را که به غنیمت خدا نسبیت توکرد و ملک تو شد و نیز دختران عموم و دختران عمه و دختران خالو و دختران خاله آنها که با تو از وطن خود مهاجرت کردند و نیز زن مؤمنه‌ای که خود را بدون شرط و مهر به تو بیخشد و رسول هم به نکاحش مایل باشد که این حکم مخصوص توست نه مؤمنانی که ما میدانیم درباره زنان و کنیزان ملکی آنها چه مقرر کردیم. این زنان که همه را بروحلال کردیم بدین سبب بود که بر وجود تو در امر نکاح هیچ حرج و زحمتی نباشد و خدا را بر بندگان رحمت است.»

حکم آیه مذکور که محمد را مجاز کرده است بدون رعایت مقررات ازدواج که برای سایر بندگان مؤمنش وضع کرده، هر زنی را که اراده کرد در اختیار خود درآورد، اصحاب نزدیک محمد مانند ابوبکر و عمر، و همچنین سوگلی حرمش عایشه را برآشفت و آنها به محمد اعتراض کردند که این چگونه خداتی است که این چنان او را آزاد میگذارد، تا هر زنی را که اراده کند در اختیار خود درآورد! محمد در برابر اعتراض آنها بدون پدآفند ماند و لذا حکم آیه مذکور را با نزول آیه جدیدی که آیه ۵۲ سوره احزاب قرآن را تشکیل داده است به شرح زیر لغو نموده.

لَا يَحِلُّ لَكَ النِّسَاءُ مِنْ بَعْدِهِ لَا أَنْ تَذَلَّ بِهِنَّ مِنْ أَرْفَعَ وَلَوْ أَعْجَمَكَ حَتَّىٰ هُنَّ لَا مَأْمَلَ كَثَيْرٌ
وَكَانَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَرَقِيبًا

«ای رسول پس از این دیگر نهیج زنی بر تو حلال است و نه مبدل کردن این زنان به زن دیگر هر چند که از حستش بهشکفت آقی و در نظرت بسیار زیبا آید مگر که کنیزی مالک شوی و خدا بر هر چیز مراقب و نگهبان است..»

همچنین در قرآن آیاتی وجود دارد که آشکارا از نسخ و لغو آیات پیشین سخن میگوید، برای مثال آیه شماره ۱۰۶ سوره بقره میگوید:

تَأَنَّسَحَ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُدِسَّهَا تَأْتِي مُغَيْرَةً مِنْهَا أَوْ يُشَاهِدُهَا أَنْهُمْ تَعْلَمُنَ آنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَقَدْرُهُ

«ما امری یا آیه‌ای را نسخ نمیکنیم و یا حکم آن را متروک نمی‌سازیم، مگر اینکه بهتر از آن یا مانند آنرا بیاوریم. آیا مردم نمیدانند که خدا بر هر چیزی قادر است..»

آیه ۱۰۱ سوره نمل نیز می‌گوید:

وَإِذَا هَدَىٰ لَكَ آيَةً مَّحْكَامَةً مَا يَرَوُهُ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يَرَىٰ

«و ما هرگاه آیه‌ای را از راه مصلحت نسخ کنیم، بعای آن آیه دیگری می‌آوریم و خدا بهتر میداند چه چیز نازل کند...»

ذکر همین چند آیه برای نمونه کافی است، نقاب از چهره سالوس پیشه آخوندها و شبوخی چون شیخ محمد جواد معنیبه بردارد و یا مغز کانا و وايسگرای آنها را رویاز کرده و ثابت کند، در قرآن چه بسیار مواردی هست که پیامبر و الله او که زائیده نهاد آستند خودش می‌بایسد، بکرات به نسخ و ابطال و تغییر رأی و عقیده خود پرداخته‌اند. گذشته از آن آیا میتوان از خداوندی که فرض آنست که گفتار و اعمالش بدون اشتباه و شبه ناپذیر و حرف و نظر و فرمانش بهترین و یگانه باشد، انتظار داشت، نخست فرمان اشتباهی صادر کند و سپس با فرمان بعدی آنرا لغو و نسخ و اصلاح نماید! بعلاوه، قرآن پراست از تصاده‌هایی که خود میتواند موضوع یک کتاب جداگانه بشود. (به کتاب بازناسی قرآن، نگارش نویسنده، فصل هفتم، صفحه‌های ۲۰۱ تا ۲۵۷ مراجعه فرمائید).

معجزه امام زمان در درمان زخم نشیمن با دعا

محمد بن یعقوب کلینی در کتاب اصول کافی که یکی از چهار کتاب مقدس فقه شیعه‌گری است مینویسد، محمد بن یوسف گوید: «در نشبینگاهم دمل و زخمی پیدا شد (که گویا در این زمان فیستول نام دارد)، من آنرا به پرشکان نشان دادم و پولها خرج کردم،

همه پزشگان گفتند، آنها داروئی برای درمان زخم مذکور سراغ ندارند. فاچار نامه‌ای به حضرت قائم علیه السلام نوشتم و از ایشان تقاضا کردم برای درمان زخم نشیمنگاهم دعا کنند. آن حضرت بدمن نوشتند: «خدا ترا لباس عافیت پوشاند و در دنیا و آخرت همراه ما دارد.» هنوز یک هفته از دریافت نامه آن حضرت نگذشته بود که عافیت یافتم و نشیمنگاهم مانند کف دستم شد. پس از آن روزی یکی از دوستان خود را که پزشگ است دیدار کردم و موضع دمل را به‌آن‌شان دادم. وی اظهار داشت: «ما برای زخمی که تو در نشیمنگاه داشتی، داروئی سراغ نداریم.» (یعنی زخم تو از راه معجزه بهبودی یافته است، نه از راه دوا.)^{۱۳}

بازنمود نویسنده

بدون تردید حضرت مهدی قائم (امام زمان) با علم لدنی خود از مسائل و مشکلات بسیاری سردر می‌آورند که درک و دانش آن در دسترس و اختیار افراد عادی نخواهد بود!

چگونگی اندیشه‌گری و داوری حسین بن علی، امام سوم شیعیان درباره ایرانیان

در فصل اوّل این کتاب، شرکت حسین بن علی، امام محبوب شیعیان در جنگ طبرستان بر ضد ایرانیان و کشته‌هایی که حضرت ایشان از مردم طبرستان کرده‌اند، بنابر نوشه دکتر «حسن ابراهیم حسن» شرح داده شده.^{۱۴} در این گفتار، توجه خوانندگان ارجمند را به‌مطلوبی که حاج شیخ عباس قمی^{۱۵} از قول «ضریس بن عبد‌الملک» در کتاب سفينة البحار، درباره امام حسین و طرز فکر او نسبت به ایرانیان شرح داده، بهنگارش می‌آوریم.

حاج شیخ عباس قمی در کتاب سفينة البحار می‌نویسد: «(ضریس بن عبد‌الملک) میگرید، از حسین بن علی شنیدم که گفت: (ما از تبار قریش هستیم و هواخواهان ما عرب و دشمنان ما ایرانی‌ها هستند. روشن است که هر عربی از هر ایرانی بهتر و بالاتر و هر ایرانی

^{۱۳} محمد بن یعقوب کلینی، اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۱۵۸.

^{۱۴} بهصفحه‌های شماره ۷۱ و ۷۲ همین کتاب مراجعه فرمایید.

^{۱۵} حاج شیخ عباس قمی، سفينة البحار و مدیة الحكم والآثار، دو جلد، جلد دوم، (انتشارات فراهانی، ۱۳۶۳)، صفحه ۱۷۶.

از دشمنان ما هم بدتر است. ایرانیها را باید دستگیر کرد و به مدینه آورد، زنانشان را بفروش رسانید و مردانشان را به برده‌گی و غلامی اغراط گماشت.» (بدتوصیه اصل گفتار که در صفحه ۵۶ همین کتاب چاپ شده نگاه فرماتید).

بدون تردید میتوان گفت، اقدامی که شاهان دودمانهای صفوی و قاجار در رواج معتقدات شیعه‌گری در کشور ما بعمل آورند، بیش از آنچه که خود امام حسین انتظار داشت، بدتوصیه انسان منشانه اش درباره مردم ایران جامه عمل پوشانید. زیرا امام حسین تنها توصیه کرد که تاریخی عربستان، ایرانیان را به برده‌گی بگیرند، ولی با آداب و رسومی که در کشور ما برای مراسم عزاداری امام حسین رواج گرفته، هم میهنان ما در آنسوی وظائف برده و غلام نسبت به ارباب خود، در مراسم عزاداری امام حسین، سر خود را می‌شکافند، زنجیر به بدن خود میزنند، بر سبی میکویند و بدنشان را با گل می‌پوشانند. بدن یک برده، معمولاً برای مدت محدودی در خدمت ارباب به کار گرفته میشود، ولی هم میهنان ما زیر افسون دکانداران و دلالان شیعه‌گری عادت کرده‌اند، در فرازی بمراتب پائین‌تر از برده، بدن و مغز و خرد خود را در راه رویداد کشته شدن حسین قازی به دست رقیش قربانی کنند.

شاید در فرهنگ مذهبی ما ایرانیان حتی یک مورد فردی و یا اجتماعی نیز وجود نداشته باشد که اندیشه کشته شدن حسین در آن اثری نگذاشته باشد. برای مثال و نمونه، ایرانیان عادت کرده‌اند، هنگام نوشیدن آب بگویند، «فدای لب تشنهات شوم، بالا ب عبدالله.» البته برخی اوقات نیز گفتار «لخت بر بزید» را بدان می‌افزایند. کمتر خانواده‌ای در ایران یافت میشود که دست کم هفته‌ای یکبار روضه‌خوانی ترتیب ندهد و روضه‌خوان متفحوری را برای نوحه‌خوانی در عزای حسین به خانه خود دعوت نکند. و میدانیم خانواده‌هایی که دارای توان مالی بیشتری باشند، یا در مساجد و تکیه‌ها و یا در منازل خود روضه‌خوانی همگانی بر پا میکنند. عید نوروز باستانی که پیوسته از بزرگترین بیرونی‌های ایرانیان باستان بوده است، اگر با ماه محرم همزمان شود، معمولاً هم میهنان ما از برگزاری مراسم خجسته نوروز به خاطر عزاداری حسین خودداری میکنند. بدین ترتیب معلوم میشود، در حالیکه با پول میتوان بدن دیگری را به برده‌گی گرفت، ولی با معتقدات مذهبی میتوان نه تنها بدن، بلکه عقل و روان ملتی را نیز به گونه ساده و آسان به زنجیر کشید.

نویسنده این کتاب تردید ندارد، آن گروه از مردان ارج ورکشور ما که هر سال در روز دهم عاشورا به خاطر کشته شدن حسین بن علی به دست رقبای قدرت طلبش غمی بر سر

میزند و سینه چاک میکنند و همچنین آن دسته از بانوان والارج ایرانی که پای نوچه‌های آخوندها و روضه‌خوانها می‌شینند و در عزای حسین بن علی بهسر و سینه خود میکویند، تا کنون زیر افسون آخوندها و روضه‌خوانها از واقعیاتی که در این کتاب شرح داده شد، بیخبر و ناگاه بوده‌اند، ولی پس از انتشار حقایق مستندی که شرح آن در این کتاب آمد، باید دید جهت روانی هم میهمان عزیز ما در پشت سر گذاشتن عقاید خرافی و افسونهای جبله‌گران فروشنده‌گان کالاهای دروغین مذهبی و نیز روپروردشدن با راستی‌ها چگونه فراگشت پیدا میکند!

عدل شیعه‌گری در رفتار با اسیران جنگی

شیخ بهاء الدین عاملی در کتاب جامع عباسی، تها مجموعه معتبر فقه شیعه‌گری در رفتار با اسیران جنگی مینویسد، افراد غیر بالغ و زنانی که در جنگها اسیر میشوند، بمحض اسارت بهملکت افرادی در می‌آیند که آنها را اسیر کرده‌اند و کشن آنها جائز نیست. ولی هنگامی که مردان بالغ در جنگها اسیر میشوند، امام اختیار دارد، دستور کشن آنها را صادر کند. در اینصورت دست و پای افراد مذکور باید بریده شود و سپس آنها را آنقدر در حالت خونریزی دست و پا نگهدارند تا بمیرند...^{۱۱}

بازنمود نویسنده

بدیهی است، آخوند و روضه‌خوانی که تمام هنر و نبوغش در آیست که داستانهای از خود جعل گرده و با نوچه‌خوانی آن داستانها از روی منبرها، مردم را به مریه و گریه و زاری و بهسر و سینه زدن بشاند، بطور طبیعی مشاهده زیر و شکنجه مردم در موقع جان دادن و تعاشای خونریزی بدن آنها نیز باید او را به اوج درجه رضایت روانی برساند.

عیسی مسیح دعا میکند، خداوند سرگین‌های آهوهای بیابان را باقی بگذارد تا علی بن ابیطالب آنها را ببوبید و این کار سبب تسلی او از کشته شدن فرزندش حسین شود.

علامه ملا محمد باقر مجلسی، بزرگ فقیه شیعه‌گری، مطلبی در صفحه ۹۷۷ جلد سیزدهم بحار الانوار (مهدی موعود)^{۱۲} نوشته است که نویسنده این کتاب بدون کوچکترین تغییری

^{۱۱} شیخ بهاء الدین عاملی، جامع عبادی، (تهران: انتشارات فراهانی، ۱۳۹۹ هجری قمری)، صفحه ۱۶۰.

^{۱۲} مجلسی، بحار الانوار، جلد سیزدهم (مهدی موعود)، صفحه ۹۷۷.

در ساختمان جمله و یاوازه‌هایی که در آن بکار رفته، آنرا نقل می‌کند و بنابراین از ذکر واژه‌های غیر ادبی که بوسیله نویسنده مربوط در آن بکار رفته پوزش میخواهد: «... عیسی بن مریم از زمین کربلا گذشت و دید که چند آهو در آنجا گرد آمدند، آهوها آمدند بهنفر عیسی بن مریم و شروع به گریستن کردند، عیسی هم نشست و با آنها گریست. حواریون هم نشستند و گریه را سر دادند، در حالیکه نمیدانستند عیسی چرا نشست و برای چه گریه می‌کند. بعداً پرسیدند، «یا روح الله چرا گریه می‌کنید؟» فرمود: «آیا میدانید این چه زمین است؟» گفتند، «نه». فرمود: «این سرزمینی است که نور دیده احمد مرسل و جنگر گوشه فاطمه زهرا بتول اطهر که شیوه مادر من است در آن کشته می‌شود و همینجا مدفن می‌گردد. خاک این بیابان از مشگ خوشبوتر است، زیرا تربت آن در قابناک شید است و تربت انبیاء و اولاد انبیاء نیز چنین است.

این آهوها با من حرف زند و گفتند که ما به شوق تربت آن نازدانه با برکت در این بیابان می‌جریم و یقین دارند که در این زمین ثامین جانی دارند. سپس عیسی دست به بشکل‌های آهوان زد و آنها را بوئید و فرمود: «برورده گارا! اینها را آنقدر باقی بگذار تا آنکه پدر این شهید مظلوم بیايد و آنها را ببیند و باعث صبر و تسلی خاطر ش گردد». گفته‌اند که آن پشکل‌ها مانند تا زمان امیرالمؤمنین که از کربلا گذشت و آنرا بوئید و گریست و همراهان را نیز به گریه آنداخت و داستان آنرا به اصحاب خود اطلاع داد.»

بازنمود نویسنده

آنچه که در مطلب بالا خواندیم، ترشحات مفری یک فقیه نابغه است که می‌گویند بیانگزار فقه شیعه‌گری است. آیا انسان میتواند باور کند سطح مفر و اندیشه گری یک فقیه عالیقدر که لقب علامه به او داده‌اند، آنقدر فرونهاد باشد که جنین مطلب جرنده، یاوه، نامر بوط و رکیکی را در توشار خود بیاورد و سرگین حیوان را در ردیف خدا، ییامبر، و امام‌های مقدسش قرار دهد!

آیا این فقیه عالیقدر نمیتوانست شکوفه‌های اندیشه گریهای طلاقی‌اش را در افسانه‌سازی‌های خود در یک زمینه ادبی متین و اخلاقی بخورد خواندگانش دهد؟ لبیدنهاشی که این شخص در افسانه‌سازی مذکور کرده است به کنار، اگر از ملاحظات مربوط به اخلاق انسانی صرفنظر کنیم، آیا اخلاق مذهبی اجازه میدهد که یک علامه و فقیه بزرگ‌ارج، سرگین حیوان را به ییامبر خدا و امام‌های مقدس خود نسبت دهد و بگوید

عیسی مسیح نخست سرگین‌های آهور را بتوید و سپس به درگاه پاریتعالی دعا کرد آنقدر آنها را باقی بگذارد تا آنکه بزرگ رهبر مقدس شیعه‌گری، علی بن ابیطالب آن سرگین‌ها را ببود و در نتیجه بو کردن آنها از رفع کشته شدن فرزندش حسین در صحرای کربلا نشفی و تسلی یابد! این ارجیف بی‌سر و ته نشان میدهد که ملایان و آخوندها نه تنها برای مردم، بلکه برای مقدسات خودشان نیز احترامی قائل نیستند.

قازیها گفته‌ای دارند که میگویند: «الْوَعَاءُ يَتَرَّشَّحُ بِمَافِيَهٍ» یعنی «از کوزه همان بروند تراود که در اوست»، و براستی این گفته چه گواه راستینی در چگونگی ذهن و اندیشه گریهای بزرگ مذهبیون شیعه‌گری بشمار میروند!

طب الرضا و یا توصیه‌های پزشکی امام رضا

در ادبیات شیعه‌گری «طب الرضا» و یا عقاید و توصیه‌های پزشکی امام رضا شهرت فراوان دارد، ما در این گفتار، تنها چند نکته از توصیه‌های پزشکی امام رضا را از کتاب طب الرضا، نوشته ابوالقاسم سحاب^{۱۶} دست چین کرده و به شرح آنها میپردازیم. ییش از ورود به این بحث، شایسته است یادآوری کنیم که بر پایه عقاید فقها و علماء که در گفتارهای پیشین شرح دادیم، حرف پیامبر و امام چون دارای مبانی الهی است، باید بر پدیده‌های علمی برتری داده شود.

آداب نزدیکی با زنان

از نزدیکی با زنان حایض باید دوری کرد، زیرا سبب ایجاد بیماری خوره (جدام) خواهد شد و بچه‌ای نیز که در نتیجه این نزدیکی قولید شود، به بیماری خوره مبتلا خواهد شد. دلیل این امر آنست که در هنگام نزدیکی با زن حایض رطوبتهای فاسد با منی آمیزش پیدا خواهد کرد و سبب ایجاد بیماری خوره خواهد شد.^{۱۷}

سبب ایجاد این بیماری آنست که رطوبتهایی که در هنگام عمل نزدیکی ایجاد میشود، بتدربیح سخت و سنگی میشود و به سنگ مثانه تبدیل میگردد.^{۱۸}

^{۱۶} ابوالقاسم سحاب نزدیک امام رضا به انقسام طب الرضا (تهران: انتشارات داش، ۱۲۵۴).

^{۱۷} همان کتاب، صفحه ۳۳۷.

^{۱۸} همان کتاب، همان صفحه.

هرگاه کسی با زنی نزدیکی کند و بدون غسل، برای بار دوم این کار را تکرار نماید، مولودی که در نتیجه عمل مذکور بوجود می‌آید، دچار جنون و دیوانگی می‌گردد. سبب ایجاد جنون بر اثر نزدیکی تکراری بدون غسل آنست که در نتیجه جماع رطوبت‌های فاسد زیر پوست جمع می‌شود و در نطفه اثر می‌گذارد و طفل را مستعد جنون می‌کند. همچنین اگر کسی در خواب مختلط شود و پس از بیداری و پیش از غسل با زنی نزدیکی کند، ممکن است دچار جنون گردد. نویسنده می‌افزاید که حضرت رسول (محمد بن عبدالله) نیز همین دستور را صادر فرموده‌اند.^{۱۱}

بازنمود نویسنده

به عقیده نویسنده این کتاب بهتر بود، به توصیه‌های پزشکی حضرت دکتر امام رضا، عنوان «طلب المقدّس» داده می‌شد و نه «طلب الرضا». بهر جهت، درباره توصیه‌های حضرت دکتر امام رضا درباره آداب نزدیکی با زنان دست کم باید به یک نکته توجه داشت و آن تضاد توصیه ایشان با مسئلله ۴۳۵ «وضیح المسائل روح الله خمینی» است. زیرا در حالیکه حضرت دکتر امام رضا نزدیکی با زن حافظ را حتی از راه عادی (قبل) را منع می‌کند، روح الله خمینی آشکارا در مسئلله ۴۳۵ «وضیح المسائل خود، نزدیکی با زن حافظ را از راه غیر عادی (دیر) نیز مجاز و بدون کفاره بر می‌شمارد. حال آیا باید به توصیه پزشکی حضرت دکتر امام رضا گوش داد و از نزدیکی با زن حافظ دوری جست و یا به گفته نایب امام زمان، روح الله خمینی عمل کرد و به (دیر) زن حافظ نیز رحم نکرد، موضوعی است که ذهن این نویسنده ناتوان را در سرگشتنگی حیران کرده است. امید است خوانندگان ارجمند موفق شوند، خود را از این سرگشتنگی قفسی نجات داده و بهروشی رهمنون شوند که سرانجام آن جنون نباشد.

طول دادن عمل نزدیکی سبب سنگ مثانه می‌شود

هیچگاه عمل نزدیکی با زن را طول ندهید و منی را در هنگام عمل نزدیکی با زن حبس نکنید، زیرا این کار سبب خواهد شد که قسمت کثیف منی باقی بماند و ایجاد حبس بول و سنگ مثانه نماید.^{۱۲}

^{۱۱} همان کتاب، همان صفحه.

^{۱۲} همان کتاب، صفحه ۳۶۱.

روش‌های ایمنی از بواسیر، جلوگیری از فراموشی و از دیداد عقل

اگر میخواهید از درد بواسیر در امان بمانید، هر شب هفده درم خرمائی که به شیر گاو پرورده شده باشد بخورید و بیضه‌هایتان را با روغن زینق چرب کنید.^{۱۳}

هرگاه میل دارید دچار فراموشی نشوید و حافظه شما تواناً گردد، باید هر روز زنجیل پرورده شده با خردل با غذای خود بخورید.^{۱۴}

اگر میل دارید عقل شما زیاد شود، باید سه دانه هلیله با قندی که به زبان فارسی به آن «قند مکرر» میگویند، مخلوط و هر روز میل کنید.^{۱۵}

بازنمود نویسنده

از خواتندگان ارجمند تقاضا دارد، در نظر داشته باشند که آمیزش موضوعاتی « بواسیر» و « فراموشی» و « عقل» با یکدیگر کار نویسنده کتاب طب الراضا بوده و این نویسنده بدون تغیر و بهمانگونه آنرا اقتباس کرده است.

برای ایمنی از چشم درد روزهای پنجشنبه ناخن بگیرید و برای از دیداد روزی هنگام طلوع آفتاب دعا بخوانید

اگر ناخن‌های خود را تنها روزهای پنجشنبه بگیرید، ناخن‌هایتان هیچگاه زرد و فاسد نخواهد شد و از ترکیدن نیز محفوظ خواهد ماند. اگر این کار را مداومت دهید، هرگز به چشم درد مبتلا نخواهید شد. و اگر یکی از ناخن‌ها را برای روز جمعه بگذارید، پریشانی شما بر طرف شود. راه دیگر آنست که تمام ناخن‌هایتان را روز پنجشنبه بگیرید و در روز جمعه، نوک آنها را قدری بساید تا ریزه‌هایی از آن بریزد و بدین ترتیب در گرفتن ناخن‌هایتان جمع پنجشنبه و جمعه کرده باشید.

هرگاه میخواهید روزی شما زیاد شود، در هنگام طلوع آفتاب دعا بخوانید.^{۱۶}

^{۱۳} همان کتاب، همان صفحه.

^{۱۴} همان کتاب، همان صفحه.

^{۱۵} همان کتاب، همان صفحه.

^{۱۶} همان کتاب، صفحه ۳۴۱.

شخص به نام سید کاظم وفاتی همدانی، در کتابی زیر عنوان دره بیضاء در پیرامون سخنان امام رضا علیه السلام^{۷۷} نوشته است، حضرت امام رضا از قول حضرت امام محمد باقر روایت فرموده است که رسول خدا ده نفر را در موضوع شراب لعن کرده است، این ده نفر عبارتند از:

- ۱ - کسی که درخت انگور را بمنظور ساختن شراب پرورش داده است.
- ۲ - آنکه شراب را نگهداری میکند.
- ۳ - کسی که انگور را برای شراب شدن میفشارد.
- ۴ - شخص شراب خوار.
- ۵ - ساقی شراب.
- ۶ - کسی که کوزه و یا بطربی شراب را حمل میکند.
- ۷ - افرادی که بار شراب را حمل میکنند.
- ۸ - فروشنده‌گان شراب.
- ۹ - خریداران شراب.
- ۱۰ - آنها بی که از فروش شراب غذا و مبوبه وغیره برای خود خریداری کنند.

بازنمود تویسته

بعنطر میرسد که اصل «تفیه» در شیعه‌گری بین چگونگی ذهنی پیامبر و امامها از یکسو و پیروان مذهب شیعه‌گری از دگرسو شکاف بزرگی ایجاد کرده و تفاهم بین پیامبر و امامهای شیعه‌گری و پیروان آنها را از بین برده باشد. زیرا، در حالیکه حضرت دکتر امام رضا از قول اجداد بزرگوارشان امام محمد باقر و حضرت محمد بن عبدالله، لعنت‌های دهگانه مذکور را نثار شرایسان، شرابفروشان و شرابخواران کرده‌اند، توجه نداشته‌اند که آیه‌های ۵، ۱۱، ۱۷ و ۱۹ سوره دهر حاکی است که «نکوکاران در بهشت شرایب که دارای ترکیب کافور است، خواهند آشامید.» ما وارد این چیستان طریف فلسفی نخواهیم شد که چگونه است که «الله» تبیيض کار، نوشیدن شراب برای انسان زمینی را منع میکند، ولی همان شراب را به همان انسان در بهشت پاداش نکوکاریهاش میدهد و بدینوسیله روحش را آلوده و چه بسا سبب بد مستی او در بهشت میشود، ولی آنچه مسلم است چون در گفتار الله و پیامبر و امام تصاد معنی و مفهومی ندارد، از اینرو شایسته است بگوییم حد بزرگوار حضرت دکتر امام رضا درباره صدور حکم شراب در یکی از دو مورد تفیه فرموده‌اند. بدین شرح که یا در هنگام نزول آیه‌ای که شرابخواری را برای انسانهای بهشتی مجاز میکند، دست به تفیه زده و یا در زمانی که لعنت‌های دهگانه را نثار شرایسان، شرابفروش و

^{۷۷} کاظم وفاتی همدانی، دره بیضاء در پیرامون سخنان امام رضا (تهران: ۱۳۵۳)، صفحه ۱۲۶.

شرا بخوار کرده، فقیه فرموده‌اند،
براستی، بیچاره آن الله بدون دفاعی که آلت دست دینمردان این دنیا شده و آنها با قول
و گفتار آن الله بدون زبان، سفید را بجای سیاه و سیاه را بجای سفید به خورد پیروان
خردباخته خود میدهند.

آداب نزدیکی جنسی در فقه شیعه گری

«دین اسلام، دین شرمنگاه است.»

صادق هدایت - توب مروارید

مهمترین و معترضترین کتاب فقه شیعه گری که اکنون در ایران رایج است، کتابی است
زیر عنوان جامع عباسی که بوسیله شیخ بهاء الدین عاملی^{۲۸} نوشته شده و در بالای روی
جلد کتاب تأکید شده که کتاب مذکور «با نظریه مبارک مرجع تقلید شیعیان جهان،
آیت الله سید شهاب الدین نجفی مرعشی» نوشته و چاپ شده است. ما تنها چند مورد از
مسائلی را که در کتاب مذکور درباره امور جنسی شرح داده شده، دست چین و بمنظور
شاختنگری اندیشه‌های فقهی علماء و فقهای شیعه گری به آگاهی خوانندگان والا راج این
کتاب میرسانیم.

در صفحه ۲۶۴ کتاب بالا موازنی درباره «اباحه و تحلیل» در امور جنسی ذکر شده
است. باید توجه داشت که «اباحه» مفهوم مباح و یا جایز بودن و «تحلیل» معنی «حلال»
بودن را میدهد. در این صفحه درباره اباحه و تحلیل در امور جنسی نوشته شده است:
«...مالک کنیز حق دارد دخول کردن کنیز خود را بوسیله دیگری حلال کند و این کار از
خواص فرقه ناجیه اتنی عشریه است.»

بازنمود نویسنده

درباره حکم فقهی مذکور به چند نکته باید توجه کرد: نخست اینکه، در فقه شیعه گری
یک فرد کنیز حقی بر امیال و احساسات و خواستهای انسانی و بشری خود نیز مالکیت
ندارد و اربابش باید در نقش دلآل محبت برای او تصمیم بگیرد که آیا او باید از مردمی
خوشنی بباید یا نه. همچنین ارباب کنیز باید تصمیم بگیرد که آیا او حق نزدیکی کردن

^{۲۸} شیخ بهاء الدین عاملی، جامع عباسی، صفحه ۲۶۴.

پامردی را دارد یا نه. دوم اینکه اگر ارباب یک کنیز تصمیم بگیرد که کنیزش باید با دیگری نزدیکی کند، کنیز را بجز پذیرش فرمان ارباب، راه و چاره‌ای نیست. سوم اینکه، مفهوم این جمله که «... این کار از خواص فرقه ناجیه ائمۀ عشریه است»، میرساند که تا چه اندازه فقهاء و علمای شیعه‌گری از صدور حکم فقیه مذکور احساس افتخار میکنند و حتی این حکم را تنها از مختصات ویژه «فرقه ناجیه» و یا نجات یافته ائمۀ عشریه میدانند. چهارم اینکه، بدعاقدۀ نویسنده این کتاب، حکم فقیه مذکور زیاد گویا نیست و فقهاء و مجتهدین والامقام شیعه‌گری با تمام نوعی که در صدور احکام فقیه و شرعی دارند، حکم مذکور را به درجه اكمال نرسانیده‌اند. دلیل این امر آنست که در حکم مذکور پیش بینی نکرده‌اند که ارباب کنیز، در برابر اینکه کنیزش را برای هم‌خواه‌گی در اخبار مرد دیگری فرار میدهد، آیا حق دارد درخواست پاداش مالی نیز بکند یا نه؟ اگر پاسخ این پرسش منفی باشد، معلوم نیست چرا و بعدجه انگیزه‌ای مومن شیعه باید کنیزش را با مرد بیگانه‌ای برای عمل هم‌خواه‌گی به رختخواب بفرستد! و اگر پاسخ پرسش مذکور مثبت باشد، در اینصورت فقهاء شیعه باید بدانند که این کار در برخی از کشورهای که دارای حکومت اسلامی نیستند، اشکال جنائی و جزائی پیدا خواهد کرد!

حکم فقیه بالا بدلین شرح ادامه می‌باشد: «... پس اگر بوسه دادن یا خدمت گرفتن کنیز را یا دست مالیدن به بدن او را حلال کند، دخول کردن به او جائز نیست، اما اگر دخون کردن را حلال کند، بوسه دادن و دست مالیدن به بدن او جائز و حلال است.»

بازنمود نویسنده

هنگامی که نویسنده ساده دل این کتاب به‌اندیشه‌گری درباره احکام مقدس مذکور سرگرم بود، به‌اندیشه افتاد که شاید در بین خانواده‌های بالائی که دارای کنیز هستند و رسوم و آداب «ارباب و کنیز» بین آنها جاری است، بر پایه احکام فقیه مذکور، آداب و رسومی وجود دارد که میزبان از مهمان خود با بدن کنیزش پذیرانی میکند و یا شاید هم مهمان این حق را دارد که از میزبان خود در کنار پذیرانی‌های مرسوم در مهمانی‌ها، تقاضای برخی پذیرانی‌های جنسی نیز بکند!

براستی، در این دنبای پنهان‌وجه آداب و رسوم و فرهنگ‌های شگفت‌انگیزی وجود دارد که ما افراد عامی و عادی را از آنها آگاهی نیست! باز در همان صفحه میخوانیم: «... همچنین مکروه است دخول کردن بر کنیز هرگاه طفلی

آنچا باشد که نگاه کند ...»

بازنمود فومنده

همانگونه که آگاهی داریم، قازیها و آخوندها عقبده دارند، فرهنگ غرب چون برای روابط جنسی افراد بشر نسبت به فرهنگ اسلام، آزادیهایی قائل شده، از اینرو از نظر اخلاقی سنت و بی ارزش، ولی فرهنگ اسلامی از نظر محدودیت‌هایی که برای امور جنسی افراد بشر قائل شده، از نظر ارزشی‌ای انسانی و اخلاقی نیز وندتر و بالاتر است.

حال باید دانست که در فرهنگ غرب، رابطه جنسی بین زن و مرد تا آنجا فردی و ایندی‌بودوالیستیک فرض شده که اگر کسی به نحوی از انحصار ناظر یا شاهد روابط جنسی دیگران باشد، او را به یکی از انحرافات جنسی Inspectionism، Voyeurism، Mixscopia یا Scotophilia متهیم کرده و معتقدند چنین شخصی باید زیر درمان روانی قرار بگیرد. ولی جالب آنجاست که فقهاء و علمای شیعه گری با تمام افتخاراتی که از نظر محدودیت‌های امور جنسی در این مذهب برای خود قائلند، با قید اصل یاد شده در بالا، مشاهده جنسی دیگران را تهی «مکروه» شمرده‌اند. و میدانیم مکروه عملی است که انجام آن ناپسند است، ولی در ضمن غیر مجاز نیست.

نکته دیگر اینست که آیا این حکم مسخره جنبه «درون فراگیری» دارد و یا «برون فراگیری». بعبارت دیگر، آیا منظور فقها از حکم مذکور آنست که حضور طفل در هنگام عمل جنسی دو نفر مرد و زن جنبه «درون فراگیری» داشته و اگر گروههای سنتی بالاتر از طفل، در هنگام عمل جنسی زن و مرد حضور داشته باشند، اشکال شرعی بوجود نمی‌آورد و یا اینکه هدف آنها این بوده که حضور طفل در هنگام عمل جنسی دو نفر مرد و زن، جنبه «برون فراگیری» داشته و منظور اینست که چون حضور طفل در هنگام عمل جنسی زن و مرد اشکال شرعی دارد، بنابراین حضور گروههای سنتی بالاتر از طفل نیز درون این منع شرعی قرار خواهد گرفت؟

به نظر میرسد که هدف فقها از صدور این حکم مورد دوم یعنی «برون فراگیری» بوده و خواسته‌اند بگویند چون حضور طفل در هنگام عمل جنسی مرد و زن اشکال دارد، بنابراین حضور گروههای سنتی بالاتر از طفل نیز درون این منع شرعی قرار گرفته خواهد شد و از نظر شرعی و فقهی مجاز نیست، اعمال جنسی دیگران را مشاهده کنند. ولی اگر هدف فقها از ذکر عبارت حضور طفل، جنبه «درون فراگیری» داشته و بعبارت دیگر حکم

مذکور تها اطفال را فرا بگیرد، نه گروههای سنی بالاتر از آنها را، آن وقت باید به کور مغزی آنها خندید. اما اگر هدفان از ذکر حضور طفل «برون فراگیری» بوده و خواسته‌اند بگویند، چون این کار برای اطفال اشکال شرعی دارد، برای گروههای شیعه بالاتر نیز غیر مجاز است، ولی قادر نبوده‌اند هدف خود را در کلمات و جملاتی که در صدور حکم بکار برده‌اند، پیاده کنند و یا در اصل، عقل فقیه آنها این نکته را درک نکرده، آنوقت باید بی‌هنری و بی‌سودگی وجودی آنها را به‌جگونگی احکامشان نیز تسری دارد. بهر جهت چه مورد اول درست باشد و چه مورد دوم، واقعیت مسلم آنست که براستی انسان تا چه اندازه باید خواراندیشه، کوتاه ذهن و فرومایه باشد که بجز موارد روان درمانی این امور و مسائل مسخره را به بحث و حکم و آنهم به بحث فقیه بیاورد!^۱

در صفحه ۲۶۶ همان کتاب^۲ آمده است: «در هنگام دخول و پس از دخول باید گفت <بسم الله الرحمن الرحيم>

در صفحه ۲۶۷ کتاب^۳ مذکور نیز دو حکم بسیار جالب وجود دارد به شرح زیر:

«در حال جماع نگاه کردن به فرج زن حرام است، زیرا اگر فرزندی بوجود آید، کور را بیش خواهد یافت..»

«در حال جماع، طرفین عمل نماید سخن بگویند، زیرا، اگر در این هنگام با یکدیگر سخن بگویند و مولودی بوجود آید، گنج خواهد بود.»

چقدر جای شوریختی است که علماء و فقهای شیعه‌گری تا این اندازه در دانانی و بوزره در علم لدنی چیره دست هستند، ولی پیروان ادیان و مذاهب غیر شیعه برای پیشگیری از نفایص نایرانی و ناشوائی از دانش معجزه‌آفرین آنها بهره نمی‌گیرند.

بر پایه احکام کتاب بالا اعمال جنسی زیر مکروه است:

- ۱ - عمل جنسی با زن پس از اختلام و پیش از وضو گرفتن یا غسل کردن. هرگاه کسی مرتکب چنین عملی شود و فرزندی از او بوجود آید، فرزندش دیوانه خواهد شد.^۴
- ۲ - دخول کردن بر زن در شب اول هر ماه (بغیر از ماه رمضان)، در اول ساعت شب دهم هر ماه، در نیمه هر ماه (بوزره نیمة ماه شعبان) و در آخر هر ماه. اگر نطفه فرزندی در اول ماه با

^۱ همان کتاب، صفحه ۲۶۶.

^۲ همان کتاب، صفحه ۲۶۷.

^۳ همان کتاب، صفحه ۲۶۸.

- در میان ماه و یا در آخر ماه بسته شود، سقط خواهد شد و اگر سقط نشود، مولود دیوانه خواهد شد (ص ۲۸۷).^{۳۰}
- ۳ - اگر عمل دخول را طفلی ببیند و در نتیجه دخول فرزندی بوجود آید، هرگاه دختر باشد، فاحشه و اگر پسر باشد زنیاره خواهد شد.^{۳۱}
- ۴ - عمل دخول در شبی که روز آن، مردی از سفر آمده و یا دخول کردن در شبی که روز آن مرد به سفر میرود.^{۳۲}
- ۵ - اگر مردی بدون اجازه زن منی اش را در خارج از فرج او بریزد، واجب است ده مثقال طلا به او بدهد.^{۳۳}

بازی با تخته نرد و آلات شبیه به آن همانند تغذیه از آلت تناслی حرام است

حاج شیخ عباس قمی از اعاظم محدثین فقه شیعه گری در جلد دوم کتاب سفنهالحار و مدینةالحكم والآثار^{۳۴} که کتاب برای نویسنده آن عنوان «المحدث المتبحر الجامع المحقق» بکار میبرد، در صفحه ۵۸۳ مبنیوسد، درباره نرد و شطرنج از امام جعفر صادق پرسش شد. امام پاسخ داد، دست خود را به آنها آلوده نسازید. از محمد بن عبدالله نیر روایت شده است، هر کس تخته نرد بازی کند، در برابر خدا عصیان کرده است. کسی که از روی تفریح تخته نرد بازی کند، همانند کسی است که گوشت خوک بخورد و آنکس که بدون فمار به بازی تخته نرد دست بزنند، همانند کسی است که دست خود را در گوشت و خون خوک فرو برد. هر کسی که با آنها مانند تخته نرد بازی کند، مانند آنست که از آلت تناслی یک زن حرام تغذیه کرده باشد.

^{۳۰} همان کتاب، صفحه ۲۷۹.

^{۳۱} همان کتاب، همان صفحه.

^{۳۲} همان کتاب، صفحه ۲۸۲.

^{۳۳} حاج شیخ عباس قمی، سفنهالحار و مدینةالحكم و الآثار، جلد دوم (تهران: انتشارات فراهانی، ۱۳۶۳)، صفحه ۵۸۳.

بازنمود نویسنده

بدینه است که فضل و دانش و درک و شور فقها و علمای شیعه‌گری و بروزه امامها و پیامبران بالاتر از درک و فهم افراد عادی مردم قرار دارد و بهمین مناسبت آنها مسائلی را مطرح و درک و فهم میکنند که افراد عادی نسبت به آنها رسانی ذهنی ندارند. با این وجود چه بسا افراد عادی مردم، گاهی اوقات حق داشته باشند، درباره نوشته‌های فرجاد مایه فقها، علماء، امامها و پیامبران پرسش‌هایی را مطرح نمایند. اگر این فرض درست باشد، ذهن این نویسنده به این پرسش‌گیر کرده است که العیاذ بالله «آیا تغذیه از آلت تناسی یک زن حلال، شرعی و مجاز است؟» که به روایت این فقیه عالیقدر: «تغذیه از آلت تناسی زن حرام، گناه و همانند بازی با تخته نرد و آلات شبیه به آن است!»

فقها و علمای فاضل اسلامی ممکن است به پرسش مذکور پاسخ دهند: «که هر دو بد است، این عمل هم با حلال و هم با حرام هر دو نامشروع است. منتها گناه و مشاعت عمل مذکور با حرام بیشتر از با حلال است..»

در اینجا این اندیشه بوجود می‌آید که آیا در چنین پر ثروت علمی فقها و علماء اصطلاحات و واژه‌های ادبی و اخلاقی دیگری وجود ندارد که آنها باید ذهن خود را روی پائین‌ته افراد متعرکز کرده و در صدور احکام، اجتہادات، امثال و تشییبات خود باید معمولاً به اعضای پائین‌ته مردم اشاره فرمایند!

تماشاگر بازی شطرنج همانند کسی است که به آلت تناسی مادر خود نگاه کند.

حاج شیخ عباس قمی، همجنین در شاهکار فقیه خود، کتاب سفينة البحار،^{۷۰} در صفحه ۶۶۸ مینویسد، درباره شطرنج از امام جعفر صادق پرسش شد، امام پاسخ داد، خربد و فروش شطرنج حرام و در اختیار داشتن و استفاده از پولی که از فروش شطرنج بدست آید، کفر است.

همان نویسنده در جستار شطرنج مینویسد، شیخ ابوالفتوح رازی از علی بن ایطالب

^{۷۰} همان کتاب، جلد دوم، صفحه ۶۶۸.

روایت میکند که او گفته است، هر کس به بازی شترنج بپردازد، در واقع همان مجسمه‌های خواهد بود که مهره‌های شترنج را تشکیل میدهند. از قول محمد بن عبدالله نیز روایت شده است که گفته است، لعنت باد بر آنکسی که شترنج بازی کند، کسی که بازی شترنج را تماشا کند، همانند شخصی است که گوشت خوک بخورد و به آلت تناولی مادر خود نگاه کند.

فهرست بنمایه‌های زبانهای فارسی و عربی

- ابن‌الاتیر، عزالدین. النہایہ فی غریب‌الحدیث والاثر . جلد دوم، قاهره: ۱۳۱۱ میلادی.
- _____. کامل (تاریخ بزرگ اسلام و ایران). جلد سوم، ترجمه عباس خلبانی. تهران: انتشارات علمی بدون تاریخ.
- ابن بلخی، فارس‌نامه، به کوشش وحید دامغانی، تهران: انتشارات فراهانی، ۱۳۴۶.
- ابن حزم‌الدلیل. الفصل فی الملل والاهواء والنحل، جلد چهارم، الادیة مصر: ۱۳۲۰ هجری قمری.
- ابن شهرآشوب، مناقب، جلد سوم.
- ابن کثیر، فضائل القرآن، بیروت: ۷۷۴ هجری قمری.
- ابن هشام، عبدالملک، سیرت رسول الله، جلد سوم، ترجمه قاضی ابرقوه، تحقیق دکتر احمد مهدوی، تهران: ۱۳۶۰ خورشیدی.
- احمد‌العلاتی، ابوالحسین محمد، الشیعه والرأد علی اهل‌الاھوی والیضاۃ، به کوشش دبریگ، استانبول.
- ابی‌یعقوب، احمد، تاریخ یعقوبی.
- الاشعری، مقالات اسلامیه.
- قاسم‌بن‌سلام، ابویعبدالله، اموال، قاهره: ۱۳۵۴ هجری قمری.
- اسفندیار کاتب، بهاء‌الدین محمد، تاریخ طبرستان، جلد اول، به تصحیح عباس اقبال، تهران: بدون تاریخ.
- اصفهانی، اصفهان نصف جهان، تنظیم از ستوده، تهران: ۱۳۴۰ خورشیدی.
- انصاری، دکتر مسعود، نقش روحانیت در تاریخ معاصر ایران، ۱۳۶۰ خورشیدی.
- بارتولد، ترکستان نامه، جلد اول، ترجمه کریم کشاورز، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۲ خورشیدی.
- بروجردی کاظمی، جواهر‌الولایه.
- برون، ادوارد، تاریخ ادبی ایران، ترجمه علی یاشا صالح، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- البغدادی، عبدالقاھر. الفرق بین الفرق در تاریخ مذاہب اسلام، ترجمه محمد جواد مشکور، تهران: انتشارات اشرافی، ۱۳۵۸ خورشیدی.
- البلاذی، احمد بن یحیی، فتوح‌البلدان، بخش مربوط به ایران، ترجمه دکتر آذرناش

- آذرنوش. تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران. ۱۳۴۶ خورشیدی.
- تفسیر شریف لاهیجی، تصحیح و مقدمه ابراهیم آیینی. جلد اول. تهران: انتشارات علمی، ۱۳۴۰ خورشیدی.
- چوبینه، بهرام. تشیع و سیاست در ایران. دو جلد ۱۳۶۴ خورشیدی.
- حسیب آبادی، معالم. مکارم الائمه. اصفهان. شماره ۵.
- حنی، فیلیپ. تاریخ عرب. جلد اول. ترجمه ابوالقاسم پاینده. تبریز: انتشارات حقیقت. ۱۳۴۰ خورشیدی.
- حسن دکتر ابراهیم حسن. تاریخ سیاسی اسلام. جلد اول. ترجمه ابوالقاسم پاینده.
- حسنی رازی، مرتضی. فیض العوام فی معرفة الانام. به کوشش عباس اقبال.
- حقیقت، عبدالرفیع. تاریخ نهضت‌های فکری ایرانیان. تهران: شرکت مؤلفان و مترجمان ایران. ۱۳۵۷ خورشیدی.
- خمینی، روح الله. رسالت توضیح المسائل. تهران: بازار بین‌الحرمين، تجارت‌خانه حسین مصدقی.
- خواند میر. تاریخ حبیب السیر. جلد اول.
- خورموجی. حقایق اخبار ناصری. تنظیم از خدیو جم. تهران: ۱۳۴۴ خورشیدی.
- دستغیب شیرازی، سید عبدالحسین. سرای دیگر، تفسیر سوره شریفه واقعه. انتشارات صبا.
- دشتی، علی. بیست و سه سال.
- دولت آبادی، یحیی. خاطرات یحیی دولت آبادی.
- دهخدا، علی اکبر. لغت‌نامه دهخدا. تهران: مجلس شورای ملی. ۱۳۳۶ خورشیدی.
- دهلان، احمد بن زینی. رسالت فی کیفیت المناظره مع الشیعه والراؤ علیهم.
- رامیار، دکتر محمود. تاریخ فرقه. تهران: انتشارات امیر کبیر. ۱۳۶۹ خورشیدی.
- رضائی، احمد. نهضت حسینی.
- رضوانی، روزنامه شیخ فضل الله نوری. تابع، شماره ۱۲. ۱۹۷۷ خورشیدی.
- روزنامه خاطرات اعتماد‌السلطنه. تنظیم از افشاره. تهران: ۱۳۵۰ خورشیدی.
- روشنگر، بازشناسی قرآن سانفرانسیسکو: انتشارات پارس. ۱۳۷۰ خورشیدی.
- زیدان، جرجی. تاریخ تعدد اسلام. جلد اول. ترجمه و نگارش علی جواهر کلام. تهران: انتشارات امیر کبیر. ۱۳۳۳ خورشیدی.
- زمن کوب، دکتر عبدالحسین. تاریخ بعد از اسلام. تهران: انتشارات امیر کبیر. ۲۵۳۵.

- مالکه اسلام، جلد دوم، میلان: ۱۹۱۲ میلادی.
- صحاب، ابوالقاسم، زندگانی امام رضا به انضمام طب آرضا، تهران: انتشارات دانس، ۱۳۵۴ خورشیدی.
- سراج انصاری، مهدی. شیخه چه میگوید، تبریز: کتابفروشی بنی هاشمی، ۱۳۵۸ خورشیدی.
- سنجهش فرهنگ پارسی با فرهنگ نازی، پارس: پاسداران فرهنگ ایران، ۲۶۹۹.
- سنگنجی، محمد. قضا در اسلام، تهران.
- شریعتی، علی، تشیع علوی و تشیع صفوی، شفا، شجاع الدین، توضیح المسائل.
- شهرستانی، ابوالفتح محمد بن عبدالکریم شهرستانی افضل الدن صدر ترکه اصفهانی، الملل و النحل.
- شیخ طوسی، غیبت.
- صالحی نجف آبادی، مشهید جاوید، صدوق، المقنع، تهران: ۱۳۷۷ خورشیدی.
- طباطبائی، محمد حسین. شیخه در اسلام، قم: انتشارات دارالتبیغ اسلامی، ۱۳۴۸ خورشیدی.
- طبری، ابو محمد بن جریر، تاریخ طبری یا تاریخ الرسول والملوک، ۱۲ جلد، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: انتشارات اساطیر، ۱۳۶۳ خورشیدی.
- دکتر طه حسین، علی و فرزندانش، ترجمه محمد علی شیرازی، ۱۳۴۸ خورشیدی.
- عقبت نادرشاه، مجله یادگار شماره ۲۱۳۴۲ خورشیدی.
- عاملی، شیخ بهاء الدین، جامع عباسی، تهران: انتشارات فراهانی، ۱۳۱۹ میلادی.
- عبدالحق گردیزی، ابوسعید، زین الاخبار، تصصحیح و تحشیه عبدالحق حبیبی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- عسکری، الحسن بن علی، تفسیر، هندوستان، لاس نو: ۱۸۹۳ میلادی.
- عسقلانی، ابن حجر، الاصادیف تبیین الصحابه، جلد اول، قاهره: ۱۳۵۲ خورشیدی.
- عطار نیشاپوری، فردالذین، دیوان فساند و ترجیعات و غزلیت، با تصحیح و مقابله و مقدمه سعید نقیسی، تهران: کتابخانه سلطانی، بدون تاریخ.
- فلسفی، نصرالله، وندگی شاه عباس، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- فاضی، نعمت الله، تاریخ سیاسی اسلام، تهران: انتشارات پیروز، ۱۳۴۹ خورشیدی.

قمعی، حاج شیخ عباس، سفینة البحار و مدینة الحكم والآثار، ۲ جلد، تهران: انتشارات فراهانی.

کاشف الغطاء، محمد حسین آل، اینست آئین ها، ترجمه آخوند مکارم شیرازی، کتاب انقلاب اسلام، تهران: نسخه خطی کتابخانه ملک.

کسری، احمد، بخوانند و داوری کنند، تهران: ۱۳۲۳ خورشیدی، —، زندگی من، تهران: ۱۳۲۲ خورشیدی.

کلنسی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، جلد دوم.

گروهی ایران شناس روسی، تاریخ ایران، ترجمه کشاورز، کتاب انقلاب اسلام، تهران: نسخه خطی کتابخانه شخصی ملک.

گندزیهر، درسهایی در باره اسلام، ترجمه علینقی منزوی، تهران: انتشارات کمانگر، ۱۳۵۸ خورشیدی.

لویون، گوستاو، تهدن اسلام و عرب، ترجمه محمد تقی فخر داعی، مازندرانی، حسینعلی، ایقان.

مجدالاسلام کرمانی، احمد، تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، اصفهان: انتشارات دانشگاه اصفهان.

مجلسی، ملا محمد باقر، بحار الانوار فی اخبار الائمه الاطهار، جلد هشتم، تهران: ۱۱۱ هجری قمری، —.

—، بحار الانوار فی اخبار الائمه الاطهار، جلد سیزدهم، مهدی موعد، ترجمه علی دوانی، تهران: دارالكتاب الاسلامیه بدون تاریخ.

—، تحقیق الزائرین، ۱۲۷۴ هجری قمری.

محسن الفیض، محمد بن مرتضی، تفسیر، ایران: ۱۸۹۳ میلادی.

محمد الباقر، احمد، المحاسن، به کوشش محمد صدیق بحرالعلوم، نجف: ۱۹۶۴ میلادی.

مسعودی، ابی الحسن علی بن الحسین بن علی، هرودی الذهب و معادن الجواهر، ۲ جلد، جلد دوم، بیروت: ۱۹۶۵ میلادی.

معنیه، محمد جواد، زمامدار آینده، ترجمه ابراهیم وحید دامغانی و عزیزالله حسنه اردکانی، تهران: انتشارات فراهانی، بدون تاریخ.

مقدسی، محمد بن طاهر، آفرینش و تاریخ، جلد ششم، ترجمه محمد رضا شفیعی کدکنی، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران،

ملکی، ناصر، اسرار و عوامل سقوط ایران، آخوندیسم.

- میرفطروس، علی، حلاج، نیوجرسی: انتشارات فارابی، ۱۰۸۷ میلادی،
 نجروانی، هندوشاه بن عبدالله، تجارت السُّفَّ، به اهتمام عباس اقبال، تهران: انتشارات
 جمهوری، ۱۳۴۴ میلادی،
 نظریات الامامه، قاهره: ۱۹۶۹ میلادی،
 نفیسی، سعید، تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران، جلد اول، تهران: ۱۳۳۵ خورشیدی،
 نویختن، فرق الشیعه، ترجمه ابو محمد حسن بن موسی - محمد جواد مشکور، تهران: بنیاد
 فرهنگ ایران،
 نوری طبرسی، حسین بن محمد، فتاوی الرحمان فی فضائل سليمان، تهران: ۱۲۸۵ خورشیدی،
 نسبی الفصاحه، ترجمه ابو القاسم پائینده، تهران: انتشارات جاویدان، ۲۵۳۵،
 الواقدي، محمد بن عمر، کتاب المغازی، ترجمه دکتر محمود مهدوی دامغانی، برلن: ۱۹۸۸
 میلادی،
 ویژه اتحاد اسلامی نادر، مجله یادگار، شماره ۴، ۱۳۲۶ خورشیدی،
 وصف، کتاب مستطاب وصف، بمبنی: ۱۲۶۹ هجری قمری،
 وفای الوفاء،
 وفاتی همدانی، کاظم دره بیضاء در پیرامون سخنان امام رضا، تهران: ۱۳۵۳ خورشیدی،
 یعنی، عمدة القاري، جلد اول، استانبول: ۱۳۰۸ میلادی،